ترجمه خطبه 1 تا 204 نهج البلاغه

**بسمه تعالی**

حمد و ستایش مخصوص، برای خداوند متعال است و مناسب هیچ کس دیگر نیست. آن خدایی که گویندگان هرچه بگویند به حقّ ستایش او نمی‏رسند، شمارندگان هرچه هم زیاد بشمارند شمارش نعمت‏های او را بدست نمی‏آورند. (نعمت‏هایش مافوق اندیشه شمارندگان است). کوشش‏کنندگان هرچه بکوشند حقّ او را نمی‏توانند اداء کنند. او کسی است که همّت‏های عالی، او را درک نتوان کرد. همّت‏های خیلی عمیق، او را درک نمی‏کنند. (خداوند را). و متفکرین در اقیانوس افکار به کنه دانشش نتوانند رسید. کسی که صفات او و آفرینش او نامحدود است، کسی است که نسبت و هیچ وصف مناسب او را پیدا نتوان نمود. مدح و توصیف است کسی که در شمارش زمان نمی‏گنجد. و نه فقط که شمرده شده باشد، نه فقط قابل شمارش برای خدا هست و نه ابتدا و انتهای هرچند طولانی برایش قابل تصور نیست. آفرینش خداوند نامحدود است از ازل تا به ابد. او که با توانایی خود به خلایق جان داده است و کسی که وزش بادها یا حوادث را بیشتر رحمت خود قرار داده است. اوست که با کوه‏های بلند میدان زمین را محور زندگی قرار داده است و محکم کرد کوه‏ها را.

اولین قدم دین، شناخت خدا است. (اولین قدم اطاعت از خدا، معرفت به خدا است) این شناسایی وقتی کامل می‏شود که خدا و گفته‏‏های خدا را تصدیق کنیم و تصدیق وقتی کامل می‏شود که خدا را و خلقت او را یک حقیقت بدانیم، وقتی که توحید را بدانیم، و این اعتقاد به وحدانیت خدا وقتی کامل می‏شود که خود را و دین خود را برای او خالص کنیم و خلوص شما وقتی کامل می‏شود که فقط ذات خدا را در نظر بگیریم نه صفات او را، زیرا هر صفتی که شهادت می‏دهد که هیچ صفتی غیر خدا نیست، غیر از موصوف خود هست، هر موصوفی گواهی می‏دهد که غیر از صفتی است که به آن بسته شده و گواهی می‏دهد که از صفت خود جدا است. پس کسی که وصف کند خدای سبحان را نزدیک کرده خدا را به خود در حدّ خودش. (منظور در لباس صفت او را بشناسد) و کسی که خدا را نزدیک به خود می‏داند به فکر خودش دو تا دانسته، پس کسی که همان عدد را به خدا بسته جزء جزء کرده و کسی که خدا را قابل شماره دانسته او را تجزیه کرده و کسی که خدا را جزء جزء کرده جاهل شده، قدمی برنداشته و آن کسی که خدا را تجزیه نموده یا جزء کوچکی دانسته باشد و کسی که جاهل به خدا شود خدا را به اشاره درآورده است و کسی که جاهل به خدا باشد او را در جهت مخصوصی می‏داند، او را در جهت مخصوص می‏بیند و کسی که خدا را در جهت مخصوص بداند به او اشاره کند، او را محدود کرده و کسی که خدا را واحد عددی شناخته و آن کس که خدا را و کسی را که او و احدی کنه او را می‏شناسد محدود بداند او را واحد عددی می‏شناسد، و کسی که بگوید خدا کجاست، خدا را ضمن خدا دانسته همان جا را ظرف خدا قرار داده و کسی که بگوید در کجا است خدا؟ پس (مثلا بگوید خدا در آسمان یا عرش یا نور است. کسی که بگوید خدا روی چیزی است جاهای دیگر را از او خالی دانسته است) خدا را خالی دانسته است. هستی خداوند از حدوث و ایجاد لم مسبوق نیست که بی‏سابقه باشد. وجود خداوند از عدم پیدا نشده است. او با هرچیزی هست نه این که کنار آن باشد. غیر از هر چیز هست بدون این که فاصله داشته باشد (احاطه وجودی دارد و مافوق همه چیز است) هرکاری انجام می‏دهد بدون این که حرکت کند یا ابزاری به کار ببرد. او به خلق خود بینا و دانا است. آنجا که خلق از او غافل هستند و نگاه نمی‏کنند. او ذاتا واحد است زیرا فرد دومی نیست که با او انس بگیرد یا از فقدان او متوحش گردد. خداوند بی‏نیاز است.

خلق را به طور عجیبی ایجاد کرده است و آفرینش را به طور عجیبی شروع کرده است. این ایجاد خلق و آغاز آفرینش به موقع خود بسیار عجیب است و درک ابتدا و انتهای آن از فکر همه بشر برنمی‏آید. بدون فکری را جلوه دهد. (خدا احتیاج به فکر کردن ندارد) و بدون این که احتیاج به تجربه‏ای داشته باشد که از آن استفاده کند و بدون این که حرکتی ایجاد کند و بدون این که همهمه و اضطراب در او پیدا شود هرچیز در وقت خود حواله داده (خداوند می‏داند هرچیز را در چه موقع و در چه مکانی خلق کند). بین اشیاء مختلف ملایمت بوجود آورده.( ذرات عالم، در عین حال که اختلاف دارند یکدیگر را جذب می‏کنند). غریزه و مقتضیات هرچیزی را با خود آن چیز آفریده است و آن غریزه‏ها راملازم هندسه وجود نموده است. عالم به آن غریزه‏ها است پیش از آن که ایجاد کند به حدود و انتهای آن احاطه دارد. به غرائز هر چیز و تمایلات‏ آن آشنایی دارد.

پس از آن که خداوندمتعال فضاهای بسته را شکوفا کرد جوّ را باز کرد و کناره‏های آن فضا را و کوچه‏های هوا را شکوفا کرد.(همانطور که می‏بینیم هوا از ذرات جدای از هم تشکیل شده و فضای باز مولکول‏های هوا اجازه می‏دهد که اجسام و انرژی‏ها از آن عبور کنند) پس در آن کوچه‏ها آب را جاری نمود به طوری که موج آن آب تلاطم پیدا کرد. املاح آن اقیانوس روی هم تراکم بود و خداوند این اقیانوس آب را روی باد بسیار وزنده سوار کرد. بادی که با صدای مهیب خود شکننده بود پس به هوا فرمان داد آب را به جای خود برگرداند و هوا را بر بستن راه آب مسلط کرد و هوا را قرین حدود آب ساخت. چنان بود که هوا از زیر آب شکوفاکننده و شکننده بود و آب از روی هوا ریزنده بود. پس از آن خداوندسبحان در داخل این دریای آب، بادی ایجاد کرد که محل وزیدن آن عقیم بوده. محل تربیت باد را ادامه داد، راه جریان هوا را خیلی تند قرار داد و مرکز ظهور باد را بسیار دور از فکر بشر قرار داد. به هوای داخل اقیانوس امر کرد که آب‏های متراکم را بهم بکوبد و امواج دریا را برافشاند دریا را مانند مشک ماست بهم زده و آن باد، آب را بسیار تند به این طرف و آن طرف می‏برد، آنچنان که گویی در فضا حرکت می‏داد. اولِ اقیانوس را به آخر و آخرش را به اول و قسمت‏های ساکن را به قسمت‏های متحرک و قسمت‏های متحرک را به قسمت‏های ساکن می‏برد تا این که املاح آب مانند کف، بالا آمده و تراکم آب،‌کف‏های آب را به آسمان پرانیده. پس خداوند آن کف‏ها و گازها را به داخل هوا بالا برده، اولین طبقة نزدیک زمین سبک‏تر و به هر نسبت سبک‏تر و به اکسیژن احتیاج دارند و ابرها که از هوای سطح زمین سبک‏ترند به هوای سطح هوا برابر می‏شود. در آن فضای وسیع قرار داد، از آن گازها و کف‏ها هفت آسمان آفرید، هفت مرحله هوا بالای زمین قرار گرفته که هر طبقه آن از طبقه دیگر سبک‏تر است. طبقه پایین‏تر را به صورت موجی نگهدارنده قرار داد و طبقه بالای هوا را به صورت سقفی برای حفاظت درآورد و به صورت فضایی بسیار مرتفع درآورد. به نحوی که طبقه بالای هوا اشعه ماوراء خورشید را بشکند و سنگ‏های آسمانی در برخورد با زمین آتش گرفته و آسیبی به زمین نمی‏رسد بدون این که این طبقات ستونی داشته باشند که آنها را بهم ببندد و یا نه ریسمانی که آنها را منظم کند پس از آن که خداوند آسمان را با ستارگان زینت داد ستارگان نورانی خیره‏کننده، در این فضای وسیع، چراغی در طَیر آن آفرید(ذرات خورشید دائم در حال حرکت هستند) و ماهی نورانی که نور می‏گیرد، همه آنها در مدار خود دور می‏زنند (در کهکشان) و در سقف آسمان سیر می‏کنند و در نقش‏های زیبا در حرکتند.

صفات فرشتگان :

پس از آن خداوند میانة آسمان‏های بالا را شکوفا کرده و آنها را پر از فرشتگان گوناگون نمود. بعضی فرشتگان سجده مطلق هستند که رکوع‏هایی نمی‏آورند و بعضی فرشته‏ها رکوع مطلقند که قد راست نمی‏کنند و بعضی فرشته‏ها دائم به حال صف هستند که تغییر حالت نمی‏دهند و بعضی تسبیح‏کننده هستند که خسته نمی‏شوند. خواب چشم آنها را نمی‏گیرد و عقل آنها به اشتباه نمی‏افتد. پیکر آنها هرگز سستی نمی‏پذیرد و غفلت و فراموشی هرگز عارض نمی‏شود. بعضی فرشتگان امین وحی خداوند هستند، پیام‏آوران الهی به سوی پیغمبران هستند. مقدرات و اوامر مختلف خدا را اجرا می‏کنند. برخی فرشتگان، نگهبانان بندگان خدایند. جان ما را فرشتگان خدا نگهبانی می‏کنند. عده‏ای دربانان درهای بهشت هستند. برخی فرشتگان چنانند که گویی قدم‏های آنها در اعماق زمین قرار گرفته که تمام عرض و طول و ارتفاع عالم را فراگرفته‏اند و با کلمه منهم آنها را از بقیه جدا کرده و آنها را جزئی از فرشتگان می‏نامند. بنابراین چنانچه آنها نیروهای مجرد نباشند جسما نیتی داشته باشند جایی برای فرشتگان نمی‏ماند. پس آنها مافوق جان و صنعت هستند. گردن‏های آنها از بالاترین آسمان خارج شده و پهنة وجود آنها از قطر عالم گذشته و طول قدّ آنها به پایه‏های عرش خدا رسیده است چنانند که در برابر عرش عظمت خدا سربه پایین انداخته و چشم به زمین دوخته‏‏اند. در برابر عظمت خدا بال‏های خود را از زیر عرش الهی به عرش خدا اتصال داده‏اند. بین آن فرشتگان نزدیک به عرش و فرشتگان پایین‏تر یا موجودات طبیعت حجاب‏های عزت خدا و پرده‏های قدرت او قرار گرفته است. خدا را در فکر و وهم خود شکل نمی‏دهند. خدا را با عظمت خود و صفات مخلوقین را برای خدا جایز نمی‏دانند. خدا را در جایی محدود نمی‏کنند و برای خدا شبیه و نظیری قرار نمی‏دهند.

در بیان خلقت انسان :

پس از آن خداوند سبحان از قسمت‏های مختلف زمین قسمت‏های خشک و خشن و نرم و ملایم و شیرین و شور را برگزید و آن تربت را به وسیله آب، شکل و خاصیت داد تا برای خلقت بدن، خالص باشد و باز بوسیله نم، آن را مالش داد تا چسبندگی پیدا کرده از آن تربت، صورتی ساخت دارای تمایلات و اتصالات و اعضاء و فصل‏های مختلف (رگ‏ها، اعصاب، عضلات) آن تربت را جامد کرد تا به یکدیگر پیوسته شده و بیشتر خشک نمود تا یکدیگر را محکم گرفت. ساخت این بدن را برای چند سالی در مدت معلومی آفرید. پس از آن خداوند از روح خود که منشأ علم است، جسم در انسان دمید و بر اثر آن روح، انسانی شد صاحب ذهنی روشن که انسان آن را جلوه می‏دهد و فکری که با آن هرچیز را تصرف می‏کند و صاحب اعضاء و جوارحی که آن را به خدمت خود درمی‏آورد. چیزهای درونی و اسباب و ابزاری که آن را زیر و رو می‏کند منظور حرکت دست و پا و اعضاء بیرونی است. و صاحب معرفتی می‏شود که با آن معرفت، بین حقّ و باطل، فرق می‏گذارد. چشیدنی‏ها و بوئیدنی‏ها و زنگ‏ها و جنس‏های متفاوت را تشخیص می‏دهد. انسان معجونی است از حقیقت رنگ‏های مختلف و چیزهای دیگر که بهم شبیه هستند و موادّ دیگر که ضدّ یکدیگر و دشمن یکدیگر هستند مثل آب و آتش و حرارت و برودت و مواد مخلوط دیگری که با یکدیگر فاصله و ضدّیت دارند. از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و چیزهای ناخوشایند و خوشایند. خداوند ودیعه‏ای به فرشتگان سپرده بود از آنها مطالبه کرد و معاهده‏ای که با آنها بسته بود مطالبه کرد. آن معاهده این بود که اعتراف به سجده در برابر آدم کنند و در برابر کرامت او خاشع شوند. پس خدای سبحان فرمود: همگی بر آدم سجده کنید، همة فرشتگان سجده کردند بجز ابلیس. خودپرستی و عصبیّت او را فراگرفت و شقاوت بر او غلبه کرد. به آفرینش آتشین خود تکبر کرد و خلقت از خاک را پست شمرد. خداوند به او مهلت بخشید تا مستحق غضب خداوند شود و آزمایش‏ها را به آخر برساند و وعده‏های خود را به ثمر برساند. پس خداوند فرمود تو از مهلت‏یافتگان هستی تا روز قیامت. پس از آن خداوند متعال آدم را در یک زندگی پربرکت قرار داد و جای زندگی او را امن و امان ساخت و آدم را از شیطان و عداوت او ترسانید. پس دشمنِ آدم او را گول زد و با او حسودی کرد که چنان مقام و مرتبه‏ای دارد (که با نیکان عالم محشور است) پس آدم یقین خود را رها کرد و در شکّ و شبهه قرار گرفت و اراده حکیمانه خود را از دست داد و اراده جاهلانه شیطان را پذیرفت و آن نشاط و سرور خود را تبدیل به ترس و وحشت کرد. غرور و عزت خود را تبدیل به ندامت نمود. پس از آن خداوند راه توبه را به روی آدم باز کرد و کلمه رحمت را به او تلقین نمود. به او وعده داد که او را به بهشت برگرداند. پس او را در یک زندگی پر از بلا و آزمایش فرود آورد در جایی که محلّ

پیدایش اولاد او بوده، بوجود آوردن فرزندان.

خداوند سبحان از فرزندان آدم، پیغمبران را به رهبری انتخاب کرده و از آنان پیمان گرفته که وحی خدا را رعایت کنند (در انتظار وحی باشند و سرخود کاری انجام ندهند) دین خدا را که امانت است به مردم برسانند. آنجایی که بسیاری از خلق خدا عهد خدا را تغییر دادند (خط حرکت بسوی خدا را تغییر دادند) جاهل به حقّ خدا شدند و برای خدا شریک گرفتند. شیاطین با حیله‏گری آنها را از معرفت خدا بازداشته (راهزن راه معرفت شدند) و از پرستش خدا بازداشتند و جدا نمودند. پس خداوند پیغمبران را در میان آنها مبعوث کرد و یک یک آنها را به سوی مردم فرستاد تا عهد و پیمان فطری را از آنها مطالبه کند و آنها را به ثمر برساند و نعمت‏های فراموش شدة خدا را به یاد آنها بیاورد یا تبلیغ حجت را بر آنها تمام کنند و عقل‏های پنهان را به نظر آنها بیاورند. ذخیره‏های معرفت و عقل را در آنها بارور کنند و به آنها آیات خداوند را که بر ایشان مقدر شده نشان دهند. آیات الهی در آسمان بالای سرشما و در زمین که مانند گهواره‏ای زیر پایشان قرار داد و راه‏های زندگی کردن را که انسان را زنده می‏کند و مدت‏های عمر که آنها را نابود می‏کند و مصیبت‏هایی که آنها را پیر می‏کند. و از پیشامدهایی که بر آنها نازل می‏شود آگاهشان سازند و خداوند سبحان خالی نگرداند مخلوقات خود را از پیغمبری که به رسالت الهی مبعوث شده باشد یا از کتابی که دستورات الهی را نگفته باشد یا از دلایل یا حجت‏هایی که برایشان لازم باشد یا امامان که به پای خواسته باشند پیغمبرانی که کمبود نفرات از انجام وظیفه بازنداشته است و از بسیاری تکذیب‏کنندگانشان نترسیدند. از پیغمبری که به رسالت بعد از خود بشارت می‏داد و یا پیغمبری که رسالت پیغمبران ماقبل خود را تأیید می‏کرد. به همین روش، قرن‏ها گذشت نسل‏ها از پی یکدیگر آمدند و زمان‏ها گذشتند. پدران از دنیا رفتند و فرزندان جای آنها را گرفتند. تا این که خداوند متعال حضرت محمدص را برای بجا آوردن وعده و تمام گرداندنِ نبوت آن حضرت را برانگیخت تا بوسیله او به وعده‏های خود عمل کند و نبوت خود را کامل گرداند. ازتمامی پیامبران عهد و پیمان گرفت تا آن حضرت را یار نمایند. علائم و مشخصات آن پیامبر درگذشته مشهود بوده است و کتب الهی مردم را به یک سمت و یک قانون هدایت می‏کنند و در بین آنها اختلافی نیست. از مهمترین خانواده‏ها بوجود آمده (متولد شده) و اهل زمین در روزگار بعثت آن پیامبر مللی متفرق و مختلف بودند و دارای افکار پراکنده و راه‏های جوراجور. برخی از آنها خدا را به خلق تشبیه می‏کردند و برخی کارهای خدا را به خلق خدا واگذار می‏کردند یا مردم را به غیر خدا حواله می‏کردند. خداوند بوسیله این پیامبران مردم را از گمراهی و جهالت نجات داد.

در مورد وفات حضرت رسول ص :

سپس خداوند سبحان (پس از اتمام و تکمیل رسالت خود) دیدار خود را برای پیامبرش پسندید و از زندگی در این دنیا او را کریم‏تر داشت و از نزدیکی با بلاها و مصیبت‏ها او را برکنار داشت. پس جان مبارکش را کریمانه و با احترام بسوی خود کشید و جایگزین کرد. در میان شما آنچه را که پیامبران گذشته در امت خود جانشین کردند چرا که نمی‏خواستند امت خود را بی‏سرپرست رها کنند. بد ون راه واضحی برای زندگی آنها (قرآن کریم) و بدون نشانه‏ای پابرجا (امام معصوم). کتاب پروردگارتان را بجای گذاشت که حلال و حرام آن روشن شده است، واجبات و فضایل آن و احکام ناسخ و منسوخ آن و مستحبات و واجبات آن و آیاتی که شامل عده خاصی می‏شود مانند آیات مخصوص اهل بیت و آیاتی که همه مردم را می‏گیرد و داستان‏های عبرت آموز قرآن و مثل‏های قران که مادیات را به معنویات تشبیه می‏کند و آیاتی که همه وقت و در همه زمان‏ها اجراء می‏شود مانند ذکر خدا و آیاتی که در زمان محدود اجراء می‏شود مانند نماز و حجّ. و محکمات قرآن (آیاتی که معنای آن واضح است) و متشابهات قرآن که معنای آن واضح نیست و محتاج به تفسیر است. مفسر به مجملات قرآن تفسیر شده است. مشکلات قرآن واضح شده بعضی آیات قرآن برهمه کس دانستن آن واجب شده مانند اصول دین و آیات دیگری که مردم اجازه دارند آنها را بدانند مانند کیفیت قیامت و فرشتگان. بعضی در کتاب الهی واجب شده است مانند اطاعت امامان معصوم و در سنت امام یا پیامبر مستحب شناخته شده و مردم آزادی داشته‏اند از دیگران اطاعت کنند و بعضی احکام که در سنت پیغمبر و امام واجب شده است مانند تقیه در زمانی که اهل حق در اقلیت هستند و در کتاب خدا ترک آن حکم اجازه داده شده مانند ترک تقیه و استقبال از شهادت و بعضی احکام که در یک زمان معین واجب می‏شود مانند نماز جمعه در هنگام ظهور امام زمان یا حکومت اسلامی. در آینده واجب آنها برداشته می‏شود مثل همین نماز جمعه. خداوند محرمات را از یکدیگر مشخص کرده است. از گناهان کبیره‏ای که تهدید به جهنم شده یا گناه صغیره‏ای که مردم را در انتظار آمرزش قرار داده و بعضی احکام مستحباتی که انجام کمی از آن مقبول است مانند اذکار و دعاها، آزادند که همه آن را بخوانند و تمام کنند یا اذکاری که واجب نیست همة آن را بخوانند.

در بیان حجّ :

خداوند حجّ خانه خود را بر شما مردم واجب کرده است، خانه‏ای که اثر آن را قبله تمام مردم قرار داده، خانه‏ای که مردم مانند چهارپایان که وارد نهر آب می‏شوند وارد خانه خدا می‏شوند و مشتاقانه مانند کبوتران بسوی خانه خدا می‏روند. خداوند حجّ خانه خود را علامت قرار داده که مردم در برابر عظمت او متواضع شوند و به عزت و قدرت او اعتراف کنند. از میان بندگان خود شنوندگانی انتخاب فرموده که دعوت او را اجابت می‏کنند و دستورات خدا را درباره حجّ تصدیق کنند و در جایگاه پیامبران عبادت کنند و شباهت به فرشتگان پیدا کنند که در اطراف عرش خدا طواف می‏کنند. حج مانند تجارتخانه است که مردم از این تجارت، سود فراوانی بدست می‏آورند و می‏خواهند هرچه زودتر خود را به وعدة مغفرت خدا برسانند. خداوند سبحان حجّ را نشانه بزرگی برای اسلام قرار داد و پناهگاه امنی برای پناهندگان. خداوند حجّ خانه را واجب گردانید همچنین حقّ خود را بر مردم واجب کرده است. برشما لازم فرموده که محترمانه میهمان اوشوید. خدای سبحان فرمود: حقّ خدا بر تمامی مردم این است که حجّ خانه او را بجای آورند و هرکس که استطاعت حرکت دارد و کسی که کافر می‏شود بداند که خدا غنی و بی‏نیاز است.

خطبه دوم

خدا را ستایش می‏کنم تا نعمت او را برای خود کامل گردانم و با این حمد تسلیم عظمت او شوم. با این حمد، از گناه و معصیت، عصمت پیدا کنم. از او کمک می‏خواهم تا نیاز مرا به بی‏نیازی تبدیل کند زیرا او کسی را که هدایت کند گمراه نمی‏کند و به دشمن خود پناه نمی‏دهد. او هرکسی را که کفایت کند، محتاج نمی‏کند. به درستی که او بزرگ‏ترین ارزش ارزش‏ها است. بهترین ذخیره‏ها است. گواهی می‏دهم که بجز خدا، خدایی نیست. یگانه است و شریکی ندارد. چنان شهادتی که خلوص آن آزمایش شده باشد و قلب من مزة آن را چشیده باشد تا زمانی که خدا ما را حفظ کند به همین شهادت متمسک شویم ا دست می‏آویزیم و برای آن خطرات وحشت‏آور که ممکن است ما را فراگیرد این شهادت را ذخیره می‏کنیم زیرا شهادت ایمان را محکم می‏کند و درهای خیر و برکت را باز می‏کند و مایه جلب رضایت خدا است. باعث طرد و زجر شیاطین است. گواهی می‏دهم محمد ص بنده خدا و رسول او است که خداوند او را با دینِ مشهور انبیاء گذشته فرستاده است. وبا نشانه‏های مشخص الهی و به همراه کتابی که نوشته‏های آن واضح است و همراه نوری است درخشنده و روشنایی تابنده و اوامر شکوفاکننده قرآن و برطرف‏کننده شکّ و شبهه‏ها است و ظاهر کننده حق با دلایل روشن و با آیات الهی مردم را از گناه و معصیت برحذر می‏دارد. با نمونه‏های تاریخی از خدا می‏ترسانند و مردم در آن زمان در فتنه‏هایی قرار گرفته بودند که ریسمان دین بر اثر آن فتنه‏ها پوسیده شده بود و حصارهای دین متزلزل گشته بود. در اصول دین اختلاف پیدا کرده‏ بودند و امور اجتماعی دچار هرج و مرج شده بود. راه نجات بسیار تنگ شده بود و راه فرج، مجهول مانده بود. خطّ هدایت خاموش شده بود و کوری و جهالت فراگیر شده بود. خداوند نافرمانی می‏شد و شیطان یاوری و اطاعت می‏شد و ایمان غریب و بی‏کس شده بود. پایه‏های ایمان، سست شده بود و نشانه‏های ایمان ناشناخته مانده بود. راه‏های ایمان مندرس و کهنه شده بود، رشته‏های ایمان محو شده بود. مردم از شیطان اطاعت می‏کردند بنابراین به راه‏ها‏ی او می‏رفتند و از فرهنگ او تغذیه می‏شدند. پرچم حرکت جامعه به دست شیاطین بود و پرچم‏ها بوسیله آنها بپا می‏شد. در فتنه‏هایی قرار گرفته بودند که زیر چکمه آن فتنه‏ها له شده بودند و زیر سُم سلطه‏گران لگدکوب شده بودند و فتنه‏ها روی پای خود ایستاده بود و فراگیر شده بود. پس مردم در این فتنه‏ها در تاریکی و سرگردانی و جهل، گول خورده بودند. در بهترین شهرها ولی با بدترین انسان‏ها. خواب آنها توأم با وحشت بود و آرامش واقعی نداشتند. سرمه چشم آنها اشکشان بود. در سرزمینی که عالِم‏های آنها مهار شده بودند و جاهل‏های آنها احترام می‏شدند.

درباره مقام علمی و عرفانی اهل بیت ع :

ائمه ع جایگاه اسرار خدایند و پناهگاه‏های اوامر او هستند، خزینه‏های علم خدایند و مصادیق حکمت خدا هستند، نگهبانان کتاب خدا و کوه‏های دین خدا هستند. بوسیله آنها خداوند خمیدگی پشت دین را راست می‏کند و بوسیله آنها تزلزل پیکرة دین را از بین می‏برد.

راجع به خلفای قبل از حضرت علی ع :

بنی‏امیه با تعلیمات خود و سوق و فجور و با غرور و فریب، آنچه را کاشتند آبیاری نمودند. و از این زراعت، مصیبت و بدبختی درو کردند. هیچ کس از این امت مسلمان قابل قیاس با آل محمدص نیست. هیچ یک از شیعیان آنها که مشمول نعمت ولایت آنها شده‏اند با آنها مساوی نمی‏شوند. آنها پایه دین و ستون یقین هستند. هرکسی از آنها جلو زده مجبور است به آنها برگردد (زیرا جلوافتادگی افراط در عقیده و فکر است) و تمام عقب‏افتادگان به ائمه ع ملحق می‏شوند. ( آنها حدّ اعتدال هستند که همه چیز باید در حدّ آنها قرار بگیرد) خصوصیات ولایت الهی مخصوص آنها است. وصایت انبیاء و میراث آنها در اختیار ائمه ع است همین امروز روز حکومت امیرالمؤمنین ع حق به اهل خود بازگشته است و به جایگاه واقعیش منتقل شده است.

خطبه سوم ، خطبه شقشقیه :

آگاه باشید به خدا قسم که پسر ابی قحاقه پیراهن خلافت را به تن خود پوشید با این که می‏دانست موقعیت من در خلافت مانند موقعیت قطب آسیا نسبت به چرخ آسیاب است. من چنان کوهی هستم که آب و سیلاب‏ها از طرف من به سوی مردم سرازیر می‏شود و مرغ افکار مردم در پرواز خود به قلة من نمی‏رسد پس به ناچار دامن خود را از آن خلافت جمع کردم و خود را از آن مسیر با مخفی کردن نارضایتی‏ام کنار کشیدم و شروع به تفکر کردم که آیا با دست خالی به آنها حمله‏ور شوم یا بر این راه کور و غلط، صبر کنم تا در این راه کور بردگان پیر و فرتوت شوند و کودکان و جوانان به پیری برسند و مؤمنین هم در این راه رنج و مشقت بسیار ببینند تا به ملاقات پروردگار خود برسند. پس دیدم که صبرکردن از بین این دو کار عاقلانه‏تر است. پس صبر کردم در حالی که مانند کسی بودم که چوبه تیر به چشمش فرونشیند و استخوان شکسته‏ای گلوی او را بگیرد. زیرا می‏دیدم که ارث و میراث من غارت می‏شود. در این گرفتاری بودم تا اولی راه خود را گرفت و رفت و این خلافت را در چاه فکر عمرابن خطاب انداخت. (در اینجا وضع خود را تشبیه کرد به شعر اعشی شاعر عرب) چقدر فرق است بین این دو روز که روزی سوار بر شتر در بیابان‏ها گرسنه و تشنه بودم و روزی که سر سفره حیات برادر جابر پذیرایی می‏شدم. چقدر مایه تعجب است که ابوبکر در حیات خودش از قبول خلافت عذرخواهی می‏کرد و می‏گفت با بودن علی ابن ابیطالب هیچ کس حقّ خلافت ندارد درحالی که باز پرچم خلافت را بعد از وفات خود بنام عمرابن خطاب بست. خیلی سخت است پستان شتر را دوشیدن و قسمت کردن. پس خلافت را دریک حوزه (عمر) خنثی قرار داد، حوزه‏ای که کلماتش درشت و سوزاننده است و تماس با او خیلی خشک و خشن بود. در این خلافت بسیار لغزش می‏کرد و از آن لغزش‏ها عذر می‏خواست. پس عهده‏دار این خلافت منظور اهل بیت ع است مانند کسی بود که سوار اسب چموش شده باشد. (پس ما اهل بیت در ارتباط با صاحب این خلافت مانند کسی بودم که سوار اسب چموش شده باشد) که اگر دهانه اسب را بکشد آنقدر دهانه را می‏جود و آنقدر این‏طرف و آن‏طرف می‏کشد تا راکب خود را بیندازد. پس به خدا قسم مردم به جهالت و اشتباهات مبتلا شده‏اند و عدم ثبات و اعترافات زیاد شد. پس من دراین طول مدت و رنج سختی فراوان صبر کردم. تا این که دومی هم راه خود را گرفت و رفت. این خلافت بعد از خود را در یک جمعیت شش نفری به شورا مشورت گذاشت که به خیال او من هم یکی از آنها بودم. پس خدایا به دادِ اسلام برس از این شورایی که درست شده. کجا روی سابقه گذشته من شک و شبهه‏ای درباره من برایشان پیدا شد تا این که همنشین یک چنین آدم‏هایی شوم. لکن من همراه آنها نشستم وقتی نشستند و قیام کردم وقتی آنها قیام کردند. پس در این شورا یکی به خاطر کینه‏ای که داشت طرف عثمان را گرفت (سعدابن وقاص بود) و آن دیگری به خاطر دامادی عثمان طرف او را گرفت (عبدالرحمن ابن عوف) و با آن فرومایگان و اشغال‏های دیگر با عثمان بیعت کردند.

شورا خاتمه یافت:

تا این که سومین نفر قیام کرد در حالی که شکم و دوپهلوی او پهن و گسترده شده بود بین مقعد و معده او سفره شده بود. با او پسران فامیلش (بنی‏امیه) قیام کردند و دارایی بیت‏المال را مانند شتری که علف بهار را می‏بلعد، بلعیدند، تا این که نخ خلافتش پاره شد و اعمال بدش به او حمله‏ور شدند و شکم‏بارگی او، او را هلاک کرد. در اینجا چیزی مرا وادار به رعایت حالت مردم نکرد جز این که دیدم آنها مانند موهای پشت گردن کفتار من انبوه شده بسوی من آمدند و از هرطرف به سمت من دویدند تا جایی که دو فرزندم حسنین زیر پای مردم کوبیده شدند و لباس من از هرطرف پاره شد مانند اجتماع گوسفندان در آغل اطراف من جمع شدند. پس از آن که به امر خلافت قیام کردم طایفه‏ای از آنها بیعت را شکستند و طایفه‏ای دیگر از دین خارج شدند و عده‏ای هم خودمختاری آغاز کردند گویا آنها کلام خدا را نشنیده بودند که می‏فرماید: این زندگی آخرت را برای کسانی مقدر کردیم که در زمین برتری‏جویی ندارند و مفسده بپا نمی‏کنند و عاقبت بهرة پرهیزکاران است. آری قسم به خدا که شنیدند این آیه را و حفظ کردند.

[[1]](#footnote-1)ولیکن جلوه کرد دنیا در مقابل چشم آنها و زینت‏های دنیا چشم آنها را خیره کرد (اسیرکرد).

آگاه باشید،‌ قسم به خدایی که دانه را می‏شکافد و نفس انسان را می‏پروراند، اگر نبود که مردم حاضر شده بودند

و بر حجت خدا واجب شده بود که با نصرت مردم قیام کند و اگر نبود که خدا از دانشمندان پیمان گرفته بود که آرام نگیرند، در مقابل شکم پری ظالم و گرسنگی مظلوم. می‏افکنم زمام خلافت را پشت گردنش و به کام مردم

می‏چشانم در اواخر خلافت آنچه را در اول به کام آنها ریختم.

خطبه چهارم نهج‏البلاغه :

[[2]](#footnote-2)شما می‏دیدید که این دنیای شما پیش من نامرغوب‏تر است از اخلاط بینی بز.

به وسیله ما آل محمد ص بود که در تاریکی جهل و نادانی هدایت شدید و به وسیله ما بود که در این مقام و برتری قرار گرفتید و بوسیله ما بود که اسرار علم و دانش شما شکوفا شد. سنگین است آن گوشی که نمی‏شناسد عالِم به حقایق قرآن را. چگونه خبرهای مخفی را می‏شنود گوشی که صداهای بزرگ آن را کر کرده است؟!

درهای دلی که همیشه در جهل و خفقان است بسته باد. همیشه انتظار می‏کشیدم که شما چگونه عاقبت گول می‏خورید و شما را در لباس گول خوردگان می‏شناختم.

[[3]](#footnote-3)این ظاهر اسلام که مأمور به حفظ آن هستم حقیقت مرا از شما پنهان داشته است. و این راستی نیت و خلوصی که دارم مرا به حقیقت کفر شما آگاه کرده است. شما را در همان مسیر ضلالت و گمراهی به راه حق آوردم آنجا که با یکدیگر روبرو می‏شدید و یک راهبر پیدا نمی‏کردید، در آن بیابان چاه می‏کَندید و به آب نمی‏رسیدید امروز که رهبر الهی دارید من گنگ‏ها و نادان‏های شما را به سخن در می‏آوردم تا صاحب منطق و بیان شوند.

عقل کسی که از من فاصله بگیرد غروب می‏کند. از آن روز که حق را به من نشان دادند تابحال شک نکرده‏ام.

خطبه پنجم نهج‏البلاغه :

[[4]](#footnote-4)موسی از ترس خودش وحشت پیدا نکرد، بلکه از این ترسید مبادا جهال غلبه پیدا کنند و دولت‏های ضلالت سر کار آیند. امروز ما و شما بر سر دوراهی حق و باطل قرار گرفته‏ایم. هرکس به نهر آبی تکیه کند هرگز تشنه نمی‏شود. ای مردم امواج فتنه را به کمک کشتی‏های نجات بشکافید و جلو بروید و از راه تفرقه و نفرت کنار بروید. تاج فخرفروشی و من و تویی را کنار بگذارید.

رستگار کسی است که با نیرو و قدرت قیام می‏کند یا تسلیم مقدرات می‎‏شود و مردم را راحت می‏کند.

این خلافت فعلا آب آلوده‏ای است و لقمه‏ای است که گلوی خلیفه را می‏فشارد.

[[5]](#footnote-5)کسی که میوه را پیش از رسیدن می‏چیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگران می‏کارد.

اگر حرف بزنم می‏گویند حریص قدرت است و اگر ساکت بنشینم می‏گویند از مرگ ترسیده است.

هیهات بعد از همه این قضایا، بخدا قسم که پسر ابیطالب به مرگ آشناتر از کودک به پستان مادر است.

بلکه من آمیخته به حقایق علمی شده‏ام که اگر آشکار کنم شما مانند دلو و ریسمان در چاه‏های عمیق گرفتار لرزش و اضطراب می‏شوید.

خطبه ششم نهج‏البلاغه :

[[6]](#footnote-6)از فرمایشات حضرت علی هنگامی که به ایشان پیشنهاد شد که شورش طلحه و زبیر را نادیده گرفته و شهید جنگ نبیند.

اول گفتار، بخدا قسم مانند کفتار نیستم که در لانه خودش بخورد و بخوابد در طول مدت، تا این که صیاد خودش را به او برساند و او را صید کند.

لیکن من به همراه کسانی که حق را پذیرفته‏اند می‏جنگم با کسانی که حق را رها کرده‏اند.

با کسانی که شنوا و مطیع هستند می‏جنگم با کسانی که عاصی و شکاکند تا آخرین روزی که زنده هستم.

خطبه هفتم نهج‏البلاغه :

بخدا قسم همیشه از حقم کنار زده شدم، دیگران مرجح بر من شده‏اند.

[[7]](#footnote-7)روزی که خداوند پیغمبرش را قبض روح کرد دیگران خود را بر من ترجیح دادند و در مقام من نشستند.

تا امروز که مردم با من بیعت کردند. این‏ها (این منافقین و جنگجویان علیه امیرالمؤمنین) شیطان را ملاک کارهای خود قرار دادند و شیطان آنها را برای خود دام و دانه قرار داده است.

شیطان در افکار آنها تخمگذاری کرده است و جوجه پرورش داده است، در دامن آنها جنبیده و حرکت کرده است، با چشمان آنها نگاه کرده و با زبان آنها حرف زده است. آنها را به طرف لغزش‏ها و گناه و معصیت‏ها برده و فساد و تباهی را در نظرشان جلوه داده است. آنها مانند کسی کار می‏کنند که شیطان بر آنها تسلط یافته و با او شریک شده است. بر زبان او حرف باطل می‏گوید.

خطبه هشتم و نهم نهج‏البلاغه :

[[8]](#footnote-8)از جمله فرمایشات حضرت که درباره زبیر ایراد فرموده است:

زبیر گمان می‏کند که با دست خود بیعت کرده و در دل بیعت نکرده است. پس او به بیعت اقرار کرده است و مدعی یک مسأله پنهانی است. پس برای این که با قلب خود بیعت نکرده دلیلی بیاورد که شناخته شود والا داخل شود در آن بیعتی که از آن خارج شده است.

از فرمایشات آن حضرت درباره جنگ جمل: این همه دشمنان رعد و برق به راه انداختند و با همه این سروصداها در واقع سست و بی‏محتوا هستند. ولی ما سرو صدا نداریم مگر این که اسلحه بکار ببریم.

خطبه دهم نهج‏البلاغه :

[[9]](#footnote-9)سیل به راه نمی‏اندازیم مگر این که باران بباریم.

آگاه باشید که شیطان دارو دسته خود را جمع کرده و سواره و پیاده را به طرف خود جلب کرده است.

با من آن بینایی کامل من هست. خود را به اشتباه نینداخته‏ام و کسی مرا به اشتباه نینداخته است.

به خدا قسم می‏خورم برای آنها حوض فتنه را دایر خواهم کرد که جز من کسی نمی‏تواند آن را خالی کند نمی‏توانند از آن فتنه خارج شوند یا به اراده خودشان بسوی آن برگردند. یعنی در نتیجه سیاست و تدبیر من بایستی یا کشته شوند یا اطاعت کنند.

خطبه یازدهم نهج‏البلاغه :

[[10]](#footnote-10)از فرمایشات حضرت به پسرش محمد حنیفه، آنجا که روز جنگ جمل رأیت جنگ را بدست او سپرد و فرمود:

کوه‏ها بلغزند و تو از جای خود نلغزی. دندان‏هایت را روی هم بفشار، سرو کله خود را به خدا عاریه بسپار.

قدم‏های خود را در زمین محکم کن. با چشم خود انتهای لشکر را در نظر بگیر و بجز جنگ به چیز دیگری میندیش و بدانکه نصرت از جانب خدای تعالی می‏رسد.

خطبه دوازدهم نهج‏البلاغه:

[[11]](#footnote-11)از جمله فرمایشات آن حضرت آنجا که خدا او را در جنگ جمل پیروز کرد. یکی از یاران عرض کرد: یا امیرالمؤمنین دوست داشتم برادرم فلانی پیروزی تو را بر دشمنان مشاهده می‏کرد. حضرت فرمود: آیا برادر تو به ما تمایل داشت؟ عرض کرد آری. فرمود: پس او هم این پیروزی را دیده است. ما را در این پیروزی مشاهده می‏کنند اقوامی که هنوز در پشت پدرها و رحم مادرها هستند. به زودی روزگار آنها را ظاهر می‏کند و ایمان را بوسیله آنها تقویت می‏کند.

خطبه سیزدهم نهج‏البلاغه :

[[12]](#footnote-12) از فرمایشات حضرت درباره سرزنش اهل بصره:

شما لشکریان یک زن (عایشه) و پیروان حیوان (شتر عایشه) بودید. آن شتر نعره کشید و شما اجابت کردید و کشته شد شما فرار کردید. عقل و شعور شما بی‏جان است و عهد و پیمان شما رنج‏آور. دین شما ریاکاری و تظاهر است. آب شهر شما شور و بی‏مزه است. کسانی که با شما زندگی می‏کنند گرفتار گناهشان می‏شوند و کسانی که از میان شما بروند به رحمت و لطف خدا می‏رسند. گویا مسجد شما را می‏بینم مانند سینه کشتی روی آب است که خدا برانگیخته است. بر شهر شما عذاب را از بالای آسمان و از زیرزمین و غرق کرده هر که در شهر شما بوده.

خطبه چهاردهم نهج‏البلاغه :

به روایت دیگر فرموده: قسم به خدا می‏خورم که این شهر شما غرق خواهد شد تا جایی که گویا مسجدش را می‏بینم مانند سینه کشتی و یا سینه شتر مرغ چاق. به روایتی دیگر، مانند سینه پرندگان روی امواج دریا.

خطبه پانزدهم نهج‏البلاغه :

از فرمایشات حضرت درباره اهل بصره:

[[13]](#footnote-13)سرزمین شما به آب دریا نزدیک است و از آسمان دور است. عقل شما خیلی سبک است و عواطف شما خیلی سفیهانه است. شما نشانه هر تیرانداز و لقمه نقد هر خورنده هستید و شکار هر شکارچی می‏باشید.

[[14]](#footnote-14)از فرمایشات آن حضرت در آنجا که بذل و بخشش‏های عثمان را به بیت‏المال برمی‏گرداند. به خدا قسم اگر ببینم با مال بیت‏المال زن گرفته‏اند و کنیز خریده‏اند مهر آن زن و کنیز را به بیت‏المال برمی‏گردانم زیرا در عدالت گشایش پیدا می‏شود و کسی که عدالت بر او سخت‏گیری کند، ظلم و جور بیشتر بر او سخت می‏گیرد.

خطبه شانزدهم نهج‏البلاغه :

[[15]](#footnote-15)اولین خطبه‏ای که امیرالمؤمنین ع پس از بیعت در مدینه ایراد فرمودند من خود در گرو گفته‏های خود هستم، و ضامنم که آنچه می‏گویم اجرا کنم. کسی که از نمونه‏های ظلم و ستم گذشتگان موارد عبرت و موعظه برای اوروشن شده و مقابل چشمش قرار گرفته، تقوا او را باز می‏دارد که مانند ستمکاران وارد کارهای شبهه و باطل شود. آگاه باشید که آزمایش شما برگشت نمود به همان صورت زمانی که خدا پیغمبر شما را مبعوث کرد.

[[16]](#footnote-16) قسم به خدایی که او را به حق مبعوث کرده، شما در حکومت من عجیب آزمایش و غربال خواهید شد و زیر تازیانه‏های قضا و قدر قرار خواهید گرفت، تا آنچنان که پایین‏تران شما به مقام بالا قرار گیرند و بالاتران شما در مقام پایین‏تر قرار گیرند. البته کسانی که عقب مانده بودند در دولت من سبقت خواهند گرفت و جلوافتادگان در دولت من عقب خواهند افتاد. بخدا قسم هیچ حقیقتی را کتمان نکردم و هرگز دروغ نگفتم و البته من به یک چنین مقام و یک چنین روزی خبر داده شده‏ام. آگاه باشید که خطاکاری‏ها مانند اسب چموش است که صاحب آن سوارش شده و دهانه‏اش از دستش خارج شده است. پس آن مرکب خطا، راکب خود را به آتش می‏کشاند.

آگاه باشیدکه تقوی و عمل صالح، مانند مرکب رامی است که صاحبش سوارش شده و دهانه‏اش را بدست گرفته و آن مرکب، او را داخل بهشت می‏کند. همیشه حق و باطل هست و هرکدام طرفدارانی دارد. اگر باطل، حکومت کند (دیدید) که پیش از این هم حکومت کرد، و اگر حکومت حق کم باشد چه بسا و شاید چنین است، خیلی کم اتفاق می‏افتد که مردم پشت به حق کنند و دو مرتبه برگردند.

[[17]](#footnote-17)اظهار نظر سیدرضی جمع‏کننده نهج‏البلاغه:

من در تعریف این خطبه چنین می‏گویم که ضعیف‏ترین جاهای خوب این خطبه آنچنان بالاست که گزیده‏شناسان سخن هرگز خود آن را درک نمی‏کنند و آن بهره‏ای که انسان از تعجب و تعمق در این خطبه می‏برد خیلی بیشتر از بهره‏ای است که از دانستن و به خود بالیدن از درک این خطبه، می‏برد. در این خطبه غیر از آنچه ما گفتیم مسائل دیگری از فصاحت و بلاغت هست که هیچ زبانی نمی‏تواند گویای آن باشد و هیچ انسانی نمی‏تواند به عمق آن آگاه شود. آنچه را من گفتم کسی نمی‏فهمد مگر این که صنعت فصاحت و بلاغت را به حق شناخته باشد و از روی حق‏گویی در آن قضاوت کند و این حقیقت را درک نمی‏کنند مگر دانشمندان.

[[18]](#footnote-18)کسی که بهشت و جهنم را به روی خود می‏بیند به طاعت و عبادت مشغول می‏شود. کسانی که در راه حق کوشا و سریع هستند نجات پیدا می‏کنند و کسانی که طالب حق هستند و فعالیتشان کند است امیدوار به خدا هستند و کسانی که در انجام وظایف کوتاهی می‏کنند هلاک می‏شوند. طرف راست و چپ جای گمراهی است. راه مستقیم حد وسط راه است. (حقی متمایل به رأی کسی نیست) بقیه کتاب خدا و آثار نبوت مبین راه راست است. و درهمین راه راست است سنت پیامبر ص نتیجه‏بخش است و درهمین راه راست است انسان به عاقبت می‏رسد. هرکس به ناحق ادعا کند هلاک می‏شود و هرکس بخدا دروغ ببندد ناامید می‏شود. کسی که بی‏پروا متعرض حق شود (یا بی‏پروا حق را بگوید) هلاک می‏شود.

[[19]](#footnote-19)نادانی همین بس که انسان خود را نشناسد. درخت زندگی هیچ کس در زمین تقوا نمی‏خشکد و اعمال هیچ قوی در سرزمین تقوا تشنه نمی‏شود (از جانب خدا آبیاری می‏شود). پس به خود بپردازید و روابط بین خود و مردم را اصلاح کنید. پشت سر هر گناهی توبه است. هیچ کس جز خدای خود را ستایش نکنید، هیچ کس جز خود را ملامت نکنید.

خطبه هفدهم نهج‏البلاغه :

از فرمایشات آن حضرت در توصیف کسانی که متصدی قضاوت و حکومت بین مردم می‏شوند و لایق آن نیستند: مبغوض‏ترین مردم در نظر خدا دو نفر هستند:

یکی کسی که خدا او را به خود واگذار کرده، پس او منحرف است از راه راست. شوق و شعف دارد از این که بدعت‏ها و دعوت گمراهی را در دل خود جای داده است. پس او گول زننده است. هر کسی را که فریفته او می‏شود، از خط هدایت گذشتگان منحرف شده است. هر کسی که در زمان حیات او یا بعد از مرگش به او اقتدا کند گمراه می‏کند. بار گناه دیگران را بدوش می‏کشد، در گرو خطاکاری‏های خود است.

و آن دیگری که مسائل خلاف حقیقت را انباشته کرده است. آن مسائل خلاف حقیقت را در میان نادانان مردم رواج می‏دهد به آن مسائل فتنه‏انگیز غرور پیدا می‏کند و خوشحال می‏شود از مسائل صلاح‏بخش و هدایت‏بخش غافل است. به تحقیق جاهلان مردم، او را عالم می‏دانند با این که عالم نیست. هر روز صبح مطالب زیادی جمع‏آوری می‏کند که کم آن از زیادش بهتر است تا این که بالاخره از آب تلخ و مسائل فتنه‏انگیز مشروب می‏شود ولاطائلات را در ذهن خود ذخیره می‏کند. خود را قاضی مردم می‏داند و در مسند قضاوت می‏نشیند و ادعا می‏کند که آنچه بر افکار مردم مشکل است می‏تواند حل کند و اگر یک مسائل غیر قابل حل به او عرضه شود برای حل آن مسأله برای خود مطالبی می‏بافد و یقین پیدا می‏کند که درست است. سپس او مطالب دروغین را مانند تار عنکبوت بهم می‏بافد. او نمی‏داند حرف‏هایش درست است یا نادرست. اگر درست بگوید می‏ترسد مبادا نادرست گفته باشد و اگر نادرست بگوید امیدوار است که درست گفته باشد. نادان است و اشتباهی مطالب جاهلانه را جمع‏آوری کرده و کورکورانه مطالب را جمع‏آوری می‏کند. دندان روی علم نگذاشته بطور قطع و یقین. روایت‏ها را می‏پراکند آنچنان که باد، گردوغبار را می‏پراکند. او قسم بخدا پُر نیست که بتواند آنچه به او عرضه می‏شود درست صادر کند (بحق یا به باطل). اهلیت ندارد برای کاری که به او واگذار شده است، فکر نمی‏کند علم در چیزهایی باشد که او نمی‏داند. گمان ندارد که سوای آنچه فهمیده، دیگران هم رأی دارند. اگر مسأله‏ای بر او اشتباه شود کتمان نمی‏کندزیرا به جهل خود یقین دارد. از شر قضاوت او خون‏ها فریاد می‏زنند و حقوق مردم می‏نالد. به خدا شکایت می‏کنم از گروهی که جاهلانه زندگی می‏کنند و گمراه می‏میرند. هیچ متاعی در نظر آنها بی‏ارزش‏تر از تفسیر قرآن مطابق حقیقت نیست و هیچ متاعی در نظرشان پربهاتر از قرآن که خلاف حقیقت تفسیر شود، نیست. در نزد آنها زشت‏تر از خوبی‏ها و خوبتر از بدی‏ها چیزی وجود ندارد.

خطبه هجدهم نهج‏البلاغه :

در سرزنش اختلاف بین علماء در فتوا دادن، پیشوایان خلاف حقیقت کسانی هستند که اگر درباره حکمی از احکام قضیه‏ای بر آنها عرضه شود، به رأی خود در آن قضیه حکمی می‏دهد و باز عین آن قضیه اگر بر دیگری عرضه شود، به خلاف قاضی اول، حکم می‏دهد. پس از آن تمام قاضیان در حضور پیشوای بزرگشان که آنها را به قضاوت نشانده جمع می‏شوند و قضاوت‏های خود را عرضه می‏دارند و آن پیشوا رأی همه آنها را تصدیق می‏کند در نتیجه این همه اختلافات پیدا می‏شود، با این که خدای آنها و پیغمبر آنها و کتاب آنها یکی است. در دین واحد، اختلاف پیدا نمی‏شود. آیا خدا آنها را به اختلاف اندازی کرده است که اطاعتش کرده‏اند یا آنها را از این اختلاف اندازی نهی کرده است و آنها نافرمانی کرده‏اند یا خداوند متعال دین ناقصی بر این‏ها نازل کرده و برای تکمیل دین از آنها کمک خواسته است یا آنها شریک خدا بوده‏اند تا هرچه بگویندخدا راضی شود؟ یا مگر خدا دین کاملی فرستاده ولیکن پیغمبر از تبلیغ دین، کوتاهی کرده است؟! (تا آنها حق داشته باشند به رأی خود حرف بزنند) با این که خدای سبحان می‏گوید چیزی را از دین فروگذار نکرده‏ام و جای دیگر می‏فرماید: در قرآن همه حقایق گفته شده باز فرموده آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می‏کنند، و در این قرآن اختلافی وجود ندارد.

خداوند می‏فرماید اگر قرآن از جانب خدا نبود در آن اختلاف بسیار پیدا می‏شد. ظاهر قرآن خیلی زیبا است و باطن قرآن ژرفا و عمیق است. عجایب قرآن فانی نمی‏شود و مطالب عمیق قرآن به انتها نمی‏رسد و تاریکی‏های جهل و نادانی جز بوسیله قرآن برطرف نمی‏شود.

خطبه نوزدهم نهج‏‏البلاغه :

[[20]](#footnote-20)قسمتی از فرمایشات آن حضرت با اشعث ابن قیس، آنجا که روی منبر سخنرانی کرد و در آن سخنرانی ایراداتی مطرح نمود. اشعث ابن قیس پای منبر متعرض شد که یا علی مطالبی که می‏گویی به ضرر تو است و به نفع تو نیست. حضرت تند به او نگاه کرد و فرمود تو چه می‏دانی چه چیز به نفع من و چه چیز به ضرر من است؟!

لعنت خدا و لعنت‏کنندگان بر تو باد ای جولا پسرجولا، منافق پسر کافر. یک مرتبه تو را کفر اسیر کرده و مرتبه دیگر اسلام. در این دو اسارت مال تو و حسب و نسب تو به حال تو سودی نبخشیده است. همانا کسی که جنگ را بسوی قوم خود هدایت می‏‎کند و عوامل مرگ را به طرف آنها می‏برد شایسته است که نزدیکان، او را دشمن داشته باشند و دیگران از او ایمن نباشند.

خطبه بیستم نهج‏البلاغه:

اگر مشاهده کنید آنچه مردگان پیش از شما مشاهده کرده‏اند جزع می‏کنید و به وحشت می‏افتید، در این صورت حرف حق می‏شنوید و اطاعت می‏کنید ولیکن آنچه آنها مشاهده کرده‏اند از شما پنهان است. به همین زودی پرده از جلوی چشم شما برداشته شده و به شما بصیرت داده می‏شود. اگر بصیرت پیدا کنید و حرف حق به گوش شما خوانده شده را بشنوید، هدایت شده‏اید. اگر هدایت یابید من حقیقت به شما می‏گویم. پند و عبرت برای شما آشکار است و موعظه شدید به حوادثی که در آن موعظه است. هیچ کس نمی‏تواند حق را از جانب خدا تبلیغ کند بعد از فرشتگان آسمانی، مگر انسان. (فرشته یا پیغمبر حقایق را به شما رسانده) این کلمات عجیب حضرت ع هشدار می‏دهد که پیش از مرگ به یاد آخرت و نتایج اعمال خود باشید چرا که حوادث پس از مرگ و تجسم اعمال بد و خوب برای زندگان بسیار پوشیده و مخفی است و البته اشاره می‏کند که اگر توجه به آیات الهی و هشدارها و پند و اندرزهای آن داشته باشید قبل از مرگ، علم به واقعیت پیدا خواهید کرد و هدایت خواهید شد چرا که پس از مرگ به چشم خود حقایق را می‏بینید ولیکن آن دیدن، سودی به حال شما نخواهد داشت، و علم بالاتر از رؤیت است چه بسا چشم انسان چیزهایی را می‏بیند و چون علم به آنها ندارد دین تنها او را آگاه نمی‏کند، می‏فرماید: حوادث روزگار عبرت آموز است و مسائلی که انسان تجربه می‏کند بازدارنده او از گناه خواهد بود و این انسان است که پس از فرشتگان وحی مبلغ دستورات خداوند است پس مسؤولیت او بسیار سنگین است.

خطبه بیست و یکم نهج‏البلاغه :

بدانید که زندگی آخرت و انتهای زندگی پیش روی شما است. عوامل زمان مانند ساربان از پشت سر شما را می‏راند و می‏دواند تا برساند. خود را سبکبار کنید تا زودتر به اهل آخرت برسانید. گذشتگان شما که رفته‏اند به انتظار آیندگان نشسته‏اند تا عاقبت همه آنها در زندگی آخرت جمع شوند. من می‏گویم اگر کلام آن حضرت بعد از کلام خدا و رسولش با تمامی کلمات عالم مقابله شود بر آنها برتری دارد و سبقت می‏گیرد.

هیچ کلماتی مانند جملات تخففوا تلحقوا پیدا نمی‏شود که در شنوایی بسیار کم و در محتوا بسیار زیاد باشد.

چقدر ژرفای این جمله زیاد است و در عمق آن کلمات بسیار زیادی قرار گرفته و چقدر نطفه این جملات آبستن حکمت‏های فراوان است که ما در کتاب خصایص به عظمت قدر این کلمات و شرف جوهر آن اشاره کردیم.

خطبه بیست و دوم:

خطبه مولا ع درباره جنگ جمل توسط طلحه و زبیر:

آگاه باشید که شیطان لشکریان خود را دسته بندی کرده و هرکس را که قابل جلب بوده جلب نموده است تا ظلم و ستم را به مرکز اصلیش برگرداند. (حکومت را به بنی امیه یا امثال آن برگرداند) و باطل را به حدّ واقعیش برساند. بخدا قسم آنها نتوانستند کار بدی از من ببینند و ایراد بگیرند و بین من و خودشان منصفانه قضاوت نکردند. آنها به دنبال حقی می‏روند که خود، آن حق را رها کرده‏اند ودنبال خونی که خود آن را ریخته‏اند. (خون عثمان را از من طلب می‏کنند در حالی که خود موجب آن شده‏اند) اگر من در خون عثمان شریک آنها بودم پس آنها بهره خود را می‏برند و اگر آنها سوای من و بدون من متصدی خون عثمان شده‏اند، محکومیت متوجه آنها است. بزرگترین دلیل آنها خود آنها را محکوم می‏کند. دنبال شیر مادری می‏روند که بچه خود را از شیر باز کرده و بدعتی را تازه می‏کنند که مرده است. (به دنبال ساخت و سازهای بنی‏امیه هستند)

چقدر ناامید است دعوت‏کننده، کیست دعوت می‏کند و به چه هدفی اجابت می‏شود. من راضیم که حجت خدا را بر آنها تمام کنم و این که خدا عالم به حال آنها است. پس اگر از قبول حق ابا کردند مزه شمشیر را به آنها می‏چشانم. شمشیر بهترین چیزی است که جامعه را از باطل شفا می‏دهد و حق را یاری می‏کند. عجیب این است که مأمور می‏فرستند که خود را برای جنگ آماده کنم و در برابر شمشیرها صبر نمایم. من هرگز چنان نبوده‏ام که با جنگ تهدید شوم و از ضرب شمشیر بترسم. من از جانب خود شک و شبهه‏ای ندارم.

خطبه بیست و سوم نهج‏البلاغه :

[[21]](#footnote-21)اما بعد به درستی که مقدرات الهی از آسمان حکمت الهی بسوی زمین (زمینه تربیت انسان) مانند قطرات باران به هرکس نازل می‏شود برطبق آنچه کم یا زیاد برای او قسمت گذاری شده است. پس وقتی که یکی از شما برای خود فراوانی در خانواده یا ثروت یا وجود او می‏بیند فریفته او نشود (که حسادت کند یا حسرت بخورد و عقده پیدا کند) پس به درستی که مرد مسلمان تا زمانی که عمل پستی از او به ظهور نرسیده که ذکر آن عمل، او را بترساند و ذلیل کند و آن عمل موجب شود مردمان پست گول خورده و تقلید کنند مانند قمارباز پیروزی است که انتظار می‏کشد اولین تیر قمار او به هدف خورده و موجب جمع غنیمت برای او شود و فقر و ناداری از او برطرف شود. همینطور مرد مسلمانی که آلوده به گناه و خیانت نیست از جانب خداوند مستحق دو عاقبت نیک است: یا قبول دعوت الهی بسوی عالم آخرت، در این صورت ثواب آخرتی برای او بهتر است یا این که ثروت و نعمت الهی و خانواده خوب برای او مقدر شود که همراه آن ثروت‏ها، دین و آبروی او محفوظ بماند. همانا ثروت و فرزندان سرمایه دنیا است و گاهی برای بعضی افراد هر دو از جانب خدا مقدر می‏شود. پس از خدا بترسید از آن اعمالی که خدا شما را از خودش ترسانیده است و از او چنان بترسید که مرتکب گناهی نشوید و معذرت خواهی کنید و بدون ریا و تظاهر عمل صالح انجام دهید. زیرا هر کس برای خدا عمل صالحی انجام دهد خداوند مقدرات او را بدست همان غیر خود واگذار می‏کند. از خدا خواهش می‏کنم ما را به درجه سیدشهداء و زندگی سعادتمندان و همنشینی با پیامبران برساند.

خطبه بیست و چهارم نهج‏البلاغه :

[[22]](#footnote-22)ای مردم بدانید که انسان گرچه ثروتمند باشد از فامیل و قبیله خود بی‏نیاز نمی‏شود و از دفاع آنها از خودش بی‏نیاز نمی‏شود تا آنها با دست و زبان خود از او دفاع کنند. آنها مهمترین انسان‏هایی هستند که انسان را از ماوراء زندگی حصار می‏کنند. مهمترین کسانی هستند که پراکندگی انسان را برطرف می‏کنند و متمایل‏ترین انسان‏ها نسبت به او هستند. اگر مصیبتی بر او فرود آید. زبان صداقت و امانت که خدا برای شما قرار می‏دهد در میان مردم، بهتر است از مال و ثروتی که به ارث دیگران بدهد. مبادا کسی از شما از خویشاوندان خود فاصله بگیرد، زمانی که می‏بیند آنها گرسنه‏اند تا مبادا مجبور شود فقر آنها را برطرف کند، با مالی که اگر نگه دارد ثروت او افزوده نمی‏شود و اگر مصرف کند از او چیزی کم نمی‏شود. کسی که دست کمک خود را از خویشاوندان باز دارد، بداند که او از آن خویشاوندان، یک دست کمک بازداشته و خود را از هزاران دست کمک آنها محروم کرده است. کسی که خوش اخلاق و ملایم باشد دوستی فامیل خود را برای خود دائمی کرده است.

از فرمایشات مولا ع هنگامی که مردم از جنگ با آشوبگران داخلی اعراض می‏کردند :

به جانم قسم در جنگ با کسانی که مخالف حق هستند و انحراف فکری پیدا کرده‏اند مسامحه‏کاری و سستی ندارم. پس ای بندگان خدا از مخالفت خدا بپرهیزید و به خدا پناهنده شوید، از مصیبتی که برای شما مقدر کرده است، و به راهی بروید که برای شما روشن کرده است و قیام کنید در این خطی که بوسیله شما محکم کرده است. علی ع ضامن پیروزی شما در آینده خواهد بود در صورتی که در همین دنیا پیروزی نصیب شما نشد.

خطبه بیست و پنجم نهج‏البلاغه :

[[23]](#footnote-23)هنگامی که خبر رسید که معاویه بر شهرها مسلط می‏شود و هنگامی که فرمانداران آن حضرت در یمن که عبیدالله پسر عباس و سعد ابن نمران بودند خدمت حضرت رسیدند و خبر آوردند که بسرابن ارطاط (که عامل معاویه بود و مردی بسیار بیرحم بود با سی هزار نفر به قتل عام مردم یمن پرداخت) بر آنها مسلط شده است. حضرت ع با ناراحتی زیاد بر منبر نشست. از این که می‏دید یارانش از جنگ با معاویه سنگینی می‏کنند و با او مخالفت دارند فرمود: چیزی برای من باقی نمانده است مگر همین کوفه که آن را اداره می‏کنم.

ای کوفه اگر فقط تو هستی شهر حکومت من، تندبادهای حوادث بر تو بتازند. خداوند چهره تو را قبیح کند. در اینجا شعر شاعری را خواندند که قسم به جان پدرت ای عمر که من بر سفره‏ای از ته مانده خبر یافتم که بشر بر یمن تسلط یافته است و من بخدا قسم که گمان می‏کنم این قوم (طرفداران معاویه) به زودی دولت را از شما بربایند. به سبب هماهنگی و اجتماعشان در راه باطل، و تفرقه و جدایی شما در راه حق، و به سبب نافرمانی شما نسبت به رهبر خود در راه حق و فرمانبری آنان از رهبرشان در خط باطل و بواسطه اداء امانت (رهبری) به سرپرستشان و خیانت شما درباره امامتان و دیگر این که آنها در شهرهایشان به صلاح و اصلاح مشغولند و شما به فساد و افساد. که اگر کاسه چوبی‏‎‏ای به یکی از شما امانت دهم می‏ترسم که دسته آن کاسه را بدزدند.

خدایا من اینها را خسته کردم و آنها مرا خسته کردند. من فکر آنها را فرسودم و آنها فکر مرا.

پروردگارا بجای اینها رعیتی بهتر به من مرحمت فرما و بجای من حکومتی بدتر بر آنها مسلط نما.

پروردگارا دل اینها را آب کن همچنان که نمک در آب حل می‏شود. بخدا قسم دوست دارم برای من بجای شما هزار سوار از طایفه بنی فراس باشند که شاعر می‏گوید : اگر تو مرا دعوت کنی به جنگ، سوارانی از آن قبیله خواهند آمد مثل تیرهای آتش‏زا (یا مانند ابرهای تابستان) سپس حضرت از منبر فرود آمدند.

خطبه بیست و ششم نهج‏البلاغه :

از جمله خطبه‏های حضرت راجع به نعمت بعثت حضرت رسول ص و وضعیت اعراب قبل از اسلام:

خداوند متعال پیغمبر خود را برای هدایت تمامی اهل عالم مبعوث کرد و او را امین وحی خود قرار داد درحالی که شما اعراب در بدترین دین و بدترین زندگی بودید. میان سنگ‏های خشک و خشن همراه مارهای کورو کر، زندگی می‏کردید، آب کثیف و لجن می‏آشامیدید و غذای خشک و خشن می‏خوردید (مثل موش و مارمولک)، خون خود را به ناحق می‏ریختید و خویشاوندان خود را می‏کشتید. بتها در میان شما علم شده بود و گناه و معصیت به فطرت شما بستگی پیدا کرده بود. از جمله این خطبه :

بناگاه دیدم (بعد از پیغمبر) در وضعی قرارگرفته‏ام که جز اهل بیت خود یاوری ندارم. خودداری کردم که آنها را به مرگ بکشانم و مدارا کردم با خاری که به چشمم فرورفته بود و آب آشامیدم با این که گلویم گرفته شده بود، در حالی که غیظ خود را فروخورده بودم صبر می‏کردم بر یک زندگی تلخ‏تر از مزه گیاه علقم.

(عمروعاص) با معاویه بیعت نکرد مگر در برابر بهایی که معاویه به او بپردازد (قول حکومت مصر را به او داده بود)

دراینجا فروشنده (عمروعاص خودفروش) به پیروزی نرسید، خریدار‌ (معاویه) هم در برابر حق فروشنده به رسوایی افتاد. پس شما خود را برای جنگ آماده کنید و آنچه تجهیزات لازم دارد فراهم کنید. به تحقیق که آتش جنگ شعله‏ور شده و علائم جنگ بالا آمده است. صبر و استقامت را شعار خود سازید که شما را بیشتر به نصرت خدا نزدیک می‏کند. بدانید که جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند این در را به روی اولیاء خاص خودش افتتاح کرده است. جهاد، لباس تقوا و زه محکم و سپر پایدار خداوند متعال است. پس کسی که جهاد را ترک کند و از آن فاصله بگیرد خداوند لباس ذلت به تن او می‏پوشاند و بلاها او را فرامی‏گیرد و با ذلت و محرومیت سرکوب می‏گردد و قلب او در خفقان و گیجی قرار می‏گیرد و با تضییع جهاد، حق حاکمیت از او سلب می‏شود. آبروی اجتماعی او خسف شده، از عدل و انصاف محروم می‏شود.

من شب و روز، آشکار و پنهان، شما اهل کوفه را دعوت کردم که با معاویه بجنگید. به شما گفتم پیش از این که با شما بجنگند، با آنها بجنگید. به خدا قسم هیچ طایفه‏ای داخل شهر یا مملکت خود در معرض هجوم قرار نمی‏گیرد مگر این که ذلیل می‏شود. پس شما در جنگ سستی کردید و یکدیگر را رها نمودید تا غارت شهرها بر علیه شما شروع شد و وطن شما بر ضرر شما مملوک دشمن شما گردید.

خطبه بیست و هفتم نهج‏البلاغه :

ابن سفیان ابن عوف از طایفه غامد است که با لشکرش وارد شهر انبار شده و حساس ابن بکری فرماندار مرا کشته است و لشکر شما را از پادگانشان خارج نموده است. به من خبر رسیده که گاهی یکی از جنایتکاران وارد خانه یک زن مسلمان با یک زن یهودی شده، زیور آلات او را از دستبند و گردنبند و تاج و سینه ریز کنده است و آن زن نتوانسته از خود دفاع کند جز این که داد بزند و کمک بخواهد. آنها آن شهر را غارت کرده و با ثروت زیاد پی کار خود رفته‏اند. به کسی از آنها جراحتی نرسیده و خونی از آنها ریخته نشده است. اگر مرد مسلمانی از شنیدن این خبرها از غم و غصه بمیرد مورد ملامت واقع نیست بلکه مردی شایسته است (که نتوانسته جنایت را تحمل کند) خیلی مایه تعجب است به خدا قسم این مسأله که آنها در راه باطل اتحاد دارند و شما در راه حق اختلاف دارید دل انسان را می‏کُشد و غم‏ها را دل می‏نشاند. چهره شما زشت باد و هلاک شوید که نشانه تیر دشمنان شدید. مملکت شما غارت می‏شود و شما غارت نمی‏کنید، با شما جنگ می‏کنند و شما جنگ نمی‏کنید، خدا نافرمانی می‏شود و شما خوشحالی می‏کنید. وقتی شما را در ایام تابستان امر می‏کنم به جبهه بروید می‏گویید این تابش آفتاب است به ما مهلت بده تا حرارت برطرف شود و آنگاه که شما را امر می‏کنم درزمستان به جبهه بروید می‏گویید سرمای سخت زمستان است به ما مهلت بده تا سرما برطرف شود. همه این حرف‏ها برای فرار از سرما و گرما است. پس شما که از سرما و گرما فرار می‏کنید حتما از دم شمشیرها بیشتر فرار خواهید کرد. ای شبیه مردان که مردی در میان شما نیست در بلوغ اطفال هستید و در عقل زنان آرایشگر. دوست داشتم ای کاش شما را نمی‏دیدم و نمی‏شناختم. چه شناسایی که بخدا قسم به ندامت کشیده شده و ملامت و خستگی بوجود آورده. خدا شما را بکُشد که دلم را پر از چرک نمودید و سینه‏ام را پر از غیظ و غضب نمودید و تهمت‏ها و نفوس بد را جرعه جرعه به گلوی من ریختید و با نافرمانی و کناره‏گیری نقشة مرا فاسد کردید تا آنجا که قریش گفتند پسر ابوطالب خیلی شجاع است ولیکن آگاهی کامل به نقشه‏های جنگی ندارد. پدر آنها به عزایشان بنشیند. آیا کسی از قریش هست که بیشتر از من ممارست در جنگ و پیش‎تر از من مقامات جنگی داشته باشد؟! من پیش از این که بیست سالم شود به میدان جنگ کشیده شدم و الان مشرف به سال شصتم شده‏ام ولیکن کسی که اطاعت نشود رأیش به کرسی نمی‏نشیند.

خطبه بیست و هشتم نهج‏البلاغه :

[[24]](#footnote-24)آگاه باشید که دنیا به شما پشت کرده و اعلام وداع داده است. آگاه باشید که آخرت به شما روی آورده است. مشرف به شما شده و سرکشیده است. آگاه باشید که روزگار دنیا روز آماده شدن برای مسابقه است و فردا روز مسابقه برای جایزه است. جایزه مسابقه، بهشت است. آیا کسی هست که پیش از مرگ از گناه خود توبه کند؟

آیا کسی هست که پیش از روز ناامیدی برای خود فعالیت کند؟ آگاه باشید شما در روزگار آرزو و انتخاب هستید که پشت سر اجل شما می‏رسد. کسی که روزگار آرزو پیش از رسیدن مرگ برای خود کار کند، عمل او سودمند و مرگ برای او ضرری ندارد. کسی که در روزگار آرزو پیش از مرگ کوتاهی می‏کند این کوتاهی در عمل بر او خسارت می‏زند و مرگ به حال او ضرر دارد. به شما هشدار می‏دهم همانطور که از ترس فوت نعمت‏ها فعالیت می‏کنید در روزگار امید به نعمت‏ها هم فعالیت کنید. آگاه باشید من فکر نمی‏کنم مانند بهشتی باشد و طالب آن بخوابد و یا مانند آتش، خطری باشد و فرارکننده از آن بخوابد. آگاه باشید کسی که حق برای او سودی نداشته باشد، باطل به او ضرر می‏زند و کسی که هدایت، او را در راه خداحفظ نکند ضلالت او را به پستی می‏کشاند.

آگاه باشید که شما مأمور به حرکت شده‏اید و راهنمایی شده‏اید که برای حرکت زاد و توشه مهیا کنید. بزرگترین چیزی که می‏ترسم سر شما بیاید پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی است. پس در این زندگی دنیا از دنیای خود سرمایه‏هایی بدست آورید که با آن سرمایه‏ها فردای آخرت بتوانید خود را حفظ کنید.

تعریف سید رضی رحمه الله از کلمات مولا ع :

اگر شما بهترین کلمات را می‏خواهید پیدا کنید که گردن مردم را بگیرد و به زهد از دنیا بکشاند و آنها را به عمل آخرت وادار کند آن بهترین کلمات، همین خطبه است. چقدر خوب علائق دنیایی را قطع می‏کند و آتش پندپذیری را روشن می‏نماید. عجیب‏ترین جملات آن حضرت همین جمله است که می‏فرماید: امروز روز آماده شدن و فردا روز سبقت گرفتن به بهشت است و و سبقت بسوی بهشت است و انتهای مسابقه، آتش جهنم است.

در این جملات با این که الفاظ مهمی بکار برده است و معانی بزرگی در نظر گرفته شده و مثل‏های درستی می‏زند و تشبیهات مطابق حقیقت دارد، با همه اینها دارای سری عجیب و معنایی لطیف است. آن سر عجیب جمله زیبایی است که می‏گوید: سبقت بسوی بهشت و انتهای بسوی آتش است. پس بین لفظ بهشت و آتش اختلاف انداخته است چون معنای این دو لفظ با یکدیگر مختلف است. نگفته سبقت بسوی آتش است چنان که فرموده سبقت بسوی بهشت است زیرا همه جا مردم بسوی چیزی که محبوب و مطلوب آنها است سبقت می‏گیرند و این صفت بهشت است و این محبوبیت در آتش موجود نیست. (که پناه به خدا می‏بریم از آن آتش)

پس جایز نیست که بگوید سبقت بسوی آتش است بلکه می‏فرماید: انتها آتش جهنم است، زیرا انسان گاهی به عاقبتی می‏رسد که دوست ندارد به آن عاقبت برسد و کی هست که دوست داشته باشد عاقبتش آتش باشد؟

پس درست است که از بهشت یا آتش تعبیر به غایت کنند. پس آتش در اینجا مانند راه حرکت و یا عاقبت حرکت است که خداوند متعال می‏فرماید: بگو بهره ببرید که عاقبت شما بسوی آتش است و در اینجا جایز نیست که بگوید سبقت شما بسوی آتش است. (سبقت با باء ساکن) پس در این جملات تأمل کن. باطن این جملات خیلی عجیب است و عمقش خیلی دور و لطیف. همینطور بیشتر کلمات آن حضرت ع و در بعضی از نسخه‏ها که در روایتی دیگر رسیده است سُبُقَت را با ضمّ سین نوشته‏اند و آن در نزد عرب‏ها اسم جایزه‏ای است که برای پیشتاز قرار می‏دهند وقتی جلو می‏افتد چه مال باشد یا پول، هر دو معنا بهم نزدیک است زیرا آن جایزه هرگز در برابر فعل بد قرار نمی‏گیرد بلکه در برابر فعل پسندیده قرار می‏گیرد.

خطبه بیست و نهم نهج‏اللاغه :

از خطبه‏های آن حضرت در توبیخ اصحابش در جهت سهل‏انگار در جنگیدن با دشمن.

ای انسان‏هایی که بدن‏هایتان یکجا جمع است ولیکن رأی و افکارتان با یکدیگر اختلاف دارد،‌کلمات شما سنگ سخت را آب می‏کند و اعمال شما طوری است که دشمن را بر شما جری می‏کند. در مجالس می‏نشینید، چنین و چنان حرف می‏زنید وقتی نوبت جنگ فرامی‏رسد پی کار خود می‏روید. دعوت کسی که شما را به جهاد فرامی‏خواند، قوت نمی‏گیرد و قلب کسی که گرفتار شما است آرامش ندارد. با حرف‏های گمراه‏کننده علت تراشی می‏کنید مانند قرض داری که قرض خود را به تأخیر می‏اندازد، بهانه‏جویی می‏کنید. آدم خوار و ذلیل نمی‏تواند جلوی ظلم و ستم را بگیرد و جز با جدیت و کوشش کسی به حقیقت نمی‏رسد. شما از چه حکومت و کشوری بعد از کشور خود دشمن را منع می‏کنید و با چه امامی بعد از من می‏خواهید با دشمن بجنگید؟

به خدا قسم کسی که شما او را گول بزنید گول خورده است و کسی که بوسیله شما شانس بیاورد مانند کسی است در تیراندازی تیرش به هدر رفته است و کسی که بوسیله شما تیراندازی کند مانند کسی است که با پیکان بی‏سر تیراندازی کرده است. بخدا قسم چنانم که گفته‏های شما را تصدیق نمی‏کنم و به نصرت شما طمع ندارم. و دشمن خود را بوسیله شما تهدید نمی‏کنم. چه شده است شما را؟ دوای شما چیست؟ معالجه شما چطور است؟ طرفداران معاویه مردانی مانند شما هستند (از شما بهتر و شجاعتر نیستند) آیا بدون علم،‌ حرف می‏زنید و بدون تقوی آسوده نشسته‏اید و به باطل و یاوه‏گویی‏های معاویه طمع بسته‏اید؟

خطبه سی‏ام نهج‏البلاغه :

از فرمایشات آن حضرت درباره قتل عثمان .

اگر من به قتل عثمان امر می‏کردم قاتل به حساب می‏آمدم و اگر از قتل او نهی می‏کردم یاور او به حساب می‏آمدم. واقعیت این است که هرکسی او را یاری کرده نمی‏تواند بگوید من بهترم از کسی که او را یاری نکرده است (برایش امتیازی ندارد که از ظالم حمایت کند) و کسی که او را تنها گذاشت نمی‏تواند بگوید کسی که او را یاری کرد از من بهتر است (پشیمان از بی‏اعتنایی خود) و من واقعیت کار عثمان را در دو کلمه برای شما می‏گویم: عثمان آثاری بوجود آورد که بد آثاری بود. شما هم بی‏تابی کردید و بد بی‏صبری کردید. خداوند هم حکم دارد درباره آثار عثمان و شما که بی‏تابی کردید.

خطبه سی و یکم نهج‏البلاغه :

[[25]](#footnote-25)قسمتی از فرمایشات آن حضرت آنجا که عبدالله ابن عباس را مأمور کرد با زبیر ملاقات کند پیش از وقوع جنگ جمل تا او را به اطاعت خود برگرداند. فرمود: با طلحه روبرو مشو که اگر با او روبرو شوی خواهی دید مانند گاو نری شاخ‏های خود را (به حالت جنگ) می‏چرخاند و جنگ می‏طلبد. سوار اسب چموش می‏شود و می‏گوید خیلی رام است ولیکن با زبیر روبرو شو که طبیعت او نرم‏تر است به او بگو پسر دائی تو می‏گوید: در حجاز مرا شناختی و بیعت کردی اما در عراق منکر من شدی، چه تغییری پیدا شد بعد از آنچه واقع شد؟.

(سید رضی می‏فرماید) من می‏گویم مولا ع اولین کسی است که این جملة کوتاه و پرمحتوای فما عدا مما ابدا از ایشان شنیده شده است.

خطبه سی و دوم نهج‏البلاغه :

ای مردم ما در زمانی قرار گرفته‏ایم که با ما دشمنی می‏کند و در راه حق کُند و لجوج است. زمانی که نیکوکار، بدکار شناخته می‏شود و ظالم سرکشی خود را بیشتر می‏کند. از معلومات خود بهره نمی‏بریم و از مجهولات خود نمی‏پرسیم و هیچ بلائی را پیشگیری نمی‏کنیم مگر این که بر سر ما بیاید. پس مردم بر چهارگروه هستند:

بعضی‏ها چنانند که ضعف نفس آنها را از فساد باز داشته است و از این که شمشیرشان کُند است و ثروتشان کم. بعضی‏ها شمشیر کشیده‏اند، سر خود را آشکار کرده‏اند، سواره و پیاده دور خود جمع نموده‏اند. نفس خود را گرو گذاشته‏اند و دین خود را هلاک کرده‏اند برای ثروتی که انتظار آن را می‏کشند، یا تخت روان و مقامی که او را از اینجا به آنجا ببرد و یا منبری که او را نمایش بدهد. چه بد تجارتی است که دنیا را بهره خود قرار دهی و آن را بجای ثواب الهی قبول کنی. دسته‏ای از آنها با انجام اعمال آخرتی (مثل نماز و روزه) به دنبال منافع دنیایی هستند و نمی‏خواهند با اعمال خیر دنیا و آخرت را بدست آورند. (اینگونه اشخاص) با تواضع و وقار خود را نمایش می‏دهند، قدم‏های خود را نزدیک و کوتاه برمی‏دارند و جامه خود را جمع می‏کنند و خود را امانتدار جلوه می‏دهند و تقوای الهی را وسیله‏ای برای نافرمانی از خدا قرار می‏دهند. دسته‏ای از مردم هستند که پستی و تنبلی آنها را از طلب منافع دنیا بازداشته و این که سبب و اسباب این کار از دست او خارج است. پس این حالت (پستی) او را بر این بی‏میلی به دنیا واداشته و او با تظاهر به قناعت خود را جلوه می‏دهد و به لباس اهل زهد و تقوا خود را زینت داده در حالی که هرگز از اهل تقوا نبوده. چه شب و چه روز یا در هر حال دیگر.

بیرون از این چهار طایفه، مردانی هستند که یاد رجوع به خدا چشم آنها را از دنیا بسته است و خوف محشر اشک آنها را جاری نموده آنها یا کنار مانده و تنها و یا ترسان و کوبیده شده یا ساکت و گلوگیر یا در حال خلوص مناجات می‏کنند و مردم را دعوت می‏نمایند. دردمند و عزادارند، (نارسایی‏های دنیا آنها را اندوهگین ساخته) تقیه آنها را گمنام کرده است(از گفتن حقایق محروم هستند) و خواری اجتماعی آنها را فراگرفته است. مردم قدر اخلاص آنها را ندانسته و به کنارشان نهاده‏اند. پس آنها در دریا تلخ و شور (جامعه‏های بی‏دین) هستند که دهان خود را از آن آب بدمزه بسته‏اند و دل آنها جریحه‏دار است. آنقدر موعظه کرده‏اند که خسته شده و مغلوب جامعه شده‏اند تا این که به ذلت افتاده‏اند و کشته شده‏اند تا عده آنها کم شده است. پس دنیا در چشم شما حقیرتر از برگ درخت قرظ باشد (برگی است بسیار مسموم‏کننده) و کوچکتر از سر مقراضی‏ها. شما از گذشتگان پند بگیرید پیش از آن که آیندگان از شما پند بگیرند. دنیا را دور بیندازید و مذموم بگیرید که این دنیا به دورافکنده کسانی را که از شما عاشق‏تر به دنیا بوده‏اند.

سید رضی در شرح این خطبه شریفه می‏فرماید:

من می‏گویم: این خطبه را چه بسا کسی که به معاویه نسبت داده که شناختی نسبت به او نداشته، در حالی که این خطبه از کلمات امیرالمؤمنین ع است که شکی در آن نیست. کجا می‏توان طلا و نقره را با سنگ و ریگ اشتباه کرد؟ کجا می‏توان آب گوارا را از آب تلخ و شور باز نشناخت؟ دلیل این ادعا نظریه دانشمند بزرگ و انتقاد ناقد بینا و آگاه عمروابن بحر الجاحظ است. او این خطبه را در کتاب بیان و تبیین ذکرکرده است و نام کسی را که این خطبه را به معاویه نسبت داده گفته است. سپس گفته است: این خطبه به کلمات علی ع شبیه‏تر است و به خط ترسیم او در تقسیم‏بندی مردم و به خبر دادن از احوالات آنها از قدرت و ذلت و از تقیه و ترس لایق‏تر و سزاوارتر است. می‏گوید: کجا ما می‏توانیم معاویه را مشاهده کنیم که در کلامش خط مشی زاهدان را داشته باشد و مذهب و راه و روش عبادت‏کاران را پیش گرفته باشد؟! در توضیح این مطلب گفته‏اند: معاویه و دستیارانش کلمات مولا ع را جمع‏آوری می‏کرده و به معاویه نسبت می‎‏داده‏اند درحالی که به قول سید رضی کلمات مولا ع مانند درّ و گوهر می‏ماند و به هیچ گوینده‏ای جز علی ع تناسب ندارد.

خطبه سی و سوم نهج‏البلاغه :

از جمله سخنرانی‏های حضرت هنگامی که به جنگ اهل بصره رفتند.

عبدالله ابن عباس (پسر عمو و شاگرد حضرت) می‏گوید: در ذی قار، خدمت حضرت رسیدم (محلی نزدیک بصره) دیدم کفش خود را وصله می‏زند. به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ من گفتم قیمت ندارد. حضرت فرمود به خدا قسم این کفش پیش من از امارت بر شما محبوب‏تر است مگر این که حقی را به کرسی بنشانم و یا باطلی را دفع کنم. بعد از خیمه خارج شد و برای مردم این سخنرانی را ایراد کرد و فرمود:

خداوند متعال حضرت رسول ص را مبعوث کرد و کسی از عرب نبود که بتواندکتاب بخواند یا ادعای نبوت کند پس مردم را حرکت داد تا آنها را در جای مناسبشان جای داد و آنها را به نجات خود رسانید. پس نیزه‏های آنها استقامت پیدا کرد (قوت و قدرت یافتند) و حالات و صفات متزلزل آنها آرامش پیدا کرد. قسم به خدا که من رهبر آنها بودم (یا در کنار آنها بودم) تا این که تمامشان منحرف شدند. نه ضعیف شدم و نه ترس پیدا کردم. این راهی که الان دارم مانند راه رسول خدا ص است. باطل را می‏شکافم تا حق را از کنار آن درآورم. مرا چکار با قریش؟ بخدا قسم در آنزمان که کافر بودند با آنها جنگیدم و حالا که گمراه شده‏اند با آنها می‏جنگم. من همان علی دیروز هستم. آنچنان که صاحب امروز آنها هستم.

خطبه سی و چهارم نهج‏البلاغه :

از خطبه‏های آن حضرت ع در بسیج کردن مردم به طرف اهل شام.

مرگ برشما، من از خطاب و عتاب با شما خسته شدم. آیا پسندیدید که این زندگی دنیا عوض زندگی آخرت شما باشد؟ و (راضی شدید) که جای عزت، ذلت پیدا کنید؟ وقتی شما را دعوت می‏کنم که با دشمن بجنگید چشم‏های شما در کاسه سرتان دور می‏زندگویی که در وادی مرگ افتاده‏اید یا در مستی غفلت قرار گرفتید.

می‏لرزاند شما را عوامل حیرت، و کورکورانه حرکت می‏کنید گویی که دل‏های شما از عقل و معرفت خالی است. پس شما عقل و معرفت خود را بکار نمی‏برید. شما در شب‏ها محل اطمینان من نیستید و شما پایه محکمی نیستید که بشود به کمک شما بسوی جنگ حرکت کرد و گروه قدرتمندی نیستید که بشود به شما نیاز پیدا کرد. شما همان شترانی هستید که ساربان خود را گم کرده‏اند که هروقت از گوشه‏ای آنها را جمع کنند از جای دیگر پراکنده می‏شوند. به خدا قسم بر آتش گیره‏ها برای آتش جنگ هستید، شما را می‏فریبند و شما کسی را نمی‏فریبید. جمعیت را از اطراف شما پراکنده می‏کنند و شما به خود نمی‏آیید. چشم دشمن از شما غافل نیست و شما از دشمن غافلید. به خدا قسم مردم پراکنده شکست می‏خورند. به خدا قسم من اینطور فکر می‏کنم که اگر آتش جنگ روشن شود و تنور جنگ تافته گردد، شما مانند سری که از بدن جدا گردد از پسر ابیطالب فاصله بگیرید. به خدا قسم کسی که دشمن را بر خود مسلط کند که گوشت تن او را پاره کند و استخوان او را بشکند و پوست تن او را بکند یکچنین انسانی خیلی ناتوان است و بسیار ضعیف است قلب چنین انسانی که در سینه‏اش قرار گرفته. شما اگر می‏خواهید اینچنین باشید. اما من به خدا قسم پیش از آن که گرفتار دشمن بشوم آنچنان با شمشیر خود بجنگم که سرها از بدن بپرد و دست و پای دشمن قطع گردد. بعد از این جنگ نمایان خدا هرچه می‏خواهد مقدر کند، بکند. ای مردم شما بر من حقی دارید و من هم بر شما حقی دارم. حق شما بر من این است که شما را به مسائل زندگی هدایت کنم و ثروت بیت‏المال شما را زیاد گردانم و شما را آموزش دهم که جاهل نباشید. به شما آداب زندگی بیاموزم تا شما نیز به فرزندان خود بیاموزید. اما حق من بر شما این است که به بیعت خود وفا کنید و در حضور و غیاب با من همکاری نمایید. هروقت شما را به کاری دعوت نمودم اجابت کنید و اگر دستوری دهم اجابت و اطاعت کنید.

خطبه سی و پنجم نهج‏البلاغه :

از خطبه‏های آن حضرت پس از مجبور شدن به قبول حکمیت و فریب خوردن مردم از قرآن بر سر نیزه کردن:

گرچه روزگار حادثه کمرشکنی و بزرگی بوجود آورد و حادثه مهمی ایجاد کرد ولیکن من در همه این حوادث شکر خدا را بجای می‏آورم و گواهی می‏دهم که خدایی بجز او نیست، شریک ندارد و با او خدایی غیر او نیست. گواهی می‏دهم که محمد ص بندة او و رسول او است. اما بعد، بدرستی که نافرمانی از انسان مجرب مهربان و دانا مایة سرگردانی شما شده و پشیمانی بوجود می‏آورد. من رأی خودم را در این حکومت برای شما گفتم و آخرین ثمره رأی خود را در اختیار شما گذاشتم. اگر رأی کوتاه قدی مورد قبول واقع شود (ضرب‏المثلی در عرب) شما مانند مخالفین جفاکار با رأی من مخالفت کردید و مانند معصیت‏کاران مرا کنار گذاشتید آنچنان که نصیحت‏گر در پذیرش نصیحت مشکوک شد و تیر آتش‏زا از جرقه آتش خودداری کرد. من و شما مانند آن برادر هوازنی هستیم که به قوم خود گفت: من شما را در جایگاه لوا (محلی در جنگ) راهنمایی کردم ولیکن رأی من برای شما روشن نشد مگر فردایی که گرفتار دشمن شدید. طبق داستانی که در عرب مشهور است قصیر یکی از همراهان پادشاهی بود که فریب نیرنگ ملکه کشور مغلوب را خورده، برای ازدواج با او راهی آن کشور شد، در حالی که آن زن شکست خورده، نقشه قتل او را کشیده بود و قصیر، آن پادشاه را منع می‏کرد که به آن سفر برود لکن کسی گوش به حرف او نداده و عاقبت پادشاه به قتل رسید. اما استفاده حضرت از این بیت شعر برادر هوازنی، داستان آن وقتی است که قبیله دُربَد گوینده شعر به جنگ قبیله دیگر رفتند وغنیمت زیاد جنگی آورده در برگشت به حرف دربد گوش نداده و در منعرج اللوا توقف کردند ومغلوب شبانه دشمن شدند.

خطبه سی و ششم نهج‏البلاغه :

از خطبه‏های آن حضرت در ترساندن نهروانی‏ها:

[[26]](#footnote-26)من شما نهروانی‏ها را نصیحت و موعظه می‏کنم مبادا فردا در وسط این نهر هلاک شوید و در میان این باتلاق غرق شوید بدون این که شاهد و گواهی از پروردگار خود داشته باشید و بدون این که حجت آشکاری برای شما باشد. روزگار به شما تاخته است و مقدرات شما را به دام انداخته است و آبستن کرده است. من از این حکم حکمین شما را نهی کردم و شما مانند مخالفین من که مرا کنار می‏گذارند از قبول امر من امتناع کردید تا مجبور شدم دنبال فکر شما حرکت کنم و شما ای گروه سبک مغز، ای بی‏خردان سفیه، ای بی‏پدران، من که شری برای شما نیاوردم و ضرری به شما نرساندم.

خطبه سی و هفتم نهج‏البلاغه :

[[27]](#footnote-27) آنجا که مردم در راه دین سست شدند من در راه خدا قیام کردم. و آنجا که مردم سرفرود افکندند، من سربرآوردم. و آنجا که مردم گنگ و لال شدند من سخن گفتم. و آنجا که مردم در راه دین خدا متوقف شدند من در راه خدا حرکت کردم در حالی که صدای من (از نظر اجتماعی) از همه ضعیف‏تر و محرومیت من از همه بیشتر بود. پس من همراه کاروان خلافت در طیران بودم و تنها کسی بودم که مهارشتر این کاروان را بدست داشتم. مانند کوه بودم که زلزله‏ها نتوانست آن را تکان بدهد و بادهای تند نتوانست آن را از جای خود حرکت دهد. هیچ کسی نتوانست عیبی در من پیدا کند که عیب‏جویی کند یا گوینده‏ای نتوانست درباره من ایرادی بگیرد. من چنان هستم که اهل حق گرچه خوار و ذلیل باشند پیش من عزیزند تا حق آنها را بستانم. و قدرتمندان در نظر من ضعیفند تا حق مردم را از آنها بگیرم. ما به قضا و قدر الهی راضی هستیم و امر خود را تسلیم خدا کرده‏ایم. آیا تو می‏بینی که من به رسول خدا ص دروغ ببندم. به خدا قسم من اول کسی هستم که نبوت او را تصدیق کردم و ممکن نیست اول کسی باشم که دروغ ببندم. من در کار خلافت خود فکر کردم، دیدم فرمانبرداری من از رسول خدا حاکمیت دارد بر بیعتی که به من کرده‏اند (گرچه به خاطر بیعت بایستی این خلافت را هرچند با کشتار زیاد برای مردم حفظ کنم اما تا آنجا که بر خلاف فرمان رسول خدا ص نباشد که او به من دستور داده است در فتنه‏ها صبر کنم و کار مردم را به خودشان واگذار نمایم و حکمین را قبول کنم).

چنان می‏بینم که عهد حفاظت دین به عهده من است گرچه بهره‏برداری از حکومت مال دیگران باشد.

خطبه سی و هشتم نهج‏البلاغه :

[[28]](#footnote-28)شبهه‏ها به این دلیل شبهه شناخته شده که شباهت به حق دارند و مردم را به اشتباه می‏اندازند. اولیای خدا در این شبهه‏ها به نور یقین روشن هستند و به اشتباه نمی‏افتند. رهبر آنها، آنها را بسوی هدایت می‏کشاند (و آنها طرف حق را می‏گیرند) اما دشمنان خدا چنانند که ضلالت و گمراهی آنها را جلب می‏کند و راهنمای آنها یک خط کور است (نمی‏دانند چه می‏کنند و به کجا می‏روند). کسی که از مرگ بترسد نجات پیدا نمی‏کند. و کسی که دوست دارد در زندگی دنیا باقی بماند باقی نخواهد ماند.

خطبه سی و نهم نهج‏البلاغه :

من به کسانی مبتلا شده‏ام که اگر فرمانی به آنها بدهم اطاعت نمی‏کنند یا اگر دعوت به جهاد کنم اجابت نمی‏کنند. ای بی‏پدرها آیا انتظار دارید که یاری خدا شامل حال شما شود؟ آیا دینی ندارید که فکر شما را جمع کند یا حمیت و غیرت ندارید که شما را بجهاند؟ من در میان شما قیام کردم، شما را به فریادرسی می‏خواهم و میان شما داد می‏زنم که مرا یاری کنید. شما سخنان مرا نمی‏شنوید و امر مرا اطاعت نمی‏کنید تا عاقبت شوم امر حکمین روشن شد. بوسیله شما نمی‏شود خونخواهی کرد و بوسیله شما نمی‏شود به مقصد رسید. شما را دعوت کردم که به یاری برادران رزمنده خود بشتابید مانند شتری که به درد دل مبتلا شده است متزلزل شدید و مانند شتری که پشتش زخم است و از بارکشی فرار می‏کند از زیر بار جنگ فرار کردید. عاقبت لشکرکی کوچک ضعیف و متزلزل آماده شد گویی که به طرف مرگ رانده می‏شوند و مرگ را به چشم خود می‏بینند.

گفته سید رضی در تعریف کلمه مُتَذائب :

می‏گویم : کلمه متذائب به معنای مضطرب است. در سخن آن حضرت مثلا می‏گویند بادهای مضطرب و درهم وزید. از این جهت گرگ «ذئب» نامیده شده که در رفتارش نگران است.

خطبه چهلم نهج‏البلاغه :

آن حضرت درباره خوارج که می‏شنید می‏گفتند «حکم مخصوص خدا است» حضرت فرمودند: با این کلمه حق می‏خواهند خود را به هدف باطل برسانند. آری چنین است. حکم مخصوص خدا است ولیکن آنها می‏گویندحکومت مخصوص خدا است. با این که چاره‏ای نیست، جامعه‏ بایستی حکومت داشته باشد خوب باشد یا بد، که در این حکومت‏ها مؤمنین به وظائف خود رفتار کنند و کفار هم بهرة خود را ببرند و خدا دوران هر حکومتی را به آخر برساند تا با این حکومت‏ها ثروت‏ در بیت‏المال فراهم شود و با دشمنان بجنگند وراه‏ها امن و امان شود. با این حکومت‏ها حق ضعیف از قوی گرفته شود تا این که آدم خوب آسایش پیدا کند و از شر آدم‏های بد آسایش بوجود آید. طبق روایت دیگری چنین فرمود: (هنگامی که تحکیم خوارج را شنیدند) آری حکم خدا را درباره شما انتظار می‏کشم. در حکومت نیکان، پرهیزکاران به وظائف دینی خود عمل می‏کنند و در حکومت بدکاران، اشقیاء ثروتمند می‏شوند تا مدت این حکومت‏ها به آخر برسد و هر کدام از آنها را مرگ فراگیرد.

خطبه چهل و یکم نهج‏البلاغه :

وفاداری توأم با صداقت است و من فکر نمی‏کنم سپری باشد که بهتر از صداقت آدم را حفظ کند. کسی که آینده زندگی را می‏داند هرگز دغل‏باز نیست. ما در زمانی قرار گرفته‏ایم که بیشتر مردم دغلی و حقه‏بازی را زرنگی می‏دانند و مردم جاهل هم آنها را به زرنگی و چاره‏سازی نسبت می‏دهند. چه شده آنها را که چنین قضاوت می‏کنند. خدا آنها را بکشد. گاهی آدم‏های کج‏بین و قلابی راه چاره زندگی را خوب می‏دانند اما در آنجا سر راه آنها امر و نهی الهی هست و آنها امر و نهی الهی را رها می‏کنند با این که می‏دانند و قدرت دارند به وظیفه خود رفتار کنند و باز عده کسانی که مانع دینی ندارند در انتظار فرصت برای آن حیله‏بازی‏ها هستند. کسانی که متدین به دین خدا هستند هرگاه که سیاست به دین آنها لطمه نزند آن سیاست‏ها را بکار می‏گیرند.

(امام باقر ع: حریص به دنیا چون کرم ابریشم است که هرچه به دور خود می‏پیچد راه خلاصش بسته می‏شود تا از غصه بمیرد.)

خطبه 42 :

پرهیز از آرزوهای طولانی و هوا‏پرستی :

ای مردم، ترسناک‏ترین صفاتی را که می‏ترسم شما داشته باشید دو چیز است: پیروی از هوی و هوس و آرزوی دراز . پس اما : پیروی از هوی و هوس مردم را از حق باز می‏دارد و هوا‏پرستان حق را فراموش می‏کنند. آرزوهای دراز هم آخرت را از خاطر شما می‏برد. آگاه باشید که دنیا به ردیف گذشته‏ها دارد می‏رود و از این زندگی دنیا چیزی نمانده مگر به مقدار کمِ آبی که ته ظرف سرازیر مانده باشد. آگاه باشید که آخرت به شما روی آورده است و هر کدام از این دنیا و آخرت فرزندان خود را دارند. شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید زیرا هر فرزندی در روز قیامت به مادر خود ملحق می‏شود. امروز روز کار است نه پاداش، فردا روز پاداش است نه روز کار.

سید رضی می‏فرماید: حذّاء به معنای با سرعت است و برخی از افراد با جیم و ذال روایت کرده‏اند که به معنای قطع خوب و بد روزگار است. (حذّاء : به ردیف گذشته- صُبابَه: آب ریخته- صابَّ : ریزنده آب)

خطبه 43 :

واقع‏نگری در برخورد با دشمن :

از کلمات آن حضرت، هنگامی‏که اصحاب ایشان برای تهیه ساز و برگ جنگ با اهل شام با ایشان مشورت می‏نمودند، در حالی‏که حضرت جریربن عبدالله را برای اتمام حجت و دعوت معاویه به بیعت بر طبق حکم اسلام، به شام فرستاده بودند و منتظر نتیجه کار بودند.

در حالی‏که من جریرابن عبدالله را به شام فرستادم تا جوابی بیاورد، پیش از جواب اگر خود را برای جنگ آماده کنم درِ شام را به روی خود بسته‏ام و اهل شام را از کار خیری که شاید اراده انجام آن را داشته باشند بازداشته‏ام. ولیکن من برای مأموریت جریر وقتی معین کرده‏ام که بعد از آن وقت، معاویه قیام نمی‏کند مگر این‏که گول خورده باشد یا نافرمانی خدا کند. رأی من نیست که مهلت بدهم به شما با یکدیگر مراوده کنید. بدم نمی‏آید که شما خود را مهیا کنید.

ضرورت جهاد با شامیان :

من بینی و چشم خلافت را زده‏ام و آن را پشت و رو کرده‏ام. فقط همین را دانستم که بایستی با معاویه بجنگم و یا کافر به دین رسول خدا شوم. پیش از این بر این امت، حاکمی حکومت کرد و حوادثی بوجود آورد. راه اعتراض را برای مردم باز کرد. آن‏ها اول اعتراض کردند بعد انتقام گرفتند و رژیم حکومتی او را تغییر دادند.

خطبه 44 :

تأسف از فرار مُصقله :

از فرمایشات مولا(ع) آن‏جا که مُصقله ابن هبیره الشیبانی به معاویه ملحق شد که او اسرای بنی ناجیه را از عامل امیرالمؤمنین خریداری کرده است و آزادشان نموده بود ولی پولی بابت آن اسرا نداده بود وقتی حضرت پول آن‏ها را مطالبه کرد از زیر بار در رفت و به شام گریخت. حضرت فرمودند: چه کار زشتی کرد مصقله. مانند بزرگان عملی انجام داد (بردگان را آزاد کرد) و مانند بردگان فرار نمود. او پیش از آن‏که مداحان خود را گویا کند، آن‏ها را ساکت کرد( فرصت تمجید از کار خوب خود را به کسی نداد و با فرار خود آن‏ها را مأیوس کرد) و تعریف‏کنندگان خود را به سرزنش انداخت. اگر او ایستادگی می‏کرد ما به اندازه‏ای که می‏توانست از او می‏گرفتیم و به او مهلت می‏دادیم تا ثروتش فراوان شود.

خطبه 45 :

ضرورت ستایش پروردگار :

خدا را ستایش می‏کنم در حالی‏که از رحمت او ناامید نیستم و زندگیم از نعمت او خالی نیست و از مغفرت او مأیوس نیستم و از عبادت او امتناع نمی‏کنم. خدایی که همیشه رحمت او ریزش دارد و نعمت او هرگز از زندگی ما گم نمی‏شود.

روش برخورد با دنیا :

دنیا یک زندگی در انتظار نابودی و اهل دنیا در انتظار حرکت. گرچه دنیا شیرین و زیباست که به سوی طالب دنیا سرعت می‏کند و بر دل‏های متفکر آگاه پوشیده می‏ماند. شما با بهترین زاد و توشه‏ای که دارید از این دنیا رحلت کنید. در این زندگی بیشتر از مقدار کفاف نطلبید و بیشتر از میزانی که شما را به مقاصد عالیه برساند، جمع‏آوری نکنید.

خطبه 46 :

دعای سفر :

در سال 37 هجری که امام(ع) به سوی شام سفر را آغاز کرد این نیایش را در حالی که پا در رکاب نهاد مطرح فرمود.

پروردگارا از سختی‏های مسافرت و همچنین از محرومیت که در انتهای سفر داشته باشم به تو پناه می‏برم. به تو پناه می‏برم از منظره بدی که هنگام برگشت در برابر خانواده‏ام داشته باشم. پروردگارا رفیق مسافرتم تو هستی و جانشین من برای سرپرستی خانواده‏ام تو هستی، و هیچ کسی بجز تو نمی‏تواند مرا و خانواده‏ام را حفظ کند زیرا کسی که جانشین انسان در خانواده می‏شود همراه مسافر نیست و کسی که همراه مسافر است نمی‏تواند در خانواده او جانشین باشد.

خطبه 47 :

خبر از آینده کوفه :

ای کوفه تو را چنین می‏بینم که مانند چرم‏هایی که در دست دبّاغان عکاظی ( بازار عکاظ) است درکش و واکش قرار گیری، زیر چکمه حوادث کوبیده شوی ( تعرکین: کوبیده شدن) و مرکوب زلزله و انقلابات باشی و من چنان می‏بینم که هر جباری درباره تو قصد بدی کند. خداوند او را مشغول سازد یا بوسیله قاتلی او را هدف قرار دهد.

خطبه 48 :

ضرورت آمادگی رزمی :

از فرمایشان آن حضرت در مسیر به سوی شام:

خدا را تا هر زمان که شب‏ها پیش می‏آید و تاریک می‏شود ستایش می‏کنم و تا هرزمان که ستاره‏ای می‏درخشد یا غروب می‏کند خدا را ستایش می‏کنم که هرگز نعمت او در زندگی ما پنهان نیست و با فضل و کرم او نمی‏توان برابری کرد. اما بعد ، مقدمه لشگر خود را مأمور کردم که در حاشیه این فرات حرکت کنند تا زمانی که فرمان من به آن‏ها برسد و خود این‏طور فکر کردم که از فرات به آن‏طرف عبور کنم بسوی کسانی که در اطراف دجله وطن گزیده‏اند و آن‏ها را با شما بسوی دشمن مشترک، تحریک نمایم و آن‏ها را کمک شما قرار دهم.

گفته سید رضی : منظور از ملطاط در اینجا همان سمتی است که لشگر را به رعایت آن سمت ملزم نموده است و آن کنار رود فرات است. همچنین گفته می‏شود ساحل دریا و اصل این کلمه زمین هموار است. منظور از نطفه ، آب صاف است و این از عجایب کلمات و عبارات است.

خطبه49 :

خداشناسی :

خدا را ستایش می‏کنم که در باطن اموری که بسیار مخفی است نفوذ دارد. خدایی که تمام نشانه‏های ظاهر عالم بر وجود او دلالت می‏کند. خدایی که امتناع دارد برابر چشم بینا آشکار شود نه چشم کسی که او را ندیده است می‏تواند منکر شود و نه قلب کسانی که وجود او را اثبات کرده‏اند او را می‏بیند. در برتری آن‏چنان بالا است که چیزی از او بالاتر نیست و در نزدیکی آن‏چنان نزدیک است که چیزی از او نزدیک‏تر نیست. نه برتری خدا باعث دوری او از خلایق می‏شود و نه نزدیک‏تری او باعث می‏شود که در مکان مانند مخلوقات باشد. عقل خردمندان را اجازه نداده است که صفات او را اندازه‏گیری کنند و باز عقل خردمندان را از معرفت واجب خود محروم نکرده است. او خدایی است که تمام نشانه‏های عالم خلقت بوجود او گواهی می‏دهد. برعلیه کسانی که منکر وجود او شده‏اند خدا خیلی برتر و والاتر است از آن‏چه تشبیه‏کنندگان و منکرین می‏گویند.

خطبه 50 :

علل پیدایش فتنه‏ها :

همانا فتنه‏ها از همان ابتدا از هوی و هوس که پیروانی دارد و از احکامی که بصورت بدعت گفته می‏شود و مخالفت با کتاب خدا دارد شروع می‏شود. بر این بدعت‏ها و هوی و هوس‏ها عده‏ای دیگران را می‏گمارند تا اجرا شود برخلاف دین خدا. پس اگر باطل از امتزاج با حق خالص شود و آزاد گردد بر اهل شک و شبهه مخفی نمی‏ماند و اگر حق هم از لباس باطل آزاد گردد زبان دشمنان از گفتن آن باطل قطع می‏شود. ولیکن دسته‏ای از حق و دسته‏ای از باطل راه می‏گیرند، با یکدیگر مخلوط می‏کنند. دراین اختلاط است که شیاطین بر دوستان خود مسلط می‏شوند و کسانی که در علم خدا تقدیر خوبی دارند از ولایت شیطان نجات پیدا می‏کنند.

خطبه 51 :

فرمان خط شکستن و آزاد کردن آب فرات :

در جنگ صفین آنجا که لشگر معاویه آن‏ها را از آب فرات محروم کردند :

آن‏ها جنگ را به شما می‏چشانند. یا بایستی بر خواری و تأخیر منصب و مقام اقرار کنید یا این‏که شمشیر خود را از خون آنان سیراب کنید تا از آب فرات سیراب شوید. پس اگر شما مغلوب شوید مرگ در حیات شما قرار می‏گیرد و اگر غلبه کنید، حیات ابدی در مرگ شما واقع می‏شود. بر این‏که معاویه عده‏ای از گمراهان را رهبری کرده، واقعیت‏ها را از آنان مخفی داشته، تا این‏که آن گمراهان، گلوگاه خود را هدف مرگ قرار داده‏اند.

خطبه 52 :

تعریف دنیا :

طبق روایتی که گذشت به اینجا به روایتی دیگر ذکر می‏کنیم چون دو روایت با یکدیگر فرق دارند:

آگاه باشید که دنیا خیلی زشت و پربلا شده است و اعلام کرده که رو به اتمام است و خوبی‏های آن خیلی زشت شده ، هر کسی می‏داند که روزی خواهد مُرد و دنیا فانی است و در خط گذشته‏ها پشت کرده است. پس این دنیا سکنه خود را به فناء و نابودی می‏کشاند و برای همسایگان خود آهنگ مرگ می‏زند. آن‏چه در این دنیا شیرین بوده تلخ شده است و آن‏چه صاف بوده است کدر شده است. از این دنیا چیزی باقی نمانده مگر نَمی و رطوبتی که در ظرف آب مانده باشد یا جرعه آبی مانند نَمی که در کاسة پر از ریگ دریا یا در گوشه چشم. آبی که اگر تشنگان آن را مزه مزه کنند رفع تشنگی نمی‎‏کند. بندگان خدا تصمیم به کوچ بگیرید از این دنیایی که برای اهل آن زوال مقدر شده است. آرزوها بر شما غلبه نکند و مدت‏ها بر شما طولانی نگردد، گمان نکنید که دوره عمر شما بسیار است.

والایی نعمت‏های قیامت :

به خدا قسم اگر مانند شتران بچه مرده بنالید و مانند کبوتران سروصدا کنید و مانند راهبان منقطع از خلق به پناه خدا بروید و مال و اولاد خود را در راه خدا ترک کنید، همه این‏ کارها برای این‏که تقربی به خدا پیدا کنید و درجه شما بالا رود یا از گناهی که کتاب‏های خدا آن را ثبت کرده و فرشتگان خدا آن را ضبط کرده‏اند بگذرد همه این‏ها در برابر ثوابی است که برای شما امیدوارم و عقابی که برای شما می‏ترسم کم است. به خدا قسم اگر دل‏های شما از عشق به خدا ذوب شود ( از عشق به خدا یا ترس از خدا ) خون از چشمانتان روان گردد و در این احوال تا دنیا باقی است عمر کنید هرگز اعمال شما اگر چه چیزی از زحمت فروگذار نکرده باشید پاداش نعمت‏های بزرگ خدا برشما و پاداش هدایت او شما را به ایمان نمی‏باشد.

خطبه 53 :

در وصف قربانی و خصوصیات قربانی :

قربانی وقتی کامل می‏شود که گوش و چشم حیوان سالم باشد پس زمانی که گوش و چشم سالم بود قربانی هم کامل و سالم است و اگر شاخ‏هایش شکسته باشد و پای خود را بسوی قربان‏گاه به زمین بکشد ( قربانی کامل نیست)

خطبه 54 :

وصف روز بیعت :

آن‏ها یکدیگر را کوبیدند و به طرف من دویدند مانند دویدن شتران تشنه که به نهر آب می‏رسند. چوپان آن‏ها را آزاد گذاشته و افسارشان کنده شده است تا جایی که گمان کردم که کشندة من هستند یا بعضی از آن‏ها عده‏ای دیگر را نزد من خواهند کشت. من این کار خلافت را پشت و رو کردم تا جایی که خواب به چشمم نرفت. خود را دیدم که راهی جز جنگ با دشمنان خدا ندارم یا مگر این‏که به دینی که رسول خدا(ص) آورده کافر شوم ، پس دیدم گذراندن جنگ آسان‏تر است برای من از روبرو شدن با عذاب الهی و دیدم که مرگ ومصیبت‏های دنیا آسان‏تر است برای من از مصیبت‏های آخرت.

خطبه 55 :

توضیحاتی پیرامون جنگ صفین :

آن‏گاه که یاران حضرت دیدند کُندی می‏کند در اجازه به جنگ صفین :

اما قول شما که گفتید همه این‏ها از ترس مرگ است به خدا قسم باک ندارم من به طرف مرگ بروم یا مرگ به سوی من بیاید. اما اعتراض دیگر شما که گفتید : شک دارد در جنگ با اهل شام، به خدا قسم من یک روز هم جنگ را کنار نگذاشته‏ام جز این‏که طمع داشتم طایفه‏ای از آن‏ها به من ملحق شود بوسیله من هدایت شود و شب‏ها در نور چراغ من زندگی کند این برای من مطلوب‏تر است از این‏که این امت را بر گمراهیش بکشم هرچند گناه او به گردن خودش است.

خطبه 56 :

یاد مبارزات دوران پیامبر(ص) در صفین :

ما با رسول خدا(ص) در میدان جنگ پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می‏کشتیم و این کشتار چیزی جز ایمان و تسلیم بر ما اضافه نمی‏کرد و جز حرکت بسوی مصیبت‏ها و استقامت بر سوزش دردها و جدیت در جنگ با دشمنان. گاهی مردی از ما و دیگری از دشمنان ما به هم می‏تاختند مانند دو نفر شجاع جان یکدیگر را می‏ربودند که کدام‏یک از آن‏ها شربت مرگ را به صاحب خود بچشاند. گاهی به نفع ما از دشمنان و گاهی به نفع دشمنان از ما. پس از آن‏که خداوند صداقت ما را دید بر دشمن ما شکست و خواری را نازل کرد و بر ما نصرت و پیروزی را تا این‏که دین اسلام استقرار پیدا کرد و سینه بر زمین گذاشت مثل شتر که استراحت می‏کند و جای خود را باز کرد. به خدا قسم اگر ما هم‏چنان بودیم که شما هستید برای دین خدا ستونی راست نمی‏شد و در درخت دین شاخه‏ای سبز نمی‏گشت. قسم به خدا که خون خواهید دوشید از این تنبلی و پشیمانی بدست خواهید آورد.

خطبه 57 :

خبر از سلطه ستمگری بی‏باک :

آگاه باشید که بعد از من مردی گلو گشاد و شکم گود بر شما مسلط می‏شود. هر چه را می‏یابد می‏خورد و آن‏چه را نیابد به دنبالش می‏رود. او را بکُشید و هرگز نخواهید کشت. آگاه باشید که او به زودی شما را امر می‏کند مراسب کنید و از من بیزاری بجویید اما ناسزا، پس بگویید که آن مایه طهارت من و نجات شما است. اما از من بیزاری نجویید( مرا کافر ندانید) همان من به فطرت اسلام متولد شده‏ام و در ایمان و هجرت از همه جلو افتاده‏ام.

خطبه 58 :

خبر از آینده شوم خوارج :

هنگامی که حضرت را بر انتخاب ابوموسی وادار به توبه کردند:

سنگ بر سر شما ببارد و از شما کسی باقی نماند که زندگی را اصلاح کند. آیا بعد از آن‏که ایمان به خدا آوردم و همراه با رسول خدا(ص) جهاد کردم گواهی به کفر خود بدهم؟ در این موقع من گمراهم و هدایت نیافته‏ام. گواهی به کفر خودم مثل گواهی به کفر رسول خدا(ص) است. به بدترین وضعیت برگردید، به زمان جاهلیت. آگاه باشید که شما بعد از من به خواری کامل خواهید افتاد و گرفتار شمشیرهای برّنده و روش‏هایی که ستمکاران کشتن شما را جزء سنّت قرار می‏دهند آن‏ها طالب هرج و مرج بودند به همین دلیل نه حکومت‏های حق و نه باطل آن‏ها را نمی‏پذیرفتند.

خطبه 59 :

خبر از قتلگاه خوارج :

وقتی حضرت تصمیم گرفت با خوارج بجنگد به ایشان گفته شد خوارج از پل نهروان گذشتند و حضرت جواب دادند :

این‏طور نیست. قتلگاه آن‏ها پیش از رسیدن به نهر است. به خدا قسم از آن‏ها ده نفر کمتر باقی می‏ماند و از شما هم کمتر از ده نفر هلاک می‏شوند.

خطبه 60 :

خبر از تداوم تفکر انحرافی خوارج :

وقتی خوارج کشته شدند عرض کردند یا امیرالمؤمنین همه آن‏ها هلاک شدند حضرت فرمود:

به خدا قسم خوارج هنوز نطفه‏هایی هستند در پشت مردان و رحم زنان که هروقت شاخی از آن‏ها بروید قطع می‏شود تا این‏که آخرین آن‏ها دزدهای سلب‏کننده مال مردم باشند یعنی آن‏ها یک خط فکری هستند هرج و مرج‏طلب که طالب هیچ حکومتی نیستند، چه حکومت حق باشد یا باطل با آن‏ها خواهد جنگید.

خطبه 61 :

نهی از کشتار خوارج :

شما و دوستان من بعد از من در حکومت معاویه با خوارج نجنگید زیرا کسی که طالب حق بوده و به اشتباه رفته، در محکومیت مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و به هدف خود رسیده باشد مثل معاویه و اصحابش.

خطبه 62.

موضع‏گیری امام(ع) در برابر تهدید به ترور :

وقتی که ایشان را از کمین‏گیری قاتل ترسانیدند:

من از جانب خدا در حصاری محکم هستم وقتی روز من برسد آن حصار از اطراف من کنار می‏رود و مرا تسلیم می‏کند. پس در این هنگام تیر من به خطا نمی‏رود و جراحت شفا نمی‏یابد.

خطبه 63 :

روش برخورد با دنیا :

آگاه باشید که دنیا یک زندگی است که سالم نمی‏شوید از این زندگی مگر در خود آن و نجات حاصل نمی‏شود با سرمایه‏ای که هدف دنیا باشد. مردم برای آزمایش به این دنیا مبتلا شده‏اند پس آن‏چه از ثروت دنیا برای خود آن ذخیره کنند از آن ثروت خارج می‏شوند و محاسبه می‏شوند و آن‏چه از ثروت دنیا برای غیر دنیا یعنی آخرت تهیه کنند وارد بر آن ثروت می‏شوند و در آن زندگی می‏کنند. به درستی که این دنیا در نظر عقلا مانند آمد و رفت سایه است. در آن حال که می‏بینی سایه‏ای هست گوارا، فروکش می‏کند و در آن حال که می‏بینی زیاد می‎‏شود کم می‏گردد.

توضیح فراز اول : تأکید می‏فرماید : دنیا مانند مدرسه‏ای است که در خود آن باید باسواد شوید یعنی همان عوامل تربیت‏کننده، دنیایی است که شما را به نتیجه می‏رساند نه فرار از دنیا. اما اگر سرمایه‏های دنیا را برای هدف‏های دنیوی مصرف کنید بالاخره با مرگ از دست شما می‏رود و برای مصرف نابجای آن مؤاخذه می‏شوید ولی مصرف آن در موارد آخرتی نتیجه دائمی دارد و در آخرت با آن سرمایه خوشبخت می‏شوید.

خطبه 64 :

شتافتن بسوی اعمال پسندیده :

بندگان خدا تقوا پیشه کنید و با عمل نیک بر زمان سبقت بگیرید. با سرمایه‏ای که از کف شما می‏رود عمل نیک باقی و جاودانه است و عمر کوتاه. سرمایه عمر، چون ثروتی بدست ما است ، آخرتی را که می‏ماند خریداری کنید و آماده سفر شوید که تصمیمات برای حرکت شما جدی است. خود را مهیای مرگ کنید که بر سر شما سایه افکنده است. مردمی باشید که صدایشان می‏زنند، بیدار می‏شوند. مردمی که می‏دانند دنیا محل زندگی نیست آن را تبدیل به آخرت می‏کنند زیرا خدای سبحان شما را عبث نیافریده است و مهمل شما را واگذار ننموده است. بین شما و بین بهشت و دوزخ، بجز مرگ که نازل می‏شود فاصله‏ای نیست. همانا مدت عمری که لحظات آن را کم می‏کند و ساعت‏ها آن را منهدم می‏نماید سزاوار است که نامش را مدت کوتاه بگذاریم. زمان غائبی که شبانه‏روز جدید آن را می‏دوانند و می‏آورند شایسته است که بگوییم سریع وارد می‏شود. میهمانی که یا با سعادت وارد می‏شود یا با شقاوت( منظور زندگی آخرت است) مستحق است که بهترین تهیه ها را برایش ببیند. پس از این دنیا زاد و توشه‏ای بدست آورید تا فردای قیامت بتوانید خود را حفظ کنید. هر بنده‏ای از خدای خود بپرهیزد، خود را نصیحت کند و زودتر توبه کند و شهوت خود را مهار کند زیرا مرگ او از او پنهان است.

آرزوهای دراز به او خیانت می‏کند، شیطان هم بر او مسلط است، معصیت‏ها را برای او آرایش می‏دهد تا مرتکب شود. او را در آرزوی توبه قرار می‏دهد تا به تأخیر نیندازد تا بالاخره مرگ در آن ساعت‏هایی که خیلی غافل است به او حمله می‏کند. چقدر حسرت می‏برد انسان غافلی که عمر او به ضرر او تمام می‏شود و روزگار او را به شقاوت می‏کشاند. از خدای سبحان تقاضا می‏کنم من و شما را از کسانی قرار دهد که نعت‏های الهی او را به غفلت و تکبر نیندازد و او را از اطاعت پروردگار تا مدتی باز ندارد. از کسانی قرار دهد که بعد از مرگ غم و غصه‏ و پشیمانی به او نرسد.

خطبه 65 :

خداشناسی :

خدا را ستایش می‏کنم که در حالات مختلف قرار نمی‏گیرد. تا پیش از این‏که آخر باشد اول، شناخته شود و یا اول باشد و آخر شناخته شود یا پیش از این‏که باطن باشد ظاهر شناخته شود این صفات دلیل محدودیت است و جزء صفات خلق است. غیر از او هر که به وحدت نامیده شود کم است. وحدت در مورد وجودی صدق می‏کند که بی‏نهایت و نامحدود باشد و همه موجودات غیر از خدا واحد عددی و محدودند. هر عزّت‏مندی غیر خدا ذلیل است و هر نیرومندی غیر خدا ناتوان است. هر مالکی سوای خدا مملوک است و هر عالِمی سوای خدا دانش‏آموز است. هر توانایی سوای خدا در قدرت و عجز قرار می‏گیرد و هر شنوایی سوای خدا از شنیدن اصوات ضعیف کر است. هر برخورد دو جسم و لو بسیار کوچک صدا ایجاد می‏کند و گوش انسان آن را نمی‏شنود. اصوات قوی او را کر می‏کند صداهای انفجار شنوایی انسان را می‏گیرد. هرچه از او دور باشد از اختیار او خارج است. هر بینایی سوای خدا از دیدن رنگ‏های ضعیف و اجسام لطیف عاجز می‏شود. سوای خدا هر چه ظاهر باشد باطن نیست و هرچه باطن باشد ظاهر نیست. آن‏چه را آفریده برای کسب قدرت نیست یا برای این نیست که از آینده‏های زمان بترسد. آن‏چه آفریده به این منظور نیست که برای غلبه بر رقیب جنگی خود کمک بگیرد یا در برابر کسی که خود را شریک خدا می‏داند و نفراتش زیاد است نفرات بیشتری داشته باشد. برای این منظور نیافریده تا بر افراد ضد خود غلبه کند. ولیکن تمامی آن‏چه آفریده است خلائقی هستند که تربیت شده‏اند و بندگانی هستند که تسلیم قدرت او هستند. خدا در باطن کسی یا چیزی فرو نرفته است که کسی بگوید در آن‏جا هست و از چیزی فاصله نگرفته است که کسی بگوید از او دور است. خلایقی که در ابتدا آفریده او را خسته ننموده و اداره مخلوقات هم او را ناتوان نکرده است. ناتوانی از خلق مخلوقات خدا را متوقف نکرده است و از این همه هندسه‏ها و تقدیرها شبهه‏ای بر وجود او عارض نشده است. احکام الهی یقینی است و علم خدا تؤام با حکمت است. فرمان خدا قطعی است و خدایی که در محاصرة بلاها به او امیدوار می‏شوند و در کثرت نعمت‏ها از او می‏ترسند.

خطبه 66 :

آموزش تاکتیک‏های نظامی :

در ایّام صفین که به اصحاب خودش فرامین جنگ صادر شده:

ای مسلمانان خوف از خدا را ظاهر سازید (شعار خود سازید) لباس آرامش بپوشید، دندان روی هم بفشارید که این فشار دندان شمشیر را بهتر از سر دور می‏سازد. زره و کلاه‏خود خود را مجهز کنید، شمشیرها را پیش از کشیدن در غلاف بجنبانید، با گوشه چشم به دشمن بنگرید. به چپ و راست و با تندی نیزه نبرید. با نوک نیزه بجنگید. با حرکت قدم‏ها شمشیرها را به دشمن برسانید و بدانید که برابر چشم خدا می‏جنگید و با پسرعمّ رسول خدا(ص) هستید. حملات خود را تکرار کنید و از فرار خجالت بکشید که این فرار مایه ننگ آیندگان است و مایه عذاب آتش روز قیامت. با میل و رغبت جان خود را به خدا بسپارید. آرام و مطمئن از مرگ استقبال کنید. شما را سفارش می‏کنم به این انبوه لشگر و خیمه‏ها بتازید و به این خیمه‏های اشرافی، بپرانید. پایه‏های این خیمه را که شیطان در گوشه آن کمین کرده است دست خود را برای حمله جلو آورده و پای خود را برای فرار عقب کشیده. استقامت و استقامت تا این‏که ستون حق برای شما آشکار شود.( شما برترید و خدا با شما است و اعمال شما را بی‏نتیجه نمی‏گذارد.

خطبه 67 :

ردّ شبهات قریش :

ردّ استدلال انصار و قریش نسبت به امامت در سقیفه :

حضرت از خبرگزار پرسید: در آن مجلس انصار چه می‏کنند؟ قریش چه گفتند؟ خبرگزار عرض کرد که انصار می‏گفتند از ما یک نفر امیر باشد و از شما یک نفر. حضرت فرمودند:

چرا شما استدلال نکردید که رسول خدا (ص) وصیت کرده که به نیکوکاران از انصار نیکی کنید و از بدکاران آن‏ها درگذرید. خبرگزار عرض کرد: در این وصیت، پیغمبر خدا(ص) چه دلیلی نهفته است؟ حضرت فرمودند: اگر خلافت در انصار بود پیغمبر وصیت آن‏ها را به مهاجرین نمی‏کرد. ( سفارش رعیت را به رئیس و امیر آن‏ها می‏کنند نه این‏که سفارش امیر را به رعیت کنند) سپس فرمود: قریش چه می‏گفتند؟ خبرگزار عرض کرد: قریش استدلال کردند که خانواده پیغمبر هستند ( پس مستحقّ خلافتند ). حضرت فرمود: آن‏ها به این خویشاوندی که از شجره پیامبرند استدلال کردند و خود را به خلافت رساندند اما ثمرات این شجره را ( اهل بیت را) ضایع کردند.

خطبه 68 :

ستودن هاشم بن عتبه برای فرمانداری مصر (پس از شهادت محمد بن ابی بکر)

زمانی‏که ولایت مصر را در اختیار محمد بن ابی بکر گذاشت و مصر تصرف شد او هم کشته شد. در اینجا حضرت فرمودند: من تصمیم گرفتم ولایت مصر را به او می‏دادم، میدان را برای دشمن خالی نمی‏گذاشت و فرصت به آن‏ها نمی‏داد بدون این‏که بخواهم محمد بن ابی بکر را خدمت کنم، او را بسیار دوست می‏داشتم و او پیش‏زاده من بود. او پسر اسماء بنت عمیس بود که اول زوجه جعفر بن ابیطالب بود بعد از وفات او به ازدواج ابی بکر درآمده بعد از مرگ او به ازدواج علی(ع) درآمد و محمد از ابوبکر به دنیا آمد و پسر همسر مولا(ع) است حضرت با پیشنهاد و رأی اکثریت، او را که مرد مؤمنی بود به ولایت مصر انتخاب نمود ولی او جوان و کم تجربه بود و در جنگ با یاران معاویه شکست خورد و کشته شد.

خطبه 69 :

علل نکوهش کوفیان :

تا کی با شما مدارا کنم، همان‏طور که با شترهای جوانی که بار پشتشان را خم می‏کند مدارا می‏شود؟ و مانند مدارا کردن با لباس‏های بسیار کهنه که هر وقت دوخته و کشیده شود از طرف دیگر پاره می‏شود. هرگاه به شما مشرف می‏شود گروهی از لشکریان شام هر یک از شما در خانه خود را می‏بندد (کنایه از سست عنصری و راحت‏طلبی اصحاب مولا دارد که مانند سوسمار به لانه خود می‏خزند و زمان عثمان آن‏ها مانند کفتار به پناه‏گاه خود می‏رفتند و از شهامت اسلامی خود را دور می‏کردند و حریص به دنیا می‏شدند) به خدا قسم ذلیل کسی است که شما او را یاری کنید و کسی که بوسیله شما تیراندازی کند (به کمک شما به میدان جنگ برود) مانند کسی است که با تیر بی‏سر به میدان جنگ رفته. به خدا قسم شما در میدان آسایش و آسودگی زیاد هستید ولیکن زیر پرچم جنگ کم هستید. من خوب آگاهم به قدرتی که شما را اصلاح کند و کجی‏های شما را راست نماید ولیکن به خدا قسم دوست ندارم برای اصلاح شما خود را تباه نمایم (می‏توانم به زور و اجبار شما را زیر سلطه بگیرم ولی حکومت دین، حکومت آزادی است و من با استبداد، دین خود را تباه می‏کنم) خدا صورت شما را زیر چکمه بیندازد و شانس شما را سرکوب کند. شما آن‏چنان که اهل باطل را می‏شناسید اهل حق را نمی‏شناسید و آن‏طور که حق را از کار می‏اندازید باطل را سرکوب نمی‏کنید !

خطبه 70 :

شکوه‏ها با پیامبر(ص)

صبح روز 19 روزی که در آن روز مضروب شدند:

نشسته بودم که خواب مرا فرا گرفت، رسول خدا(ص) در خواب بر من ظاهر شد. گفتم یا رسول الله چقدر از امت تو و کج‏روی‏ها و خصومت‏هایشان اذیت دیدم. حضرت فرمودند: نفرینشان کن. من هم از خدا خواهش کردم که خدایا لشکری برای من بهتر از این‏ها بجای این‏ها بیاور و فرماندهی بجای من بدتر از من بر این‏ها مسلط کن.

خطبه 71 :

در سرزنش اهل عراق :

ای اهل عراق شما مانند زن حامله‏ای هستید که حامله می‏شود و چون جنین او کامل می‏شود ساقط می‏کند. شوهرش می‏میرد و بیوه‏گی او طولانی می‏شود و دورترین افراد می‏آیند و ارثیه او را می‏برند ( شما هم قیام کردید تا حکومت اسلامی بوجود آورید، ادامه ندادید و ثمرات قیام خود را در اختیار دشمن گذاشتید) به خدا قسم به میل و رغبت بسوی شما نیامدم ولیکن بسوی شما کشانده شدم. به من رسیده است که شما می‏گویید علی دروغ می‏گوید، خدا شما را بکُشد بر چه کسی دروغ ببندم ؟ !

آیا بر خدا دروغ ببندم با این‏که من اول کسی هستم که به او ایمان آوردم، یا بر پیغمبر خدا دروغ ببندم حال آن‏که من اول کسی هستم که پیغمبر را تصدیق کرد. این‏طور نیست به خدا قسم. ولیکن داستان ولایت من مسئله‏ای است که شما از آن بی‏خبر هستید و شما اهل ولایت و محبت من نیستید وای به‏حال مادرش، می‏خواهد نعمت خدا را بدون بها بدست آورد، اگر ظرفیت داشته باشد! داستان حکومت ما را بعد از زمانی خواهید شناخت.

خطبه 72 :

ویژگی‏های پیامبر(ص)

از جمله سخنرانی‏های حضرت در کیفیت ستایش پیغمبر(ص) و صلوات بر او که صلوات ما بر پیامبران بدون معرفت به او سودی ندارد.

ای خدایی که تمام کرات را به گردش در آوردی و همه آن کرات را در آسمان نگه داشتی. ای خدایی که دل‏ها را بر آن فطرتی که داشتند وادار ساختی، خواه فطرتشان شقاوت باشد یا سعادت. خدایا شریف‏ترین صله‏های خود را و نامی‏ترین برکات خود را بر محمد(ص) اختصاص بده که بنده تو و رسول توست. پیغمبری که تمام علوم گذشته را کامل کرد و تمام علوم آینده را باز نمود. پیغمبری که لشکرهای کفر و اباطیل را از جامعه بشریت دفع کرد و حملات گمراه‏کنندگان را سرکوب نمود. همان‏طور که دین تو به عهده او بار شد، کاملا به ثمر رسانید. به امر تو قیام کرد و در جلب رضایت تو جدیت داشت. بدون این‏که قدم‏های سستی بردارد و بدون این‏که در اراده خود سستی بخرج دهد آن‏چه به او وحی نمودی حفظ کرد، عهد و پیمانی که با تو بسته بود رعایت کرد، جدیت داشت که امر تو را نفوذ دهد تا این‏که استعدادهای نهفته را پرورش داد ( جرقه‏های تکامل را بیرون آورد) و راه را برای انسان‏های کودن و جاهل روشن کرد. دل‏ها بعد از آن‏که رفتند و گناه غرق شده بود بوسیله او هدایت شد. او نشانه‏های راه را واضح کرد و بپای داشت همچنین احکام نورانی به مردم اعلام کرد. پس او اعین توست که مأمون بر اسرار توست. او گنجینه علوم توست. او شاهد حقانیت است در روز جزا. او مبعوث به حق است، پیغمبر توست بسوی خلائق.

دعا برای پیامبر(ص)

پروردگارا در سایه لطف خود به او خیلی وسعت بده و از لطف و کرم خود چندین برابر به او پاداش خوب بده. پروردگارا بنا و خطّ او را مافوق همه بناها و خط‏ها قرار بده. مقام و منزلت او خیلی کریمانه قرار ده و نور او و دین او را کامل کن. پاداش او را این قرار بده که شهادت او مقبول واقع شود. قول او را پسند خودت قرار بده، صاحب منطق عدالت‏آمیز و خط جدای از باطل. پروردگارا در آن زندگی سرد و گوارا که قرارگاه نعمت است ما را با او محشور فرما در آن‏جا که به آرزو و امیال خود برسیم و به لذت‏هایی که میل داریم نائل شویم. در آن میدان وسیع آزادی و در انتهای آرامش و آن تحفه‏های کرامت و بزرگواری.

خطبه 73 :

خبر غیبی از حکومت چهارفرمانروای فاسد، از پسران مروان :

گفتند مروان بن حکم چون در جنگ جمل اسیر شد امام حسن و امام حسین(ع) را نزد مولا شفیع قرار داد پس آن دو سرور درباره او نزد مولا امیرالمؤمنین (ع) شفاعت کردند. حضرت ایشان را آزاد کردند. آن دو بزرگوار به حضرت عرض کردند: یا امیرالمؤمنین او با شما بیعت می‏کند. حضرت فرمودند: آیا نبود که بعد از قتل عثمان با من بیعت کرد؟ من نیازی به بیعت او ندارم، او دست بیعت یهودی دارد ( مانند یهودیان عهدشکن است) اگر با دست خود به من بیعت کند به زبانش فریب‏کاری می‏کند. بدان که ریاست برای او مانند لیسیدن سگی بینی خود را خواهد بود و او پدر چهار قوچ است. به زودی از دست او فرزندانش روزگار سرخی خواهند داشت ( اشاره به حکومت مروان و چهار پسرش در آینده و خونریزی‏های آن‏ها.

خطبه 74 :

خصایص امام علی علیه السلام :

در شورای عمربن خطاب که تصمیم گرفتند با عثمان بیعت کنند:

شما دانستید که من از دیگران به خلافت سزاوارترم. قسم به خدا تا زمانی‏که کار مسلمانان سالم بماند من هم تسلیم حکومت اسلامی هستم که در این حکومت فقط به من تنها ستم می‏شود ( سایر مردم نادانند یا خواه ناخواه حق خود را از بیت‏المال دریافت می‏کنند) زیرا در این صبر، انتظار اجر آن و فضیلت آن را دارم و بی‏میل هستم به آن‏چه شما دنبالش می‏دوید از زینت‏ها و زیورهای دنیا.

خطبه 75 :

دفاعیات امام(ع) برابر تهمت‏ها :

وقتی به ایشان خبر رسید که بنی‏امیه به او تهمت زده‏اند که در خون عثمان شریک بوده است به آن‏ها فرمود: آیا آشنایی بنی امیه به حال من آن‏ها را از این تهمت باز نداشت؟ آیا نادان‏ها که سابقه مرا می‏دانند مانع نشد که به من تهمت بزنند؟ آیا خدا آن‏ها را به موعظه‏های بلیغ‏تر از من موعظه نکرد؟ من محکوم‏کننده بی‏دینان هستم و دشمن شک‏کنندگان. هر مثلی و حادثه‏ای بایستی با کتاب خدا مقایسه شود. بندگان خدا به نیت‏های خود پاداش می‏گیرند.

خطبه 76 :

صفات بنده پرهیزکار:

رحمت خدا شامل حال کسی می‏شود که حکم خدا را می‏شنود و ضبط می‏کند، دعوت به راه راست می‏شود و خود را به حق نزدیک می‏کند، انسانی که دست به دامن هدایت‏کننده الهی می‏شود و خود را نجات می‏دهد. خدا را به حساب می‏آورد و از گناه خود می‏ترسد. قدم‏های خالصانه برای خدا برمی‏دارد و عمل صالح انجام می‏دهد. ثروتی را کسب می‏کند که ماندنی باشد و از مصیبت‏ها و بدبختی‏ها فاصله می‏گیرد. تیر خود را به هدف پرتاب می‏کند و از هر کاری عوض آن را بدست می‏آورد. بر هوای نفسش پیروز می‏شود و آمال و آرزوی دنیایی را کنار می‏گذارد ( بحساب نمی‏آورد) صبر و استقامت را مرکب نجات خود قرار می‏دهد و تقوی را ذخیره وفات خود می‏سازد، وارد راه راست اسلام می‏شود و زندگی خود را با دلائل روشن مربوط می‏کند. از این مهلتی که دارد استفاده می‏کند و خود را از مرگ خود جلو می‏اندازد ( قبل از این‏که بمیرد حیات جاودان را با اعمال صالح کسب می‏کند) و از اعمال صالح زاد و توشه می‏گیرد.

خطبه 77 :

هشدار به غاصبان بنی امیه :

بنی امیه در وراثت مالی و مادی حضرت رسول(ص) و وراثت مقامی، خود را از من بالاتر می‏دانند و از این ارثی که مال من است کم کم به من می‏دهند. به خدا قسم اگر باقی بمانم و عمر کنم این خلافت و زعامت را از آن‏ها چنان پاک کنم که قصّاب‏ها گوشت خاک‏آلود را پاک می‏کنند.

خطبه 78 :

نیایش امام ع :

خدایا آن گناهانی از من که تو آگاه‏تری بیامرز. پروردگارا اگر برگشت به گناه کردم تو با لباس مغفرت به من توجه کن، خدایا آن وعده‏های خیری که از خود دادم و ندیدی که به آن وعده‏ها وفا کنم این بی‏وفایی‏ها را درگذر. پروردگارا از من درگذر در برابر آن‏‏چه به زبان آوردم و در قلبم مخالفت کردم. پروردگارا آن نگاه‏های بیجای سرّی و جزئی را از من ببخش و الفاظی که خلاف حقیقت از دهان من ساقط شده یا خواهش‏های قلبی من که برخلاف حقیقت یا لغزش‏های زبانی من است همه این‏ها را بیامرز.

خطبه 79 :

پرهیز از توجه به غیر خدا :

زمانی که تصمیم حرکت بسوی خوارج را داشتند و یک نفر به ایشان گفت: ای امیرالمؤمنین اگر در این هنگام سفر کنی می‏ترسم که به مراد خود نرسی و من این را از طریق ستاره‏شناسی دریافته‏ام. حضرت به او فرمودند: آیا تو گمان می‏کنی که مردم را به ساعتی هدایت می‏کنی که هرکس در آن ساعت حرکت کند بلاها از او برداشته می‏شود؟ و می‏ترسانی مردم را از آن ساعتی که هر کس در آن ساعت حرکت کند ضرر می‏بیند؟ هر کس تو را در این ساعت‏شناسی و ستاره‏شناسی تصدیق کند بایستی قرآن را تکذیب کند و خود را بی‏نیاز ببیند که از خدا کمک بگیرد برای رسیدن به خوبی‏ها و دفع بدی‏ها. به عقیده تو کسی که به دستور تو عمل می‏کند باید تو را ستایش کند نه خدا را زیرا به عقیده تو، تو هستی که او را هدایت کردی به ساعتی که منفعت پیدا کرده و از ضررها در امان شده است.

پرهیز دادن مردم از ستاره‏شناسی :

پس از آن حضرت رو به مردم کردند و فرمودند: ای مردم بترسید از علم نجوم مگر به میزانی که بتوانید در بیابان‏ها و دریاها راه خود را پیدا کنید زیرا ستاره‏شناسی در واقع کهانت است و ستاره‏شناس مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش جهنم است. بنام خدا حرکت کنید.

خطبه 80 :

بیان تفاوت‏های زنان و مردان :

فراغت از جنگ جمل ( درباره مذمت زنان)

ای گروه مردم، بدانید که زنان از نظر ایمانی و از نظر ارثی و از نظر عقلی از مردان عقب‏ترند. دلیل نقص ایمان آن‏ها این است که در ایّام عادت از نماز و روزه معاف می‏شوند و نباید روزه بگیرند و نماز بخوانند. اما دلیل نقصان عقل آن‏ها این است که شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است. دلیل نقص مالی آن‏ها این است که ارث آن‏ها یک دوم ارث مردان است.

مدیریت خانوادگی :

پس از زنان شریر بترسید و از نیکان آن‏ها احتیاط کنید. در کارهای نیک تسلیم آن‏ها نشوید مبادا طمع کنند و شما را به کارهای زشت بکشانند.

استاد در توضیح این خطبه شریفه می‏فرمایند:

امام(ع) زمانی این خطبه را ایراد فرمودند که طلحه و زبیر با انتخاب عایشه به عنوان فرمانده لشکر، فتنه بزرگی را بپا کردند و آن زن حسود را به راحتی فریب دادند. ایشان به این وسیله مردم را منع کردند از این‏که زن را از جایگاه فطری و طبیعی خودش که همان حفظ بنای خانواده و تربیت فرزند است خارج کنند و اداره جامعه و جنگ را که یک کار خشن و مخصوص موقعیت طبیعی مردان است به زن واگذار کنند. اما این سه مورد نقص را که حضرت نسبت به زن بیان فرمودند، در فرمایشات دیگر علت آن را بیان می‏دارند و کیفیت جبران این نقیصه‏ها را بیان می‏فرمایند. از نظر ارتباط با خدا و نماز و روزه ، دستور فرموده‏اند که در ایام حیض، اگر زن با خلوص و پاکی در موقع نماز به استغفار و خواندن تعقیبات بپردازد ثوات نماز را خواهد داشت. در مورد ارث فرمودند: اگرچه زن نصف مرد ارث می‏برد ولیکن در برابر، نفقه و خرج زندگانی او و مهریه‏اش بر مرد واجب است. در برخی از موارد ارث نیز شامل نوه دختری و نوه پسری است گاهی برابر و گاهی بیشتر ارث می‏برد. اما شهادت دو زن در برابر مرد به دلیل رأفت و نرم‏دلی زنان است که چه بسا ممکن است یکی از آنان تحت تأثیر خواهش‏های محکوم قرار گیرد و از شهادت منصرف شود یا عدول کند. در بسیاری از موارد امتیازات وجودی زن را برشمرده‏اند از جمله این‏که زن به منزله قلب جامعه است و مرد مانند دست و پا در بدن که نباید قلب را از جایگاه واقعی و باطنی بدن حرکت داده و در معرض قرار داد. آیه شریفه قرآن که می‏فرماید: والصّالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله. زنان را حافظ پنهان و غیب جامعه بحساب آورده؛ به‏طور کلی نهی از وارد کردن زن به حوادث و مشکلات بیرون از خانه به خاطر وظیفه سنگین درونی خانواده و وضعیت لطیف و حساس زنان است.

خطبه 81 :

تعریف زهد و پارسایی :

ای مردم زهد و زهادت سه معنی دارد : کوتاهی آرزوها، شکر خدا در برابر نعمات و پرهیز از محرمات.

اگر این صفت از کف شما رفت، چنان نباشید که گناه و معصیت صبر شما را از بین ببرد و چنان نباشید که در برابر نعمت‏ها شکر خود را فراموش کنید. خداوند بوسیله حجت‏های روشن‏گر ظاهر مثل قرآن و ائمه(ع) یا توسط کتبی که روشن‏کننده حقیقت و واضح است عذر شما را برطرف کرده است.

خطبه 82 :

درباره کیفیت دنیا :

چطور تعریف کنم زندگی‏ای را که اولش رنج و زحمت و انتهای آن فنا و نابودی است. زندگی‏ای که در مال حلالش مسئولیت و در مال حرامش تحت تعقیب قرار می‏گیرند. کسی که در این زندگی به ثروت برسد در معرض بلاها و فتنه‏ها قرار می‏گیرد و کسی که در دنیا فقیر باشد غم و غصه او را فرا می‏گیرد. زندگی‏ای که هرکس بکوشد از دستش خارج می‏گردد و کسی که فاصله بگیرد بسوی او جلب می‏گردد. کسی که این دنیا را وسیله بینش قرار دهد دنیا او را به دانش و بینش می‏رساند و به او می‏فهماند که آخرتی هست. کسی که دنیا را هدف خود قرار دهد دنیا او را از حقایق دور می‏کند و چشم عقل او را می‏پوشاند. در خطبه 81 حضرت(ع) مردم را به آزادگی از قید هوس‏ها و آمال و آرزوهای دنیوی دعوت می‏فرماید و زهد واقعی را یک حالت روانی در وجود انسان معرفی می‏کند که بدون هیچ فشار و اجباری دنیا را می‏شناسد و پوچی و فانی بودن آن را می‏فهمد. بنابراین هرگز به آن دل نبسته و از هرگونه حرام اجتناب می‏ورزد. در انتها می‏فرماید: اگر این حالت روانی در شما نبود لااقل در قید و قانون اسلام باشید. کمبودها، صبر شما را از بین نبرد که به حرام مبتلا شوید و نعمت‏ها شما را از شکر خدا و مصرف آن در راه خدا باز ندارد چرا که خداوند متعال هرگونه عذر و بهانه را با فرستادن نمونه‏های کامل زندگی مانند معصومین و اولیاء خودش و فرامین قرآن از شما برطرف نموده است و در خطبه 82 بازهم اشاره به خصوصیات دنیا می‏کند که اگر هدف انسان قرار گیرد حجابی می‏شود بین انسان و خدا و حقیقت مانند این‏که انسانی یک عینک داشته باشد و فقط به همان عینک نگاه کند، همان عینک او را از دیدن حقایق باز می‏دارد ولی اگر از تجربیات و زیر و بم‏های دنیا عبرت بگیرد و عمر خود را وسیله رسیدن به هدف واقعی که خدا و زندگی آخرت باشد قرار دهد از این عینک بهترین استفاده را برای دیدن حقیقت کرده است.

خطبه 83 :

شناخت صفات الهی :

خدایی را ستایش می‏کنم که با قدرت وجودی خود بر همه کس و همه چیز برتری گرفته و با بخشش نعمت‏ها به همه کس و همه چیز نزدیک شده است. خداوندی که این‏ همه ثروت‏های مادی و معنوی به انسان‏ها می‏بخشد و برطرف‏کننده تمامی بلاهای بزرگ و سختی‏ها است. او را بر آن محبت‏ها و بزرگی که دارد ستایش می‏کنم و در برابر نعمت‏های گوارایی که به ما داده او را حمد می‏کنم. به او در اولین مرتبه و ابتدای هر کاری ایمان می‏آورم و از او هدایت می‏طلبم که نزدیک‏ترین هدایت‏کننده است. از او کمک می‏خواهم که او بسیار غالب و توانا است. به او توکل می‏کنم که بهترین یاری‏کننده و کفایت‏کننده است. گواهی می‏دهم که حضرت محمّد(ص) بنده او و فرستاده او است. او را فرستاده تا فرمان خود را در جامعه بشریت نافذ کند و حجت را تمام کند و مردم را از عاقبت کفر و گناه بترساند.

سفارش به پرهیزکاری :

بندگان خدا شما را به تقوای خدا وصیت می‏کنم خدایی که برای بیان حقایق مثل زده و برای شما مدت قرار داده است، برای شما لباس را پوشش قرار داده و کیفیت زندگی شما را خیلی بالا برده است. حساب و نظام را بر شما حاکمیت داده و پاداش هر عمل خوب و بد را در کمین شما قرار داده است. شما را انتخاب کرده برای دادن نعمت‏های گوارا به شما. با پذیرایی‏های بسیار بالا شما را برگزیده است. شما را بوسیله حجت‏های بالغه خود از کفر و گناه ترسانیده است. شماره همه شما را دارد و شما را در این مدت‏ها موظف کرده است در جایگاهی که آزمایش می‏شوید و مدرسه‏ای که پند و اندرز فراوان می‏گیرید.

دنیا شناسی :

شما در این زندگی دنیا آزمایش می‏شوید و بر اعمال دنیا حساب می‏شوید. دنیا گرچه آبگاه و منظره زیبایی دارد ولیکن عاقبت تلخ و آلوده است. منظره دنیا خیلی زیبا است ولیکن وقتی پای‏بند شدید، هلاک‏کننده است. دنیا مغرور می‏کند و از حق جدا می‏کند. روشنایی است که غروب می‏کند و سایه‏ای است که از بین می‏رود. این دنیا تکیه‏گاهی کج است که خراب می‏شود تا جایی که هر کس از دنیا می‏رمد، انس پیدا می‏کند ( مثل بچه‏ای که اول با ترس از دنیا، به دنیا می‎‏آید و کم کم به دنیا مأنوس می‏شود) هر کس آن را نمی‏شناسد، به آن اطمینان پیدا می‏کند ( صاحب مال و ثروت و قدرت می‏شود) در این حال، دنیا به انسان لگد می‏زند و انسان را به دام می‏اندازد و او را هدف تیرهای خود قرار می‏دهد و شربت‏های مرگ را بکام انسان می‏ریزد و او را به تنگنای مرگ قبر و در آن جایی که وحشت‏آور است می‏کشاند تا محل آخرت را ببیند و ثواب عمل را بگیرد. همین‏طور آیندگان در خطّ گذشتگان حرکت می‏کنند. مرگ دهانه خود را از انسان برنمی‏دارد. باقی‏ماندگان هم از جرم و گناه، احتراز نمی‏کنند. آیندگان به مجازات گذشتگان می‏روند و گروه گروه در خطّ آن‏ها حرکت می‏کنند تا زندگی به آخر برسد و انقلاب فنایی بوجود آید. ( انقلابی که همه را با اسلحه‏های آتشین نابود کند)

وصف رستاخیز :

تا این‏که کارها مشکل و ممتنع گردد و روزگار شکست گیرد و قیامت نزدیک شود. در آن هنگام خداوند آن‏ها را از صندوق قبرها خارج می‏کند و از چینه‏دان مرغ‏ها و شکم درنده‏ها (انسانی که خاک شده و هر ذره آن در اجسام دیگر ادغام شده و به نهایت عدم رسیده است) و از آن جاها کاملا نابود شده‏اند. با سرعت حرکت می‏کنند و به امر خدا و با وحشت و سرعت وارد قیامت می‏شوند. گروه گروه ساکت و صامت در حال قیام صف می‏کشند. چشم‏ها کاملا به آن‏ها خیره شده و دعوت الهی به گوش آن‏ها می‏رسد. لباس ذلت و خواری بر تن آن‏هاست. در حال تضرع و تسلیم قرار می‏گیرند؛ زرنگی‏ها و حیله‏ها از بین رفته و آرزوهایشان منقطع گشته است. دل‏ها در وحشت است و تحمل می‏کند صداها از عظمت قیامت، ساکت شده و عرق شرم و حیا دهانه به دهان آن‏ها زده است. تاریکی قیامت در نظر آن‏ها بزرگ آمده و گوش‏ها از صدای دعوت‏کنندگان به قیامت کر شده است . در تنگی حساب و وبال عقاب و نعمت ثواب قرار می‏گیرند.

وصف احوال بندگان خدا :

انسان‏ها بندگانی هستند که در وجود و قدرت خودشان مخلوق هستند و خدا آن‏ها را آفریده است؛ برخلاف میل و طبیعت خودشان تربیت می‏شوند و دائم درحال احتضارند و از آن‏ها جان گرفته می‏شود ( گرفتار مرگ تدریجی هستند) دائم آن‏چه از آن‏ها گرفته می‏شود در خاک دفن می‏شود و عاقبت پوسیده می‏شوند. روز قیامت تک تک زنده می‏شوند، دائم پاداش عمل خود را می‏بینند ( در اراده خداوند هستند) و حساب و کتابشان مشخص است. مهلت یافته‏اند تا راه نجات خود را بیابند، به راه روشن دین هدایت شده‏اند و در مدت عمر و مهلت، در معرض عتاب و خطاب هستند. پرده‏های شک و شبهه از آن‏ها برداشته شده و فر صت و خلوت یافته‏اند تا اسب‏های خود را برای مسابقه آماده کنند و در شک و شبهه‏هایی که دارند فکر کنند ( تا یقین پیدا کنند) و مهلت یافته‏اند تا جرقه‏های قلب خود را روشن کنند و شکّ خود را برطرف نمایند.

مثل‏های پند‏آموز :

مدتی که عمر دارند و در این کشاکشی که مهلت دارند چه بسیار نمونه‏های حقی که مطابق حقیقت است، و چقدر موعظه‏های شفابخشی است که مرض‏های روحی را برطرف می‏کند، اگر این موعظه‏ها با قلب‏های پاک برخورد کند و گوش‏های شنوا را بیابد و رأی‏های خیلی جدی باشد و عقل و دانشی که احتیاط کند پس ای بندگان خدا چنان تقوا پیشه کنید مانند کسی که می‏شنود و تسلیم می‏شود و فعالیت می‏کند و معرفت بدست می‏آورد. از خدا می‏ترسد و به دستورات او عمل می‏کند، از معصیت دوری می‏کند، به کارهای خیر سبقت می‏گیرد، یقین به آخرت پیدا می‏کند و نیکوکاری می‏کند، از حوادث عبرت می‏گیرد و ترسانده می‏شود از خدایش. پس می‏ترسد، موعظه می‏شود، موعظه را قبول می‏کند. دعوت خدا را قبول می‏کند و بسوی خدا می‏رود. ( کودن نباشید که هرچه ببینید بیدار نشوید) از گناه برمی‏گردد و توبه می‏کند، به اولیاء خدا اقتدا می‏کند و به جهت آن‏ها می‏رود. حقایق به او نشان داده می‏شود پس می‏بیند. با سرعت رضایت خدا را طلب می‏کند و از شیطان فرار می‏کند و نجات می‏یابد. ذخیره آخرت بدست می‏آورد. سرّ نهان خود را پاکیزه می‏کند، آخرت خود را آباد می‏کند برای روز مسافرت زاد و توشه فراهم می‏کند و سرمایه راه آخرت تهیه می‏بیند، برای آن روزگاری که حاجت‏مند است و برای وطنی که فقیر است. در این دنیا تقدیمی می‎‏فرستد برای آخرت. بندگان خدا از خدا بترسید، در آن جهتی باشید که خدا شما را خلق کرده است. از خدا بترسید به همان حقیقتی که خدا شما را از خود برحذر داشته است. خود را مستحق و شایسته کنید برای آن‏چه برایتان آماده کرده است تا به وعده خود وفا کند و بترسید از حوادث قیامت.

راه‏های پند پذیری :

برای شما گوش‏هایی قرار داده تا آن‏چه در نظر گرفته، شما ثبت کنید. چشم‏های بینا قرار داده تا پرده‏های نابینایی را کنار گذارید. برای شما عضلانی قرار داده که تمامی اعضاء بدن را اداره می‏کند. اعضایی که با گرایش‏ها و خواهش‏ها خیلی موافق است. در ترکیب صورت اعضاء بدن و مدت عمری که باید داشته باشد ( این خاصیت‏ها را بکار برده است) بدن‏هایی که با آن‏چه موافق است و دوست دارد قیام می‏کند. و قلب‏هایی که بسوی رزق و روزی‏ها رهبری می‏کند به نعمت‏های عظیم خدا و اعمالی که موجب لطف خدا می‏شود ( رهبری می‏کند) و موانعی که شما را به سلامتی می‏کشاند به شما معرفی می‏کند. برای هر یک از شما عمری مقدر داشته و از شما پنهان داشته و برای شما از آثار گذشتگان درس عبرت قرار داده تا شما از آن بهره‏برداری‏ها که به آن‏ها داده و آزادی‏هایی که به آن‏ها بخشیده عبرت بگیرید. یادآور باشید که مرگ آن‏ها را به هلاکت کشانید قبل از آن‏که به آرزوها برسند و اجل‏های سرکش بین آن‏ها و آرزوها فاصله انداخت. از آن بدن‏های سالم نتیجه نگرفتند و از حوادث روزگار عبرت نگرفتند آن‏ها که در بهار جوانی هستند. مگر غیر از این است که به انتظار پیری نشسته‏اند؟ آیا غیر از این است که آن‏هایی که در طراوت و خرمی و سلامتی هستند منتظر نزول بیماری هستند؟ و آن‏ها که در دوران بقاء هستند مگر غیر از این است که به فنا و نابودی نشسته‏اند؟ با این‏که فاصله گرفتند نزدیک است و انتقال به آخرت خود را نشان می‏دهد! در مرگ تدریجی قرار دارند و جرعه جرعه شربت مرگ را می‏چشند، این شربت‏ها گلوگیر آن‏ها می‏شود و خفقان ایجاد می‏کند. پاهای خود را به یکدیگر می‏کشند و استغاثه می‏کنند که خویشاوندان و نزدیکان او را یاری کنند و عزیزان و دوستان به کمک او بیایند. آیا نزدیکان توانستند مرگ را دفع کنند؟ یا این‏که ناله‏ها و گریه‏ها سودی بخشید؟

عبرت از مرگ :

برگشت داده شد و در محله اموات او را دفن کردند و در تنگی خوابگاه تنهایش گذاشتند. حشرات و حیوانات پوست تن او را پاره کردند و حوادث روزگار آثار او را مندرس کرد. بادهای تند آثار او را از بین برده و حوادث روزگار نشانه‏های او را محو کرده است. این بدن‏های تر و تازه پلاسیده و کهنه شده و استخوان‏های قوی و نیرومند پوسیده شده است. روح انسان‏ها در گرو اعمالشان قرار می‏گیرد. به آن خبرهای غیبی خودش یقین پیدا نموده در حالی که بر اعمال صالحش چیزی اضافه نمی‏شود وبرای توبه فرصت و مهلت پیدا نمی‏کند. آیا مگر شما فرزندان گذشتگان و پدران و مادران و برادران و خویشاوندان آن‏ها نیستید؟ ( آن‏ها از بین رفتند و شما هم ) در برابر روش‏های آن‏ها قرار گرفته‏اید و سوار مرکب زندگی آن‏ها شده و حرکت می‏کنید. چرا دل‏ها قساوت پیدا کرده و شانس خود را از دست داده است، از عقل و دانش خود غافل شده ، در میدانی سوای میدان مسابقه حرکت می‏کند گویا که خدا غیر او را در نظر گرفته است و دستور داده و گویی که عقل و شعور و زرنگی در همین دنیاداری اوست. شما بدانید که راه عبور شما همین صراط مستقیم است با تمامی لغزش‏ها و سقوط‏ها که دارد هست و با تمامی وادی‏های هولناکی که محل لغزش است و با تمامی حوادث هولناک نابودکننده (راه مستقیم، راه زندگی صحیح است که از بین هزاران خطر که در دنیا سر راه ما است می‏گذرد)

معرفی الگوی پرهیزکاری :

پس ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند تقوای خردمندی که تفکر، قلب او را گرفته است و خوف از خدا بدن او را در راه خدا نصب کرده، بیداری شب، غرور خواب او را از بین برده و امید به خدا شب و روز او را تشنه هجرت نموده. زهدو بی‏اعتنایی به دنیا پنجه شهوات او را کنده کرده؛ ذکر خدا زبانش را فعال کرده، خوف از خدا را مقدمه امنیت قیامت قرار داده و از گمراهی‏ها کناره گرفته، در راه روشن حرکت می‏کند و در بهترین راه‏ها بسوی مقصد حرکت می‏کند. رشته‏های جهل و غرور رابطه او را با خدا قطع نکرده و امور مشتبه بین حق و باطل بر او پوشیده نیست. او به خوشی ابدی دست یافته و در آسایش نعمت قرار گرفته. در زیباترین خواب‏ها قرار گرفته، امن‏ترین روزگارها خیلی شایسته و پسندیده از گذرگاه دنیا گذشته و زاد آخرت را با سعادت تهیه نموده، از ترس‏ها و وحشت‏ها فرار نموده و نتیجه عالی گرفته، از مهلت‏هایی که در دنیا داشته نتیجه عالی گرفته، با میل و رغبت در راه خدا کوشش کرده و از وحشت نجات پیدا کرده است. درهمین روزگار دنیا مراقب آخرت بوده و قدم قدم پیش پای خود را دقت کرده، آخرت را در نظر گرفته. پس کافی است که مانند بهشت، ثواب و نعمت ما باشد و کافی است که مانند آتش مجازات و عذاب ما باشد. کافی است که مانند خدا انتقام‏گیر ما و یا یاور ما باشد؛ کافی است که چون قرآن، وکیل مدافع ما، یا شاکی ما باشد.

هشدار از دشمنی شیطان :

شما را به تقوای خدا سفارش می‏کنم، خدایی که با تبلیغ و هدایت عذر و بهانه را برطرف کرد و با راه‏هایی که واضح کرد حجت را تمام نمود. شما را از شیطانی که در فکر شما مخفیانه نفوذ می‏کند بر حذر داشت، شیطانی که در گوش شما می‏دمد و راز و نجوی می‏گوید پس شما را گمراه می‏کند و به هلاکت می‏کشاند. به شما وعده می‏دهد، به آرزو می‏اندازد و جرائم بزرگ را به نظر شما جلوه می‏دهد و گناهان کبیره و هلاک‏کننده را آسان جلوه می‏دهد تا وقتی که کم کم رفیق خود را بخود جلب کند و تمام درها را به روی انسانی که اسیر او شده است را ببندد، در این‏جا است که گناهانی که جلوه داده بود به رخِ او می‏کشد و آن جرایمی که آسان شمرده بود مشکل می‏گردد، از آن امنیت‏ها که در خطّ کفر و گناه داده بود آدم را می‏ترساند.

شگفتی‏های آفرینش انسان :

نگاه کنید به انسانی که خدا او را در تاریکی‏های رحم و لابلای پرده‏ها آفرید. ابتدا نطفه‏ ریخته شده‏ای بود بعد خون بسته‏ای شد ناشناخته. سپس بچه‏ای شد و شیرخواره شد و پسرکی و جوانکی. بعداً خداوند به او قلب آگاهی داد برای ضبط مسائل و به او زبانی داد برای سخن گفتن و چشمی که خوب دقت کند تا بفهمد و عبرت گیرد و از گناه کوتاهی کند و پند گیرد. تا وقتی که به حدّ اعتدال رسید و روبراه شد یک صورت مستقیمی پیدا کرد، در این‏جا می‏رمد و تکبر او را فرا می‏گیرد؛ خود را به گیجی می‏اندازد، از چاه هوی و هوس آب حیات می‏گیرد. برای دنیا می‏کوشد، در لذت قرار می‏گیرد و به دنبال حوائج ابتدایی می‏رود. هیچ گناهی را بحساب نمی‏آورد، تقوی ندارد که خاضع و خاشع گردد، پس این انسان در حالی که مغرور و فریفته است می‏میرد، کمی در این هوی و هوس زندگی می‏کند، از این دنیا بهره‏ای نمی‏گیرد و واجبی را بجا نمی‏آورد. در همین فضای فکری غبار‏آلود درد و رنج مرگ او را می‏گیرد و در همان جایی که استراحت می‏کند مرگ به سراغش می‏آید.

عبرت از مرگ :

روز را به شب می‏رساند و شب را به روز می‏رساند. درحال بیداری، در گرداب‏های درد و رنج و حوادث ناگهانی درد و مرض. در برابر برادران و پدر و مادر مهربان، و در برابر زن و بچه‏ای که داد و بیداد می‏کنند و دوستانی که افتاده‏اند و به سر و سینه می‏زنند. این انسان خودش در آن بیهوشی و غفلت قرار گرفته؛ در گرداب درد و رنج مرگ و ناله‏های درد‏آور و کشیده شدن بسوی بلاها و رانده شدن با رنج و مشقت؛ پس در حال ناامیدی در کفن پیچیده می‏شود و در حالی که تسلیم و رام است به آخرت کشیده می‏شود بعدا او را میان تابوت می‏گذارند، در دایره رنج و زحمت و همراه بیماری‏ها، نوه‏ها و فرزندان و جماعت برادران او را برمی‏دارند و به سرزمین غربت می‏برند، به سرزمینی که از دید و بازدید جدا است، تا آن‏گاه که تشییع‏کنندگان منصرف می‏شوند و ناله‏کنندگان هم برمی‏گردند دراین زمان در چاله قبر نشانده می‏شود با خود راز و نجوا می‏کند. برای سئوالات بُهت‏آور و لغزش امتحانات بزرگ‏ترین بلاها در آن‏جا ورود به جهنم است و روشن کردن آتش جهنم. فوران شعله آتش و آه و ناله‏های وحشت‏آور او نه در یک واخوردگی آسایش‏بخش قرار می‏گیرد و نه در مهلتی که دقیقه‏ای او را از عذاب راحت کند، نه نیرویی که او را از عذاب باز دارد و نه مرگی هست که او را به وعده‏های خدا برساند، نه چرت و خوابی که او را تسلّی بخشد. در محاصره اقسام مرگ قرار می‏گیرد و در دایره ساعت‏های عذاب. ما به خدا پناه می‏بریم.

پند آموزی از گذشتگان :

بندگان خدا کجایند؟ آن‏هایی که عمر یافتند و ثروتمند شدند و تعلیم دیدند و فهمیدند، مهلت پیدا کردند و به لهو و لعب مشغول شدند و سالم بودند و حق را فراموش کردند؟ مدت زیادی مهلت یافتند و مزه زندگی را خوب چشیدند، ازعذاب الهی تهدید شدند و به نعمت‏های بزرگ الهی وعده یافتند. بترسید از گناهان هلاک‏آور و عیب‏هایی که خدا را به غضب می‏آورد. ای بینایان و شنوایان و کسانی که در ثروت و آسایش زندگی می‏کنید، آیا راه فرار و راه نجات یا پناه به قدرتی یا پناه‏گاهی یا راه فرار و راه سرگردانی وجود دارد یا نه؟ به کجا پرت می‏شوید یا به کجا می‏روید یا به چه چیزی مغرور می‏شوید با این‏که بهره شما از این زندگی وسیع، چاله‏ای به اندازه قدّ شما است که صورت خود را روی خاک بگذارید. بندگان خدا الآن شما نفس می‏کشید و روح شما آزاد است، درسایه تعلیمات، زندگی می‏کنید با بدن‏های راحت و در میدان وسیع و کم جمعیت بقیه زندگی را مهلت دارید سر راه خود آزاد هستید و برای توبه مهلت دارید. میدان زندگی وسیع است پیش از تنگی فرصت و تنگنای قبر و پیش از وحشت و نابودی و پیش از ظهور دولت الهی، پیش از آن‏که زیر پنجه اقتدار خدا قرار گیرید.

خطبه 84 :

درباره عمرو عاص :

خیلی تعجب است از این پسر زن مشهوره! او برای اهل شام این‏طور تبلیغ می‏کند که من یک فرد ساره اسباب‎‏بازی هستم، من یک مرد بازیگرم که شیطنت و بازی می‏کنم. حرف باطل می‏گوید و به گناه حرف می‏زند. آگاه باشید که بدترین گفته‏ها دروغ است. او حرف می‏زند و دروغ می‏گوید، وعده می‏دهد و خلف وعده می‏کند. از مردم خواهش و تمنا می‏کند و اصرار می‏کند. اگر از او چیزی بخواهد بخل می‏کند و به عهد خود خیانت می‏کند. پیمان خود را می‏شکند. زمانی که جنگ پیش می‏آید چه سروصدایی و چه فرماندهی می‏کند تا وقتی که شمشیرها کشیده نشده است. ولی زمانی که جنگ شروع می‏شود بزرگ‏ترین شیطنت او این است که عورت خود را به قاتل نشان می‏دهد. به خدا قسم یاد مرگ مرا از بازی باز می‏‏دارد. اما فراموشی آخرت او را از حق‏گویی بازمی‏دارد. او با معاویه بیعت نکرد مگر این‏که شرط بست به او چیزی برساند ( ریاست و حکومت) و برترک دین، قسمتی از مملکت را به او واگذار کند.( عمرو پسر وائل است همان کسی که پیامبر را ابتر خواند و سوره شریفه کوثر نازل شد که خود او ابتر، یعنی بی‏دنباله و فرزند. عمرو از زِنا بدنیا آمد و در دشمنی با امیرالمؤمنین با معاویه همکاری کرد. او کسی است که در جنگ صفّین برای رهایی از کشته شدن بدست امیرالمؤمنین عورت خود را مکشوف ساخت.

خطبه 85 :

خداشناسی :

گواهی می‏دهم که بجز او خدایی نیست، واحد است و شریک و نظیری ندارد. خدایی که اول است و چیزی قبل از او نیست، آخر است که انتها ندارد. اوهام و افکار مردم صفتی در وجود او نمی‏یابد. قلب‏ها و دلها ‏کیفیتی در او پیدا نمی‏کند. تجزیه و تبعیض در ذاتش پیدا نمی‏شود. بصیرت‏ها و دل‏ها به او احاطه پیدا نمی‏کند.

ضرورت پند‏پذیری:

بندگان خدا از درس‏های خدا پند بگیرید و از آیات روشن عبرت بیابید. از این خطرات وحشت‏زا که به شما می‏رسد متنبه شوید و از ذکر خدا و موعظه‏ها فایده برید. گویا که چنگال مرگ به شما بند شده است و علاقه‏های آرزو از شما قطع گردیده است و حوادث وحشت‏زا شما را فراگرفته است. مثل این‏که شما را می‏دوانند بسوی صحرای محشر. با هرکسی یک راننده و یک گواهی‏دهنده هست؛ راننده‏ای که او را به محشر می‏کشاند و دیگری بر اعمال او گواهی می‏دهد.

وصف بهشت :

بهشت هم درجاتی است بهتر و بهتر، منازلی است که با یکدیگر تفاوت دارد. نعمت‏های بهشت هیچ وقت تمام نمی‏شود و ساکنین بهشت هیچ وقت مسافرت به جای دیگر نمی‏کنند. اهل بهشت پیر نمی‏شوند و سکنه بهشت ناامید نمی‏شوند.

خطبه 86 :

علم الهی :

خداوند بر اسرار باخبر است و از باطن مردم آگاه است و برهرچیزی احاطه دارد. برهر چیزی غلبه دارد و بر هرچیزی نیرومند است.

پندهای ارزشمند :

پس هر کدام از شما در این ایامی که مهلت دارد فعالیت کند، قبل از این‏که عمرش به سر برسد. در روزگاری که آسوده است پیش از دوران گرفتاری، الان که نفس می‏کشید پیش از خفقان فعالیت کنید. هرکسی برای خود و برای ورود به آخرت اسباب‏چینی کند و از این خانه‏ای که باید مسافرت کند برای خانه‏ای که اقامت‏ می‏کند زاد و توشه فراهم کند. ای مردم شما را به خدا هشدار می‏دهم که آن‏چه از شما خواسته رعایت کنید، رعایت نمایید و قوانین او را حفظ کنید( حقوقی که به شما ودیعه داده، حق والدین و اولیاء خدا است) به درستی که خدای سبحان شما راعبث نیافریده او می‏خواهد شما را به ثمر برساند و شما را مهمل نمی‏گذارد. شما را در جهل و نابینایی واگذار نمی‏کند، آثار شما را شماره‏گذاری کرده و به اعمال شما آگاه است، مدت عمر شما را می‏داند. این قرآن را فرستاده تا همه حقایق را برای شما روشن کند، مدتی به پیغمبر خود عمر داد تا درمیان شما باشد. برای شما و برای پیغمبر شما دین خود را بر اساس نزول قرآن کامل کرد. دینی که برای خود پسندیده و برزبان پیغمبرش، هر عملی را که دوست داشت یا دشمن داشت، بسوی شما فرستاد واوامر و نواهی خود را به شما ابلاغ فرمود. پس راه عذر و معذرت را بر شما بست و حجت خدا بر شما تمام کرد. شما را از عذاب‏ها ترسانید، عذاب سختی که با آن روبرو هستید شما را آگاه کرد. پس بقیه عمر خود را تدارک ببینید و در مدت عمر صبر کنید زیرا این مدت عمر در مقابل روزگاری که غفلت شما را می‏گیرد( مدت مرگ) خیلی کم است. روزگاری که از موعظه‏ها برکنارید. به خود آزادی گناه ندهید که این آزادی شما را به راه ستمکاران ببرد و سهل‏انگاری نکنید( دردین خود) که این سهل‏انگاری شما را به معصیت بکشاند.

یادآوری ارزش‏های اخلاقی :

ای بندگان خدا همان کسی بهتر و بیشتر به خود خدمت می‏کند که بهتر در اطاعت خدا باشد و آن کسی بیشتر از همه به خود خیانت می‏کند که نافرمانی خدا می‏کند. مغبون کسی است که خود را خیلی ارزان فروخته است، مردم به آن کسی غبطه می‏خورند که دین خود را سالم نگه داشته است. سعادتمند کسی است که از دیگران پند می‏گیرد و اعمال و حرف‏های دیگران مایه عبرت او است. بدبخت کسی است که گول هوای نفس خود را خورده باشد، تکبر و خودپرستی انسان را از حقیقت‏پذیری دور می‏دارد. بدانید که ریاء کوچک و کم، شرک است و کمترین نیتی که برای غیر خدا باشد شرک است. همنشینی با اهل هوی و هوس مایه فراموشی ایمان و جای حضور شیطان است. از دروغ کناره‏گیری کنید چرا که دروغ از ایمان به دوراست. راستگویان بر لبه نجات و بزرگواری هستند و دروغگویان مشرف به هوای نفس و خواری هستند. حسودی نکنید که حسد ایمان را می‏خورد همان‏طور که آتش هیزم را می‏خورد. با یکدیگر دشمنی نکنید که دوستی و انسانیت را می‏تراشد. بدانید که آرزوی دراز عقل را به فراموشی می‏اندازد و ذکر خدا را ازبین می‏برد. آرزوها را دروغ بدانید که این آرزوها شما را گول می‏زند و آرزومندان گول دنیا را خورده‏اند.

خطبه 87 :

درمعرفی صفات انسان‏های عالم و غیر عالم :

بدانید که محبوب‏ترین بندگان در نزد خدا همان کسی است که خدا او را برای جنگ با هوای نفس کمک نموده است. او غم و غصه آخرت را شعارخود قرار داده و لباس خوف از خدا را به خود پوشیده است. چراغ هدایت در دل او روشن شده است و وسائل پذیرایی برای روزی مهیا کرده که بر آن روز نازل می‏شود. آخرت دور را به فکر خود نزدیک نموده و سختی‏های دین را بر خود آسان کرده است. فکر کرده بصیرت بدست آورده، خدا را زیاد یادآوری کرده، از چشمه آب گوارایی آشامیده که ورود به آن چشمه، برایش آسان است. پس از آن چشمه سیراب شده؛ به یک راه راست و روشنی وارد شده، لباس هوی و هوس را ازتن خود کنده و دل خود را از تمامی غم و غصه‏ها خالی کرده مگر فقط یک غصه که غم آخرت باشد. پس از صفت جهل و نابینایی خارج شده و از شرکت با اهل هوی و هوس فاصله گرفته، خودبخود کلیدی شده برای درهای هدایت و قفلی شده برای درهای پستی و رذالت، راه خود را خیلی روشن و در راه خود حرکت کرده است. جاهای روشن را می‏شناسد و پرده‏های جهل را قطع می‏کند. او به محکم‏ترین رشته‏ها متمسک می‏شود و به متین‏ترین ریسمان‏ها دست می‏آویزد. او مانند چهره خورشید روشن است زیرا که یقین به حقایق دارد. خود را برای خدا مهیا کرده است. بهترین کارها را انجام می‏دهد و هرچه بر او وارد می‏شود به خدا مربوط می‏کند و هر فرعی را به اصل خود برمی‏گرداند. او چراغ تاریکی‏ها است و برطرف‏کننده پرده‏های جهل است. کلید مسایل مهم است، برطرف‏کننده مصیبت‏های سنگین است. راهنمای بیابان‏های جهل است. می‏گوید و می‏فهماند. ساکت می‏شود و سالم می‏ماند. خود را برای خدا خالص کرده و خدا او را برای خود به خلوص انتخاب کرده است. چنین انسانی معدن دین خدا و میخ محکم زندگی بحساب می‏آید. عدالت را ملازم خود کرده، اولین عدالتش این است که خود را از هوی و هوس بازداشته و حق را تعریف می‏کند و خود او بر حرف حق عمل می‏کند برای هر کارخیری آخرین نتیجه را در نظر می‏گیرد. هرجا گمان خیر می‏برد به آن‏جا می‏رود، مهار خود را بدست کتاب خدا می‏دهد یا این‏که زمام کتاب خدا را بدست می‏گیرد. پس این قرآن پیشوای او و رهبر او است. درهر جا قرآن باری اندازد بار خود را می‏اندازد و هرجا قرآن منزل کند او هم منزل می‏کند.

وصف زشت‏ترین انسان ( عالم نمایان)

عده‏ای دیگر هستند که خود را عالم می‏دانند با این‏که عالم نیستند. سخنان جاهلانه را از جهّال فراگرفته‏اند. حرف‏های گمراه‏کننده از گمراهان اقتباس کرده، سر راه مردم دام‏هایی از ریسمان فتنه گسترده‏اند و از حرف‏های زور و باطل قرآن را به هوی و هوس خود تفسیر می‏کنند و حق را به هوای نفس خود تطبیق می‏نمایند. گناهکاران را از گناه کبیره امنیت می‏دهد و گناهان کبیره درنظر مردم آسان می‏کند. می‏گوید ما در برابر پول‏ها و حرف‏های شبهه‏ناک احتیاط می‏کنیم با این‏که در آن شبهه‏ها واقع شده‏اند. می‏گوید از بدعت‏ها فاصله می‏گیرم با این‏که بین بدعت‏ها خوابیده است. آن‏ها گرچه در صورت انسان هستند، ولیکن قلبشان قلب حیوانات است. راه‏های هدایت را نمی‏شناسند تا پیروی کنند همچنین راه‏های گمراهی را نمی‏دانند تا مردم را باز دارند. پس آن‏ها در میان زندگان مرده‏اند. پس شما بکجا می‏روید و بکجا پرت می‏شوید؟

شناساندن عترت پیامبر(ص) و امامان راستین (ع)

با این‏که نشانه‏های حق میان شما ایستاده و آیات الهی واضح است و مراکز هدایت میان شما نصب شده است، کجا حیران و سرگردان می‏شوید و چگونه خود را به کوری می‏زنید با این‏که در میان شما عترت پیغمبر شما هستند! آن‏ها رشته‏های حق هستند و نشانه‏های دین و زبان صداقت و راستی. آن‏ها را با بهترین آیات قرآن تطبیق کنید و مانند شتران تشنه، تشنه مکتب آنان باشید و به مکتب آنان وارد شوید. ای مردم این گفته‏های مرا از پیغمبرتان بگیرید. از ما اهل بیت کسانی می‏میرند، اما در واقع مرده نیستند و از ما اهل بیت کسانی کهنه می‏شوند اما کهنه نیستند( مثل امام زمان عج که هرگز پیر نمی‏شود). پس درباره ما اهل بیت آن‏چه را نمی‏دانید نگویید زیرا بیشتر واقعیت‏‏ها و حقیقت‏ها در همان مسایلی است که نمی‏دانید.

ویژگی‏های امام علی علیه السلام :

معذور بدانید کسی را که بر او حجت ندارید( بهانه‏جویی نکنید). من آن کس هستم. مگر من نبودم که به این قرآن بزرگ عمل کردم و در میان شما یادگار کوچک‏تر پیغمبر را باقی گذاشتم( عترت را) پرچم حق را در میان شما استوار نمودم و شما را به حدود حلال و حرام آگاه نمودم و شما را در لباس عدالت خود آرامش دادم و شما را از مسیر قول و عمل خود در بهترین مکتب قرار دادم. از خود نمونه‏های عالی اخلاق را به شما نشان دادم. پس در مسائلی که حقیقت آن ‏را درک نمی‏کنید و فکر شما به عمق آن نمی‏رسد رأی خود را بکار نبرید.

اخبار غیبی نسبت به آینده بنی امیه :

قدرت بنی امیه چنان اوج می‏گیرد که مردم گمان می‏کنند سند این دنیا بنام آن‏ها نوشته شده است و برای همیشه دراختیار آن‏هاست. خیال می‏کنند که دنیا شیر پستان خود را در اختیار آن‏ها گذاشته و بهترین ثروت‏ها را به آن‏ها می‏دهد، تازیانه و شمشیر بنی امیه از سر آن‏ها برداشته نمی‏شود. کسانی که این‏طور فکری کنند دروغ می‏گویند بلکه این حکومت لقمه‏ای است از لذت زندگی که آن‏ها مزه مزه می‏کند و در زمانی کوتاه و در انتها یکجا آن را بیرون می‏ریزند( پس ازشهادت امام حسین ع انقلاباتی درجامعه بوجود آمد که و همه جا برعلیه بنی امیه شورش کردند و آن‏ها را تارو مار کردند.

خطبه 88 :

عوامل هلاکت انسان‏ها:

شما بدانید که خداوند جباران روزگار را هلاک نمی‏کند مگر بعد از مدتی که به آن‏ها ثروت و مهلت بدهد و گرفتاری هیچ امتی را هم برطرف نمی‏کند مگر بعد از مدتی که آن‏ها را در مصیبت و بلا آزمایش کند. در هر مصیبتی که به شما می‏آورد و یا هر مصیبتی که از شما می‏گذرد درس عبرت است. هر انسان صاحب قلبی، عاقل نیست( داشتن بدن سالم کافی نیست) و هر انسان صاحب گوش، شنوایی ندارد که حق را بفهمد و بشنود. تمام انسان‏های بیننده دارای بصیرت نیستند. چقدر جای تعجب است و چرا تعجب نکنم از خطای این فرقه‏های اسلامی که هر کدام در دینشان اختلاف دارند و دلیل و برهان می‏آورند. آن‏ها آثار پیامبر خود را پیگیری نمی‏کنند و اقتدا نمی‏کنند، به دستورات وصی پیامبر خود، ایمان به عالم غیب نمی‏آورند و از عیب یکدیگر چشم‏پوشی نمی‏کنند. به احکام شبهه‏ناک عمل می‏کنند و در شهوات و هوی و هوس سیر می‏کنند. خوبی‏ها همان است که خودشان می‏شناسند و بدی‏ها هم در نزد آن‏ها همان است که خودشان بد می‏دانند. در مشکلات، خودشان پناهگاه خود هستند و در مسائل مبهم به رأی خود تکیه می‏زنند؛ گویی هر کدام امام خودشان هستند (به راهنمایان الهی مراجعه نمی‏کنند)، خیال می‏کنند رأی آن‏ها ریسمانی محکم و وسایلی حکیمانه است.

خطبه 89 :

وصف روزگاران بعثت پیامبر(ص)

خداوند پیامبر را زمانی فرستاد که روزگار از وجود پیامبران خالی بود، خواب غفلت امت‏ها خیلی طولانی شده و روزگاری بود که فتنه‏ها و گمراهی‏ها شدت پیدا کرده بود. فتنه و فسادها منتشر شده و آتش جنگ‏ها زبانه کشیده بود. روزگاری بود که نور دانش پوشیده شده و غرور و گمراهی ظاهر شده بود. روزگاری ک خزان بشریت فرا رسیده بود و برگ‏ها زرد شده و امیدی به ثمرات نبوده. روزگاری که آب حیات فهم و دانش فرو رفته ( پیدا نمی‏شد) روزگاری که نورهای هدایت مندرس شده و نشانه‏های پستی ظاهر شده بود. پس آن روزگاربه اهل خود حمله‏ور شده و در برابر کسانی که طالب زندگانی بودند خشک و خشن بود، روزگاری که ثمراتش فتنه و فساد، و خوراک مردم طعام‏های مردار و تبلیغات غلط بود، روزگاری که ظاهر مردم خوف و وحشت و باطن آن‏ها قتل و کشتار بود.

عبرت‏آموزی از روزگار جاهلیت :

ای بندگان خدا درس عبرت بگیرید و یاد‏آوری کنید، این وظیفه‏ای را که پدران و مادران شما در گرو آن هستند و روی وظیفه‏شناسی کارشان حساب می‏شود به جانم قسم که زمان شما با زمان رسول اکرم(ص) خیلی فاصله ندارد و بین شما و اصحاب پیغمبر(ص) قرن‏ها و هزاره‏ها فاصله نشده است. روزگار شما خیلی دور نیست. از روزگاری که در صلب پدرانتان بودید. به خدا قسم رسول خدا چیزی را به آن‏ها تبلیغ نکرد مگر این‏که من نیز اینک همان را به شما تبلیغ می‏کنم. گوش‏های شنوای شما هم غیر از گوش‏های شنوای پدران شما در گذشته نیست. چشم بصیرتی برای آن‏ها باز نشد و دل‏های آنان شکوفا نگشت و برای آنان دل دانایی در آن زمان نبود مگر این‏که به شما هم چشم و دلی مانند آن‏ها در این زمان داده شده است( اصول کلی دین خدا کاملا نازل شده است) به خدا قسم حقیقتی نیست که شما آن را درک کرده باشید ولی در زمان پیامبر(ص) مجهول مانده باشد، چیز صافی مخصوص شما داده نشده که آن‏ها از آن محروم باشند. به خدا قسم شتر چموش بلا بر شما نازل گشته و با چموشی خود جولان دارد(فتنه بنی امیه) پالان آن شتر بلا هم سست است( که شما را زود به زمین می‏زند). پس این دنیایی که گول‏خوردگان گرفتار آن شده‏اند شما را گرفتار نکند زیرا این زندگی دنیا سایه‏ای است کشیده شده تا زمان معین ادامه دارد و از بین می‏رود.

خطبه 90 :

خداشناسی :

ستایش خدایی که بدون رؤیت شناخته می‏شود. همه چیز را باید دید و شناخت ولیکن خداوند از آثارش معروف است، بدون تفکر و نقشه‏کشی خلق می‏کند (علم او عین ذات او است) خدایی که همیشه قیام دارد و دائم و ابد بوده است. در زمانی که آسمان و ستاره‏ای نبوده حجاب‏های جهل و مادیت که هرکدام در معینی وارد نبوده در آن زمان‏ها که شب تاریکی نبوده و دریای آرام وجود نداشته در آن زمان‏ها که کوه و دره‏ای نبوده و دره‏های کج و معوجی وجود نداشته نه زمینی که مهد تربیت باشد و نه خلقی که اعتماد و تکیه به زمین داشته باشد این خدای آفریننده است که خلایق را آفریده و آن‏ها را به خود مربوط می‏کند. او خدای خلایق است و روزی‏ده آنها. ماه و خورشید در خطّ رضایت او حرکت می‏کنند (انسان مال خدا است و خدا او را برای خود تربیت می‏کند) هرتازه‏ای را کهنه می‏کنند و هر دوری را نزدیک می‏نمایند، هرروز که می‏گذرد، گردش شبانه‏روز مسایل جدید بوجود می‏آید و بشر در حال رفتن است. روزی بندگان را قسمت کرده و آمار اعمال و آثار آن‏ها را می‏داند. شماره نفس‏ها و چشم بهم زدن‏ها را می‏داند و آن‏چه دردل خود پنهان دارند می‏داند. قرارهای فکری آن‏ها و بیقراری آن‏ها را (قرارگاه وجود آن‏ها را در صلب و رحم) می‏داند. تا وقتی که زندگی آن‏ها به انتها برسد. او خدایی است که در نهایت وسعت رحمت بر دشمنان خود غضب می‏کند و در نهایت رحمت و برکت از دوستان خود انتقام می‏گیرد (گرچه رحمت و غضب متضاد یکدیگر هستند ولی حکمت خداوند متعال اقتضا دارد که با رحمت و غضب هم دوستان و دشمنان را ادب کند) هرکس در عزت و بزرگی با او رقابت کند او را می‏کوبد، هرکس او را به مشقت بیندازد، نابودش می‏کند و هرکس درنیت با او برابر بداند، او را خوار می‏کند و به هرکسی که با او دشمنی کند غلبه می‏کند و کسی که به او توکل کند او را کفایت می‏کند، کسی که از او خواهشی کند به او می‏بخشد و کسی که به او قرض بدهد قرض او را جبران می‏نماید، آن کس که شکر او را بجای آورد پاداش می‏دهد.

اندرزهای حکیمانه :

بندگان خدا! پیش از آن‏که شما را بسنجند خود را بسنجید و پیش از آن‏که به حساب شما برسند به حساب خود برسید، پیش از آن‏که آزادی از شما سلب شود آزادانه کار کنید و پیش از آن‏که با زجر شما را بسوی حق ببرند، خودبخود بروید (انسان روزی ناچار با حقیقت روبرو می‏شود پس بهتر است تسلیم حق باشد) بدانید کسی که هوای نفس خود را سرکوب نمی‏کند تا از خود برای خود پنددهنده‏ای داشته باشد ازجای دیگر واعظ و زاجری برایش نخواهد بود.

خطبه 91 :

خداشناسی :

ستایش مخصوص خداوند متعال است، خدایی که منع از بخشش و خودداری از بخشش ثروت‏ها، قدرت او را زیاد نمی‏کند. بخشیدن و سخاوت فراوان خدا را به فقر و ناداری نمی‏اندازد زیرا تمامی بخشندگان در اثر بخشش، کم می‏آورند و ثروتشان کم می‏شود بجز خدا. هر قدرتمند و ثروتمندی که از بخشش مضایقه کند به صفت بخل متهم می‏شود بجز خدا. او خدا است که با نعمت‏های پرفایده که به بندگان می‏بخشد آن‏ها را مشمول لطف خود قرار می‏دهد. آن خدا است که با قسمت‏های بزرگ و ارقام زیادتر، آن‏ها را اشباع می‏کند. تمامی خلایق عائله خدا هستند، روزی‏های آن‏ها را ضامن شده و قوت و غذایشان را مقدر فرموده است. راه کسانی را که رغبت دارند بسوی نعمت‏ها حرکت کنند را روشن نموده و همچنین راه کسانی که طالب نعمت‏های او هستند در نزد خودش است. جود و سخاوت خدا در برابر خواهش‏هایی که مردم از او داشته‏اند یا آن‏چه که از او نخواسته و سؤال نکرده‏اند بیشتر و کمتر نیست. خدا آن اولی است که ماقبل ندارد؛ خدا آن آخری است که مابعد ندارد تا خدایی که با عظمت و هیبت خود مرکز چشم و یا درک را عقب می‏زند، نمی‏تواند او را ببیند یا درک کند. حوادث روزگار بر ذات خدا نمی‏گذرد تا حالات مختلف در خدا ایجاد کند و خداوند در مکانی جای نگرفته تا جایز شود بجای دیگر منتقل شود. اگر آن‏چه را که معادن کوه‏ها نفس کشیده و پرورش داده و یا صدف دریاها دهان باز کرده‏اند و آن را پرورانده‏اند که عبارت است از فلزات نقره و طلا ویا نثار درّ و مرجان، خداوند به کسی ببخشد، این بخشش‏های عظیم در وجود خدا اثرنمی‏گذارد و وسعت ثروت او را تمام نمی‏کند. آن‏قدر نعمت‏ها در نزد خدا ذخیره است که خواهش‏ها و تقاضاهای مردم هرگز آن را به آخر نمی‏رساند. زیرا آن خدای بخشنده‏ای است که خواهش خواهش‏کنندگان در او گرفتگی ایجاد نمی‏کند و اصرار اصرار‏کنندگان او را بخیل نمی‏کند.

صفات خدا در قرآن :

پس ای کسی که وصف خدا را می‏پرسی، نگاه کن و همان صفاتی را که قرآن تو را به آن هدایت می‏کند، به آن اقتدا کن و به نور هدایت قرآن خود را روشن کن. اما آن علم‏هایی که شیطان تو را به وسوسه می‏اندازد و مکلف می‏کند، علمی که درکتاب خدا واجب شده و در سنت پیغمبر(ص) و ائمه(ع) اثری از آن علم نیست، آن‏ها را به خدای سبحان واگذار کن( خداوند و ائمه اطهارع وصفی که شایسته صفات خداوند متعال است را گفته‏اند، دیگران اگر از خود وصفی و تعریفی بکار برند ناقص خواهد بود) زیرا بزرگ‏ترین حق خدا بر تو همین است که در علومی که گفته شده مداخله نکنی و بدان که راسخین در علم کسانی هستند که خداوند آن‏ها را بی‏نیاز فرموده. از پرده براندازی وسدّ شکنی سدّهای که زده شده بین آن‏ها و عالم غیب( ایمان و اخلاص و علم آن‏ها به مرتبه‏ای است که بی‏اجازه وارد عالم غیب نمی‏شوند) آن‏ها اقرار اجمالی دارند و به آن‏چه از غیب محجوب است که تفسیرش را نمی‏دانند، خدا همین اعتراف آن‏ها را که خود را عاجز می‏دانند از این‏که به دست بیاورند آن‏چه را که نمی‏توانند به آن احاطه پیدا کنند( همین اعتراف را) علم شناخته است. همین‏که ترک می‏کنند که عمیقانه وارد شوند در علمی که مکلف به ورود آن نیستند ( همین ترک تعمق را) رسوخ در علم دانسته زیرا عالم کسی است که مقدار قدرت و عجز خود را می‏داند. تو ای انسان به همین مقدار علمی که خدا به تو داده اکتفا کن و عظمت خدا را به عقل خود اندازه‏گیری نکن. مبادا درنتیجه هلاک شده باشی( بزرگ‏ترین درجه علم بشر به فرمایش مولاع شناخت کامل انسان نسبت به عجز و قدرت خود است که همان شناخت نفس است و راسخین آن‏هایی هستند که به نفس خویش شناخت دارند و بی‏اجازه و توان خدایی وارد کاری نمی‏شوند) او خدای قادر و توانایی است که وقتی فکرها بسوی او می‏جهد تا مرکز قدرت او را کشف کند، یا افکاری ک مبرّا هستند از وسوسه شیطان، وارد کارزار می‏شوند تا در عمق ملکوت خدا راه یابند یا این‏که دل‏ها مشتاقانه حرکت می‏کنند تا کیفیت صفاتی را که از ذات خدا نشأت می‏گیرد بشناسند یا عقل و دانش را چشم‏پوشی می‏کنند از آن‏جا ک صفات خدا را نمی‏توانند درک کنند و می‏خواهند علم ذات خدا را بدست آورند( یعنی عقولی که ازدرک صفات عاجزند می‏خواهند علم ذات را کشف کنند) ذات خدا یک‏چنین عقل‏ها و فکرهایی را که از حدّ خود تجاوز کرده عقب می‏زند و این‏ها در فضای جلو عالم غیب سرگردان می‏مانند و خود را برای خدا خالص می‏کنند. پس از آن‏که به نور عظمت خدا برگرداند شدند، برمی‏گردند در حالی‏که اعتراف می‏کنند که با کنجکاوی بیهوده و بی‏راهه‏روی نمی‏توانند به کُنه معرفت خدا برسند، اعتراف می‏کنند ک خاطره بسیار کوچکی هم از عظمت خدا در فکر متفکرین و دانشمندان عالم قرارنمی‏گیرد چه برسد که تمام عظمت خدا را درک کنند. خدایی که مخلوقات را بدون نقشه قبلی آفرید بدون مقیاس و متراژی که اندازه‏گیری کند که آن مقیاس‏ها و نمونه‏ها از خدای دیگری باشد که پیش از او بوده، و خدا از قدرت خلاقیت خود به ما نشان داده . از عجائب آن‏چه آثار حکمت خدا گویای آن عجایب است، آثار حکمت زبان دارند و با موجودیت عجیب خود، خالق توانا را معرفی می‏کنند، از اعترافی که تمام مردم دارند به این‏که احتیاج دارند که خدا آن‏ها را به قوت و قدرت خود حفظ کند( احتیاج بشر خودش یک اعتراف است)( از این احتیاج بشر به حفاظت و نطق آثار حکمت) چیزهایی به ما نشان داده که ما را راهنمایی می‏کند به این‏که ناچار این‏ها را دلیل معرفت خدا بدانیم.(اعتراف به خداوندی خدا اجباری و قهری است) ظاهر شده است دراین مخلوقات بدیعی که ایجاد کرده آثار صنعت خدا و نشانه‏های حکمت او. پس همه مخلوقات خدا گرچه ساکت هستند اما دلیل وجود خدا و دلیل معرفت خدا هستند. پس دلائل و براهین خدایی خدا با این تدبیر و حکمتی که دارد خیلی گویا است و دلالت مخلوقات بر وجود آفریننده دائم بپا است. من گواهی می‏دهم کسی که تو را به این مخلوقات متباین تشبیه کند و تو را به این گوشت و استخوانی تشبیه کند که حکمت تدبیر و آفرینندگی تو را در بردارند، حکمت آفرینندگی تو را دروجود خود نهفته دراینجا چنین افرادی دلشان به معرفت تو وابستگی پیدا نکرده است و در دل خود یقین پیدا نکرده‏اند که تو نظیرنداری.

گویا نشنیده‏اند آن‏جا که در قیامت پیروان طاغوت‏ها اعتراض می‏کنند بر رؤسای خودشان و از آن‏ها بیزاری می‏جویند و می‏گویند به خدا قسم گمراه شدیم که شما را بجای پروردگار عالمیان شناختیم. دروغ گفتند کسانی که از تو عدول کردند که تو را به بت‏های خود تشبیه کردند و با اوهام و خیالات خود صفات مخلوقین را برای تو جایز دانستند. دروغ گفتند کسانی که تو را مانند اجسام به فکر خود و خاطرخود تجزیه نمودند. مانند اجسام صاحب اجزاء دانستند که جزئی از آن جدا می‏شود مثلا می‏گویند روح از وجود خدا جدا شده. دروغ گفتند کسانی که تو را بر اساس این مخلوقات مختلف اندازه‏گیری کردند به قریحه خود و عقل خود (اختلاف در اشیاء را دلیل اختلاف دروجود خدا دانستند). گواهی می‏دهم کسی که تو را مساوی با مخلوقات بداند ازتو عدول کرده (هر شباهتی بین خالق و مخلوق بداند، از حق خداوند عدول کرده و جاهل به او شده است) و کسی که از تو عدول کند به دلیل آیات محکم قرآن کافر شناخته می‏شود. به دلیل نطق حجت‏ها و آیات قرآن مشرک شناخته می‏شود. تو آن خدایی هستی که عقل‏ها تو را متناهی نمی‏دانند تا فکر خود را به تو مربوط کنند و کیفیتی در تو بیابند. (عقل و فکر بشر محدود است چگونه می‏تواند از حدّ خود خارج شود) و تو در تفکرات خاطربشر متناهی نیستی تا محدودیت پیدا کنی و فکرها در وجود تو تصرف کند.

خطبه 91 نهج‏البلاغه خطبه اشباح است که استاد توضیحاتی پیرامون آن فرموده‏اند:

از جمله خطبه‏های معروف و پرمحتوا و عمیق آن حضرت(ع) این خطبه شریفه است که به خطبه اشباح معروف است. اشباح به معنای شبح و هیکل‏های ذهنی هستند که ذات و واقعیت آن‏ها نادیدنی است. دراین خطبه حضرت از عالم فرشتگان و غیب خبر می‏دهد و همچنین اثبات می‏نماید که ذات مبارک باریتعالی را نمی‏توان مشاهده کرد بلکه از طریق آثار است که او را می‏شناسیم. حضرت(ع) به همین خاطر بود که از خواهش آن مرد که از ایشان می‏خواست خدا را طوری تعریف کند که گویا او را می‏بیند، آشفته و ناراحت شدند زیرا این دلیل جهل است که انسان فکر کند با شنیدن وصف و تعریف و استدلال می‎‏توان ذات خداوند را دید. این خطبه شریفه را یکی از راویان اهل بیت(ع) بنام سعده ابن صدقه از زبان امام جعفر صادق(ع) نقل می‏کند. این نکته قابل توجه است که ائمه معصومین(ع) علاوه بر این‏که همگی نور واحد هستند و درعلم و حکمت مساوی با یکدیگر هستند، کلمات و عبارات هر یک از ائمه(ع) قبل از خود و یا پیامبران را عیناً در سینه و حافظه خود ثبت دارند و در موقع لزوم عین همان کلمات را بازگو می‏کنند. این خطبه را امام صادق(ع) از قول امیرالمؤمنین(ع) نقل می‏فرماید و کاملا جمله‏بندی آن با جملات خود امام صادق(ع) فرق دارد، علت غصب امیرالمؤمنین نیز همان‏طور که گفته شد این بود که خدا را با وصف و تعریف نمی‏توان دید و شناخت بلکه هر انسانی در نهایت کمال عقل و علم است که با اذن خود پروردگار با قلب و دانش خود معرفت به وجود خداوند متعال پیدا خواهد کرد.

توضیح جملات شریفه خطبه براساس شماره‏گذاری جملات در کتاب آمده :

1- زیرا ثروت خدا اراده خدا است. اراده خدا که با قدرت نامتناهی همراه است درهر آنی آن‏چه بخواهد تا بی‏نهایت می‏آفریند و دراختیار بندگان خود می‏گذارد. پس انسان‏ها اگر نبخشند ثروتشان زیاد می‏شود و می‏ماند و اگر ببخشند ثروت آن‏ها کم می‏شود ولیکن ثروت خدا این‏طورنیست، او بی‏نهایت ثروت و قدرت است که با بذل و بخشش، کم و زیاد نمی‏شود.

2- فقرو ناداری و کم شدن، خاصیت ارقام و اعداد است ولیکن قدرت و ثروت خدا فوق ارقام واعداد است، پس هرگز خداوند به ناداری مبتلا نمی‏شود.

3- خداوند چنین نیست که بخشش کوهی یا کاهی فرقی برایش داشته باشد زیرا نقص و کم شدن از خصوصیات مخلوق است.

4- اگر کسی از آن‏چه در اختیار دارد مضایقه کند به صفت بخل متهم می‏شود و مردم او را ملامت می‏کنند که چرا نمی‏بخشد ولیکن خداوند متعال اگر ببخشد براساس مصلحت است و برای تربیت بندگان است .

5- نعمت‏های پرفایده، علم و حکمت و ایمان و تقوی، در دایره ولایت خداوند متعال است که در این دایره، هرچه درجات علم و حکمت بالا می‏رود خواهش و تقاضای انسان نیز زیادتر می‏شود، درنتیجه بخشش‏های خداوند، گواراتر و گرانبهاتر است و جز خدا کسی نمی‏تواند علم و استعداد بندگان را بالا ببرد تا خواهش و تقاضای آن‏ها وسیع‏ترشود بلکه قدرتمندان و ثروتمندان مردم را در جهل و نادانی نگه می‏دارند تا خواهش و تقاضایی نداشته باشند.

6- فقط خدا است که جواب‏گوی خواهش‏های بزرگ است و آن‏ها را اشباع کرده و به آن‏ها آرامش می‏دهد.

7- خلائق همه سرسفره خداوند می‏نشینند و او قبل از آن‏که خلقی بیافریند تمامی نیازها و خواسته‏هایشان را فراهم نموده، خلقت نه محدودیت زمانی دارد و نه ابتدا و انتها، این حدوث فقط از نظر علم قابل درک است نه فاصله‏ای که در ذهن ما است ولی از نظر مکان محدودیت دارد، خود فرموده است: و إن من دابّة الاّ و علی الله رزقها. خدا چون انسان نیست که پس از بدنیا آوردن فرزند به فکر تأمین نیازهای او هستند و انسان نگران این نباشد که مبادا خداوند چیزی را کم خلق کرده یا نمی‏تواند به او برساند.

8- نهج راه‏های روشن علمی، که علم را خدا مانند چراغی بدست انسان داده است تا با این وسیله پرارزش راه‏های رسیدن به خواسته‏هایش را بیابد و نعمت‏های موجود، راه کشف و نعمت‏های مخفی است و کلمه مالدیه اشاره شده است به علم و حکمت و نعمت‏های مافوق تصوری که در نزد خدا است. باید مؤمنین از راه تقاضا و خواهش و دعا ظرفیت بدست آورند، آن نعمت‏ها را کسب کنند. آن‏ها نعمت‏هایی هستند که خداوند متعال به هرکسی به اندازه ظرفیت و دانستن و خواستن می‏دهد، برخلاف نعمت‏های ظاهری که خداوند بدون خواستن و دانستن بشر به او بخشیده و د راختیارش گذاشته و کفار از این نعمت‏های ظاهری استفاده می‏کنند بدون این‏که خدا را بشناسند و تقاضای نعمت‏های بالاتر را داشته باشند. این نعمت‏ها بدون خواستن، رحمت رحمانیت خداوند متعال است و نعمت‏هایی که با دانستن و خواستن بدست می‏آید، رحمت رحیمیت خداوندمتعال است.

9- آن‏چه خداوند متعال بدون سئوال به بندگانش بخشیده در زندگی دنیا بیش از آن است که در برابر سئوال و خواهش به آن‏ها بخشیده است. جود و بخشش خداوند متعال در مورد رحمانیتش، نیازی به درخواست ندارد.

10- اولیت و آخریت در مورد خداوند متعال مقایسه‏ای است بدون ابتدا و انتها، از نظر زمان و مکان نامتناهی است و بلکه فوق زمان و مکان‏ها است. این که می‏گوییم اول است و آخر، از نظر قیاس با موجودات می‏گوییم والاّ درباره ذات او اول و آخر معنایی ندارد.

11- چشم انسان و بصیرت او می‏تواند همه چیز را ببیند و درباره هرچیزی فکر کند و نفوذ کند ولیکن عظمت و غیب بودن خداوند متعال طوری است که چشم‏ها را کور وعقل‏ها را مغلوب می‏کند.

12- طبیعت با عوامل خود در وجود خدا تأثیر ندارد بلکه خدا است که با اراده خود طبیعت را می‏چرخاند.

13- ثروت خدا بی‏نهایت است و او است که با اراده خدا در خلأ و در عدم همه چیز را تا بی‏نهایت می‏آفریند. بنابراین هرچه ببخشند نه چیزی از ثروتش کم و نه زیاد می‏شود زیرا مخلوقات خدا قابل شمارش هستند و بی‏نهایت ثروت را هرچه بر عدد قسمت کنیم فرقی نمی‏کند. گفته‏اند اگر بی‏نهایت را بر عددی قسمت کنیم خارج قسمت آن بی‏نهایت است و اگر عدد را بربی‏نهایت قسمت کنیم خارج قسمت آن عدد صفر است.

16- انسان اجازه دارد درعلومی که قرآن و ائمه(ع) راجع به آن بحث کرده‏اند غور و بررسی کند ولی آن علومی که از متشابهات قرآن است حق تفسیر به رأی ندارد و آشنایی با آن علوم فقط بدست خداوند متعال است.

وصف پروردگار در آفرینش موجودات گوناگون:

آن‏چه خدا آفریده است درست مهندسی کرده و حکیمانه ساخته است، تمامی امور بندگان را با تدبیر لطیف خود اداره کرده است. هرچیزی را در آن جهت مربوط به خودش قرار داده است تا هرچیز درحدّ خودش حرکت کند و زیادتر یا کمتر نشود. هرچیزی را که ساخته است کامل ساخته نه این‏که در انتها از ساخت آن کوتاهی کند.( از اول تا آخر کامل کرده و کمال درهر ذره‏ای قابل مشاهده است). هر چیزی که آفریده خیلی روان و آسان بر طبق اراده خدا حرکت می‏کند( دنبال خواسته‏هایش می‏رود بدون زحمت یا سرمایه خدادادی) چطور مخلوق خدا ناقص می‏شود با این‏که تمام کارها از علم و مشیت او صادر می‏شود. کسی که اصناف مخلوقات را ایجاد کرده بدون این‏که دقیقه‏ای فکر کند و به فکر خود رجوع کند و نقشه بکشد. بدون این‏که غریزه‏ای ( عامل اجباری و باطنی) داشته باشد که بر اساس آن عمل مخلوق خود را خلق کند. بدون تجربه‏ای که از حوادث روزگار استفاده کند(مثل داروین که عقیده به تکامل در خلقت دارد) و بدون شریکی که او را کمک کرده باشد بر اختراع این موجودات عجیب. پس مخلوقات خدا به امر خدا کامل شده‏اند و اعتراف به اطاعت خدا کرده‏اند( دوره تربیت است که انسان‏ها در کمال، معترف به اطاعت خدا شده‏اند) و دعوت خدا را اجابت کرده‏اند. آن وضعیت تنبلی و کندکاری موجودی متعرض اراده خدا نشده که او را از کار بازدارد، امروز و فردای آدم‏های کند و تنبل نتوانسته در اراده خدا کوتاهی بوجود آورد. پس خدا آن‏چه کج و معوج در آفرینش ممکن بوده به حدّ اعتدال درآورده(نواقص وجودی را برطرف نموده است) و حدود هر چیزی را روان و آسان قرار داده است. به قدرت خود، بین اشیاء ضدّ و نقیض مانند حرارت و برودت ملایمت بوجود آورد و این‏ها را با اسباب و ابزار کناریکدیگر قرار داده است. تمامی اجناس و انواع موجودات را در شکل و هندسه و غریزه و هیأت جداجدا ساخته است. مخلوقاتی هستند که از همان ابتدا حکیمانه ساخته شده و بر طبق اراده خود به آن‏ها جان داده و بی‏سابقه آفریده است.

ولاءم بین مختلفاتها= دراین قسمت از خطبه شریفه نکته‏ای که جالب توجه است هماهنگی و رفاقت بین اشیاء متضاد است که خداوند حکیم مثلا در یک موجود مثل انسان حرارت و برودت را کنار یکدیگر قرار داده که تعادل در بدن بوجود آورند بدون این‏که مزاحم یکدیگر باشند. حرارت‏ها و گازهای زیرزمین و روی زمین را مهار و کنترل کرده و در حدّ تعادل قرار داده که اگر این تعادل قوا در درون هر ذره‏ای بهم بخورد موجب انفجار می‏شود. گاهی اجازه می‏دهد برای آگاهی بشر این تعادل در دل زمین و کوه یا دریا بهم بخورد و زلزله و آتشفشان و جزرو مدّ بوجود می‏آورد. و فرَّقها اجناساً...= این اختلاف هندسه درسراسر هستی دیده می‏شود و می‏بینیم در اصول مشترک هستند ولی در شکل و خاصیت‏ها متفاوتند. کسانی که طبیعت را بدون اراده خدا می‏بینند مگر فکرنمی‏کنند اگر مثلا شیشه‏ای از دست ما بیفتد تقسیم شود به حدود و ابعادی، ولی بدون شکل و خاصیت، در صورتی که همین شیشه دردست یک صنعت‏گر تبدیل به قندیل و بلورهایی می‏گردد که هرکدام هندسه خاصی دارند؟ ونظم= مولکولهای هوا که ماده هستند و ذراتی جدای از هم، با نظم عجیبی به یکدیگر متصل کرده و در فاصله معین هرکدام را نگه داشته با نیروی روح، فرشته یا جاذبه. اگر اتصال ذرات عالم به یکدیگر یک اتصال مادی بود عالم بصورت جسمی سخت در می‏آمد غیرقابل نفوذ یا حرکت بلکه در سخت‏ترین مواد نیز این فاصله بین مولکول‏های آن وجود دارد و خداوند با نیروهای مجرد آن‏ها را به یکدیگر جذب و متصل کرده است.

تعلیق= ارتباط مادی است. رَهوات= فاصله‏ها، گسیختگی است.

لاحم صدوع= کلمه لاحَمَ به معنای پیوندهای گوشتی مانند اعضای بدن است که با یک پیوند گوشتی به یکدیگر اتصال دارند و باعث حرکت و چرخش می‏شوند.

کلمه صدوع معنای شکفتگی و انفراج فاصله‏ها را نشان می‏دهد.

چگونگی آفرینش آسمان‏ها:

خداوند فاصله‏ای که بین مولکول‏های هوا هست را بدون این‏که آن‏ها را با نخ و ریسمانی بهم ببندد منظم آفریده است. خداوند آن فاصله‏ها را که بین مولکول‏های هوا است ومایه شکوفایی و شگفتی موجودات می‏شود آن فاصله‏ها را به یکدیگر پیوسته و اتصال داده است و بین این مولکول‏های ضدّ و نقیض اتصال و ازدواج برقرار کرده است. آسمان را طوری آفریده که برای فرشتگانی که امر خدا را به زمین می‏آورند یا اعمال خلق را به آسمان می‏برند این هبوط و عروج آسان باشد و مشکل نباشد. در آن زمان که هوا گاز غیر قابل تنفس بوده آن‏ها را صدا زده و به حدّ اعتدال درآورده است. با رشته‏ای فاصله‎‏ها را به یکدیگر نزدیک کرده تا در نظام کامل قرار گرفته (قابل تنفس شده) خداوند آن درهای بسته مولکول‏های هوا را که ساکت و صامت و غیر شکوفا و منفصل بوده‏اند را باز کرده و هوا را شکوفا قرارداده تا همه چیز را بپرورانند و چیزی را خفه نکنند. او جلوی درهای آسمان پاسبان‏هایی از شهاب ثاقب بوجود آورده تا خطراتی را که از زمین متوجه آسمان می‏شود برطرف نماید. او بدست قدرت خود مولکول‏های هوا و اجسام عالم هر کدام را در حدّ خود نگه داشته مبادا از جای خود حرکت کند و آن فاصله‏ها را پرکند تا تراکم پیدا شود. او به همه موجودات عالم فرمان داده تا هرکدام درحدّ خود بایستند و تسلیم امر خدا باشند. او خورشید را آیتی روشن برای روز روشن قرار داد و ماه را آیتی تاریک‏تر و محوتر برای شب قرار داد و آن‏ها را در فلک خود بجریان انداخته و در درجات مختلف دایره فلک سیر و حرکت ماه و خورشید را مهندسی کرده تا مبادا تند یا کند حرکت کنند تا خداوند با این ماه و خورشید، شب و روز را با یکدیگر امتیاز دهد و با هندسه حرکت آن‏ها تعداد سال وماه و حساب و تقویم را روشن گرداند. سپس خداوند این کرات را در فضای خالی معلق نگه داشته ( که بجایی تکیه ندارند) و زینت‏های مربوط به کره زمین را منظم ساخته که آن زینت‏ها گاهی بوسیله دُرهای مخفی بوجود می‏آید و گاهی بوسیله ستاره‏هایی که مانند چراغ می‏درخشند. خداوند متعال هر ماده‏ای را که بخواهد به ماده دیگر نزدیک شود و از حدّ خودش خارج گردد بین آن‏ها جرقه‏ای ایجاد کرده که یا یکدیگر را می‏سوزانند یا دور می‏کنند. این جرقه‏ها در دل مولکول‏ها یا سنگ‏های آسمانی شهاب نامیده می‏شوند. خداوند بوسیله مسخر ساختن ستارگان، آن‏ها را رام کرده و در مدار خود بجریان انداخته است. چه ستارگان ثابت که خورشید هستند و ستارگان سیّار که کرات اطراف خورشیدند. ستاره‏هایی که هبوط می‏کنند (به زمین نزدیک می‏شوند در طول گردش خود) یا بالاخره بالا می‏روند( اززمین دور می‏شوند) ستاره‏هایی که نحوست و سعادت بوجود می‏آورند.

معنای تأویلی آن :

به این معنا که این فاصله‏ها بین مولکول‏های مادی باعث شکفتگی و عبور نیرو می‏شود و هوا را چنان ساخته که با فاصله‏های مولکول‏ها و باز بودن راه، هرچیز را در درون خود جای دهد و وسیله شکوفایی موجودات دیگر باشد. هرماده‏ای مثل کره زمین که در فضا آزاد و منظم گردش می‏کند در فضای مخصوص به خود آزاد گردش می‏کند. و شجّ= این مواد اگر از یک نوع و یک جنس بودند ارتباط بین آن‏ها ایجاد نمی‏شد. دو جنس مثل و مانند هم یکدیگررا جذب نمی‏کنند و نیازی به یکدیگر نمی‏بینند مثل بار منفی که بار منفی را دفع می‏کند و بعکس بار مثبت منفی را جذب می‏کند. مولاعلیه‏السلام از کلمه وشجَّ این ارتباط عاشقانه و با میل و رغبت را ذکر می‏فرماید. ذلّل= این نیروها و فرشتگان که در تمام ذرات عالم جریان و فعالیت دارند باید از یک مسیرباز عبور کنند، اگرخداوند عالم را فقط مادی آفریده بود سخت و غیر قابل نفوذ می‏گشت. این کلمه ابواب دلالت دارد بر این‏که فاصله‏های بین ماده همان درهای باز هستند که راه عبور فرشتگانند که خداوند بوسیله فرشته همه چیز را شارژ می‏کند. مثلا دانه گندم در دل خاک برای رشد و تبدیل شدن به خوشه نیاز به لطف خدا دارد که از درهای باز وجودش، عبور کند.

هبوط و صعود به معنای مکان بالا و پایین نیست بلکه هرچه از کمال که به ناقص تعلق بگیرد این هبوط است و هرچه ناقص، کمال بپذیرد این صعود است. مثلا گیاه از هوا و نور که از بیرون به او می‏رسد استفاده می‏کند، این فیض بیرونی را هبوط می‏نامیم و ریشه که از خاک استفاده می‏کند و به بالا می‏رساند این را صعود می‏نامیم. مولا علیه‏السلام باز بودن درها هبوط و صعود را به ذلّل... نرم و راحت کرده است. معراج را تعبیر می‏کند، وناداها! ندای خداوند همان فرمان تکوینی او است که هرچیز را مرتب رو به کمال می‏برد مثلا هوا اول گازی خفه‏کننده است که ماده اولیه است و خداوند توسط فرشته این گاز غیر قابل تنفس را به هوایی قابل استفاده و مطبوع تبدیل می‏کند یا مثلا خاک را به میوه تبدیل کرده تا گوارا و مطبوع انسان باشد.

کلمه دخان به معنای دود است که همان گاز است منتهی بدون اعتدال و مهندسی و این دود را خداوند به هوا تبدیل می‏کند که قابل تنفس و در حدّ اعتدال است. همین‏طور روی هر ذره‏ای از ذرات عالم که یک ساخت ابتدایی دارند کار و مهندسی کرده تا قابل استفاده و در حدّ اعتدال قرار گرفته: الذی خلق فسوّی: خلقت ماده اولیه است. وسوّی هندسه تکمیلی آن است. مولا(ع) با کلمه فالتحمت پیوند نرم و قابل تحرک بین مواد را بیان می‏فرماید و با کلمه عُری اشاره به نیروهای پیوند دهنده که به ریسمان تعبیر شده می‏کند و با کلمه اشراح به نامنظمی اولیه مواد اشاره می‏کند. وفتق= مولا(ع) با کلمه ارتتاق به بستگی مواد اولیه اشاره می‏کند که شئ بی‏خاصیت هستند و با کلمه صوامت ابوابها که صفت بر موصوف مقدم شده این بستگی درهای ماده را که همان بی‏حرکتی و سکون و موت و بی‏رنگی و تاریکی ماده را نشان می‏دهد اشاره می‏فرماید: که خداوند با فرشته که نیروی مجرد هستند به این ماده خاصیت بخشیده است.

وأقام رصدا= همین سنگ‏های آسمانی که با جوّ برخورد کرده، آتش می‏گیرند نمونه و هشداری است که هرکسی از حدّ خود تجاوز کند خداوند با نگهبانان مخصوص در طبیعت همین شهاب‏ها و در افکار انسان‏ها با انسان‏های کامل آن‏ها را طرد می‏کند و ادب می‏نماید.

وامسکها مِن أن تمور= هر ماده و هر ذره‏ای دقیقا تحت کنترل خداوند متعال است که از جای خود تجاوز نکند. این زلزله‏ها و بادها و حوادث طبیعت آیتی است که به مهار بودن آب‏ها و آتش‏ها در طبیعت بیشتر پی برده و بدانیم کوچک‏ترین بی‏نظمی چگونه باعث اختلال امنیت و نظم خواهد شد چنان‏که می‏بینیم اگر دو مولکول را با فشار به یکدیگر نزدیک کنیم جرقه می‏زند یا این‏که بدن ما نمی‏تواند به برق دستبرد بزند. پس هر تصرفی در جهان آفرینش اگر بدون اذن و راهنمایی خدا باشد مخرب و نابودکننده خواهد بود. والشمس... چگونه خداوند نورخورشید را کافی و وافی برای زندگی روزانه و نور ماه را ملایم و آرام‏بخش برای آسایش شب قرار داده است. این حرکات دقیق و منظم که سالیان متمادی ادامه دارد و کوچک‏ترین کم و کاستی در آن پیدا نمی‏شود، انسان‏ها را به نظم و دقت و شمارش و حساب و کتاب آشنا ساخته است. آیا انسانی با این همه دقت و جایی که در تنظیم مثلا یک ساعت بکارمی‏رود می‏تواند سالیان سال آن ساعت را بدون عقب و جلو رفتن تنظیم کند؟ آغاز درک ریاضی و حساب و کتاب، توجه انسان به ماه بود که علم نجوم بوجود آمد و بعد، ریاضیات که این همه گسترش یافته است.

وناطََ بها= زینت‏هایی که خداوند از آسمان به زمین مربوط می‏کند؛ جلوه‏ای است که ستارگان در نظر اهل زمین دارند، همان‏طور که می‏بیند هر دسته از آن‏ها شکل خاصی را تشکیل می‏دهند که کواکب نامیده‏ می‏شوند و ستارگانی که بسیار دور هستند نور آن‏ها در فضای بالا دیده می‏شود که بصورت یک کهکشان و راه شیری بنظر می‏رسد.

رمی مُستَرقّی= اگر این جمله را به هر ذره و ماده‏ای متعلق بدانیم همان نظم دقیقی است که هر ذره را در حدّ خود نگه داشته و اجازه نزدیک و دورشدن از جای خودش را نمی‏دهد کما این‏که می‏بینیم هرگاه دو ماده به یکدیگر نزدیک می‏شوند مثل دستگاه جوش‏کاری یا بهم خوردن نظم گاز نفت که آتش و جرقه تولید می‏کند و اگر به نزدیک شدن سنگ‏های آسمانی به جوّ زمین تعبیر کنیم که همان شهاب است و اگر به قانون تشریعی خداوند متعال تعبیر کنیم، وجود دانشمندان الهی است که علم دزدی دشمنان خدا را خنثی می‏کند و هر وقت شیطانی بخواهد با اختلاس علم دانشمندان الهی مردم را به خود جلب کند آن اولیاء خدا آن‏ها را رسوا می‏کنند.

ویژگی‏های فرشتگان :

پس از آن خدای سبحان برای این‏که آسمان‏ها و فضاهای خالی را مسکونی گردانید( پر از سکنه نماید) و آن صفحه بالاتر ملکوت را (آن جهتی که مربوط به خدا و فرشتگان است) آباد نماید، در این فضاها خلق بسیار عجیبی از ملائکه آفریده است. بوسیله این فرشتگان آن فاصله‏ها و دره‏هایی را که بین ذرات و کرات است پرنموده و بوسیله این فرشتگان فضاهای خالی باز شده را اشباع کرده است. بین خلأ این فاصله‏ها صدای عجیب فرشتگان تسبیح‏کننده است که درحضور مقدس خدا هستند و پشت پرده او حجاب‏ها ( که همان انوار حجاب بین انسان و خدا هستند) و پشت کاخ‏های باعظمت الهی و آن طرف این صداهای گوش‏خراش انوارمنزهی است که بصیرت‏ها و عقل‏ها را پس می‏زند از این‏که به آن‏جا برسند ( مثل نورخورشید که چشم را می‏زند، عظمت انوار قدس هر موجودی را سرافکنده و خاضع می‏سازد) آن طرف این صداها یعنی بالاتر از موجودیت فرشتگان خدا است پس این عقل‏ها سرافکنده در حدود خود متوقف می‏شوند. خداوند فرشتگان را به صورت‏های مختلف در اندازه‏های متفاوت آفریده است. فرشته یک مخلوق و یک حقیقت است که مثل ماده شکل‏پذیر نیست بلکه در تعلق بالدار آفریده شده است- درماده اثرات گوناگون ایجاد می‏کند این فرشتگان عزت و عظمت خدا را تسبیح می‏کنند ( با عجایب خلقت خود خدا را از شباهت به مخلوق منزه می‏داند) آن‏ها هرگز ادعا نمی‏کنند که این مخلوقات و صنایع الهی را آن‏ها ساخته‏اند، ادعا نمی‏کنند که آن‏ها درخلق مخلوقات کمک خدا هستند، بلکه بندگان مورد احترام خدا هستند که درگفتن و عمل کردن بر خدا سبقت ندارند و به امرخدا کار می‏کنند. خداوند آن‏ها را در همان‏جا که هستند عین وحی خود قرار داده، ودیعه امر و نهی خود را بار آن‏ها کرده و بسوی پیغمبران فرستاده. آن‏ها را از شکّ و شبهه پاک نگه داشته است. هیچ‏کدام از آن‏ها از خطّ رضایت خدا منحرف نمی‏شوند. خداوند با بهترین کمک‏ها به فرشتگان فایده می‏رساند و آن‏ها را کمک می‏کند. در دل فرشتگان تواضع و خاموشی و آرامش قرارداده. خداوند درهای رام و آسانی به روی آن‏ها باز کرده تا مجد و عظمت خدا را درک کنند و سرراه آن‏ها شمع‏های روشن قرار داده تا نشانه‏های توحید را به مردم برسانند. بارهای سنگین گناه و معصیت، آن‏ها را سنگین نمی‏کند( مسئولیت برای آن‏ها بوجود نمی‏آورد) شب‏ها و روزهای پشت سرهم بر آن‏ها نمی‏گذرد( حوادث روزگار در آن‏ها تأثیر نمی‏گذارد) شک و شبهه‏ها با عوامل کَنَنده خود ایمان و اراده آن‏ها را سست نمی‏کند. ظنّ و گمان برگره‏های یقین آن‏ها عارض نمی‏گردد. بین فرشتگان، صفت‏های بد بغض و عناد و بخل و حسد جرقه نمی‏زند. حیرت و سرگردانی، معرفت خدا را که به دل آن‏ها متصل شده از آن‏ها سلب نمی‏کند.( این حیرت و سرگردانی) سکون و آرامشی را که از عظمت خدا هیبت و جلال خدا درسینه‏های آن‏ها قرار گرفته سلب نمی‏کند. وسوسه‏های شیطانی در آن‏ها نفوذ ندارد و طمع پیدا نمی‏کند تا با تاریکی خود فکر آن‏ها را بکوبد.

نکته تأویلی :

همان‏طور که نور ستارگان در مواقع خاصی تأثیرات مثبت و منفی بر روی کره زمین دارند، در زندگی انسان‏ها نیز بی‏تأثیر نیستند ولیکن این جملات را می‏توانیم بیشتر ناظر به احوال انسان‏های بد و خوب بدانیم که ستارگان نحس انسان‏های خائن و ستارگان سعد انسان‏های خادم هستند. شاید از خود بپرسیم که چطور مولا(ع) در خطبه 78 از همین کتاب شریف، منجم را مثال کاهن می‏داند و کُهانت را ملازم با کفر؟ لکن توجه به این حقیقت جواب ما را می‏دهد که هرچیز درحدّ دانستن و علم به آن داشتن لازم است و خداوند متعال در نور ستارگان و مواقع تابش آن آثاری نهاده است تا از این طریق انسان‏ها کنجکاو شوند و به پژوهش بپردازند و حکمت خدا را در آفرینش دریابند. این آفرینش و طبیعت راه شناخت نفس و زندگی انسانی است که هرچیز از سَعد و نَحس را که در طبیعت می‏بینیم به زندگی انسان و آثار روانی او تطبیق دهیم. اما افراط در اعتقاد به طبیعت به این معنا است که ما ارتباط با طبیعت را با مشیت خدا در نیابیم و ستاره‏پرست شویم و فکر کنیم که چیزی غیر خدا از خدا می‏تواند در سعادت و شقاوت ما مؤثر باشد.

ثم خلق.... مولا(ع) پس از این‏که عالم ماده را شرح داد، ما را متوجه این سئوال می‏کند که آیا در فاصله ذرات و کرات خلأ مطلق است؟ پس ارتباط بین آن‏ها بوسیله چه چیز و برچه مرکبی سوار می‏شود؟ مثلا صدای من و شما بر مرکب موج هوا سوار شده به یکدیگر برخورد می‏کند و تارهای صوتی گوش آن را به صدا تبدیل می‏کند ولی ارتباط بین کرات و تأثیرات آن‏ها بر روی یکدیگر و ارتباط ذرات عالم با چه چیز است؟ حتی سخت‏ترین اجسام نیز فاصله مولکولی دارند و سختی و سستی آن‏ها به سرعت چرخش الکترون‏ها برگرد پروتون‏ها و هسته مرکزی است. این فاصله‏ها را چه چیزی پر کرده و به هم ارتباط می‏دهد؟ آسمان چیست و مفهوم بالا و پایین در کجاست؟

استاد می‏فرمایند: هرذره‏ای از مرکز به بیرون آن، روبه آسمان و به‏طرف بالا حساب می‏شود و از بیرون مرکز به‏طرف مرکز، پایین آن و زمین آن حساب می‏شود. نورو نیرو که همان فرشته هستند بر ماده محیط هستند و سراسر وجود ماده را فراگرفته‏اند. بنابراین ماده صفحه ادنی است و روح و نیرو صفحه اعلی. پس خداوند متعال همه جای عالم را از مخلوقات مجرد خود که همان فرشتگان هستند پرنموده و بوسیله آن‏ها آبادی و رشد بوجود آورده ، فرشته نیروی لطیف و پاکیزه‏ای است که وسیله ارتباط خدا با خلق است و این مخلوقات را با کلمه بدیع ذکر می‏فرماید یعنی بی‏سابقه و عجیب و غیرقابل قیاس با ماده. پس فرشته مخلوق خدا است پاک‏تر و لطیف‏تر از ماده که درارتباط با جانداران، روح نامیده می‏شود و در ارتباط با جمادات نیرو نامیده می‏شود. بهترین مرکب انتقال اثر، نور است که هر خط نوری هر اثر نوری غیرقابل تصرف و تغییراست. مثلا اگر صدای من و شما بوسیله هوا بهم برسد با وزیدن باد، صدا محو می‏شود ولی اگر توسط نور مثلا از سیم تلفن بهم برسد غیرقابل تصرف است. خداوند گوش‏های ما را به اندازه یعنی قابل شنوایی قرار داده به‏طوری که صداهای بلندتر از معمول آن را کَرمی‏کند و ضعیف‏تر از معمول را نمی‏شنود. آن‏چه از آفرینش که بر صفحه عالم مشاهده می‏شود بریک سطح ثابت، استوار است مانند گل‏های قالی که بر نخ و تاروپود آن استوار است. اگر آن نخ‏ها و تاروپودها را بکِشیم، گل‏ها و نقش‏های قالی نیز از بین می‏رود. عالم نیز برروح و نور و فرشته استواری و نقش‏پذیری و گوناگونی دارد و این اتحاد آفرینش بر یک اصل، دلیل دیگری بر وحدانیت خدا است. این نور بسیار لطیف و مخفی است که با اراده خداوند به صورت‏های گوناگون در تعلق به ماده جلوه می‏کند. روح از جهت لطافت به خدا متصل است و ماده به جهت غیرخدا اتصال دارد. انسان نیز از مسیرروح به خدا نزدیک‏تر می‏شود و از مسیرماده از خدا دور می‏شود. عالم فرشتگان، عالم اتصال به خدا است که با شناخت فرشتگان مشتاق داشتن صفات فرشته می‏شویم و با اتصال به آن‏ها به خدا متصل می‏شویم. عالم بر اساس فعالیت فرشتگان برپا است. ماده پیکره عالم است و فرشته، روح عالم. ذات فرشتگان، اطاعت است. همه آفرینش دائم درحال انجام کاراست بدون لحظه‏ای تعدّی و تجاوز از خطی که به آن‏ها داده شده، ذات را نمی‏شود رها کرد یا خسته شد. مثلا ما از آدم بودن خود خسته نمی‏شویم، از کار خسته می‏شویم. آیا بلندی از بلندی خسته می‏شود یا گودی از گودی؟ فرشته، روح است. ما با روح خود تکامل می‏یابیم. فرشتگان، نور هستند. نور نه سرما است نه گرما ولی سرما و گرما بوجود می‏آورد. علیها ملائکة غلاظ شداد..... اگر فرشته خود آتش است که می‏سوزد ولی فرشته حرارت بوجود می‏آورد نه این‏که خود حرارت باشد. ماده خسته می‏شود و به پایان می‏رسد ولی فرشته مجرد است و خستگی ندارد.

قداتّخذوا= آن‏ها مانند کودکی که روی زانوی پدر باشند خود را به خدا تفویض می‏کنند و از جیب خدا خرج می‏کنند.

اقسام فرشتگان :

برخی از فرشتگان مشغول آفرینش ابرهای متراکم هستند در رأس قله کوه‏های بزرگ و در دل تاریکی‏های وحشت‏آور، بعضی از فرشتگان آن‏چنان در زمین نفوذ کرده‏اند که پای آن‏ها به اعماق آخرین طبقه زمین رسیده است، این‏ها مانند پرچم‏های سفیدی هستند که در دل هواها و فضاها نفوذ کرده و به آسمان بالا رفته و زیر آن پرچم‏ها باد بسیار تندی است که آن‏ها را در آن حدود متناهی خود نگه می‏دارد.

صفات والای فرشتگان :

شغل عبادت خدا آن‏ را از هر نوع چیزی فارغ کرده است و حقیقت ایمان، آن‏ها را به معرفت خدا متصل کرده است. یقین به وجود آن‏ها را از هر چیز جدا کرده و به خدا مربوط ساخته که دائم در حیرت و اشتیاقند. آن میل و رغبتی که به لطف خدا دارند هرگز آن‏ها را از خدا بسوی خلق برنمی‏گرداند. آن‏ها شیرینی معرفت خدا را چشیده‏اند و از جام‏های پر از محبت خدا آشامیده‏اند. درک عظمت خدا و خوف خدا بر اعماق دل آن‏ها مسلط شده است و استقامت قامت آن‏ها با طول مدت اطاعت در برابر خدا خم شده است. فقط راست قامتی آن‏ها دربرابر خدا به خشوع می‏افتد. این طول مدت توجه و میل و رغبت به خدا هرگز ریشه تضرع و خواهش آن‏ها را کم نمی‏کند و آن تقربی که به خدا دارند ( که وصل به اراده خدا هستند) هرگز آن‏ها را از قید خضوع و خشوع آزاد نمی‏کند. عجب خودبینی برآن‏ها مسلط نمی‏شود تا عبادت‏های گذشته خود را زیاد بشمارند.(تکبر پیدا کنند). آن خضوع و تواضعی که در برابر عظمت خدا دارند به آن‏ها اجازه نداده که حسنات خود را مهم بدانند. فترت و سستی در تمام طول مدت عبادت و بندگی در آن‏ها راه پیدا نمی‏کند. میل و رغبت آن‏ها به خدا فروکش نمی‏کند تا از امید به خدا خود را کنار بکشند. طول مدت مناجات، عضلات زبان آن‏ها را خشک نمی‏کند، کار و شغل زیاد بر آن‏ها مسلط نمی‏شود که صوت مناجات آن‏ها قطع شود و فروکش کند. پشت آن‏ها در میدان اطاعت خدا خم نمی‏شود و تغییرحالت نمی‏دهد، هرگز گردن آن‏ها متمایل به استراحت نمی‏شود که در امر خدا کوتاهی کنند. کندذهنی و غفلت بر اراده و جدیت آن‏ها نمی‏تازد(که در کارشان سست شوند) خدعه‏های شهوت در همت آن‏ها مداخله نمی‏کند که سستی ایجاد کند. آن‏ها خداوند را ذخیره روز احتیاج خود قرار داده‏اند، آن‏جا که خلق خدا به مخلوق پناهنده می‏شوند آن‏ها رغبت به خدا پیدا می‏کنند. آن‏ها هرگز طول مدت عبادت را رها نمی‏کنند و دائم درحال عبادتند. هرگز سستی و واخوردگی به‏طرف آن‏ها برنمی‏گردد. اطاعت فرشتگان مدت‏دار نیست مثل دوره حج یا نماز ما که مدت دارد. اطاعت خدا را لازم ندانند (فقط این را از خداوند می‏خواهند) در برابر اطاعت از خدا چیزی نمی‏خواهند مگر آن‏چه به قلب آن‏ها برمی‏گردد و آن را محکم می‏کند تا مبادا از امید و خوف به خدا جدا شود. اسباب و وسائل مهر و محبت بین آن‏ها و خدا قطع نمی‏شود تا در جدیت آن‏ها سستی پیدا شود. طمع بر آن‏ها غلبه نمی‏کند که کوشش کم را بر کوشش زیاد ترجیح دهند.(هرگز به کوشش خود قانع نیستند که دراثر آن طمع‏کارشوند) اصل برای آن‏ها کوشش بیشتر است نه آن‏چه بجا آورده‏اند. اعمال گذشته خود را بزرگ نمی‏شمارند زیرا اگر آن‏ها را بزرگ بشمارند، امیدشان به خدا ترس آن‏ها را نابود می‏کند و امید به خدا به خاطر سعی و کوشش، ترس از معصیت را کم می‏کند و از کوشش بیشتر باز می‏دارد.

پاک بودن فرشتگان از رذایل اخلاقی :

هرگز در اثر غلبه شیطان اختلاف دروجود خدا پیدا نمی‏کنند، قطع رابطه، آن‏ها را از یکدیگر جدا نمی‏کند( مثل اعضاء یک بدن که هر کدام کار مختلف دارند ولی از هم جدا نیستند) آلودگی حسد بر آن‏ها حاکمیت پیدا نمی‏کند. شکّ و ریب آن‏ها را به شعبه‏های مختلف قسمت نمی‏کند، افکار و همت‏های مختلف آن‏ها را قسمت قسمت نمی‏کند. آن‏ها دائم در اسارت ایمان به خدا هستند که هرگزانحراف و عدول، آن‏ها را از خط ایمان جدا نمی‏کند و هرگز سستی رأی و بدن، آن‏ها را از اطاعت بازنمی‏دارد. در طبقات آسمان جایی نمی‏یابی مگر این‏که می‏بینی فرشته‏ای به حال تسلیم است ( هرگز خلأ از وجود فرشته نخواهد بود مثلا هوا که ماده است درجایی ممکن است خلأ از هوا باشد تا این که انسان جایی را ازماده خالی کند. و در ماده می‏شود تصرف کرد ولی در مجردات امکان تصرف نیست) یا به حال کوشش و فعالیت. آن‏ها درطول مدت اطاعت علمشان به خدا زیادتر می‏شود و عزت پروردگار در قلب آن‏ها عظمت بیشتر پیدا می‏کند.

چگونگی آفرینش زمین :

در تعریف کره زمین و حرکت زمین بر آب دریا است. خداوند کره زمین را مانند سدّی محکم و کابوسی خطرناک بر امواج دریا که مانند شتر نر نعره می‏زند قرار داده است. همچنین این آب‏های متراکم روی هم را بوسیله بلندی‏های کره زمین در محاصره گرفته، چنان‏که در داخل این حصار امواج دریا به یکدیگر لطمه می‏زنند و اذیت یکدیگر را دفع می‏کنند ( درنتیجه سرازیر خشکی‏ها نمی‏شوند) و کره زمین با بلندی‏های خود آن‏چه را دریا پرت می‏کند از امواج دومرتبه برمی‏گرداند و امواج را بهم می‏کوبد. این دریا مانند شتر نر که هیجان پیدا می‏کند و مست می‏شود صداهای عجیب برآورده و در این محاصره کف به لب می‎‏آورد. دراین‏جا آب‏های متلاطم سرکش با سنگینی که دارد در برابر کره زمین خاشع شده و آن پرش‏های هیجان‏آمیز آب در برابر کره زمین که آن را به زیر گرفته و کوبیده است آرامش یافته و در برابر کره زمین که بر دریاها شانه انداخته و روی آن خوابیده، آب دریا رام و تسلیم شده. دریا بعد از آن‏که امواج خود را درهم کوبیده، آرام و مغلوب شده است و در ریسمان ذلت و حکمت خدا اسیر و رام گشته است و کره زمین در میان امواج سهمگین دریا آرام آرام حرکت می‏کند و دریا از آن نخوت و تکبر و برتری‏جویی به حال خود درآورده ( سرکوب کرده) و از آن حالت نخوت و تکبر و باد به دماغ انداختن و سرکشی به حال خود درآورده، با وجود شدت جریانی که دارد آن را محاصره کرده و کوبیده است. پس دریا بعد از آن پرش‏ها آرام شده و بعد از جست و خیزها و درهم رفتن‏ها متراکم گشته است. پس چون هیجان دریاها درشعاع حمایت زمین آرام شده و خداوند کوه‏های سربه فلک کشیده متکبر محکم را روی دوش‏های زمین سوار کرد خداوند (بعد از آن‏که کوه‏ها را استوار کرد) از بین کوه‏ها چشمه‎‏های آب را جاری نمود (درّه‏ها را به مجرای بینی تشبیه فرموده است) و آن آب‏های جاری شده را دربیابان‏ها و چاله متفرق نمود. خداوند بوسیله این سنگ‏های ریشه‏دار ( کوه‏های محکم) حرکات زمین را به تعادل درآورد و بواسطه این سنگ‏های سربه فلک کشیده از صخره‏های محکم ( حرکات آن را کنترل کرد) پس زمین از لرزش و اضطراب آرام شد. به خاطر رسوب کوه‏ها در دل خاک و آرام شدن تغلغل زمین در حالی‏که آزاد است در بین کوه‏های سربه فلک کشیده و در حالی که کوه‏ها را به گردن بیابان‏ها و قسمت‏های محکم زمین سوار کرده است.

توضیحات استاد :

از عجایب خلقت کره زمین، کنترل و مهار دریاها درسطح زمین است. اگر نبود که خداوند تعالی دریاها را در گودی قرارنمی‏داد و خشکی‏ها را مسلط و محیط بر این دریاها نمی‏کرد، آب‏های دریا سطح زمین را فرا می‏گرفت و امکان زندگی برای بشر از بین می‏رفت. حضرت امیرالمؤمنین(ع) در این قسمت از فرمایشات خود به این نکته عجیب خلقت اشاره می‏فرماید. از تشبیهات و تعبیرات زیبای حضرت، تشبیه موج‏های سرکش دریا به شتران مست است که درب‏های نعره برآورده، کف به لب می‏آورند و به‏طور وحشتناکی عربده می‏کشند ولی این موج‏ها در برخورد با ساحل که همیشه سطح خشکی‏ها بلندتر است و محیط و مسلط بر دریا است، بازگشت می‏کنند و حرکات آن‏ها درداخل آب کنترل می‏شود. باز در قسمت دیگر این خطبه شریفه، اشاره به وزن و حجم کره زمین می‏کند که با وجود گردش وضعی و انتقالی سریع خود که درگردش انتقالی ثانیه‏ای سی کیلومتر جابجا می‏شود و درگردش وضعی خود در برابر خورشید 1400 برابر جابجا می‏شود ساکن به‏نظر می‏رسد و مردم روی زمین احساس ناآرامی و پرش نمی‏کنند در حالی که اگر وزن زمین کمتر از این بود در حرکات خود همه چیز را به کنارمی‏انداخت. آن‏جا که می‏فرماید: وسکنت الأرض .... بعد ازتسلط دادن زمین بر آب، زمین را نیز توسط کوه‏ها به نظم درآورد. کوه‏ها مایه آرامش مردم زمین و پیدایش برف و باران است. مردم سرعت زمین را احساس نمی‏کنند و همین کوه‏ها یکی از عوامل آرامش‏بخش هستند. حضرت ضمن این خطبه چون و چرای خلقت را بدست خداوند متعال بیان فرمودند، از جمله تشبیهات زیبای حضرت، تشبیه کوه‏های مغرور به بینی برآورده‏ای است در صورت انسان. خاصیت کوه‏ها را درروی زمین بیان می‏فرماید از جمله این‏که کوه‏ها باعث تعادل زمین شده ( مثل بال هواپیما که باعث تعادل آن است) حرکات زمین را طوری تنظیم نموده که مردم لرزش و تکانی احساس ننمایند و همچنین پیدایش هوای سرد توسط کوه‏ها باعث تغییر هوا و پیدایش برف و باران می‏شود.

نقش پدیده‏های جوّی در زمین :

خداوند زمین و فضا و زمین هوای آزادی بوجود آورده( زمین محبوس و دربسته نیست) و هوا را برای ساکنین زمین روح‏بخش قرار داده، بعد از آن‏که زمین را به تمام وسائل مجهزکرده، اهل زمین را به روی آن آورده است. سپس خداوند آن بیابان‏های خشک و بی‏آب و علفی را که آب چشمه به آن نمی‏رسد و جدول نهرها راهی بسوی آن‏ها پیدا نمی‏کند، به حال خود رها نکرده بلکه ابرها را ایجاد کرده تا بیابان‏ها را بوسیله ابرها زنده کند. و گیاهان آن را بیرون بیاورد، بخارهای آب را بعد از آن‏که از یکدیگر جدا هستند به یکدیگر مربوط می‏کند و بعد از آن‏که تکه‏های ابر فاصله دارند تا آن‏که قطعات ابر در این فضا باردار می‏شوند، برق از آن‏ها می‏جهد و درخشش نور در آن ابرهای پرقطره نمی‏خوابد و در ابرهای متراکم ( برق حبس نمی‏شود و بیرون می‏جهد) ( دراین هنگام) باران‏های پی درپی را می‏فرستد. ابرها مانند تنه شتر متمایل به زمین می‏شود و باد آن‏ها را فشار می‏دهد و قطرات بارانش را بیرون می‏ریزد. وقتی ابرها سینه خود را به زمین می‏اندازند( مثل شتر که درهنگام بار انداختن سینه بر زمین می‏گذارد) آن بار سنگینی که از باران سوارش شده، به زمین می‏گذارد( دراین هنگام) خداوند بوسیله این باران از زمین‏ها ساکت و آرام نباتات را بوجود می‏آورد و از شکاف کوه‏های سخت علف‏ها را رویاند.

زیبایی‏های زمین :

در این وقت که زمین بوسیله باغ‏هایش خود را زینت داده خیلی شوق و شعف پیدا کرده و فخرفروشی و نمایش می‏دهد به این لباس‏هایی که خدا از گل‏ها و شکوفه‏ها بر تن او کرده است و از این همه زینت، از گل‏های نورانی پرطراوت که بر او پوشانده است خداوند این گل‏ها و میوه‏ها را سرمایه زندگی مردم قرار داده تا آن‏ها را به مقصد برساند و روزی چارپایان را تأمین کند. خداوند درّه‏ها را از میان کوه‏ها باز کرد ( تا همه زمین به هم متصل شود و برخوردار گردد) و علائم راه‏یابی را معین کرد برای کسانی که در جاده‏ها در حرکتند.

داستان زندگی آغازین حضرت آدم ع و اعزام پیامبران :

پس از آن‏که خداوند متعال کره زمین را به تمام وسائل زندگی مجهز کرد و فرمان خود را در اداره عالم و آدم جاری کرد، جنس آدم را اختیار کرد که بهترین مخلوقات او بود. این آدم را نزدیک‏ترین مخلوقات به خود ( از مسیر فطرت) قرار داد. او را در بهشت خود ساکن فرمود، غذا و خوراک او را خیلی فراوان قرار داد و به او الهام کرد آن‏چه را که نهی کرده بود و به آدم اعلام کرد که اگر مرتکب مناهی خدا شود متعرض معصیت خدا شده و مقام و منزلت خود را به خطر انداخته است. پس آدم به آن‏چه خدا نهی کرده بود اقدام کرد تا با علم الهی هماهنگ باشد. ( علم خدا براین تعلق گرفته بود که انسان دوره ببیند تا خود زندگی آخرت را بداند.) خداوند آدم را بعد از توبه در همین فرودگاه دنیا قرار داد تا بوسیله فرزندانش کره زمین را آباد کند و بوسیله او و پیغمبران دیگر حجت را بربندگانش تمام گرداند.( خداوند آدم را از خودگردانی نهی فرمود که شجره زقّوم است مثل یک درخت جنگلی که میوه‏های تلخ و بدمزه دارد و او را به پیوند خوردن به شجره ائمه و ولایت و اطاعت از آن‏ها امر فرمود که درخت جنگل را با پیوند به یک درخت خوب آب‏دار می‏توان کامل کرد) خداوند زندگی بندگانش را بعد از آن‏که روح آدم را قبض کرد از حجت و دلائل ربوبیت خود و همچنین از آن علوم و حقایقی که مردم را به معرفت خدا مربوط کند خالی نگذاشت، بلکه بوسیله پیغمبران و اقامه دلیل و برهان، از مردم عهد و پیمان گرفت که او را اطاعت کنند و همچنین بوسیله کسانی که امانت رسالت الهی را بدوش گرفته‏اند، در هر قرنی تا این‏که آن دین و حجت را بوسیله پیغمبر ما محمد(ص) تکمیل نمود و بوسیله او تبلیغات و تعلیمات خود را کامل نمود.

آفرینش امکانات زندگی :

خداوند روزی‏های مردم را طوری آفرید و مقدر کرد که برای بعضی زیاد و برای بعضی کم باشد، روزی‏های مردم را بروسعت و تنگدستی تقسیم کرد، درنتیجه تعادل مالی و فکری بوجود آورد تا با این سختی‏ها و آسانی‏ها مردم را آزمایش کند.(اگر این تضادها و کم و بیش‏ها نبود حرکت و جنبش در کسی بوجود نمی‏آمد و جامعه بهم مربوط نمی‏شد). خداوند شکر و صبر را در مورد غنی و فقیر آزمایش کند (فقیر را بر اساس صبر و کف نفس اجر دهد و غنی را در بخشش مال و تولید کارو ثروت پاداش دهد). سپس خداوند متعال عوامل فقر و ناداری را به عوامل قدرت و ثروت مربوط کرد، همچنین عوامل آفات و مرض‏ها را به عوامل سلامتی مربوط کرد، عوامل رنج و غصه را به شادی‏ها و فرج مربوط ساخت( تا هیچ کس به وضع موجود دلخوش نکرده و به فکر رسیدن به آن نعمت‏های پایدار آخرت باشد). خداوند برای هر کس عمری مقدر کرد، برخی را عمرطولانی و برخی را کوتاه، عمر بعضی را زود خاتمه داده و بعضی را دیرتر، تمام وسائل حیات را به عوامل مرگ متصل کرد.( دراین فنا وبقا است که انسان طالب آن بقاء مطلق می‏گردد) آن عوامل مرگ را در درون عوامل حیات قرار داد و آن‏ها را باعث قطع تلخی‏ها و مرارت‏های زندگی نمود. ( عوامل نابودی از طریق حوادث طبیعت و افراط و تفریط در غذا خوردن و جنگ و نزاع از هر طرف بدن انسان را در معرض حمله قرار می‏دهد)

تعریف علم خداوندمتعال :

خداوند کسی است که از سزِّ دل‏ها آگاهی دارد و از راز و نجوای پنهان نگران آگاه است. خاطره‏های هر پرسش فکری و وهم و گمان را می‏داند( خاطره= جایگاه ثبت فکر) و از وابستگی‏های عزم و اراده اهل یقین خبر دارد. از سرقت مردمک‏های چشم(نگاه‏های مخفی نامشروع) آگاه است. از آن‏چه پرده‏های قلب در درون خود جای داده و آن‏چه در غیب غیب‏ها پنهان است ( مانند اسرار خلقت کوچک‏ترین مخلوق مثل مورچه) و آن‏چه در گوش دادن‏های مخفی است(آن‏چه پرده‏های گوش خود را آماده فراگیری آن می‏کنند) و صفوف مورچگان و صدای پای آن‏ها را می‏بیند و می‏شنود، حرکت حیوانات ذره‏بینی را و آه و ناله حیرت‏زدگان را و صدای آهسته قدم‏ها( قدم‏های کوچک‏ترین جانورمثل مورچه)، آن میدان‏گاه وسیعی که میوه‏ها در دل پرده‏های شاخه‏ها دارند( استعدادهای شاخه‏های درخت که چه فضایی برای رشد میوه‏ها دارند)، ( خداوند خبر دارد از) جای پا و محلّ هلاکت وحشی‏ها در میان غارها و درّه‏ها، از پناه‏گاه پشه‏ها در شکاف تنه و الیاف درخت‏ها و از کشت‏گاه برگ‏ها دردل شاخه‏ها و از فرودگاه نطفه از مسیر صلب پدر و رویش اعصاب و گوشت‏ها در وجود موجودات و از شمارش قطرات در تراکم ابرها آگاهی دارد، از آن‏چه باد و طوفان‏ها با دامن خود زمین را می‏روبد و می‏کَند و آن‎‏چه را که سیل‏های (باران) از کوه‏ها محو می‏کند و به بیابان می‏برد و این‏که در دل تلهای ریگ چه نباتاتی خوابیده است و می‏روید و از قرارگاه پرندگان در پناه قله کوه‏ها و آه وناله پرندگان دردل شب‏ها میان لانه‏ها آگاه است. خداوند از آن‏چه صدف‏های دریا در دل خود پرورش می‏دهند و امواج دریا در پناه خود حفظ می‏کنند خبر دارد( خدا می‏داند که هر موجی که به صخره می‏خورد چه تأثیرات و حکمت‏هایی درآن نهفته است) و آن‏چه تاریکی شب در خود پنهان می‏سازد یا تابش نور آن را پرورش می‏دهد از آن‏چه طبقات تاریکی در پی خود می‏سازد و یا تابش نور آن را پرورش می‏دهد و آثاری که از هر قدمی پیدا می‏شود و از صدایی که از حرکات پیدا می‏شود و از موجی که از برگشت هر کلمه‏ای ایجاد می‏شود و از حرکت زبان و لب و از قرارگاه هر نطفه و حبّه‏ای باخبر است. وزن هر ذره‏ای را می‏داند و از همهمه هر کسی که مصیبتی دیده آگاه است. از میوه درخت‏ها یا برگ‏هایی که سقوط می‏کنند یا نطفه‏ای که بسته می‏شود و به لکّه خون یا غضروف تبدیل می‏گردد. خداوند از نشو ونمای مخلوقات و سلول‏های حیاتی باخبر است. در ادامه این مخلوقات عجیب و غریب، زحمتی به خدا نمی‏رسد، در حفظ و نگهداری خلقت بدیع خود عارضه و حادثه‏ای برای خدا بوجود نمی‏آید و ملامت و خستگی در تدبیر مخلوقات و اداره امور آن‏ها برخدا عارض نمی‏شود، بلکه علم خدا در ظاهر و باطن موجودات نفوذ دارد و شماره ومشخصات همه آن‏ها را می‏داند. عدالت الهی همه را در بر گرفته و لطف و فضل او همه چیز را درخود فرو برده است، با این‏که مخلوقات از شناخت خدا و معرفت به حقیقتاو کوتاهی دارند.

توضیح استاد:

اگر حساب و کتاب الهی را در طبیعت مشاهده کنیم هرگز بدون اجازه دست به چیزی نمی‏زنیم مثل وقتی که درباغ شخصی گردش می‏کنیم و اجازه دست درازی به خود نمی‏دهیم مثل این‏که در بیابان وصحرا به خود آزادی می‏دهیم که گل‏ها را بِکَنیم. طبیعیون سعی دارند نقش خدا و دست خدا را محو کنند وبا تبلیغات خود ثابت کنند که صاحبی برای این طبیعت وجود ندارد وبی حساب و کتاب و شانسی و تصادفی است. مولا(ع) در حرکت هر ذره و هر ریگ و خاک و سنگی ما را متوجه به دست خدا می‏کند. شاید اعمال حجّ و آن شرایط خاصّ ما را متوجه به کلّ زندگی می‏کند که حق نداریم گیاهی را بِکَنیم یا دست به صورت و بدن خود بزنیم یا به کسی دستوری بدهیم یا لباس دوخته بپوشیم. همان‏طور که خواستن برای ما زحمت ندارد، افعال خدا هم با خواستنش برابر است و زحمتی و فاصله‏ای ندارد. فعل ما با خواست ما فاصله دارد بنابراین نیاز به زحمت و حرکت و تجزیه داریم، خدا تجزیه نمی‏شود.

نیایش امیرالمؤمنین(ع)

پروردگارا فقط تو اهلیت داری برای بهترین تعریف‏ها و فقط تو اهل و شایسته مدح و ستایش بی‏پایان هستی. اگر مردم به تو آرزومند باشند تو بهترین جایگاه آرزوی آنها هستی، اگر مردم به تو امیدوار باشند تو بهترین کسی هستی که امید و آرزوها را با کرامت جواب می‏دهد. پروردگارا به من عقل و معرفتی دادی که جز تو کسی را ستایش نکنم و کسی را غیر تو ثنا نگویم. به من عقلی دادی که مدح و ستایش خود را به کسانی مربوط نکنم که مایه ناامیدی من ‏می‏شوند ویا حالت ریاکاری درمن بوجود می‏آورند. شکر تو را بجای آورم که زبان مرا از مدح و ثناگویی انسان‏ها و مخلوقات مورد ربوبیت خود باز داشتی. پروردگارا هر ثناگویی از کسی که او را ثنا می‏گوید مستحق اجر و پاداشی می‏شود که ( آن ثواب) یا پاداشی است یا بخشش ممتازی، و من به تو امیدوار هستم که ذخایر رحمت خود و گنج‏های مغفرت را دروجود من پیاده کنی. پروردگارا اینجا جای کسی است که با این توحید و توصیف تو را منحصر به فرد دانسته (و این اوصاف را فقط مختصّ تو دانسته است)( و این گوینده) هیچ کس را غیر تو مستحقّ این ستایش‏ها و تعریف‏ها نشناخته است. من به تو نیازمندم یک‏چنان فقر و احتیاجی که جز فضل و محبت تو آن فقر و احتیاج را نمی‏تواند برطرف کند و جز سخاوت و بخشش تو کسی نمی‏تواند مرا از این وضع ناقص به کمال برساند. پس دراین مقام ستایش تو که من هستم رضایت خود را شامل حال من کن و ما را بی‏نیاز کن از این‏که دست بسوی غیر تو دراز کنیم. زیرا تو بر هر کاری توانا هستی.

خطبه 92 :

علت نپذیرفتن خلافت:

از جمله فرمایشات آن حضرت بعد از قتل عثمان که مردم خواستند با ایشان بیعت کنند:

مرا رها کنید و با دیگری بیعت کنید زیرا ما و شما به یک کاری اقدام کرده‏ایم که شکل‏ها و رنگ‏های مختلف دارد به‏طوری که قلب‏ها در برابر این امر ایستادگی نمی‏کند و عقل‏ها ثابت نمی‏ماند. به درستی که افکار مردم خیلی تیره است( حقی‏یابی و حق‏شناسی کار هرکسی نیست و مردم به میل خود برنامه‏ریزی می‏کنند) حرف حق ناشناخته است. شما بدانید اگر من دعوت شما را قبول کنم شما را به راهی می‏برم که خودم صلاح می‏دانم و به گفته‏های شما گوش فرانمی‏دهم و به سرزنش سرزنش‏کنندگان اعتنا نخواهم کرد. ولی اگر مرا رها کنید من مانن یک نفر از شما خواهم بود و شاید از همه شما بهتر گوش بدهم و از کسی که امر خود را به او واگذار کرده‏اید فرمانبردارتر باشم. اگر من مشاور و وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر و فرمانده شما باشم.

خطبه 93 :

ویژگی علمی و سیاسی امام علی علیه السلام :

ای مردم فقط من بودم که چشم فتنه را درآوردم ( شما را به حقیقت آن آگاه کردم و منافقین را رسوا نمودم) هیچ کس جز من جرأت نداشت که با فتنه‏ها بجنگد بعد از آن‏که موج تاریکی فتنه همه را فراگرفته و سخت مردم را محاصره نمود (زیرا فقط علی ع برکنار از فتنه‏ها و آگاه و مسلط به حوادث بود و بقیه یا گول خورده و یا فتنه‏گر بودند). پیش از آن‏که مرا ازدست بدهید از من بپرسید. قسم به کسی که جانم در دست اوست از حالا تا روز قیامت از هر مسئله‏ای که اتفاق بیفتد از گروهی که صدنفر را هدایت کند یا صد نفر را گمراه کند، از من نمی‏پرسید مگر این‏که به شما خبر می‏دهم از کسی که مردم را به فتنه دعوت می‏کند و صدا بلند می‏کند و کسی که پیشوای فتنه است و آن کسی که پیش برنده است، فتنه است و از جایی که شتران آن‏ها می‏خوابد و جایی که بار می‏اندازد، خبر می‏دهم از این‏که چه کسانی کشته می‏شوند و چه کسی می‏میرد. به خدا قسم مرا از دست داید و حوادث سخت شما را احاطه کرد و دولت‏های خطرناک بر شما مسلط شدند، در آن موقع بسیاری از جویندگان علم سر به پایین افکنده و ساکت می‏شوند و بسیاری از جواب‏دهندگان از جواب دادن باز می‏مانند و سستی می‏کنند.

خبر از فتنه‏های آینده :

آن فتنه‏ها و مصیبت‏ها وقتی است که جنگ میان شما شدت پیدا می‏کند و پاها و دامن به کمر زده باشد و آماده شود و زندگی دنیا برشما تنگ گردد، ایام بلا بر شما طولانی شود و هرروز سختی که بر انسان بگذرد خیلی طولانی به‏نظر می‏رسد تا وقتی که خداوند به برکت بقیه نیکانی که درمیان شما هستند در فرج را باز کند. فتنه‏ها طوری است که وقتی روی می‏آورد مردم را به شکّ و شبهه می‏اندازد( حقیقت آن آشکارنیست) و وقتی پشت می‏کند مردم را بیدار می‏نماید. فتنه‏هایی که روی می‏آورد ناشناخته است و وقتی می‏گذرد شناخته می‏شود. این فتنه‏ها در میان مردم گردش می‏کند مانند گردش بادها که شهری را فرامی‏گیرد و شهر دیگری را فرانمی‏گیرد.

خبر از فتنه‏های بنی امیه :

آگاه باشید که ترسناک‏ترین فتنه‏ها در نظر من فتنه حکومت بنی‏امیه است. این فتنه بنی امیه کور وتاریک است که خطای سیر تاریک آن همه را فرامی‏گیرد و بلاهای آن عده خاصی را ( شیعیان مبارز را از بین می‏برد و بلاها متوجه کسی می‏شود که آگاهی به ظلم و ستم آن‏ها پیدا کند ( چشم او را کورمی‏کنند که چرا عقیده به بنی امیه ندارد). بلاها از سر کسانی دور می‏شود که ظلم آن‏ها را نمی‏بیند. به خدا قسم خواهید دید بنی امیه بعد از من ارباب بدی برای شما هستند. مانند شتران چموش( که اگر نزدیکشان بروی با دهان گاز می‏گیرند و با دست به زمین می‏کوبند و با پا لگد می‏زنند و از دادن شیر مضایقه می‏کنند. شناخت نفاق فقط از عهده انسان‏های کامل برمی‏آید و مولا(ع) می‏فرماید: من فقط می‏توانم فتنه‏ها را رسوا نمایم.) همیشه بر شما تسلط دارند و از شما کسی را باقی نمی‏گذارند جز آن‏هایی که نافع به حال آن‏ها یا بدون ضرر برایشان باشند. همیشه بلای آن‏ها بر سرتان هست تا جایی که مضرت خواهی و انتقام شما از آن‏ها مانند انتقام بردگان از اربابان (یاری خواستن از پروردگار) یا مانند یاری خواستن دوست از دوست باشد. فتنه بنی امیه شما را بصورتی بسیار زشت و وحشت‏ناک محاصره می‏کند و بصورت حکومت‏های ظالم زمان جاهلیت شما را اداره می‏کند، در آن حکومت شمع هدایتی یا نشانه حقّی پیدا نمی‏شود.

توضیحات استاد:

انسان در برابرحوادث، ناتوان است زیرا از آن‏چه در آینده واقع خواهد شد بی‏خبر است. راه مبارزه و پیشگیری را نمی‏تواند بداند، وقتی حادثه می‏گذرد و انسان مصیبت‏های آن را می‏بیند آن وقت هشیار می‏گردد. بنابر فرمایش امام(ع) یعرفن مدبرات..... بنابراین اداره زندگی بشر باید بدست انسان‏های کامل باشد که راه را کامل طی کرده و باذن خدا از گذشته و آینده باخبرند.

خصت بلیتها.... همه بلاها به کسانی می‏رسد که مبارز و ظلم‏ستیز هستند و سر تسلیم فرود نمی‏آورند و الاّ بقیه مردم مثل کاهی بدست باد هستند.

سرانجام تلخ و دردناک بنی امیه :

ما خانواده بنی هاشم از آن فتنه‏ها برکنارهستیم و هرگز مردم را دعوت به آن فتنه‏ها نمی‏کنیم، پس از آن خداوند متعال فرج شما را از بنی امیه می‏رساند مانند خلاصی پوست دباغی شده از دست دباغان بوسیله لشکریانی که آن‏ها را شکنجه و نابود کنند یا این‏که به جبر و عنف آن‏ها را اداره کنند و به آن‏ها شربت‏های ناگوار مرگ بچشانند و جز شمشیر چیزی به آن‏ها نمی‏رسانند و برتن آن‏ها جز ترس و وحشت نمی‏پوشانند. دراین موقع است که قریش آرزو می‏کند که تمام دنیا و آن‏چه در آن است بدهد تا یکمرتبه هم که شده گرچه به اندازه زمان کشتن شتری مرا ببینند تا از آن‏ها بپذیرم آن‏چه را که امروز از آن‏ها می‏طلبم و از دادن آن دریغ می‏کنند( تسلیم و اطاعت)

توضیحات استاد:

دراین خطبه شریفه مولاعلیه السلام نعمت بزرگ ولایت خود را بر مردم یادآوری می‏کند و در معرفی علم و آگاهی خود نسبت به زمان و اوضاع و احوال آینده، دردمندانه سخن می‏گوید و چون پدری مهربان دلسوزانه مردم را متوجه به خطراتی می‏کند که درانتظار آن‏ها است. چرا که می‏بیند آن‏ها از اوامر او اطاعت نمی‏کنند و متمایل به بنی امیه که دررأس آن‏ها معاویه مکّار است هستند. به آن‏ها می‏فرماید: سلّونی قبل أن تفقدونی. من به همه اسرار عالم خلقت آگاهم از من بپرسید زیرا یک‏روز مرا از دست می‏دهید و به ظلم بنی امیه گرفتار می‏شوید، آن‏ها شما را وادار به کشتن فرزند پیغمبر می‏کنند؛ وقتی حسین(ع) را کشتید ظالمی مثل حجّاج بن یوسف بر شما تسلط می‏یابد که قوت و غذایش خون انسان‏های پاک است. آن وقت که زیر چکمه‏ها و شمشیرها و ستم‏های آنان قرار گرفتید و نیکان و آگاهان شما به قتل و شکنجه گرفتار شدند، خداوند به خاطر باقی مانده انسان‏های حق‏طلبی که در بین شما هستند گروه‏هایی را برمی‏انگیزد تا بنی امیه را نابود کنند( قیام ابومسلم درایران و بنی هاشم و بنی عباس برای نابودی بنی امیه و ایجاد حکومت عادلانه‏ای که به رهبری اهل بیت(ع) بود. بالاخره بنی امیه چنان نابود شدند که حتی قبرهای آن‏ها هم از بین رفت و بنی عباس حکومت را دردست گرفتند آن‏ها گرچه ظلم به اهل بیت(ع) کردند و مقام خلافت را به خود اختصاص دادند ولیکن نسبتا فشار کمتری بر مردم روا می‏داشتند) دراین مصیبت‏ها است که قریش به نعمت وجود مولا(ع) آگاه شده و آرزوی بیعت و تسلیم با او را دارند. می‏گویند آخرین حاکم بنی امیه بنام مروان ابن احمد وقتی با پیشوای لشکر خراسان روبرو شد گفت: ای کاش بجای این جوان علی(ع) پیشوای لشکر بود.

خطبه 94 :

وصف خدای سبحان :

با برکت است خدایی که همت‏های بسیار عالی به او نمی‏رسد و او را درک نمی‏کند وفرضیات بسیار زیرکانه و عاقلانه عظمت خدا را درک نمی‏کنند. خدایی که اول است و آخر ندارد که در آن‏جا تمام شود و آخر عمری ندارد که منقضی شود.

وصف پیامبران آسمانی :

خداوندمتعال پیامبران را در بهترین ودیعه‏گاه‏ها به ودیعه سپرد و در بهترین قرارگاه‏ها آن‏ها را مستقر نمود. صلب انسان‏های بزرگوارآن‏ها را به پاک‏ترین رحم‏ها منتقل کرد. هرزمان که پیامبری از دنیا می‏رفت جانشین دیگری برای اقامه دین خدا قیام می‏کرد.

وصف پیامبر اسلام(ص) و اهل بیت(ع)

تا وقتی که کرامت خداوند سبحان نبوت را به محمّد(ص) کشانید خداوند آن پیغمبر را از بهترین خانواده‏ها خارج کرد، از بهترین و عزیزترین شاخه‏های شجره‏ای که کاشته بود. خداوند او را از همان شجره‏ای بوجود آورد که پیامبرانش را بوجود آورده بود و از آن شجره امین‏های خود را انتخاب نموده بود( خط انبیاء فقط در ارتباط با خدا ایجاد می‏شود و فقط خدا پیامبرساز است و در مکاتب دیگر پیامبر تربیت نمی‏شود) خانواده او بهترین خانواده‏ها و جمعیت وابسته به او بهترین جمعیت‏ها و شجره زندگی او بهترین شجره‏ها است که در حرم خدا رشد کرده و به ثمررسیده است، در شعاع لطف خدا قد کشیده، درختی بود که شاخه‏های طولانی داشت و ثمراتی داشت که هیچ کس به آن درجه نمی‏رسید پس او پیشوای پرهیزکاران بود و مایه بصیرت و بینایی، برای کسانی که هدایت یافته‏اند چراغی بود که روشنایی‏اش درخشید و شهابی بود که نورش تابید و جرقه‏ای بود که برقش همه جا را گرفت ، روش او میانه‏روی و سنت او عقل‏آورو دانشمندساز بود. کلام او از باطل جدا و احکام او عدالت‏آور بود. خداوند او را زمانی فرستاد که از وجود پیامبران فاصله پیدا شده بود و مردم از عمل صالح سستی داشتند و امت‏ها گیج و گنگ بودند.

نصیحت به مردم :

لطف خدا شامل حال شما باشد، در این خطی که حقانیت آن واضح است عمل کنید. راهی است روشن که شما را به سلامتی ابدی می‏کشاند. شما در تربیت‏خانه الهی (دنیا) هستید که شما را مورد عتاب و خطاب قرار می‏دهد درحالی که مهلت و فراغت دارید و نامه‏های اعمال بدست خودتان، می‏دانید و می‏خوانید و قلم‏ها به اراده خودتان جاری می‏شود، بدن‏هایتان سالم است که می‏توانید خدا را عبادت کنید و زبان‏هایتان آزاد است و می‏توانید حرف حق بگویید. توبه شما قبول می‏شود و اعمال شما پسندیده خداوندمتعال است.

دارُالمُستَعتِب= دنیا مکتب‏خانه‏ای است که دانش‏آموزان مورد عتاب و خطاب استادان خود هستند و مرتب از آن‏ها تکلیف می‏خواهند و آن‏ها فرصت جبران تکالیف ازدست داده خود را دارند ولی وقتی زندگی قیامت دایر شود حساب‏ها مشخص است و کسی انسان را مورد گفتگو و بازخواست قرار نمی‏دهد بلکه نتیجه اعمال عیناً مشخص است.

خطبه 95 :

دوران جاهلیت و نعمت بعثت :

خداوند زمانی رسول خود را مبعوث کرد که مردم در گمراهی و سرگردانی بودند و در میان فتنه‏ها عقل خود را از دست داده بودند، هوی و هوس آن‏ها را گمراه کرده بود، نخوت و تکبر آن‏ها را لغزانده بود و جاهلیت جهل آن‏ها را سبک نموده بود.( ارزش‏های انسانی را از دست داده بودند) متحیر و سرگردان بودند در حالی‏که امور زندگی‏شان متزلزل بود و اسیر جهل و نادانی بودند. پس رسول خدا نصیحت آن‏ها را جدّی گرفت و به راه دین حرکت کرد و مردم را به حکمت و موعظه‏های نیکو دعوت کرد.

خطبه 96 :

خداشناسی :

ستایش مخصوص خدایی است که اول بوده و چیزی قبل از او نبوده است، آخر همه چیز است و چیزی بعد از او نبوده، همه جا ظاهر است و چیزی بالاتر از او نیست، همه چیز است و کسی و چیزی بجز او در باطن نیست.

ویژگی‏های پیامبر(ص)

قرارگاه این پیامبر بهترین قرارگاه و محلّ رشد و پرورش است، او شریف‏ترین مراکز پرورش بود در معدن کرامت بوجود آمده بود( ازدودمان شخصیت‏های کریم و بزرگوار) و در یک فرهنگ بسیار سالم و درست دل تمام نیکان عالم بسوی او متوجه شد و زمام عقل و علوم در اختیار آن حضرت قرار گرفت. خداوند به برکت آن بزرگوار کینه‏ها و حسدها را دفن کرد و آتش‏های فتنه و فساد را به برکت آن حضرت خاموش نمود، به برکت او بین برادران دینی الفت انداخت و نزدیکی‏های غیر دینی را جدایی افکند. ذلت اهل ایمان و تقوا را تبدیل به عزت کرد و عزت اهل کفر و گناه را به ذلت تبدیل نمود. کلام آن حضرت بیان حقایق بود و سکوت او زبان حکمت،(کارهای او حکیمانه بود و سکوت او بیجا نبود و کلامش و قیام و قعودش پند‏آموز بود)

خطبه 97 :

علل نکوهش و شکست کوفیان :

اگرچه خداوند ظالم را مهلت می‏دهد ولیکن ظالم از تسلط خدا خارج نشده است و خداوند در کمین‏گاه ظالم است که راه او را گرفته و خدا در جای نای گلو است، درهمان راهی که آب و غذا را می‏بلعد. قسم به خدایی که جانم در دست اوست البته غلبه خواهند کرد قوم بنی امیه برشما، نه برای این‏که آن‏ها به حق نزدیک‏ترند بلکه به خاطر این‏که آن‏ها برای به ثمر رساندن ادعای باطل معاویه سرعت دارند و شما کندی می‏کنید که حق مرا به کرسی بنشانید. امت‏ها درحالی هستند که از ظلم پادشاهان خود می‏ترسند و من درحالی هستم که از ظلم رعیت خود می‏ترسم. شما را برای جهاد حرکت می‏دهم، حرکت نمی‏کنید و حرف حق را به شما می‏شنوانم گوش نمی‏دهید، آشکار و پنهان شما را دعوت به حق می‏کنم شما اجابت نمی‏کنید و شما را نصیحت می‏کنم قبول نمی‏کنید شما انسان‏ها در مجلس حاضرید اما گویا غائبید و بی‏خاصیت. شما رعیت هستید اما مثل ارباب (گردن‏کلفتی می‏کنید) حکمت‏ها را برای شما تلاوت می‏کنم از آن‏ها فرار می‏کنید و شما را با موعظه‏های رسا موعظه می‏کنم از آن موعظه جدا می‏شوید. شما را تشویق می‏کنم تا با اهل ظلم بجنگید، هنوز گفتارم به آخر نرسیده که می‏بینم متفرق شده‏اید مانند قوم سبأ ، به خانه‏های خود برمی‏گردید و در برابر موعظه‏ها به خدعه می‏پردازید. صبحگاهان شما را روبراه می‏کنم اما شبانگاه کج و معوج مانند کمان ( خم شده) بسوی من برمی‏گردید، راست‏کننده شما ناتوان شده و راست‏شونده مشکلات بوجود آورده. ای انسان‏هایی که بدن‏هایتان حاضر است ولیکن عقل‏هایتان غایب شده است، رأی‏هایتان مختلف است امیران شما گرفتار شما شده‏اند، امام شما خدا را اطاعت می‏کند ولیکن شما او را نافرمانی می‏کنید و امام اهل شام خدا را معصیت می‏کند و شما از او اطاعت می‏کنید! به خدا قسم دوست دارم که معاویه با من به کیفیت درهم و دینار معامله کند ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از شما را به من بدهد ( اشاره حضرت به جدیت اصحاب معاویه و سهل‏انگاری و بی‏تفاوتی اصحاب خودش است)

روانشناسی اجتماعی مردم کوفه:

ای اهل کوفه من به سه وضعیت و روحانیت شما مبتلا شده‏ام. انسان‏های کری که شنوا هستند(ادعای دانایی دارد و حرف حساب نمی‏فهمند). انسان‏های لالی که گویا باشند و نابینایان بینا. نه آزادمردان درستی هستید هنگام جنگ و نه برادران با اطمینانی هنگام بلا. بر دستانتان خاک باد ای شبه شترانی که ساربان خود را از دست داده‏اند که هرگاه از یک‏طرف جمع شوند از طرف دیگر پراکنده می‏شوند.(یاران معاویه که هم سنخ خود معاویه بودند و با تهدید و تطمیع او با او همکاری می‏کردند ولی یاران علی با ایمان ضعیف خود علی ع را تنها گذاشتند) به خدا قسم فکر می‏کنم اگر حماسه جنگ واقع شود و آتش جنگ درگیرد شما جدا شوید و خود را از پسر ابیطالب رها کنید مانند راحت شدن زنان هنگام زایمان. من خودم از روی دلیل و برهان از جانب پروردگارم در راه روشن پیامبرم حرکت می‏کنم و راه راست و روشن بسوی آخرت را قدم قدم می‏پیمایم (شک و شبهه‏ای ندارم، مرا با خود قیاس نکنید)

ضرورت اطاعت از اهل‏بیت علیه‏السلام :

شما همه جا نگاهتان به اهل‏بیت پیامبرتان باشد و ملازم راه آن‏ها باشید و از آن‏ها پیروی کنید. آن‏ها هرگز شما را از خط هدایت خارج نخواهند کرد و شما را به هلاکت نمی‏کشانند. اگر آن‏ها نشستند و جمع شدند، شما هم بنشینید و اگر نهضت کردند شما هم نهضت کنید. در تصمیم‏گیری بر آن‏ها سبقت نگیرید که گمراه می‏شوید و از آن‏ها عقب نیفتید که هلاک می‏شوید.

وصف اصحاب پیامبر(ص)

من یاران محمّد(ص) را دیده‏‏ام ، کسی از شما را مانند آن‏ها نمی‏بینم. آن‏ها صبحگاه حرکت می‏کردند در حالی که ژولیده و غبارآلود ( پریشان حال) بودند، شب را به سجده و قیام سپری می‏کردند. آرامش ونشاط آن‏ها در آن بود که پیشانی و گونه خود را به خاک گذارند و از یاد قیامت مانند جرقه آتش بی‏قرار و ناآرام باشند، گویا روی پیشانی آن‏ها از طول سجده مانند زانوی گوسفندان پینه بسته بود ، وقتی نام خدا برده می‏شد اشکشان جاری می‏شد به‏طوری که گریبان آن‏ها تر می‏شد، مانند درختی که در برابر باد تند می‏لرزد از ترس عقاب یا به امّید ثواب خداوند می‏لرزیدند. ( اشاره به حالات روانی اصحاب پیامبر دارد که دل بدنیا نداشته‏اند)

خطبه 98 :

خبر از ستمگری و فساد بنی امیه :

به خدا قسم (بنی امیه) همیشه بر شما مسلط می‏شوند تا این‏که حرامی برای خدا باقی نگذارند مگر این‏که آن را حلال کرده باشند و عهد و پیمانی باقی نگذارند مگر این‏که آن را بهم زده باشند (گسسته باشند) حتی خانه سنگی و کلوخی هم از ظلم آن‏ها در امان نمانده باشد و ظلم آن‏ها آن‏جا را فراگیرد و فساد اخلاق آن‏ها وارد آن‏جا شود. مدیریت آن‏ها خانواده‏ها را متفرق کند تا این‏که مردم دوگروه شده و هردو بگریند : گروهی بر دینشان بگریند و گروهی دیگر بر دنیاشان گریه کنند.

تا جایی که کمک‏خواهی یکی از شما از آن‏ها مانند کمک خواستن برده‏ای از اربابش باشد( خوارو ذلیل شوید) که وقتی ارباب حاضر باشد اطاعتش می‏کنند و در غیاب او غیبتش می‏کنند، تا جایی که هر کسی دین و ایمانش به خدا بیشتر باشد سختی و رنج او بیشتر می‏شود پس اگر خداوند برای شما آسایشی بوجود آورد قبول کنید و اگر مبتلا شدید صبر کنید. عاقبت به نفع پرهیزکاران است.

( منظور از بنی امیه به‏طور کلی حکومت‏های ظالم است که درغیاب حکومت الهی همه جا را فرامی‏گیرد)

خطبه 99 :

خدا را حمد می‏کنم بر آن‏چه بر ما گذشته و از او کمک‏ می‏خواهم بر آن‏چه بر ما می‏گذرد. از او تقاضا داریم بر دین خود سالم بمانیم همان‏طور که سلامتی بدن را از او تقاضا می‏کنیم.

پرهیز از دنیا پرستی :

بندگان خدا شما را وصیت می‏کنم رها کنید این دنیایی را که شما را رها می‏کند گرچه ترک آن را دوست ندارید. دنیایی که بدن شما را کهنه می‏کند گرچه دوست دارید تازه و تازه‏تر بماند. مَثَل شما و دنیا مانند کاروانی است که درراه حرکت هستند مثل این‏که آن را طی کرده‏اند و علامتی را نشانه کرده‏اند، مثل این‏که به آن رسیده‏اند. چه بسا کسانی که می‏خواهند به جایی برسند بسوی آن جریان یافته‏اند تا این‏که رسیده‏اند، چه بسا چنین باشد که در همین روزی که دوست دارید باقی بمانید و از آن نگذرید، از پشت سرعاملی شما را می‏راند و می‏دواند تا شما را از دنیا جدا کند.

روش برخورد با دنیا :

پس عزت دنیا و افتخارات آن را مهم ندانید و فریفته زینت‏ها و نعمات دنیا نگردید. در برابر ضررها و بلاهای آن بی‏تابی نکنید زیرا عزت و افتخارات دنیا قطع می‏شود و زینت‏ها و نعمات آن زایل می‏گردد. بدانید که ضرر و فقر دنیا روبه پایان است و هر مدتی در دنیا به آخر می‏رسد و هر زنده‏ای به طرف نابودی می‏رود. آیا برای شما از احوال گذشتگان پند و عبرتی پیدا نمی‏شود یا برای شما درباره آباء و اجدادتان بینش و بینایی وجود ندارد؟ اگر شما عقل خود را بکار بیندازید!

مگر نمی‏بینید که گذشتگان شما برنمی‏گردند و آیندگان شما باقی نمی‏مانند؟ آیا نمی‏بینید که اهل دنیا و شام در حالات مختلف قرار می‏گیرند(تغییرات در زندگی بشر به دلیل سفر بی‏انتها از صفر تا بی‏نهایت است پس در سر راه خانه نسازید تا روزی که به زندگی ایده‏آل برسید و وضع بشر ثابت شود.) یک‏جا مرده‏‏ای است که بر او می‏گریند و دیگری او را تسلیت می‏دهد و جای دیگربیماری مبتلا بر زمین افتاده و دیگری او را عیادت می‏کند و آن دیگری در حال جان دادن است! دیگری در پی دنیا است و مرگ او را تعقیب می‏کند و غافلی که از مقدرات خود غفلت دارد با این‏که مقدرات از او غافل نیست. همین‏طور بقیه مردم بر آثار گذشتگان حرکت می‏کنند. آگاه باشید و به یاد نابودکننده لذت‏ها و کم‏کننده شهوت‏ها باشید ( پیری و مرگ). به یاد عواملی که آرزوها را قطع می‏کند، آن‏جا که با اعمال گناه و معصیت‏آلود روبرو می‏شوید به یاد مرگ باشید، از خدا کمک بگیرید تا حق واجب او را و شکر نعمت‏ها و احسان او را که قابل شمارش نیست ادا کنید .

خطبه 100 :

شناخت خدا :

خدا را شکر می‏کنم که فضیلت را میان خلایق منتشر ساخته و سخاوت خود را روی سر مردم گسترده است. در تمام کارها ومقدرات او را ستایش می‏کنیم و از او کمک می‏خواهیم که ما را به رعایت حق خود کمک کند. گواهی می‏دهیم که بجز خدا خدایی نیست.

ویژگی‏های پیامبر(ص)

محمّد(ص) بنده و رسول خدا است، خداوند او را به فرمان خود فرستاده است تا بشریت را شکوفا کند و ناطق به یاد خدا باشد. او با صداقت و امانت، دین خدا را رواج داد و با دین کامل و عقل مکمل از دنیا رفت، و در میان بشریت نشانه‏های حق را به یادگار گذاشت، نشانه‏هایی که هر کسی بر آن‏ها سبقت گیرد هلاک می‏شود و هرکسی از آن‏ها تخلف کند محو و نابود می‏شود، و هر کسی ملازم دین آن‏ها باشد به آن‏ها ملحق می‏شود. به دلیل رؤیت حق، در سخن و بیان آرامش دارند، قیام آن‏ها به کندی انجام می‏گیرد و زمانی‏که قیام کردند سرعت پیدا می‏کنند، زمانی که گردن شما برای حکومت آن ولیّ خدا نرم می‏شود (برای اطاعت از او آمادگی پیدا می‏کنید) و او را مدّ نظر قرار می‏دهید مرگ آن مرجع می‏رسد و خدا او را می‏برد، بعد از آن مرجع تا مدتی که خدا بخواهد زندگی می‏کنید تا روزی که خدا برای شما ظاهر کند کسی را که همه شما را جمع کند و پراکندگی شما را برطرف سازد. پس به حکومت کسی که هنوز نیامده(یا انسانی که هنوز به دین خدا نیامده یا نعمتی که هنوز نرسیده) طمع پیدا نکنید و از کسی هم که پشت به دین کرده (یا نعمتی که وقت آن گذشته) مأیوس نشوید زیرا شاید کسی که پشت به دین خدا کرده یکی از پاهایش بلغزد و پای دیگرش ثابت بماند و بعد از لغزش با هر دو پا برگردد و در دین خدا ثابت بماند.( چه بسا خداوند حادثه‏ای مقدر کند تا در این حادثه انسان خطاکار به دین خدا رو نماید)

توضیحات استاد:

دراین خطبه شریفه حضرت به حکمت رفت و آمد رهبران الهی اشاره می‏کنند و می‏فرمایند که خداوند می‏خواهد مردم، حق‏طلب باشند و حق را پیروی کنند نه اشخاص را. این انسان‏های مرجع وقتی همیشه باشند مردم بی‏چون و چرا آن‏ها را مدّنظر قرار می‏دهند و خودشان بدنبال رفع جهل ونادانی نمی‏روند. به همین دلیل امامی را که شهرت دارد می‏برد تا به دلیل شهرت و عظمت کسی، حق را نپذیرند. دین دو دوره دارد: تبلیغ و تربیت. حکومت و ولایت اول دوره تبلیغ و تربیت است.

تداوم امامت تا ظهور امام زمان (ع)

یقین بدانید که مثل آل محمّد(ص) مانند ستارگان آسمان است که وقتی ستاره‏ای غروب کند ستاره دیگری طلوع می‏کند. گویا چنان است که تربیت و تقدیر خدا درباره شما کامل شده و خداوند آن حکومتی که آرزو دارید به شما برساند.( رهبران الهی بسرعت دست به قیام نمی‏زنند و آمادگی جامعه را در نظر می‏گیرند، وقتی مردم را آماده کردند در قیام و عمل سرعت می‏گیرند.

خطبه 101 :

ستایش و اندرز :

ازجمله سخنرانی‏های آن حضرت که از جنگ‏ها و فتنه‏ها خبر می‏دهد:

خداوند اولی است که پیش از هر اولی بوده است و آخری است که پیش از هر آخری خواهد بود. با اولیت خدا واجب می‏شود ک خودش اول ندارد و ازلی است و با آخریت خدا واجب می‏شود که خودش آخر ندارد. گواهی می‏دهم جز خدا، خدایی نیست. یک‏چنان گواهی که ظاهر و باطن من یکی است و قلب و زبان من موافق یکدیگر است. ای مردم گرفتاری‏های من شما را به جرم و گناه نیندازد و این نافرمانی که از فرمان من می‏شود شما را از دایره ولایت من به هوی و هوس نیندازد. با چشم‏های خود مرا خیره نگاه نکنید وقتی سخنان مرا می‏شنوید ( از تعجب یا تمسخر)

خبر از حوادث خونین آینده :

قسم به خدایی که دانه نباتات را می‏شکافد و نفوس انسان‏ها را می‏پروراند، این خبرهایی که به شما می‏دهم از پیامبر مکّی(ص) است. آن پیامبری که تبلیغ کرد و دروغ نگفت، من هم که شنیدم جاهل به آن نبودم. نگاه می‏کنم این گمراهی که در شام سروصدا به راه انداخته و پرچم‏های خود را در اطراف کوفه برافراشته( جا باز کرده) وقتی سروصدای باطل بلند شد حرکتش شدت گرفت و جای پایش در زمین محکم شد؛ گاز می‏گیرد فتنه‏ها فرزندان خود را با نیش و پنجه خود، و جنگ‏ها موج می‏زند. روزگاری بسیار سخت آشکار می‏شود شب‏هایی تاریک و ظلمانی مردم را فرا می‏گیرد. وقتی این شجره خبیثه بنی امیه رسید و با میوه‏های خود بپا ایستاد و زبان شتر مانند خود را از دهان بیرون آورد و همه جا برق زد، پرچم فتنه‏های سخت و مشکل همه جا بسته می‏شود و مانند شب تاریک به‏طرف مردم رو می‏آورد.( درراه کفر و گناه امکان صلح و عدالت نیست زیرا انسان در خدمت انسان نیست) مانند دریای متلاطم خطرناک، این است واقعیت. چقدر زیاد کوفه بوسیله حوادث تند پاره پاره می‏شود و بادهای سخت بر آن می‏وزد. به همین زودی قرن‏ها پشت سریکدیگر آشکار می‏شود، هرکس ایستاده باشد(مبارزه کند) درو می‏شود و آن‏که درو شده(دست از مبارزه کشیده است) خرد می‏شود.

خطبه 102 :

وصف روز قیامت :

روز قیامت روزی است که خداوند اولین و آخرین را یک‏جا جمع می‏کند تا به حساب آن‏ها برسد و پاداش اعمال آن‏ها را برساند. همه درحال خضوع و خشوع ایستاده‏اند، عرق‏ریزان از فرط خجالت، دهان آن‏ها بسته است. زمین یک‏جا زندگی آن‏ها را متزلزل می‏کند. (زندگی از کف آن‏ها می‏رود) پس همان کسی حالش از همه بهتر است که جای پایی برای خود بیابد (راهی هرچند باریک بسوی خدا) و برای فکرو وجدان خود وسعت و گشایشی بوجود آورده باشد.( کوچه زندگی دنیا بن‏بست است بالاخره زندگی الهی فرامی‏رسد)

خبر از آینده خونین بصره و رزم مجاهدانی پیروز :

فتنه‏هایی پشت سر یکدیگر واقع می‏شود مانند شب سیاه تاریک که هیچ‏کس در برابر آن نمی‏تواند ایستادگی کند و هیچ پرچمی نمی‏تواند فتنه‏ها را برگرداند( چه از نظر تبلیغات چه از نظر تسلیحات) آن فتنه‏ها با وضع مرتب و آماده( برنامه ریزی شده) به‏طرف شما می‏آیند. پیشوایان اصلی آن فتنه‏ها برای آن فتنه‏ها برنامه‏ریزی می‏کنند و مأمورین آن‏ها را به پیش می‏برند. فتنه‏داران مردمی هستند سخت‏گیر و گازگیر، فایده‏رسانی آن‏ها کم و ضرررسانی آن‏ها زیاد است. ( این فتنه‏داران به فکر هیچ صلاحی به نفع خود و دیگران نیستند جز ارضاء وحشی‏گری خود) اقوامی با آن فتنه‏داران بجنگند که در مقابل ابرقدرت‏ها بیچاره‏اند، قدر آن‏ها درزمین مجهول است و در آسمان معروفند. پس ای اصره وای بحال تو از دست لشکری که از انتقام الهی پیدا می‏شود، منطق و احساسی در او نیست و بزودی اهل تو ای بصره مبتلا می‏شوند به مرگ دسته جمعی و گرسنگی کمرشکن.

خطبه 103 :

روش برخورد با دنیا :

ای مردم به دنیا چنان نگاه کنید مانند کسانی که زاهد و بی‏اعتنا هستند و از آن اعراض کرده‏اند. بدرستی که به خدا قسم دنیا به همین زودی بیرون می‏کند کسی را که جای گرفته و ساکن شده است. اسراف‏کاران و خوش‏گذرانان که خیالشان راحت است به رنج می‏افکند. آن‏چه از دنیا رفته و پشت کرده است برنمی‏گردد. معلوم نیست در آینده چیست که منتظر آن باشیم. شادی دنیا با غم و اندوه آمیخته است (شادی دنیا غیر از شادی آخرت است). قدرت و شجاعت مردان به ضعف و سستی می‏گراید. این تجملات دنیا که شما را به تعجب انداخته است شما را فریب ندهد چرا که آن‏ها مدت کمی دراختیار شما هستند. خدا رحمت کند مردی را که فکر می‏کند و عبرت می‏گیرد،عبرت بگیرد و بینا شود مثل این است که آن‏چه در دنیا هست به همین زودی نخواهد بود و مثل این است که آن‏چه در آخرت هست به همین زودی تا ابد باقی است. آن‏چه قابل شمارش است می‏شکند و از بین می‏رود و آن‏چه انتظارش می‏رود خواهد آمد. تمامی آینده‏ها نزدیک است و به شما می‏رسد.

ارزش عالِم و بی‏ارزشی جاهل :

عالِم کسی است که قدر و منزلت خود را می‏داند، همین جهالت بس که کسی خود را نشناسد ( در کارهایی که مناسب او نیست شرکت نمی‏کند و در برابر آن‏چه نمی‏داند متواضع است). مبغوض‏ترین افراد نزد خدا کسی است که خدا او را به خود واگذار کرده است و (سرپرستی و ولایت خدا از او برداشته شده است). از راه راست منحرف است و بدون راهنما فعالیت می‏کند. اگر به کشت دنیا دعوت شود عمل می‏کند و اگر به کشت آخرت دعوت شود تنبلی می‏کند. گویا آن‏چه از دنیا است که برای آن فعالیت کند واجب است و آن‏چه از کار آخرت است که سستی می‏کند از او ساقط است.

سخنی از آینده :

آخر‏الزمان زمانی است که جز مؤمنین گمنام کسی نجات پیدا نمی‏کند. آن مؤمنین کسانی هستند که اگر در مجلسی حاضرشوند شناخته نمی‏شوند و اگر غیبت اختیار کنند کسی در جستجوی آن‏ها نیست. آن مؤمنین گمنام چراغ‏های هدایت و نشانه‏هایی در تاریکی هستند. آن‏ها مفسده‏جو نیستند و اسرار مردم را فاش نمی‏کنند. آن‏ها هستند که خداوند درهای رحمت را بروی آن‏ها باز می‏کند و بلا و مصیبت را از آن‏ها برطرف می‏کند. ای مردم به زودی زمانی خواهد آمد که اسلام سرازیر خواهد شد همان‏طور که کاسه با آب خودش سرازیر می‏شود. ای مردم خدا شما را پناه داده از این‏که به شما ستم کند و پناه نداده که شما را آزمایش کند. و چه خوب فرموده خداوند متعال، در این داستان‏ها آیات الهی است، بدرستی که ما مردم را آزمایش می‏کنیم.

خطبه 104 :

خداوند متعال به هر قیمتی که باشد ما را از عذاب خودش که جهنم است حفظ می‏کند، هرچند که ابتلائات و مصیبت‏های دنیا باشد.

ره‏آورد بعثت پیامبر(ص)

به درستی که خداوند سبحان حضرت رسول(ص) را مبعوث کرد و به نبوت رسانید، در حالی که در یک زمان طولانی در میان عرب‏ها کسی نبود کتابی بخواند و بنویسد یا ادعای وحی و نبوت کند. پس آن پیامبر بوسیله کسانی که او را اطاعت می‏کردند با کسانی که او را نافرمانی کردند جنگید. آن‏ها را به راه‏های نجات سوق می‏داد و به سوی ساعت قیام پیش برد تا با قیام امام زمان عج فرج آن‏ها برسد. او با حسرت‏زدگان می‏نشست و با شکسته‏دلان همراهی می‏کرد. آن‏ها را سرپرستی می‏کرد تا آن‏ها را به مقصد زندگی برساند، مگر انسان کافری که خیری در او نبود تا این‏که راه نجات را به آن‏ها نشان داد و آن‏ها را درجایگاه مناسبشان جای داد. تا این‏که آسیای زندگی به گردش در‏آمد و کارها استقامت پیدا کرد.( نیزه‏ها راست گردید، جنگ برای عدالت نه برای تجاوز) به خدا قسم من درخطّ زندگی آن‏ها بودم تا همه به تمام معنا ولایت خدا را درک کردند. ( حکومت‏ها قبل از اسلام در سایه زور و وحشت نظام می‏یافتند و تمدن آن‏ها تحت نظام اسلام به ظرفیت کامل رسید) بعد از اسلام در سایه عدالت هرگز ضعف نشان ندادم و نترسیدم و خیانت نکردم و درکارشان سستی نکردم. به خدا قسم باطل را چنان زیر و رو می‏کنم تا این‏که حق را از گلوگاه باطل درآورم. حقّه‏بازی‏ها را رو می‏کنم مثل دانه‏ای که از میان علف‏های هرزه بیرون آورده شود.

توضیحات استاد:

گرچه مردم عربستان از نظر ادبیات زبان عرب در زمان حضرت رسول(ص) غنی بودند و خیلی افتخار می‏کردند اما معلومات و دانشمندانی در بین خود نداشتند. خداوندمتعال مقدر فرمود که قرآن خود را به کامل‏ترین زبان بر بشر نازل فرماید و وسیله آن همان تعصب عرب‏ها بود که نمی‏گذاشتند ادبیات غیرعرب وارد فرهنگ آن‏ها شود، آن‏ها زبان خود را خوب حفظ کردند، ضمنا سنت‏های خوب دیگر بجا مانده از ابراهیم خلیل الله از جمله مهمان‏نوازی را خوب حفظ کرده بودند و در حفظ و حراست حرم امن خدا کوشش می‏کردند. پیامبر(ص) طوری عمل کردند که هر شرّی را از اسلام دفع کردند و هر خیری را بسوی آن جذب نمودند به‏طوری که مکتب‏های غیر اسلام در برابر آن میان‏تهی شدند. به همین دلیل درمقایسه زمان بعد از اسلام و قبل از اسلام می‏بینیم که 7000 سال قبل از اسلام نه تمدن مادی چشمگیر و نه عدالت گسترده وجود داشت ولی 1400 سال از اسلام می‏گذرد که علوم مادی و معنوی این‏طور در پهنه جهان گسترش پیدا کرده، اسلام پایه‏گذار علوم مادی و پیشرفت‏های مادی بشر است. همچنین پایه‏گذار عدالت و تمدن انسانی بخصوص با شهادت‏طلبی و مبارزات ائمه اطهار(ع). کافران تمدن مادی اسلامی را گسترش دادند و مؤمنین تمدن انسانی الهی را. اسلام جاده را صاف و بدون زحمت در جلوی راه مردم باز کرد.

خطبه 105 :

ویژگی‏های پیامبر(ص)

شما عرب‏ها در بدبختی بودید تا این‏که خداوند سبحان حضرت رسول(ص) را به نبوت مبعوث کرد. او پیغمبری بود شاهد حق و حقیقت، بشارت‏دهنده و ترساننده. در کودکی بهترین انسان‏ها و در پیری نجیب‏ترین آدم‏ها. پاک‏ترین پاکان از نظر خوی و طبیعت، و ابربارنده سخاوتمندی برای شما.

هشدار از آینده تلخ فرزندان بنی امیه :

هرگز دنیا برای شما شیرین و لذیذ جلوه نکرد و شما هرگز قدرت نداشتید که از پستان دنیا شیر بدوشید مگر بعد از آن‏که با دنیا مصادف شدید کمربسته و آماده( خلافت برای شما آماده بود) و مضطرب و زیبا.( قبل از اسلام عرب‏ها دائم دروحشت و جنگ‏های قبیله‏ای، ضعیف و ناتوان بودند اما اینک حکومت اسلام توسط پیامبر(ص) و شجاعت علی(ع) قوت گرفته ونیرومند شده است. عرب‏ها چشم طمع بر خلافتی دوخته که شایسته‏اش نیستند و با همه تزلزل خود، زیبایی ریاست، چشم آن‏ها را کور کرده است.) دنیای حرام در نزد عده‏ای مانند درخت سدری بود بدون خار( غصب خلافت و سرزمین‏های فدک دنیای حرام بود که به‏نظر عده‏ای از سران قوم درخت سدر بی‏خار بود) اما دنیای حلال برای آن‏ها وجود نداشت ( زیرا دسترسی به مال حلال پرزحمت‏تر و دور از دسترس به‏نظر می‏رسید). به خدا قسم شما بنی امیه مصادف با خلافت شدید و تا مدت معین در سایه آن قرار گرفتید، پس تمام کره زمین به روی شما گشوده و دست قدرت شما در آن باز است، و دست قدرتمندان دنیا از شما بازداشته شده است. شمشیرهای شما بر قدرتمندان مسلط است و شمشیر قدرتمندان از شما گرفته شده است. بدانید که هر خونی طالب خونی دارد و هر حقّی طالب حقّی دارد. کسی که از خون مالامال محمد(ص) دفاع کند مانند کسی است که از حقّ خودش دفاع کرده است. طالب خون ما خدایی است که هر کس دنیا را بطلبد، خدا را عاجز نمی‏کند و هرکس فرار کند از قدرت او نمی‏تواند بدور ماند. قسم به خدا بنی امیه به همین زودی خواهید دید خلافت را که دردست غیر شما است، و در خانه دشمن شما است( بنی عباس و بعد هم سایرین) آگاه باشید که بصیرترین انسان‏ها کسی است که چشم بینای او در اعمال خیر نفوذ می‏کند و آن را به حقانیت می‏بیند. آگاه باشید که شنواترین شنوایان کسی است که موعظه را فرا می‏گیرد و قبول می‏کند.

اندرزهای جاودانه، توجه مردم به اهل‏بیت(ع)

ای مردم روشنایی بگیرید از شعاع چراغ واعظی که به وعظ خود عمل می‏کند و سیراب شوید از چشمه صافی که رونق پیدا کرده و از کدورت‏ها خالص شده است. ای بندگان خدا به جهالت خود متکی نشوید و تسلیم هوی و هوس خود نشوید. کسی که در یک‏چنین وضعی قرار گیرد و در پی هوا و هوس باشد مانند کسی است که بر لب وادی عمیقی ایستاده که زیرپایش سست است و به آن وادی سقوط می‏کند، پستی‏ها را به کول می‏کشد و از جایی به جایی می‏برد، با رأی باطل خود، که یکی بعد از دیگری ظاهر می‏شود می‏خواهد چیزها را بهم مربوط کند که قابل ارتباط نیست و اعمالی را به صلاح نزدیک کند که نزدیک نمی‏شود. شما را به خدا مبادا شکایت کنید به کسی که غم و غصه شما را برطرف نمی‏کند و کسی که کارهای محکم شما را خراب می‏کند. بدانید که وظیفه امام فقط این است که آن‏چه را از امر پروردگار فراگرفته به شما برساند. آن وظایف عبارت است از ابلاغ موعظه‏ها و کوشش در نصیحت مردم و راهنمایی آن‏ها، و زنده نگه‏داشتن سنت خدا و بپا داشتن حدود الهی بر کسانی که مستحق هستند و پرداختن حقوق مردم از بیت‏المال. مبادرت کنید و بتازید به طرف علم پیش از آن‏که صدای شجره‏اش بلند شود و پیش از آن‏که خود را مشغول کنید و فاصله بگیرید از مراکز خیزش علم از اهل علم. دیگران را باز دارید از اعمال بد و خود را هم از اعمال بد باز دارید. زیرا وظیفه دارید بعد از آن‏که خود را از گناه بازداشتید دیگران را باز دارید.

خطبه 106 :

ره‏آورد اسلام :

ستایش مخصوص خدا است که اسلام را از نهر آب حیات قرار داده و ورود به این نهر آب حیات را برای همه آسان کرده است، پایه‏های قدرت اسلام را بسیار قوی نموده است، برای کسی که اسلام می‏خواهد بر او غلبه کند (یا او بر اسلام غلبه کند) (پایه‏های اسلام در برابر دشمنان محکم است و کسی نمی‏تواند بر آن غلبه کند). خداوند اسلام را خانه امن و امانی قرار داده است برای کسی که به آن متوسل شود، مایه سلامتی برای کسی که داخل در اسلام شود و اسلام را دلیل قرار داد برای کسی که با علم اسلام تکلم کند، آن را شاهد حقانیت قرار داد برای کسی که به دلیل مسلمانی با کسی می‏جنگد. کسی که به دلایل اسلام متکی باشد در کلام و علم قوی می‏شود. اسلام را نور علم قرار داد برای کسی که آن علم را فراگیرد و آن را کتاب فهم قرار داد برای کسی که تعقل کند، اسلام را مایه عقل و خردمندی قرار داد برای کسی که تدبّر نماید و آن را بهترین نشان ومدال قرار داد برای آن‏ کس که نشان اسلام به خود گیرد. مایه بینایی قرار داد برای کسی که اراده مسلمانی دارد و اسلام را پل عبور قرار داد برای کسی که موعظه‏های آن را قبول دارد. اسلام برای کسانی که آن را باور کرده‏اند سبب نجات است، برای کسانی که توکل به خدا می‏کنند اطمینان‏بخش است و برای کسانی که کار خود را به خدا واگذار می‏کنند مایه آسایش است، برای کسانی که در راه انجام وظیفه صبر می‏کنند سپر بلاها و عذاب‏ها است. روش‏های اسلام واضح‏ترین و بهترین روش‏هاست، مداخلات آن بهترین مدخل‏هاست، مراکز علم وهدایت اسلام در اختیار انسان، و جاده حرکت در اسلام نورانی و درخشنده است. چراغ‏های هدایت اسلام خیلی روشنی‏بخش، جوائز اسلام خیلی کریمانه، انتهای مکتب اسلام عزت‏بخش و منافع اسلام جامع همه منافع است. جوائز اسلام خیلی نفیس، رهبران آن بسیار بزرگوار، راه و رسم اسلام تصدیق(حقایق) و مکتب نوربخش اسلام عمل صالح است. مرگ روزی است که مسلمانی به نتیجه می‏رسد، زندگی دنیا میدان مسابقه و قیامت روزی است که اسلام مثل مادر شیر خود را در اختیار فرزندانش می‏گذارد و آخرین جائزه آن بهشت است.

توضیحات استاد :

اسلام مکتبی است که هر کسی را که به آن داخل شود بیمه می‏کند به شرط آن‏که آن را جدّی بگیرد. اسلام سِلم است و آسان، فطرت سالم است و آسان چون با فطرت هماهنگ است. ابتلائات دراسلام برای آموزش است، فلج‏کننده نیست، پیش‏برد است. شناخت اسلام به ما حقوق می‏آموزد و کلام حق را محکم ادا می‏کند. مغازه عقل است هرکس خریدار عقل است آن را بشناسد. برای شناخته شدن به حق، مارک اسلام لازم است. تصمیم به مسلمان شدن باعث تقویت اراده است. هر موضعی از مواضع اسلام پل عبور است مثل پلکان که بالاتر از مرحله قبل و پایین‏تر از مرحله بالاتر است. ارکان اسلام چنان محکم است که هر چه به آن ضربه وارد شود بازهم محکم و پابرجا است. اسلام بهترین شاهد حقّ برای دعوا است. مسلمان دلایل کافی برای حاکمیت دارد زیرا متجاوز نیست. شناخت اسلام باعث دانایی می‏شود زیرا احکام آن کلید علم است و علم‏آفرین است. فقط در راه حق توکل به خدا معنا دارد. خداوند در راه مستقیم می‏تواند مسافر را هدایت کند نه در بی‏راهه مگر این‏که به او بفهماند راهش غلط است. اسلام راحتی‏آفرین است، سختی ندارد مگر این‏که برای دور ماندن از باطل، بعضی از موارد رفاه، حرام را کنار بگذاریم که آن هم راحتی روانی به همراه دارد. تفویض واگذاری همه امور به خدا است که انسان را راحت می‏کند. سه عامل مهمّ برای آسایش: رابطه خوب با مردم، شیرینی ارتباط با خدا و کار و کوشش مثبت، قوانین اسلام است که با زندگی ما سرو کار دارد، موهوم نیست بلکه روشن‏گر است. نور علم و حکمت اسلام در دسترس است و علمای اسلام با مردم هستند. مسابقات آن کریمانه است و هرکس یک قدم هم جلوتر برود جایزه دارد. تمام شدن دوره عمر دنیا، تمام شدن امتحانات است، دنیا زمین مسابقه است، ثمره این امتحان در قیامت و جائزه آن بهشت است.

دعا برای پیامبر(ص)

پیامبر(ص) دین اسلام را برای همه انسان‏ها شکوفا کرد، نشانه‏های نورانی برای کسانی که در حبس افکار بوده‏اند را نمایش داد. پس این پیغمبر امین و مأمون توست (ای خدا)، و شاهد به حقّ تو است در روز قیامت، و نعمتی است که او را برای مردم مبعوث کردی و رحمت تو است که او را به رسالت فرستادی. پروردگارا از عدالت و رحمت خود بهره بزرگی به آن بزرگوار مرحمت کن، از فضل و رحمت خود اجر او را چندین برابر زیاد فرما. پروردگارا سازمان دین و دعوت او را بهترین سازمان‏ها قرار بده و آن‏چه برای او مهیا کرده‏ای کریمانه دراختیار او بگذار و منزلت و مقام او را خیلی شریف گردان. وسیله‏های شفاعت را در اختیار او قرار بده و مقام و عظمت و فضیلت به او مرحمت کن و ما را با حزب او محشور کن، بدون این‏که رسوا باشیم و پشیمان یا سرافکنده باشیم یا عهد شکن، بدون این‏که گمراه باشیم و گمراه‏کننده ویا فریفته دنیا شده باشیم.

ره‏آورد بعثت پیامبر(ص)

از فرمایشات آن حضرت خطاب به اصحاب خود که چه عظمتی بعد از اسلام یافتند و در جهان مشهور شدند طوری که همه جا به تقدس معروف شدند و از آن‏ها به تبرک می‏جستند.

شما صحابه پیغمبر به لطف خدا مقامی پیدا کردید که مردم به کنیزان شما احترام می‏گذارند و به همسایگان شما خدمت می‏کنند( مثل فضّه کنیز حضرت زهرا س که مورد احترام همه است) و کسانی شما را تعظیم می‏کنند که بر آن‏ها برتری ندارید و حقی بر سر آن‏ها ندارید( دانشمندان عالم صحابه پیامبر را احترام می‏کردند) و به شما احترام می‏گذارند کسانی که از تسلط شما نمی‏ترسند و کسانی که شما حکومتی بر آن‏ها ندارید.

علل سقوط و سیر ارتجاعی امت :

شما می‏بینید که چگونه عهد خدا را می‏شکنند و غضب نمی‏کنید با این‏که شما در برابر شکسته شدن عهد و پیمان اجداد خود ناراحت می‏شوید. فرامین الهی به شما سپرده می‏شود و بر دست شما جاری می‏گردد، شما مرجع احکام الهی شده‏اید، شما ظالم‏ها را بر مقام خود مسلط کرده‏اید و زمام زندگی خود را به دست آن‏ها انداخته‏اید و فرامین الهی را به آن‏ها سپرده‏اید. آن‏ها به احکام شبهه‏ناک عمل می‏کنند و به میل و شهوت خود با مردم رفتار می‏کنند. به خدا قسم اگر آن‏ها شما را پراکنده سازند و در زیر هر گیاهی متفرق کنند، خدا شما را جمع می‏کند در روزی که برای آن‏ها شرّ است تا از آن‏ها انتقام بگیرید.

خطبه 107 :

وصف نبرد یاران صفین :

از فرمایشات آن حضرت(ع) در یکی از روزهای صفین وقتی در یک حمله پیروز شدند و سپس شکست خوردند:

من ابتدا حملات شما را مشاهده کردم و دیدم چگونه از صف‏های خود کناره گرفتید، جفاکاران بدکار و وحشی‏های اهل شام شما را محاصره کردند، با این‏که شما بزرگان عرب هستید و سران عزت و شرف، شما پیشکسوتان و پیش‏فکران عرب و قدرت‏های شناخته شده عرب هستید. تنها چیزی که رنج سینه مرا شفا داد این بود که دیدم شما آخر کار محاصره کردید آن‏ها را همان‏طور که آن‏ها شما را محاصره کردند و عقب زدید ایشان را از جایگاهشان همان‏طور که آن‏ها اول شما را عقب زدند. با شمشیرهایتان و نیزه زدن‏هایتان به‏طوری که آخری‏ها روی اولی‏ها افتادند مثل شتران تشنه‏ای که از آبگاه خود رانده می‏شوند و از حوض آب خود پرت می‏گردند.

خطبه 108 :

خداشناسی :

ستایش می‏کنم خدایی را که با آفرینش موجودات در برابر خلق خود متجلی شده است و با حجت و برهان در برابر علم مردم ظاهر شده است. خلایق را بدون تفکر آفریده است زیرا تفکرات و نقشه‏کشی مناسب نیست مگر برای کسانی که دارای ظاهر و باطن هستند و خداوند مانند انسان دارای ضمیر باطن نیست ( ظاهر وباطن خدا یک حقیقت است) علم خدا باطن اشیاء مستور را فراگرفته و با علم خود به مشکلات علمی پنهان احاطه پیدا کرده است.

وصف پیامبر اسلام(ص)

خداوند متعال پیامبر را از شجره نبوت انتخاب کرد و از خانواده‏های نورانی و شخصیت‏های عالی و برتر و از مرکز دانش سرزمین مکه و بطحاء( اعراب اصیل) و از خانواده‏هایی که چراغ تاریکی بودند و چشمه‏های علم و حکمت. او طبیبی بود که طبّ خود را می‏کشاند به هر جا که لازم بود، مرهم‏های خود را حکیمانه می‏نهاد و مواضع مرض را می‏سوزاند. دوا داروهای خود را به جایی می‏برد که خیلی لازم بود یعنی: دل‏هایی که نابینا بود بینا کرد، گوش‏هایی که ناشنوا بود شنوا کرد و زبان‏های گنگ را گویا کرد. دوا داروهای خود را می‏کشاند به جاهایی که مردم غافل بودند و جاهایی که مردم گرفتار حیرت و سرگردانی بودند.

توضیحات استاد:

همان‏طور که در طبیعت درختان گوناگون را خداوند آفریده و بعضی را بر بعضی برتری داده است مثل انجیر و زیتون، در جامعه اسلامی هم خانواده‏های گوناگون با استعدادهای متفاوت آفریده و ازآن میان، خانواده و شجره انبیاء هستند که درصفات و کمالات ممتاز هستند، بدین‏گونه به ما دستور داده‏اند که شجره زندگی خود را به این درختان اصیل و پرثمره پیوند زده تا شباهت به آن‏ها پیدا کنیم. همان‏گونه که یک درخت کم ثمر را به یک درخت پرثمر و سالم پیوند می‏زنیم تا میوه‏هایش اصلاح شود. این پیوند همانا استفاده از اندیشه‏ها و مکتب پیامبران و اولیاء است.

علل انحراف فرزندان بنی امیه :

انسان‏هایی که از نور حکمت روشنایی نگرفته بودند و جرقه‏ای ازعلم برطرف‏کننده باطل در دلشان ایجاد نشده بود، آن‏ها در زندگی مانند حیوانات چرنده و سنگ‏های سخت بودند. اسرار حق برای مردم با بصیرت روشن شد و حجت خدا برای انسان‏های اشتباه‏کننده واضح گردید. ساعت قیامت روی خود را نشان داد و علامت حق برای جویندگان حقیقت آشکار گردید.

نکوهش کوفیان :

مرا چه شده که شما را می‏بینم صورت‏هایی بدون روح و روح‏هایی بدون عقل و عابدهایی که مصلحت‏جو نیستند و تاجرهایی که سود نمی‏برند. بیدارانی در خواب غفلت، حاضرانی که عقل شما غایب است، بینایان کور و شنوایان کر و گویندگان لال ! بنی امیه پرچم ضلالت هستند که درمحور حکومت خود جای گرفتند و با شعبه‏های خود فرقه فرقه شده‏اند، شما را مانند گندم پیمانه می‏کنند و می‏فروشند و بدست تدبیر خود شما را در جهالت نگه می‏دارند. پیشوایان این پرچم ضلالت از ملت خود خارج هستند و درخطّ گمراهی قیام می‏کنند.

خبر از کشتار و فساد بنی امیه :

درچنین زمانی کسی از شما انسان‏های خوب باقی نمی‏ماند مگر به اندازه‏ای که در دیگ باقی می‏ماند یا به اندازه گردو خاکی که ته جوالی بجا می‏ماند، شما را می‏مالند و فشار می‏دهند مثل چرم در چرم‏سازی و شما را درو می‏کنند مانند درو کردن گندم، و مؤمنین خالص را از بین شما برمی‏چینند مانند مرغی که دانه‏های چاق را از میان دانه‏های لاغر برمی‏چیند یا مؤمنین کاملا خالص شده که مورد پسند خدا قرار می‏گیرند.

هشدار و سفارش به اطاعت از اهل بیت(ع)

به کجا می‏برند شما را از این راه‏های مختلف، به حیرت و سرگردانی می‎‏‎‏اندازند شما را تاریکی‏ها! دروغ‏ها تا کی شما را می‏فریبد، ازکجا سر شما می‏آیند و به کجا پرت می‏شوید؟ بدانید که هر مدتی حسابی دارد و هر غایبی بازگشتی دارد، پس گوش بدهید به حرف عالم ربّانی خود و حرف او را به قلب خود بسپارید وقتی شما را صدا می‏زند و بیدار شوید. پیشوای هر خانواده‏ای به خانواده‏اش حقیقت را بگوید و زندگی خود را جمع و جور کند و حرف حق را به ذهن خود بسپارد. امام شما امر دین را منظم کرده (حقایقش را شکافته) همان‏طور که جواهرات به نخ کشیده منظم است ( منظور از استخراج حق تشبیه به استخراج گوهر گرانبها از دل سنگ‏ها است) و شجره حق را شیره‏کشی کرده است همان‏طور که شیره درخت را می‏کشند( مثل وقتی پوست درخت را می‏شکافند وشیره آن را در می‏آورند)

خبر از مسخ ارزش‏ها درحکومت بنی امیه :

در این‏جا است که باطل جای خود را باز می‏کند و جهل سوار مرکب‏های خود می‏شود، طغیان‏گران عظمت پیدا می‏کنند و دعوت‏کنندگان به حق کم می‏شوند. روزگار به شما حمله می‏کند مانند درندگان دیوانه و زبان اهل باطل بعد از خاموشی دراز می‏شود. مردم براساس فسق و فجور برادر یکدیگر می‏شوند و همه با هم از دین فاصله می‏گیرند و بایکدیگر بر اساس کذب و دروغ دوستی می‏کنند و براساس صداقت و راستی دشمن یکدیگر می‏شوند. وقتی روزگار چنین می‏شود فرزندان صالح فروکش می‏کنند و باران کم می‏بارد، انسان‏های پست فیضان نمایش پیدا می‏کنند وبزرگواران فروکش می‏کنند. مردم چنین زمانی مانند گرگ هستند و سلاطین آن درنده‏های خطرناک، مردم متوسط خورنده ( یا طعمه دیگران) و مردم فقیر مردگان هستند که فعالیت ندارند. صداقت فروکش می‏یابد و کذب و دروغ جریان پیدا می‏کند، دوستی‏ها فقط به زبان است و اختلاف و دشمنی در دل‏ها جای می‏گیرد. فسق و فجور مایه افتخار می‏شود و عفت و پاکی مایه تعجب. دراین زمان است که اسلام پوستین خود را وارونه می‏پوشد.

خطبه 109 :

وصف قدرت پروردگار:

هرچیزی در برابر خدا تسلیم است و همه چیز به کمک خدا قیام دارد، ثروت هر فقیر و عزت هر ذلیل، قدرت هر ضعیف و پناه‏گاه هر مصیبت‏زده است. کسی که سخن بگوید خدا منطق او را می‏شنود و کسی که ساکت شود خدا سرّ او را می‏داند، هر کسی زندگی کند روزیش با خدا است و هر کسی بمیرد بسوی خدا رفته است. چشم‏ها تو را ندیده تا از تو خبر دهد بلکه پیش از این‏که خلایق ترا وصف کنند بوده‏ای. تو خلق را به این دلیل نیافریده‏ای که از تنهایی وحشت داشتی، و برای منفعت خود آن‏ها را بکار نگماشته‏ای، کسی را که تعقیب کنی بر تو سبقت نمی‏گیرد و کسی را که دستگیر کنی از اختیارات خارج نمی‏شود. کسی که از تو نافرمانی کند، سلطنت تو را شکست نمی‏دهد و کسی که تو را اطاعت کند بر پادشاهی تو نمی‏افزاید و کسانی که بر قضا و قدر مخالفت دارند نمی‏توانند فرمان تو را برگردانند و کسانی که به فرمان تو پشت می‏کنند از تو بی‏نیاز نمی‏شوند. هر سرّی در برابر تو آشکار است و هر غیبی در نظر تو حاضر، تو ابدی هستی و هرگز مدت نداری، تو آخرین مقصد هستی و کسی راه فرار از تو ندارد، تو وعده‏گاه همه مردمی و راه نجاتی از تو نیست مگر بسوی خودت. هدف هرجنبنده‏ای بدست توست و عاقبت هر بذر و نطفه‏ای بسوی تو خواهد بود. تو منزهی، چه بسیار بزرگ است آن‏چه از خلایق تو را می‏بینم و چقدر عظمت مخلوقات در برابر قدرت تو کوچک است. چقدر آن‏چه می‏بینم ازملکوت قدرت تو هولناک است، و چقدر این ملکوت قدرت که می‏بینم در برابر سلطنت تو که نمی‏بینم کوچک است، و چقدر فراوان و گوارا است نعمت‏های تو در دنیا، و چقدر کوچک است دنیا در برابر نعمت آخرت. (در این خطبه به صفات ذاتی خالق و مخلوق اشاره شده است یعنی برو برگرد ندارد)

وصف فرشتگان :

فرشتگانی که آن‏ها را در آسمان‏ها سکونت دادی و آن‏ها را از کره زمین برتر و بالاتر قرار دادی. آن ‏فرشتگان داناترین مخلوقات هستند به تو و از همه بیشتر ترسانند از تو و از همه کس به تو نزدیک‏ترند. آن‏ها در صلب پدر ساکن نبودند و در دل رحم جای نگرفته‏اند. آن‏ها از آب نطفه پست خلق نشده‏اند و آرزوها و خیالات آن‏ها را گروه گروه و فرقه فرقه نمی‏کند. آن‏ها همان مقام و منزلتی هستند که از تو دارند( ارزش آن‏ها از تو است) و منزلت آن‏ها درنزد تو است، هوی و هوس آن‏ها در وجود تو متمرکز است (از خود اراده نمی‏کنند). بسیار زیاد از تو اطاعت می‏کنند و بسیار کم از امر تو غافلند. با همه این اوصاف اگر حقیقت آن‏چه بر آن‏ها مخفی است از عظمت تو را درک کنند، اعمال خود را کوچک و خود را پست می‏شمارند و خواهند دانست که نتوانسته‏اند حق عبادت تو را بجای آورند و آن‏طور که شایسته اطاعت از تو هست تو را اطاعت کنند.

توضیحات استاد:

حضرت در این جملات قدرت‏های غیبی را توضیح می‏دهد که ملائکه هستند، می‏فرمایند: آن‏ها جان عالمند که در اختیار خداوندند. مثلا بدن ما نیست که ما را به خدا وصل می‏کند، روح ما وسیله ارتباط با خدا است. آن‏ها لطیفه‏های مجرد نوری هستند، اسم اعظم خداوند نیروهای غیبی خدا است که به انسان‏های کامل داده شده در علم و معرفت تعلق می‏گیرد و به انسان‏های پایین‏تر با واسطه تعلق می‏گیرد مثل انگشتر سلیمان و عصای موسی. ما انسان‏ها با شناخت ملائکه از غرور خود دست برداشته و مانند آن‏ها تسلیم خداوند خواهیم شد. چه بسا این توصیفات مال انسان‏های کامل‏الایمان باشد.

نعمت‏های خداوند متعال و سوء استفاده‏ها :

منزهی تو ای خدایی که آفریننده و معبود بندگانی، خیلی زیبا آزمایش می‏کنی و به زیبایی ابتلائات نزد خلق شناخته شده‏ای. خانه آخرت را بنا کردی و در این خانه آخرت سفره عزت و کرامت پهن کردی. شراب‏ها و طعام‏ها و همسران و خدمتکاران و قصرها و نهرها و زراعت‏ها و میوه‏ها قرار دادی. حسن بلاء خوش عاقبت بودن کارها است که گرچه اول کار سخت به نظر می‏رسد ولی عاقبت بابرکت است ومعبود من خداوند از این‏جا است که او خیلی زیبا بندگانش را امتحان می‏کند. سپس دعوت‏کنندگانی و پیغمبرانی فرستادی که مردم را به بهشت تو دعوت کردند نه دعوت‏کنندگان را اجابت کردند و نه هم به آن‏چه رغبت دادی رغبت کردند و نه هم به آن‏چه مردم را تشویق کردی اشتیاق پیدا کردند، آن‏ها روی آوردند به این مردار دنیا و با خوردن دنیا خود را رسوا کردند و بر دوستی دنیا همکاری نمودند.

خطر عشق و وابستگی‏های دروغین :

هرکس عاشق هر چیزی شد چشم بینای خود را کور می‏کند و قلب دانای خود را مریض می‏کند. دنیاپرست نگاه می‏کند با چشمی که سالم نیست و می‏شنود با گوشی که شنوا نیست. شهوت‏ها عقل او را پاره کرده و دنیا قلب او را کشته و خود را در دنیاطلبی متحیر کرده است. پس این انسان برده دنیا شده و برده کسی که ثروتی از دنیا دست اوست. هرجا دنیا بغلطد او هم می‏غلطد و از هر جا روی آورد رو می‏آورد. بوسیله نصیحت‏کنندگان از جانب خدا متنبه نمی‏شود و با موعظه موعظه‏کنندگان، موعظه نمی‏شود، درحالی که می‏بیند کسانی را که با همه غرور و عزّت خدا آن‏ها را گرفته است در حالی که نه عذر آن‏ها را می‏پذیرد و نه اجازه برگشت می‏دهد، چگونه نازل شد بر آن‏ها عذاب‏هایی که جاهل به آن بودند و به فراق دنیایی که مبتلا شدند که در آن امن و امان بودند و روی آوردند به عالم آخرت و به آن‏چه وعده داده بود. پس آن‏چه برای آن‏ها نازل می‏شود قابل وصف نیست.

وصف چگونگی مرگ ومردن :

سکرات مرگ و حسرت دنیا در دلشان جمع شده و آن‏چه در اطرافشان بود متلاشی گشته و در برابر آخرت رنگ آن‏ها متغیر شده است. سپس ورود مرگ دراو زیاد می‏شود به‏طوری که بین محتضر و گفتگوی او حائل می‏شود و او در میان خانواده خود با چشم به آن‏ها می‏نگرد و با گوش حرف‏هایشان را می‏شنود درحالی که عقلش سالم و مغزش باقی است( قوای عقلانی انسان را خداوند دیرترمی‏گیرد شاید حالت توبه پیدا شود) فکر می‏کند عمرش را در چه راهی صرف کرده و روزگارش را به کجا کشانده است، درباره ثروت‏هایی که جمع کرده فکر می‏کند و به یاد می‏آورد در حالی که در طمع آن ثروت‏ها چشم روی هم گذاشته، حلال و حرام و مشتبه را یک جا جمع کرده است ( برایش اهمیتی نداشته که از چه راهی بدست می‏آید. مصرحات اموالی است که حلال و حرام بودن آن معلوم است و مشتبه اموالی است که ظاهرا حرام و باطن حلال یا به عکس و دقت نمی‏شود) (می‏بیند که) مسؤولیت جمع مال به گردنش مانده ( وبا خود به آخرت می‏برد) و مشرف بر فراق از مال و ثروت خود شده در حالی که این ثروت برای وارث‏های او آماده و گوارا شده است که متنعم شوند و بهره ببرند. گوارایی مال و ثروت برای غیر اوست و مسؤولیت به گردن خود اوست و این انسان سخت در گرو دنیا بوده است. او پشت دست خود را گاز می‏گیرد (پشیمان شده) به خاطر مسائلی که دم مرگ برایش روشن شده (که چرا آخرت را رها کرده و بدنبال دنیا بوده است) و بی‏میل می‏شود به آن‏چه در ایام عمر به آن علاقه داشته است، و آرزو می‏کند ای کاش همان کسی که به او حسادت می‏کرد و غبطه او را می‏خورد با این مال ثروتمند می‏شد. پس مرگ دائم وارد بدن او می‏شود (علائم مرگ بیشتر می‏شود) تا این‏که زبان و گوش از کار می‏افتد و درخانواده‏اش به حالی می‏افتد که نه می‏تواند حرف بزند و نه بشنود. با گوشه چشم این‏طرف و آن‏طرف را نگاه می‏کند، به صورت خانواده‏اش می‏نگرد، می‏بیند زبان آن‏ها می‏جنبد ولیکن صدای آن‏ها را نمی‏شنود، سپس مرگ بیشتر غلبه می‏کند و بدن او را فرامی‏گیرد، چشم او را می‏بندد همان‏طور که گوش او را بسته بود. دراینجا جان از بدنش خارج می‏شود و به صورت مرداری بین خانواده خود بجای می‏ماند به‏طوری که وحشت دارند از این‏که کنار او باشند و از نزدیکی او دور می‏شوند. او نمی‏تواند گریه‏کنندگان را خوشبخت کند و دعوت‏کننده را جواب گوید، بعد او را برداشته بسوی چاله‏ای در زمین می‏برند، در چاله قبر او را تسلیم می‏نمایند و از زیارتش بازمی‏مانند.

وصف رستاخیز وزنده شدن دوباره :

تا زمانی‏ که کتاب تقدیر خدا به آخر برسد( دوره دنیا برای اهلش به آخر برسد و این دوره براساس رشد فکری انسان‏ها تمام می‏شود نه نفرات زیرا جامعه در مسیر فکری رشد می‏کند و انسان‏ها در راه رشد فکری از خود بیشتر مأیوس شده و به خدا پناه می‏آورند زیرا مدیریت جوامع مشکل‏تر می‏شود و فقط یک حکومت الهی می‏تواند جوابگوی نیاز مردم باشد)( خلق آخر دارد و آخریت آن به تکامل فکر است) فرمان خدا به آخرین مقدار خود برسد و آخرین خلق به اولین آن‏ها ملحق شوند (همه در یک‏جا جمع شوند مثل پدرومادر که منتظر فرزندان هستند تا یک خانواده را تشکیل دهند و نتیجه اعمال گذشتگان در مسیر جامعه مشخص شود که خیر است یا شر، به هر حال کامل شده و به بار آمده است سنگ قابیل تبدیل به آتش جهنم و صبر هابیل تبدیل به بهشت شود) امر خدا آن‏طور که اراده فرموده ظاهر شود تا خلق خود را دوباره زنده کند، آسمان را به اضطراب و لرزش در می‏آورد و حقیقت آن را آشکار می‏کند و زمین را می‏لزاند و تکان می‏دهد و کوه‏هایش را می‏کَند و به صورت گرد و غبار درمی‏آورد و می‏کوبد، بعضی از این کوه‏ها را بر بعضی از جلال و هیبت خود و از خوف قدرت خدا خارج می‏کند کسانی را که در زمین هستند بعد از آن‏که کهنه شده‏اند و تازه می‏گرداند، آن‏ها را بعد از آن‏که از یکدیگر جدا شده‏اند جمع می‏کند و آن‏ها را بر طبق سؤال و پرسش از اعمال مخفی و افعال پنهان از یکدیگر تمیز می‏دهد. آن‏ها را به دو گروه تقسیم می‏کند، یک گروه را نعمت داده و از گروه دیگر انتقام می‏گیرد. اما آن‏ها که اهل اطاعت و بندگی بوده‏اند در جوار رحمت خود ثواب می‏دهد(همه چیز را از دست خدا بدون واسطه از طبیعت می‏گیرند) و آن‏ها را درزندگی آخرت مخلد می‏کند، جایی که هرکس وارد شود انتقال ندارد و حالات آن‏ها تغییر نمی‏کند، جزع و فزع نوبت به نوبت آن‏ها را نمی‏گیرد و مرض‏ها به آن‏ها نمی‏رسد، خطرات بر آن‏ها عارض نمی‏شود و مسافرت‏ها و رنگ‏ عوض کردن‏ها شخصیت آن‏ها را تغییر نمی‏دهد. اما کسانی که اهل معصیت هستند خداوند آن‏ها را در بدترین زندگی قرار می‏دهد و دست‏های آن‏ها را به گردنشان می‏بندد و پیشانیشان به پاهاشان نزدیک می‏شود (ذلت و سرافکندگی طوری آن‏ها را فرامی‏گیرد که از شرم سربلند نمی‏کنند و دست آن‏ها از همه چیز کوتاه می‏شود) لباس‏هایی از قیرگداخته بر تنشان می‏پوشاند و قطعات آتش به آن‏ها تعلق می‏گیرد. در عذابی قرار می‏گیرند که حرارتش خیلی زیاد است و در مکانی که درِ آن بسته شده است (مطابقت با وضع جهنمی دارد) آتشی که حمله‏ور است پر سرو صدا و زبانه‏دار و درخشنده است در چاله‏ها و دره‏های هولناک، کسی که آن‏جا است انتقال به جایی ندارد اسیر آن با فدیه و رشوه آزاد نمی‏شود و زخم‏ها و تاول‏های آن آتش گسیخته نمی‏شود. آن زندگی موت ندارد که تمام شود و اهل جهنم عمری ندارند که به آخربرسد.

توضیحات استاد:

آیه 13 سوره حدید: و ضرب لهم بسورٍ لها باب باطنه رحمة ظاهره من قبله العذاب به ما می‏فهماند که جهنمی از رحمت خدا مأیوس است والاّ درون این در، رحمت است برای هر کسی که وارد شود، درهمان آتش‏ها اگر سجده کند یا یک یا خدا بگوید، قبول است. کسانی که خانه حضرت رضا(ع) را آتش زدند امام را احضار کردند تا شکایت خود را از آن‏ها اظهار کند، امام شفاعت آن‏ها را کرد اما آن دو مأمور گله کردند که امام پیش مأمون شکایت می‏کند این شد که دست به دامن امام نشدند و کشته شدند.

پارسایی پیامبر(ص)

آن بزرگواردنیا را به نظر خود بسیار کوچک و پست شناخت، آن را سست و بی‏‏پایه دانست و مردم را هم به سستی آن آشنا کرد و دانست که خداوند به اختیار خود دنیا را از او کنار زده و آن را در اختیار دشمنان آن حضرت قرار داده است از روی حقارت. پس پیغمبر(ص) در قلب و نیت خود از دنیا فاصله گرفت و یاد دنیا را از دل خود دور کرد و دوست داشت که جلوه دنیا از چشمش دور شود مبادا آلوده به دنیا و مقام دنیا شود یا مبادا انتظار مقامی از دنیا را داشته باشد. او برای رفع عذر، از جانب پروردگارش تبلیغ کرد و امت خود را نصیحت کرد و از عذاب آخرت ترساند و مردم را به بهشت دعوت کرد و به آن‏ها مژده موفقیت داد.

ویژگی‏های اهل بیت (ع)

ما آل محمد(ص) شجره نبوت هستیم و محلّ رسالت الهی و جای رفت و آمد فرشتگان، ما معادن علم و چشمه‏های حکمت هستیم ، یاران و دوستان ما در انتظار رحمت خدا هستند و دشمنان ما در انتظار غضب خدا هستند.

توضیحات استاد:

فرمایشات مولا(ع) درباره وضعیت جهنم و جهنمی‏ها به گونه‏ای است که دل هر انسانی را می‏لرزاند و این نگرانی و رعب در دلش ایجاد می‏شود که آیا او هم روزی یا هم‏اکنون جزء این‏گونه افراد خواهد بود؟ اما توجه به آیات روح‏بخش قرآن و روایات ائمه(ع) این نوید را به رحمت خداوندی می‏دهد که حتی اگر همان جهنمی در دل آتش‏ها به گناه خود پی برده و امید به بخشش خدا در دلش زبانه کشد عفو خداوند شامل حالش می‏شود ولی افسوس که کفر، آتشی است که دل را می‏سوزاندو فطرت را می‏کُشد. این تعبیر که حضرت می‏فرماید دست‏های آن‏ها بگردشان بسته است کنایه از این است که امکان هر گونه فعالیت در روزگار آخرت برای کافر وجود ندارد و خداوند تعالی می‏فرماید یخرج أیدیهم صفرا. تعبیر پیشانی آن‏ها به پاهایشان نزدیک است بستگی به بیچارگی و فشردگی فکری آن‏ها است که قدرت فکر کردن را ندارند و در زندان حماقت و ناامیدی مدفون هستند، لباس‏های آتشین، همان حرارت تن مظلوم است که پوشش بدن آن‏ها می‏شود، مظلوم آتش ظلم آن‏ها آزاد شده و آن حرارت، به خود ظالمین برمی‏گردد و این انتقال عذاب، اسباب و ابزار لازم ندارد و اراده مظلوم به اراده خدا متصل است.

خطبه 110 :

ره‏آورد برخی از مبانی اعتقادی :

بهترین وسیله‏ای که انسان‏ها متوسل به خدا می‏شوند ایمان به خدا و رسول خدا و همچنین جهاد در راه خدا که مایه عزت و عظمت اسلام است. اخلاص در راه خدا که حکم عقل و فطرت است، بپا داشتن نماز که این شعار ملت است، همین‏طور زکات دادن که واجب الهی است، وروزه ماه رمضان که سپر عذاب خداوند است، حج و عمره خانه خدا که برطرف‏کننده فقر است و گناه را می‏شوید. صله ارحام بجا آوردن مایه ثروت و به تأخیر انداختن اجل است، صدقات پنهانی که خطا را پاک می‏کند و صدقات آشکار، مرگ‏های بد را دور می‏سازد و خدمات و امر به معروف که انسان را از قتل و مرگ توأم با خواری حفظ می‏کند. در یاد‏آوری خدا وارد شوید(مراسم نماز جماعت و جمعه) که این یاد‏آوری بهترین یاد‏آوری‏ها است و رغبت کنید در آن‏چه به اهل تقوا وعده داده که وعده خدا بهترین وعده‏ها است. به هدایت پیغمبرتان اقتدا کنید که آن بهترین هدایت است. سنت پیغمبر را بپذیرید که بهترین سنت است.

ارزش قرآن :

قرآن را یاد بگیرید که بهترین داستان‏ها است، روشن شوید در قرآن که بهار دل‏ها است و شفا بگیرید از علم قرآن که شفاء سینه‏ها است و خیلی زیبا قرآن بخوانید که بهترین و سودمندترین قصه‏ها است. همانا عالمی که بغیر علم خود عمل می‏کند مانند جاهل متحیری است که بیدار نمی‏شود از جهل خود، بلکه محکومیت او بزرگ‏تر است و حسرت بیشتر او را فرامی‏گیرد و او نزد خدا بیشتر مورد ملامت واقع می‏شود.( هدایت پیامبر و مراسم پیامبر = ظاهر آن شعار اسلام و باطن آن هدایت است= با هدایت و سنت)

استشفاء سینه‏ها = هدف‏دار بودن زندگی و برطرف‏کننده آلام روحی و درنتیجه آلام جسمی.

خطبه 111 :

هشدار از دنیاپرستی :

و اما بعد من شما را از دنیا برحذر می‏دارم، زیرا که شیرین و سبز است، در حالی که با شهوت‏ها آمیخته شده و به چیزهای زودگذر خود را محبوب جلوه داده و به چیزهای کم دوام، نمایش پیدا کرده است و به آرزوها خود را آراسته، و به چیزهای گول‏زننده خود را نمایش داده است. نمایش دنیا قابل دوام نیست.

شناخت ماهیت دنیا :

از فجایع دنیا ایمن نیستند، بسیار گول‏زننده و ضررزننده است. بین شما و آرزوها حائل می‏شود و شما را ریشه‏کن می‏کند، تمام می‏شود نابود می‏کند و زندگی شما را می‏خورد و شما را به خیالات می‏اندازد.(فقط اکتفا نمی‏کند که آرزوی اهل رغبت را برآورده نکند بلکه به بدبختی می‏کشاند)

وقتی به آخر می‏رسد تجاوز نمی‏کند از امید و آرزوی اهل رغبت، و راضی شدن به دنیا به این شکل است که خدا تعریف کرده است؛ دنیا مانند آب باران است که از آسمان نازل می‏کنیم با گیاهان مخلوط می‏شود و فردا صبح خشک می‏گردد به‏طوری که باد آن‏ها را به هر طرف می‏برد خداوند به هر کاری قادر است. خوشی دنیا با مسؤولیت توأم است. هیچ کس در آسایش دنیا قرار نمی‏گیرد مگر این‏که دنباله آن مورد عبرت واقع می‏شود. هیچ کس در خوشی‏های دنیا باطن خود را پر نمی‏کند مگر این‏که دنیا پشت سر، از ضررهای خود، پشت او را انباشته کند و هرگز ثروت دنیا سفره نمی‏گستراند جز این‏که ابر بلا و مصیبت بر آن می‏باراند. سزاوار دنیا این است که وقتی فردا صبح تو را یاری کرد شب چهره زشت خود را به تو نشان می‏دهد و اگر یک‏طرف دنیا شیرین و گوارا است آن‏طرف دیگرش تلخ و ناگوار است. هیچ کس از سبزی و خرّمی دنیا بهره‏ای نمی‏برد مگر این‏که دنیا از مصیبت‏های خود، او را به تعب بیندازد، هرگز شبی در گوشه‏ای امنیت نمی‏یابی مگر این‏که فردا صبح با خوف و خطر روبرو می‏شوی. دنیا بسیار گول‏زننده است و هرچیز در دنیا هست در نمایش خلاف حقیقت است. دنیا فانی است و هر کسی در دنیا باشد فانی می‏شود.

روش برخورد با دنیا :

هیچ سرمایه‏ای در دنیا بجز تقوا خیری ندارد، هرکس از دنیا کمتر داشته باشد زیادتردارد از موجبات امنیت، هر کس از دنیا زیادتر داشته باشد موجبات هلاکتش زیادتر است، به همین زودی آن‏چه در دنیا دارد زایل می‏شود. چقدر زیاد کسانی هستند که به دنیا اطمینان پیدا کرده‏اند، دنیا آن‏ها را به فاجعه انداخت و چقدر زیاد کسانی مطمئن بودند و دنیا آن‏ها را به زمین زد و چقدر انسان‏هایی که عظمت داشتند و دنیا آن‏ها را حقیر کرد و چقدرمتکبرین بودند که دنیا آن‏ها را ذلیل کرد. سلطنت دنیا دست به دست می‏شود و خوشی دنیا تیره است. شربت‏های شیرینش تلخ است و شیرینی‏هایش تلخ است. غذاهای دنیا عاقبت سمّ است و وسایل دنیا پوسیده می‏شود. زنده‏های دنیا در معرض مرگ هستند و سالم‏های آن در معرض بیماری. سلطنت دنیا عاقبت سلب می‏شود و عزیزان دنیا عاقبت شکست می‏خورند و فراوانی‏های دنیا عاقبت کم می‏شود و همسایگان دنیا در معرض جنگ واقع می‏شوند.

توضیحات استاد:

خواه ناخواه از دنیا و خوشی‏های آن فاصله می‏گیریم، اگر عادت داشته باشیم به خوشی دنیا، سخت جدا می‏شویم. اگر از دنیا کمک گرفتی برای آخرت، ممدوح است و اگر کمک دنیا شدی و خود را باختی مذموم است.

عبرت از گذشتگان :

مگر شما مردم در جای کسانی که پیش ازشما بودند زندگی نمی‏کنید که عمرشان از شما طولانی‏تر و آثارشان پایدارتر و آرزوهایشان دورتر بود و شماره ثروتشان بیشتر و لشکریانش انبوه‏تر بود؟ چقدر زیاد آن‏ها دنیا را بندگی کردند و چقدر زیاد دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و بعد از دنیا رفتند بدون زاد و توشه‏ای که آن‏ها را به بهشت برساند و بدون پشیمانی که با قاطعیت آن‏ها را نجات دهد ( دنیا وقتی بی‏وفا و پیر شدی تو را دور می‏اندازد). آیا شنیده‏اید که دنیا برای دوستانش سخاوتی بخرج دهد و برای آن‏ها فداکاری کند یا آن‏ها را کمک نماید یا این‏که دنیا رفیق و هم صحبت خوبی باشد برای دوستانش؟ بلکه بالعکس دوستان خود را با ضربه‏های مهلک هلاک کرد و با سرکوب‏گری آن‏ها را خوار و ذلیل نمود و با مصیبت‏های پی درپی آن‏ها را متزلزل کرد تا گلوگاه آن‏ها را به خاک مالید و با پای خود آن‏ها را لگدکوب کرد و بر علیه دوستانش آرزوهای آن‏ها را به شکّ و شبهه انداخت. شما دیدید که چقدر چهره دنیا زشت می‏شود برای کسانی که به دنیا نزدیک می‏شوند و دنیا را اختیار کرده و به طرف آن خزیدند تا بالاخره از دنیا سفر کردند برای همیشه. آیا دنیا بهره‏ای جز رنج و زحمت و بدبختی به آن‏ها داد یا جز این‏که آن‏ها را در یک زندگی تنگ قرار داد یا دیده‏ای که دنیا زندگی آن‏ها را جز تاریکی نوری بتاباند و جز ندامت خیری به آن‏ها برساند؟

پرهیز از دنیای حرام :

آیا شما این دنیا را اختیار می‏کنید و به این دنیا اطمینان می‏نمایید یا به این دنیا حرص می‏ورزید؟ چه بد خانه‏ای است دنیا برای کسی که آن را متهم نمی‏کند و از زندگی دنیا نمی‏ترسد. بدانید و شما می‏دانید که دنیا را ترک خواهید کرد و از آن سفر خواهید نمود. شما پند بگیرید از گفته کسانی که می‏گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؛ حمل شدند بسوی قبرهایشان و دیگر دعوت نمی‏شوند بسوی قافله‏ای تا سوار شوند و داخل قبرها شدند و به میهمانی کسی دعوت نمی‏شوند. برای آن‏ها از این خاک‏ها قلب درست شده است ( یا بگوییم صفحه نیت و سرّ آن‏ها قلب آن‏ها شده است) و از خاک‏ها کفن برای آن‏ها ساخته شده است. از استخوان‏های پوسیده همسایه دارند، آن‏ها همسایگانی هستند که دعوت کسی را جواب نمی‏دهند و مانع ظلم و زوری نمی‏شوند و از هرچه برایشان پیش آید باکی ندارند. اگر زندگی خوب شود، نشاط پیدا نمی‏کنند و اگر قحطی شود ناراحت نمی‏شوند. کنار هم هستند ولیکن تک به تک هستند، همسایه هم هستند ولیکن از هم دورند. به یکدیگر نزدیک هستند اما به زیارت هم نمی‏روند، نزدیک هم هستند اما از هم خبر ندارند، بردبار هستند و کینه و دشمنی آن‏ها از بین رفته است. جاهلند و کینه و حسد آن‏ها از بین رفته است. از فجایع آن‏ها ترسی نیست و امیدی به دفاع آن‏ها وجود ندارد. بجای روی زمین دل زمین را انتخاب کرده‏اند و بجای سرزمین وسیع، تنگی قبر را برگزیده‏اند و بجای خانواده، غربت را اختیار کرده‏اند و بجای روشنایی، تاریکی را برگزیده‏اند. آمدند به دنیا همان‏طور که رفتند؛ پابرهنه و عریان، از دنیا رفتند، با اعمالشان بسوی زندگی ابدی و خانه همیشگی، همان‏طور که خداوند فرمود: همچنان‏که ما اولین مرتبه خلق کردیم دومرتبه برمی‏گردانیم، وعده‏ای است که وظیفه ما است ما به وعده خود عمل خواهیم کرد.

خطبه 112 :

عجز انسان از درک فرشتگان (فرشته مرگ) :

از جمله سخنرانی‏های حضرت که فرشته مرگ را تعریف می‏کند که چگونه جان انسان‏ها را می‏گیرد:

آیا تو فرشته را احساس می‏کنی وقتی داخل منزلی شود؟ یا او را می‏بینی وقتی که جان کسی را می‏گیرد؟ بالاتر از این چگونه این فرشته جان بچّه را در رحم مادر می‏گیرد؟ آیا از اعضاء تن مادروارد رحم می‏شود یا روح بچه تسلیم فرشته می‏شود به اذن خدا؟ یا فکر می‏کنید فرشته مرگ در احشاء مادر ساکن گردیده است؟ چگونه ممکن است کسی که مخلوقی را نمی‏تواند تعریف کند، خدا را تعریف کند؟!

توضیحات استاد :

اما می‏خواهد ما را از دیدن ظاهری که فقط ماده را می‏بینیم درآورد و حقایق غیب را که فقط به دلیل عقل کشف می‏شود ثابت کند. عقل هم فقط با ارتباط با خدا و دین خدا بارور می‏شود، هیچ حادثه‏ای بدون عامل ایجاد نمی‏شود حتی فکر به اذن خدا می‏آید. خواب ، رفتن روح است و بدون علت مرضی در بدن. برق قطع نمی‏شود برمی‏گردد والاّ باید مقداری بماند. آیا امام زمان که حکومت عدل دایر می‏کند برای مردم زمان است؟ گذشتگان که در آرزوی او مرده‏اند محرومند؟ اگر قرار است رجعت برای عده‏ای باشد این خلاف آیات قرآن نیست که فقط یک‏بار بعثت را برای کل انسان‏ها قائل است؟)

خطبه 113 :

پرهیز دادن از دنیاپرستی :

شما را از دنیا می‏ترسانم که دنیا جایی کَنده شدنی است، یک خانه ماندنی و قابل دوام نیست. دنیا خود را با وسائل گول‏زننده جلوه داده است و با زینت‏های خود مردم را مغرور کرده است. زندگی است بی‏ارزش در برابر خدا. خداوند حلال و حرامش را بهم مخلوط کرد و همچنین خیر و شر آن را و مرگ و زندگیش و شیرینی و تلخی آن را بهم آمیخت. خداوند این زندگی را صاف در اختیار دوستانش قرار نداد، و خودداری نکرد از این‏که به دشمنانش ببخشد. خیر دنیا مورد رغبت واقع نمی‏شود و شرّ دنیا انسان را فرامی‏گیرد، ثروت دنیا تمام می‏شود و پادشاهی آن سلب شده و دنیای آباد خراب می‏شود. پس چه خیری هست در این زندگی که مانند ساختمان‏ها خراب می‏شود و یا عمری که مانند زاد و توشه مسافرت تمام شده یا عمری که مانند راه مسافرت به آخر می‏رسد؟

روش برخورد با دنیا :

خواهش‏های خود را درهمان چیزهایی قرار دهید که خداوند برای شما واجب کرده است و اجازه داده است و از او بخواهید که حق او را به آن کیفیتی که دستور داده ادا کنید. صدای مرگ را به گوش خود بشنوانید پیش از آن‏که به طرف مرگ کشیده شوید. همانا افراد زاهد و بی‏اعتنا به دنیا قلب‏هایشان گریان است گرچه ظاهر خندان هستند، حزن و اندوه آن‏ها شدت دارد گرچه خوشحال هستند و به نفس خویش سخت می‏گیرند گرچه به سبب روزی‏های خداوند به آن‏ها مورد غبطه هستند.

نکوهش از غفلت‏زدگان :

از دل‏ها شما یاد مدت عمر غایب است، و آرزوهای خلاف حقیقت بر شما احاطه دارد، پس دنیا بیشتر از آخرت بر شما مسلط گشته و زندگی زودگذر بیشتراز آخرت پایدار شما را جلب کرده است. همانا شما در دین خداوند با هم برادر هستید و تفرقه نینداخته بین شما مگر بدی باطن شما و نیت‏های ناپاک، پس مسؤولیت یکدیگررا قبول نمی‏کنید، یکدیگر را نصیحت نمی‏نمایید، چیزی به یکدیگر نمی‏بخشید و یکدیگر را دوست نمی‏دارید. چه شده شما را که به اندکی مال دنیا که بدست آورده‏اید خوشحالید و این همه ثروت و قدرت آخرت که از دستتان رفته است شما را غمناک نمی‏کند، مال کمی از دنیا که از دستتان رفته است شما را مضطرب می‏کند تا جایی که این اضطراب در قیافه شما نمودار می‏شود و چقدر صبر شما کم است در فراق مالی که ازدست داده‏اید، مثل این‏که دنیا جای ماندن است و گویا مال دنیا برای شما باقی است! هیچ چیز مانع عیب‏گویی شما از برادرانتان نمی‏شود مگر از ترس این‏که مبادا او هم عیب شما را بگوید. یک دل و یک جهت شده‏اید که آخرت را ترک کنید و دنیا را دوست داشته باشید. دین هریک از شما چیزی است که لق لق زبانتان است و مانند کسانی نشان می‏دهید که از کارهای آخرتی آسوده شده و رضایت مولا را بدست آورده است.

خطبه 114 :

ارزش ستایش و شهادت به یگانگی خدا :

حمد خدا را بجای می‏آوریم که با این حمد ما را متصل به نعمت‏های خود کرده است و با نعمت‏هایی که به ما داده توفیق شکرش را هم داده است. ستایش می‏کنیم او را برنعمت‏هایی که به ما داده همان‏طور که او را ستایش می‏کنیم بر بلاهایی که مقدر کرده است. از خدا کمک می‏گیریم بر علیه هوای نفسمان که کُند است در اجرای اوامر الهی و سریع است به ارتکاب معاصی و نواهی خدا. از خدا طلب مغفرت می‏کنیم برای برطرف شدن نواقصی که خودش می‏داند و کتابش آن نواقص را ثبت کرده است؛ علمی که کوتاهی ندارد و کتابی است که چیزی را فروگذار نکرده است. به خدا ایمان می‏آوریم چنان ایمانی که عالم غیب را می‏بیند و با وعده الهی روبرو شده، چنان ایمانی که با اخلاص به خدا شرک را برطرف می‏کند و یقین به آخرت، شکّ و شبهه او را برطرف کرده است. شهادت می‏دهم که بجز خدا خدایی نیست. خدای واحدی که شریک و نظیر ندارد و گواهی می‏دهم که حضرت محمّد(ص) بنده و رسول خدا است. این دو، شهادت‏هایی است که قول و بیان انسان را بالا می‏برد و به عمل انسان ارزش می‏دهد. سبک نیست ترازوی قلبی که این دو کلمه در آن‏جا موجود باشد و سنگین نیست ترازوی قلبی که این دو کلمه از آن برداشته شود( ارزش واقعی انسان مربوط به معرفت او نسبت به خدا و رسولش است)

سفارش به تقوا :

وصیت می‏کنم شما را ای بندگان خدا به تقوای الهی که زاد و توشه آخرت است و آخرت شما در مسیر تقوا پیدا می‏شود. سرمایه‏ای است که شما را به بهشت می‏رساند و قیامت شما را توأم با رستگاری می‏کند . شنواترین دعوت‏کننده، پیامبر(ص) مردم را به تقوا دعوت کرده است و بهترین ضبط‏ کننده (علی ع) دعوت به تقوا را در وجود خود ضبط کرده است. چقدر شنوا است کسی که دعوت به تقوا کرده و چقدر خوشبخت است کسی که این دعوت را در خود ضبط کرده است. بندگان خدا همانا تقوای خدا شما را حمایت می‏کند، دین و اولیای خدا را، و خوف خدا را ملازم قلب‏های شما می‏کند به‏طوری که شب‏های آن‏ها را زنده و بیدار می‏سازد و در روزهای گرم آن‏ها را تشنه نگه می‏دارد( صبر بر روزه‏داری به آن‏ها می‏دهد) پس اهل تقوا با رنجی که می‏کشند راحت دائمی بدست می‏آورند و با تشنگی در راه خدا سیرابی همیشگی کسب می‏کنند. اهل تقوا اجل خود را نزدیک می‏بینند بنابراین سرعت می‏گیرند بسوی اعمال خوب. آرزو و آمال خود را قبول ندارند و می‏بینند که مرگ در کمین آن‏ها است.

شناخت خدا :

بدانید که دنیا محلی است فانی شونده که شما را رنج می‏دهد و متغیر می‏کند و راه عبور شما است. دلیل فناء دنیا این است که روزگار تیرو کمان خود را به طرف شما نشانه رفته، تیر روزگاربه خطا نمی‏رود و جراحت خود را مرهم نمی‏کند. زنده را با مرگ هدف قرار داده و سالم را با مرض و اهل نجات را با رنج و عطب. دنیا خورنده‏ای است که سیر نمی‏شود و تشنه‏ای است که سیراب نمی‏شود. رنج و زحمت دنیا همین است که انسان مالی را جمع‏ می‏کند که نمی‏تواند بخورد و مسکنی را بنا می‏کند که نمی‏تواند ساکن شود، سپس بسوی خدا حرکت می‏کند بدون مالی که همراه خود ببرد و نه خانه‏ای که با خود به آخرت انتقال دهد. دلائل تغییرات دنیا این است که تو می‏بینی کسی را که مورد ترحّم مردم بوده به ثروت رسیده (که حالا همه چشم به او دوخته‏اند) و کسی را که مردم چشم به او دوخته بودند حالا مورد ترحّم واقع شده. این تغییر بزرگ برای این بوده که ثروت آن ثروتمند با یک لغزش، تمام شده و فقر به او نازل گشته، و دلیل این‏که دنیا راه عبور است این است که انسان وقتی نزدیک است به آرزوی خود برسد اجل می‏آید و او را از آرزویش جدا می‏کند نه به آرزویی رسیده و نه آرزومند به حال خود واگذار شده است (حسرت به دل مانده است) خداوند منزه است چقدر فریبنده خوشی دنیا و تشنگی‏آور است آب دنیا و چقدر حرارت‏زا است سایه دنیا. نه کسانی که آمده‏اند دومرتبه به رحم مادر برمی‏گردند. (خوشی ناپایدار وکم، انسان را تشنه‏تر می‏کند بخصوص که از راه حرام و سایه ولایت طالبان دنیایی جزگرفتاری چیزی ندارد) و نه آن‏ها که رفته‏اند به این دنیا برمی‏گردند. خدا منزه است چقدر زنده‏ها به مرده‏ها نزدیک هستند که فردا ملحق می‏شوند و چقدر مرده‏ها از زنده‏ها دورند که از آن‏ها جدا شده‏اند.(مرده‏ها رفته‏اند و از زمانی که زنده‏ها هستند و معلومات پیشرفت کرده بسیار دورند ولی زنده‏ها در انتظار مرگند و بلافاصله به مرده‏ها ملحق می‏شوند و مرده هرگز به دنیا برنمی‏گردد ولی زنده هر آن در انتظار مرگ است.)

ارزیابی دنیا و آخرت :

بدانید که هیچ چیز بدتر از عمل بد نیست مگر مجازات عمل بد، و چیزی بهتر از کارهای خوب نیست مگر ثواب عمل خوب. ( وقتی به مجازات بدی می‏رسیم دردناک‏ترین لحظات را می‏چشیم که قبلا غافل بودیم و شیرینی عمل خوب را وقتی درک می‏کنیم که ثواب آن را دریابیم)

هر چیز دنیایی، شنیدنش از دیدنش بهتر است( فقط یک وصف و آب و تاب است و فی‏الواقع بی‏ارزش است) و هر چیز آخرتی دیدنش از شنیدنش بهتر است( نعمت‏های آخرتی قابل وصف نیست و خیلی کوتاه‏تر از حدّ آن می‏توان فهمید). پس از چیزهای آخرتی فعلا به شنیدنش اکتفا کنید و به شنیدن خبرها در مورد غیب اکتفا نمائید ( یا این‏که عیان منظور، دنیا است که به همان شنیدن و های و هوی اکتفا نموده زیاده دنباله‏روی نکنیم) بدانید چیزهایی که از دنیای شما کم می‏کند و به آخرت شما می‏افزاید بهتر است از آن‏چه از آخرت شما کم می‏کند و به دنیایتان می‏افزاید. پس چه بسیار چیزهای کمی که سود بسیار دارد و چیزهای زیادی که خسارت‏بار است. همانا کارهایی که به آن امر شده‏اید بیشتر شما را وسعت می‏دهد از محرماتی که نهی شده‏اید. (کارهای خوب در زندگی وسعت و آزادی و نشاط ایجاد می‏کند و کارهای مضرّ انسان را در تنگنای مسؤولیت و گرفتاری قرار می‏دهد) کارهایی که برای شما حلال شده بیشتر است از چیزهایی که بر شما حرام شده است. پس این محرمات کم را به خاطر حلال‏های زیاد رها نکنید (دنیا کم است و آخرت بسیار) و چیزهایی را که شما را در تنگنا قرار می‏دهد رها کنید، به دنبال چیزهایی باشید که به شما وسعت می‏دهد. خداوند رزق شما را ضامن شده است و شما را امر به وظیفه‏شناسی کرده است پس نباید طلب چیزی که خدا ضامن شده در نظر شما بهتر باشد از کاری که برشما واجب گشته است. با این‏که شکّ و یقین دروجود شما این‏طور است که در آن‏چه باید یقین داشته باشید ( ضمانت روزی) شک پیدا کرده‏اید و به آن‏چه باید در وجودش شک داشته باشید ( انجام وظیفه الهی) یقین پیدا کرده‏اید به‏طوری که مثل این است که روزی‏ای را که خدا ضمانت کرده به شما برساند بر شما واجب شده دنبالش بروید مثل این است که واجباتی که از شما خواسته شده از شما برداشته شده است. پس سرعت بگیرید به طرف عمل به واجبات و بترسید از این‏که اجل ناگهانی سر رسد زیرا آن‏طور که از برگشت عمر ناامیدی پیدا می‏شود، از برگشت روزی ناامیدی پیدا نمی‏شود. اگر امروز روزی شما کم شود امید می‏رود که فردا زیادتر شود ولی دیروزی که از عمر شما کم شده امید به برگشت آن در امروز وجود ندارد. امید به چیزهایی بسته می‏شود که در آینده هست ولیکن ناامیدی به چیزهایی است که گذشته است. آن‏چنان که شایسته تقوا است تقوا پیشه کنید و سعی کنید نمیرید مگر این‏که مسلمان باشید.

خطبه 115 :

دعا برای طلب باران :

از فرمایشات آن حضرت برای طلب باران سه روزه و روز سوم نماز استسقاء خوانده می‏شود و دعاهای مربوطه:

پروردگارا کوه‏های ما از بی‏آبی ترک برداشته و زمین‏های ما غبار‏آلود شده و چارپایان ما متحیر و گیج شده در آغل‏های خود سرگردانند و ناله می‏زنند مانند ناله مادرانی که بچه‏های خود را ازدست داده‏اند و از رفت و آمد به چراگاه‏هایشان خسته شده‏اند و از این‏که در این چراگاه‏ها چیزی نمی‏یابند به ناله در‏آمده‏اند. خدایا به نالۀ ناله‏زنندگان و آهِ آه‏کشنده رحم کن، خدایا بر این گوسفندان که در چراگاه خود متحیرند و دررفت و آمد خود ناله می‏زنند رحم کن. خدایا ما در حالی بسوی تو آمده‏ایم که این شترهای لاغر قحطی زده ما را برای آب و غذا محاصره کرده‏اند و این ابرها که خیال می‏کردیم باران‏زا است مخالفت کرده‏اند پس تو امید مأیوسان هستی و ملتمسین التماس خود را به درگاه تو عرضه می‏دارند. از تو خواهش می‏کنیم در حالی که تمام مردم مأیوس شده‏اند و ابرها باران خود را منع کرده‏اند و گوسفندان ما هلاک شده‏اند، ما را به گناهانمان مؤاخذه نکنی و به اعمالمان بازخواست نفرمایی و رحمت خود را بر ما بباری، بوسیله ابرهای پربرکت و بوسیله بهارهای پرنم و سبز و خرّم و گیاه‏های با طراوت، باران‏هایی پر و فراوان که زنده کنی بوسیله آن ابرها سرزمین‏هایی که مرده است و بازگردانی بطرف ما برکاتی که از دست ما رفته است. پروردگارا بارانی از جانب تو باشد که زنده‏کننده باشد و سیراب‏کننده، کامل، عمومیت داشته باشد، بارانی طیب و طاهر و بابرکت و گوارا و بسیار گوارا، سیراب‏کننده زمین‏ها باشد و نباتات را خوب بپروراند، شاخه‏های درخت را به ثمر برساند، برگ‏ها را سبز و باطراوت کند تا بندگان ضعیف تو نفسی به راحتی بکشند و شهرهای مرده را بوسیله این باران زنده کنی. پروردگارا سقاینی باشد از جانب تو که بیابان‏های ما را پر از گیاه و علف کنی و نهرها و آب‏گاههای ما را به جریان اندازی، سرزمین ما پربرکت شود و میوه‏ها به طرف ما روی آورد، حیوانات ما با این باران زنده شوند و سرزمین‏های دور ما آب و آبادی پیدا کنند. بارانی که شهرهای اطراف ما از آن باران کمک بگیرند. بارانی که از برکات وسیع تو باشد و از بخشش‏های بزرگ و با برکت که بر این بندگان کویرزده تو و حیوانات وحشی رها شده ببارد. پروردگارا آسمانی بر ما نازل کن پر نم و برکت، دائم بریزد و انبوه شود، قطرات باران روی هم بریزد و قطرات یکدیگر را احاطه کند، آسمانی که برق آن بدون باران نباشد و ابرهایی که بی‏فایده نباشد و قطعات بزرگ ابر سفیدی بی‏باران نباشد، ابرهایی نباشد که بیاید و برود و فقط سرمازا باشد تا این‏که قحطی‏زده‏ها پربرکت شوند به خاطر علف و گیاه زیاد سال زده‏ها به برکت آن زنده شوند زیرا تو باران را بعد از ناامیدی مردم نازل می‏کنی و تو هستی که رحمت خود را منتشر می‏کنی و تو هستی سرپرست پسندیده.

خطبه 116 :

ویژگی‏های پیامبراسلام(ص)

خدا او را به رسالت فرستاد تا مردم را به حق دعوت کند و گواه حقانیت بر خلایق باشد. پس رسالت الهی را تبلیغ کرد بدون این‏که سستی کند و یا کوتاهی نماید. با دشمنان خدا درراه خدا جنگید بدون این‏که سستی نماید یا از جنگ عذر آورد. او پیشوای هر کسی بود که تقوا داشت و بینایی هر کس که هدایت یافت( هرکس قدم به راه راست نهد پیامبر چراغ راه اوست. پیامبر الگوی علمی و عملی است برای هر کسی که بخواهد راه درست را بیابد و تنها علمی که وحدت و عدالت و صلح بوجود می‏آورد دین اسلام است)

اندرز یاران :

اگر شما بدانید آن‏چه را که من می‏دانم از آن علوم غیبی که بر شما پوشیده شده، با داد و بیداد و به طرف کوه‏ها و بیابان‏ها خارج می‏شوید و گریه می‏کنید بر اعمال بد خود و هوای نفس خود را می‏کوبید و این زندگی خود را رها می‏کنید بدون این‏که نگهبانی داشته باشند یا جانشینی گذاشته باشید (مثل این‏که در محاصره درندگان واقع شده باشید از این دنیا فرار می‏کنید) هرکسی جان خودش را مهمّ می‏داند و حفظ کند و به غیر خودش توجه نمی‏کند (به اصلاح نفس خود می‏پردازد) اما شما فراموش کردید پند و موعظه‏های خدا را و از این تهدید‏های الهی خود را در امان دانستید ( بدون این‏که خود را بسنجید) پس فکر و عقل شما واله و سرگردان شد و کارو زندگی شما بهم خورد.

تعریف یارانی که به شهادت رسیدند :

و من دوست دارم که خدا بین من و شما جدایی بیندازد و مرا به کسی ملحق کند که بهتر از شما مرا می‏شناسد. کسانی که به خاطر مردم با رأی و فکر بابرکت هستند، حلم و صبرشان خیلی رجحان دارد، انسان‏هایی متین و سنگین اهل حق و گویای حق، انسان‏هایی تارک ظلم و ستم و تجاوز وتجاوزگری قدم به قدم در راه حق حرکت می‏کنند و سرعت دارند که خود را به حجت و معرفت برسانند. آن‏ها به بهترین عاقبت‏ها ظفر پیدا می‏کنند و به یک زندگی سرد و گوارا می‏رسند (در حکومت امام زمان عج)

خبر از خونریزی و شکم‏پارگی حجاج بن یوسف :

آری به خدا قسم آن حجاج پسر یوسف ثقفی بر شما مسلط خواهد شد، آن دامن‏کش حریص که سبزی و خرّمی زندگی شما را می‏خورد و گوشت و پیه تن شما را آب می‏کند. کجایی ای ابا و ذحه! (کینۀ همان حجاج است که تشبیه به حیوان کثیف و زالو مانندی است)

توضیحات استاد :

ابا و ذحه حیوانی که چرک و کثافات را جمع می‏کند = حجاج بن یوسف

جامعه‏ای که حضرت دوست دارد شرایط انسان‏های خوب آخرالزمانی را دارند. بین رهبر ومردم تحت رهبری باید تجانس و توافق باشد. مردم کوفه و امثال آن‏ها فقط خود را می‏دیدند و به اجتماع و امنیت اجتماعی فکر نمی‏کردند که قدر ولی نعمت الهی را بدانند. امام بدبختی آن مردم را به خودشان تذکر می‏دهد و واگذارشان می‏کند به بدترین افراد) (علت این‏که امام حسن مجتبی ع مردم بی‏وفا را به معاویه سپرد تا جامعه کم کم به رهبر حق واقف شوند)

خطبه 117 :

سرزنش انسان‏های خودپرست :

قدری از اموال خود را در راه خدایی که آن‏ها را به شما روزی کرده است بذل نمی‏کنید و در نفوس خود خاطره‏ای ایجاد نمی‏کنید که با خدایی که شما را خلق نموده بایستی رابطه داشته باشید (تمام عمرتان را به غفلت از خدا می‏گذرانید و خدا را در زندگی به حساب نمی‏آورید) شما به لطف خدا و عنایت او به بندگان خدا احترام پیدا کردید ولیکن درمیان بندگان خدا احترام برای خدا قائل نمی‏شوید پس پند و اندرز بگیرید مبادا به سرنوشت گنهکاران پیش از خود گرفتار شوید و نازل منزله آن‏ها باشید و در نتیجه بین شما و بهترین دوستانتان فاصله پیدا شود.(هر مرزوقی باید نشان تشکر از ارزاق و ولی نعمت خود داشته باشد تا آبرومند شود مثل فرزند که وابستگی خانوادگی را مایه آبروی خود می‏داند. انسان بدون ارتباط با خدای خود مثل فرزند بدون خانواده است و بالاخره تنها و غریب می‏ماند)

خطبه 118 :

ستودن یاران نیکوکار :

شما (اهل کوفه) یاران حق هستید و برادران دینی من هستید و شما سپرهای بلا هستید درروزهای جنگ و محرم اسرار دولت، در میان مردم هستید. بوسیله شما است که می‏جنگم با کسانی که پشت به دین می‎‏کنند و امیدوار به اطاعت کسانی هستم که رو به دین می‏آورند. پس با نصیحت‏هایی خالی از غلّ و غش که سالم و به دور از شکّ و شبهه باشد مرا یاری کنید. به خدا قسم من سزاوارترین مردم هستم برای مردم و بیشتر از همه طالب سعادت و خوشبختی مردم هستم. (حضرت نزدیکان و انقلاب‏ها را محرم اسرار می‏داند و سفارش می‏کند که این‏طور افراد بیشتر مورد توجه عامه مردم هستند و بایستی با زندگی ساده و بدور از دنیاطلبی یارو همکار امیر مردم باشند تا مردم به حکومت اسلامی بیشتر امیدوار شوند)

خطبه 119 :

علل نکوهش کوفیان :

معاویه گروه‏های خراب‏کار را می‏فرستاد در مرزها ناامنی بوجود آورند و مردم از رفتن خودداری می‏کردند و خود امیر المؤمنین را بهانه می‏کردند که باید به عقب برگردد از جمله فرمایشات آن حضرت هنگامی که مردم را جمع کرده و تشویق به جهاد می‏کرد و آن‏ها مدتی ساکت ماندند و جواب ندادند حضرت فرمودند: آیا شما گنگ و لال هستید؟ گروهی از آن‏ها گفتند اگر حرکت کنید ما هم حرکت می‏کنیم.

حضرت فرمودند: چه شده شما را خدا عقل شما را محکم نکند و به حقیقت راه نیابید. آیا برای چنین جنگ کوچکی من خارج شوم؟ برای چنین جنگ کوچکی بایستی مردی از شما خارج شود که از شجاعان شما و مورد پسند من باشد و صاحب قدرت باشد.

مسؤولیت‏های رهبری :

برای من سزاوار نیست که ارتش و مملکت و بیت‏المال و مالیات و قضاوت بین مردم را رها کنم و نباشم که در بین ذوی‏الحقوق حکم کنم و بدنبال یک لشکر کوچک از این طرف به آن طرف حرکت کنم و مانند چوبه تیر در یک سطل خالی از این طرف به آن طرف بیفتم. من بجای قطب آسیای مملکت هستم. مملکت به دور من می‏چرخد و من در جای خود ثابت هستم. پس اگر از مرکز مملکت خارج شوم گردش مملکت مضطرب می‏شود و قاعده و قانون آن بهم می‏خورد. به خدا قسم این بدرأیی بود که شما دادید. به خدا قسم هنگام رویارویی با دشمن اگر به امید شهادت نباشم، اگر تنور جنگ گرم شود خودم سبقت می‏گیرم و از شما فاصله می‏گیرم و به دنبال شما نمی‏آیم تا وقتی گردش روزگار و جنوب و شمال باشد. شما افرادی طعنه‏زن و عیب‏جو و اینجا و آنجا حرف‏زن نق‏زن هستید. بی‏نیاز نمی‏شوم از کثرت شما در صورتی که دل‏های شما با هم خوب نیست. من شما را به راه راست هدایت کردم، راهی که در آن هلاک نمی‏شود مگرکافر بی‏دین. کسی که در این راه استقامت پیدا کند به بهشت می‏رود و کسی که بلغزد بسوی جهنم. (من شما را به جنگ می‎فرستم تا شجاعت و دشمن‏ستیزی یاد بگیرید نه این‏که فکر جان خودم باشم و من به امید شهادت به جنگ می‏روم) اهل پیروزی و سعادت در وحدت جمعیت است.

خطبه 120 :

یاد‏آوری ویژگی‏های اهل بیت(ع) و اندرز یاران :

به خدا قسم خداوند تبلیغ رسالت‏ها را به من یاد داده و به من آموخته است که چگونه مردم را به وعده‏های کامل خدا برسانم و کامل‏ترین کلمات را به ما آل محمّد (ص) یاد داده است. درهای علم و حکمت دراختیار ما خانواده پیامبر است. روشنایی در کارها را خدا به ما آموخته است. شما آگاه باشید که شریعت خدا یکی است و اختلاف ندارد و راه‏های خدا به مقصد رساننده ( حدود اقتصاد) است. کسی که راه خدا را می‏گیرد ملحق به اولیاء خدا می‏شود وغنیمت می‏برد و کسی که از راه خدا باز ایستد گمراه شده و پشیمان می‏شود. عمل کنید برای روزی که اعمال خیرتان برای آن روز ذخیره می‏شود و می‏ماند. روزی که اسرار مردم آگاه می‏شود. کسی که عقل و دانش حاضر و آماده به او سودی نرساند، از عقل آینده عاجزتر است ( که استفاده کند از عقلی که غایب است و علمی که به آن دسترسی ندارد) بپرهیزید از آتشی که سخت حرارت دارد، آتشی که چاله‏های آن بسیار عمیق است و زیبایی‏ها و زندگی‏هایش بجز تندی و تیزی چیزی نیست (شما را قطعه قطعه می‏کند)

و شربت‏های آن پر از چرک و خون و بسیار تلخ است. آگاه باشید که اگر زبان و بیان صالحی داشته باشید که خدا به شما داده باشد، مردم را هدایت کنید بهتر از مالی است که به کسانی ارث بدهید که حق شما را نمی‏شناسند و شما را ستایش نمی‏کنند.

خطبه 121 :

علل شکست کوفیان و پذیرش حکمیّت :

از جمله فرمایشات آن حضرت هنگامی‏که مردی از اصحاب حرکت کرد و بر آن حضرت ایراد گرفت که تو ما را اول از قبول حَکَم نهی کردی و گفتی بجنگید و پیشنهاد حکمین را قبول نکنید و بار دیگر ما را امر کردی به قبول حکمین، ما نمی‏دانیم کدامیک از این دو فرمان به مصلحت نزدیک‏تر است؟ پس آن بزرگوار دست به پشت دست زد و فرمود: این مجازات کسی است که از همان ابتدا عقد وحدت اجتماع را رها کرد و اختلاف میان مردم انداخت به خدا قسم اگر شما را به کاری امر می‏کنم و وادار می‏کنم شما را به کاری که دوست ندارید (جنگیدن)، خداوند در همان کار، خیر شما را قرار داده است، پس اگر دراطاعت از من استقامت کنید شما را هدایت می‏کنم و اگر به چپ و راست منحرف شدید شما را به راه راست می‏آورم و اگر امتناع کردید از قبول اطاعت من، باز هم به سراغ شما می‏آیم و و شما را رها نمی‏کنم. تمامی این عملیات من محکم‏کاری است و درست است ولیکن با چه کسی وظیفه اجتماعی خود را انجام دهم و به طرف چه کسی بروم؟ می‏خواهم بوسیله شما مرض‏های اجتماعی را علاج کنم با این‏که خود شما بزرگ‏ترین مرض هستید، مانند کسی که خاری را با خار بیرون می‏آورد در حالی‏که می‏داند وسیله معالجه، خود خار است. (با یک وسیله مثل خار که نمی‏توان خار را از بدن بیرون آورد، یک ضرب‏المثل است) پروردگارا طبیبان روحانی این مردم که به مرض‏های مزمن مبتلا هستند خسته شده‏اند و آنان که با ریسمان‏ها از این چاه‏های ویل آبکشی می‏کنند به خستگی افتاده‏اند.

توضیحات استاد:

خطبه 121 مربوط به زمانی است که معاویه با فریب‏کاری خود را از شکست بدست لشکر امیرالمؤمنین نجات داد و پیشنهاد حکمین را تحمیل کرد و سربازان امیرالمؤمنین آن حضرت را وادار به قبول این پیشنهاد کرده و گفتند حالا که معاویه زیر بار قانون اسلام می‏رود چرا قبول نمی‏کنی آیا مگر معاویه قرآن را قبول داشت که به حکم آن تن در دهد و مگر علی(ع) از اول حکم دیگری غیر از حکم قرآن را اجرا می‏کرد؟! افرادی مثل خوارج که این ایرادها را بر حضرت گرفتند مقدس مآباتی جاهل بودند که مقام مولای خود را درک نکردند ولی امیرالمؤمنین دلسوزانه با آن‏ها برخورد کرد مثل پدری که همراه فرزندانش تا دل تاریکی‏ها می‏رود شاید سر بزنگاه دستشان را بگیرد.

وصف یاران شهیدی که وفادار بودند :

کجایند آن بندگان خدا که وقتی به دین اسلام دعوت شدند پذیرفتند و قرآن خواندند و احکامش را اجرا کردند. کسانی که تهییج شدند برای جنگ و جهاد، با سرعت و اشتیاق رفتند مانند اشتیاق مادر به فرزندانش. کسانی که غلاف شمشیر خود را شکستند (که دست‏بردار از جهاد نباشند) و گروه گروه و صف در صف به اطراف زمین رفتند برای جنگ با دشمنان خدا، عده‏ای هلاک شده و عده‏ای نجات یافتند. آن باقی‏ماندگان از زنده‏ماندگان نشاطی پیدا نمی‏کنند(اززنده ماندنشان خوشحال نیستند) و برای کسانی که شهید شده‏اند غصه نمی‏خورند (شهادت را سعادت می‏دانستند) انسان‏هایی با چشمان اشک‏آلود و شکم‏های لاغر و روزه‏داری و لبان خشکیده از کثرت دعا، و رنگ چهره‏شان از کثرت بیداری زرد شده هستند. غبار خضوع و خشوع در چهره‏شان نمایان است. آن‏ها برادران من هستند که از دنیا رفته‏اند. شایسته است که به آن‏ها گرایش داشته باشیم و در حسرت فراق آن‏ها دست خود به دهان گرفته باشیم.

(حضرت افکار مردم زمان را به چاه تشبیه می‏کند که مؤمنین به سختی بایستی عقل آن‏ها را بیدار کنند مثل چاه کم آبی که قطره قطره بایستی از آن آب بکشند، انسان‏هایی که مورد تعریف حضرت هستند، آخرت‏طلب هستند.)

هشدار از فریب‏کاری شیطان :

شیطان راه‏های ضلالت خود را به روی شما باز می‏کند و تصمیم دارد که عقیده‏های شما را یکایک باز کند ( شما را به دین، بی‏عقیده کند) و به جای وحدت و اتحاد تفرقه ایجاد کند و بعد از اختلاف وجدانی شما را به فتنه بیندازد. پس از کشش‏ها و جاذبه‏های شیطانی فاصله بگیرید و نصیحت‏هایی که به شما هدیه می‏شود را قبول کنید و آن نصیحت‏ها را در قلب خود متمرکز کنید.

خطبه 122 :

از جمله فرمایشان آن حضرت است که با خوارج سخن گفته است: حضرت به لشکرگاه آن‏ها رفت درحالی‏که حکومت حکمین را منکر بودند. حضرت به آن‏ها فرمود: آیا همه شما در صفّین حاضربودید؟ جواب دادند بعضی از ما حاضر بودند و بعضی حاضر نبودند. حضرت فرمود: پس از یکدیگر جدا شوید (دودسته شوید، آن‏ها که در صفین حاضر بودند یک‏طرف و بقیه که حاضر نبودند طرف دیگر) تا با هرکدام از شما دو دسته، سخن مناسب او را بگویم. دراین موقع مردم را صدا زد و فرمود: ساکت باشید، گوش فرا دارید به گفتار من و با جان و دل به من توجه کنید. هرکسی را قسم دادیم شهادت درست بدهد و به آن‏چه می‏داند گواهی دهد. دراینجا مولا ع با سخنان طولانی سخنرانی کرده از آن جمله فرمودند:

سیاست استعماری قرآن بر سر نیزه کردن :

آیا شما نبودید هنگامی که (معاویه و دارو دسته‏اش) قرآن را بر سرنیزه کرد از روی حیله‏بازی و حقّه و مکر و خدعه، گفتید این‏ها برادران ما و اهل دعوت ما هستند. آن‏ها از ما معذرت خواستند و به پناه کتاب خدا رفتند پس بهتر این است که از آن‏ها قبول کنیم و بلا را از آن‏ها برطرف کنیم. من هم به شما گفتم این حادثه‏ای است که ظاهرش ایمان و باطنش عداوت و دشمنی است. اول آن رحمت و اما آخرش ندامت است. پس بایستید بر کار خود و جنگ خود و ملازم راه خود باشید و دندان روی هم بفشارید برای جنگ، به این سرو صداها که صدای حیوانات است توجه نکنید که اگر قبول کنید شما را گمراه می‏کند و اگر به راه خود رهایشان کنید ذلیل می‏شوند. در نتیجه چنین کاری واقع شد (قبول مکر و خدعه آن‏ها) و من شما را دیدم که دعوت آن‏ها را قبول کردید (به خواسته آن‏ها که ترک جهاد از طرف شما بود تسلیم شدید) به خدا قسم اگر من إبا کردم از قبول آن دعوت، واجب نبود بر من که آن را قبول کنم و گناه این قبول را هم به گردن من نمی‏اندازد (زیرا می‏داند که مجبور شدم و از حقیقت آن باخبرم) و به خدا قسم اگر من قبول کردم این دعوت را، بازهم مرد حقی هستم که بایستی مردم از من پیروی کنند ( با قبول این دعوت گمراه نشدم و وظیفه مردم این بود که از من حمایت کنند) کتاب خدا با من است، از روزی که مصاحب قرآن شده‏ام از آن جدا نشده‏ام.

وصف یاران جهادگر پیامبر(ص) ما با رسول خدا ص بودیم و قتل و جهاد هم بین پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان دور می‏زد و در وجود ما برابر هر شدت و مصیبتی چیزی اضافه نمی‏شد جز ایمان و پیروی از حق، و تسلیم امر خدا شدن و صبرکردن به سوزش دردها.

هدف مبارزه با شامیان :

ولیکن امروز چنان شده است که با برادران مسلمان خود می‏جنگیم به خاطر انحراف و شبهه‏هایی که پیدا شده است و اختلاف در حکومت (که تأویل قرآن است) پیدا کرده‏ایم. وقتی که خصلت و خاصیتی پیدا می‏شود که خدا به برکت آن پراکندگی ما را برطرف می‏کند و با آن حادثه اتحاد پیدا می‏کنیم تا بقیه اسلام را حفظ کنیم ما هم مایل به این خصلت هستیم و از ماسوای خود آن خودداری می‏کنیم. ( اگر معاویه شکست می‏خورد سلطنت امام زمان عج بدست حضرت علی ع جاری می‏شد زمان پیامبر مردم می‏دانستند برای چه می‏جنگند و روبروی کفر قرار داشتند اما زمان امام علی ع نفاق بود)

خطبه 123 :

آموزش روانی در جنگ :

هر کدام از شما که خود را شجاع می‏بیند و هنگام رویارویی با دشمن خود را توانا می‏بیند اما یکی از برادران خود را می‏بیند که گرفتار ضعف و ناتوانی شده زود به کمک او برود و به او دفاع کند به خاطر این شجاعت بیشتر و برتری که نسبت به او پیدا کرده، همان‏طور که از خود دفاع می‏کند اگر خدا بخواهد می‏تواند این قوی را ضعیف کند( اگر برادرش را یاری ننماید) بهترین مرگ‏ها کشته شدن در راه خدا است. قسم به خدایی که جان پسر ابی طالب بدست اوست. هزار ضر بت شمشیر بر فرق من وارد شود برایم آسان‏تر است که دررختخواب بمیرم و در خطّ اطاعت خدا نباشم.

هشدار از کوتاهی در نبرد :

گویا شما را چنان می‏بینم که از ترس مأمورین دولت مانند سوسمارها که میان بوته‏ها می‏روند و صدای خش خش آن‏ها شنیده می‏شود، شما هم در سوراخ‏ها پنهان شوید که مأمورین بنی امیه شما را دستگیر نکنند. وضعی پیدا می‏کنید که حق خود را نمی‏گیرید و نمی‏توانید از ظلم و ستم جلوگیری کنید. الان آزاد شده‏اید درانتخاب حق. کسانی از آن مصیبت‏ها آزاد می‏شوند که شجاعانه با دشمن بجنگند و کسانی هلاک می‏شوند که متوقف شوند ، خود را ودیگران را ملامت کنند. حجاج بن یوسف مسلط شد و 20 سال حکومت کرد و 124000 نفر را کشت. دراین چند کلمه مولا ع اهل کوفه را از سرنوشتی که در آینده دارند خبر می‏دهد زیرا اهل کوفه در اطاعت مولا ع سستی نمودند و میدان تسلط بنی امیه را فراهم کردند.

خطبه 124 :

آموزش نظامی :

از فرمایشات آن حضرت در تشویق یارانش به جنگ :

زره‏دار را جلو بفرستید وبی‏زره را در عقب بگمارید، دندان‏ها را روی هم بفشارید که این دندان روی هم فشردن، شمشیرها را بهتر از شما دور می‏کند. در اطراف نیزه‏ها حرکت ‏کنید، زیرا این حرکت، نیزه‏ها را بیشتر به جنبش در می‏آورد. چشم خود را روی هم بگذارید که این چشم‏پوشی ( توجه به یک‏جا) شما را به حمله متوجه می‏سازد و بیشتر دل‏های شما را آرامش می‏بخشد. سر و صداها را بخوابانید که بیشتر سستی را از شما دور می‏کند، پرچم جنگ را به این طرف و آن طرف نبرید و اطرافش را خلوت نگذارید و این پرچم را جز بدست شجاعان نسپارید، بدست کسانی بسپارید که از شما دفاع می‏کنند و مانع حملات دشمن می‏شوند. کسانی که در میدان جنگ صبر دارند تا به نصرت خدا برسند کسانی هستند که بر پرچم خود می‏پیچند و دور پرچم و پشت آن و جلوی آن را حمایت می‏کنند و خود را از آن به عقب نمی‏اندازند که پرچم را تسلیم کنند و از آن جلو نمی‏افتند که پرچم را تنها گذارند. هرکس حریف خود را کفایت کند و با برادر جنگی خود مواسات نماید و حریف خود را به برادر جنگی خود واگذار نکند تا در نتیجه برادر او گرفتار دو حریف شود.

آموزش معنوی سربازان :

قسم به خدا اگر شما از این شمشیرهای نقد و آماده فرار کنید از شمشیرهای بعد از این، که بر سرشما فرود می‏آید سالم نمی‏مانید ( شمشیر عارو ننگ یا دشمن). شما بزرگان و برجستگان عرب هستید ( معاویه افراد بی‏ریشه و اراذل را اطراف شام جمع‏آوری کرده بود درحالی که اطرافیان علی ع همان یاران پیغمبر ص و برجستگان عرب بودند بنابراین مولا ع آن‏ها را متوجه مسؤولیت خطیرشان می‏کند). بدانید که غضب خداوند در فرار شما از میدان جنگ نهفته است و این فرار ذلتی است که ملازم زندگی شما می‏شود و عاروننگی است که درخانواده شما باقی می‏ماند. کسی که فرار می‏کند به عمر خود نمی‏افزاید و بین خود و اجلّ خود نمی‏تواند مانعی ایجاد کند. کسی که خیال خود را به اطاعت خدا و راه خدا راحت کند مانند تشنه‏ای است که بر آب سرد وارد می‏شود بهشت زیر سایه نیزه‏ها و شمشیرها است. امروز روزی است که خیرهای شما آزمایش می‏شود و معلوم می‏شود که چه‏کاره هستید. به خدا قسم آن‏چنان که آن‏ها ذوق و شوق دارند به خانه‏های خود برگردند من ذوق و شوق دارم که با آن‏ها بجنگم. پروردگارا اگر آن‏ها حرف حقّ را قبول نکردند جمعیت آن‏ها را متلاشی کن و وحدت کلمه آن‏ها را متفرق نما و آن‏ها را در برابر خطا و گناهانشان هلاک فرما.

ضرورت جنگ بی‏امان برای شکست شامیان :

دشمنان شما دست از جنگ برنمی‏دارند بدون این‏که در معرض نیزه‏ها و شمشیرها قرار گیرند. شمشیرها روی سرشان باشد که جانشان را خارج کند، و ضربت‏هایی که سر آن‏ها را بشکافد و استخوان‏های آن‏ها را خرد کند و دست و پای آن‏ها را بپراند و قطع کند. دست از جنگ برنمی‏دارند مگر این‏که با چوب‏های تیر پشت سر هم تیرباران و سنگ‏باران شوند، بوسیله گروه‏های لشکر پشت سر یکدیگر، مگر این‏که لشکرها پشت سر یکدیگر به شهرهای آن‏ها بروند و غارت کنند. تا این‏که اسب‏های جنگی با سم‏های خود شهر آن‏ها و اطرافش را بکوبند. همچنین به لشکرگاه آن‏ها و استراحت‏گاه آن‏ها وارد شوند و بکوبند.

خطبه 125 :

علل پذیرش حکمیّت در صفین :

کلمات آن حضرت درباره خوارج وقتی که حکمیت ایشان را در دین خدا منکر بودند و حضرت اصحابش را در این حکمیت مذمت می‏کند فرمودند : ما به مردان اجازه حکومت ندادیم بلکه قرآن را حاکم قرار دادیم. قرآن خطوطی است که بین دو جلد و دو صفحه خودبخود سخن نمی‏گوید بلکه کسی لازم است آن را ترجمه کند. فقط مردان هستند که بایستی زبان قرآن باشند. حالا که قوم معاویه از ما خواهش کرده به حکومت قرآن راضی باشیم درست نبود فرقه‏ای باشیم که از کتاب خدا اعراض کنیم با این‏که خداوند می‏فرماید: هروقت نزاع و اختلافی بین شما پیش آمد قضاوت را به خدا ورسول خدا برگردانید. ردّ کردن اختلافات به سوی خدا به دلیل این است که به کتاب خدا حکم کنیم، و ردّ کردن اختلافات بسوی رسول یعنی به سنت پیغمبر عمل کنیم. پس اگر به صداقت و امانت درکتاب خدا حکم شود، ما بنی هاشم از همه سزاوارتر به قبول آن هستیم و اگر به سنت پیغمبر قضاوت کردند ما بنی هاشم اولی به قبول آن هستیم. اما ایراد شما که چرا در تحکیم بین خود و آن‏ها مدت معین کردم، مدت را به این دلیل معین کردم تا مردم جاهل‏ها را بشناسند و عالم‏ها در تصمیمشان ثابت بایستند. شاید خدا در این مدت متارکه جنگ، امر امّت را اصلاح کند و به خشم و عصبانیت خودشان گرفتار نشوند، مبادا که پیش از روشن شدن حق در انتقام از آن‏ها تعجیل کند یا در اولین روز ضلالت و گمراهی تسلیم حکم ناپخته شود (این مهلت برای فهم حقیقت است مبادا مردم نادانسته پیروی کنند)

توضیح استاد:

خوارج به مولا ع ایراد می‏گرفتند که چرا ایشان انسان را در کار خدا دخالت داده‏اند؟ آن‏ها گناه خود را گردن امام می‏انداختند که چرا به حکمیت راضی شده در حالی که خودشان این امر را به علی ع تحمیل کردند. ایشان می‏فرماید: حکم خدا رجوع به قرآن و سنت پیغمبر است که در هردو مورد ما اهل بیت بهترین حَکَم هستیم و در مشورت، ما اهل بیت بهترین شناخت را نسبت به سنت رسول ص داریم. اما ایراد شما که چرا سه ماه مهلت داریم تا مشورت‏ها انجام شود برای این بود که در حال جنگ و عصبانیت کار پیش نمی‏رود. باید آرامشی برقرار شود و در این مدت مردم حقّه معاویه را بفهمند و نظر علما بیشتر ثابت شود

سرزنش کوفیان و خوارج گمراه :

بهترین مردم نزد خدا کسی است که عمل به حق پیش او محبوب‏تر از باطل باشد گرچه عمل به حق نقصی در زندگی او ایجاد کند و او را غمگین نماید و یا باطل، فایده‏ای به او برساند و زاد وتوشه‏ای در اختیارش بگذارد. به کجا متحیر و سرگردان می‏شوید و از کجا این تبلیغات غلط به شما رسیده است؟ مهیا شوید برای جنگ با مردمی که از درک حقایق گیج هستند و بصیرت ندارند و تقسیمات خود را از دستگاه جور می‏کنند بدون این‏که عدالت داشته باشند، مردمی که دور هستند از کتاب خدا و جفاکارند به دین خدا و بازمانده‏اند از راه خدا و دَمَروا افتاده‏اند. شما مردم قابل اطمینانی نیستید که وابستگی به شما پیدا شود، و اهل عزت و آبرو نیستید که بوسیله شما عصمت و حفاظت بوجود آید. بد آدم‏هایی هستید شما که هیزم جنگ هستید. نابود شوید که من از شما چه سختی‏ها کشیدم. روزی با شما بلند صحبت می‏کنم و روزی اسرار خود را با شما در میان می‏گذارم، نه آزادمردان با صداقتی هستید وقتی صدایتان می‏زنم و نه برادران مورد اطمینانی که سرِّ خود را با شما نجوا کنم.

خطبه 126 :

عدالت اقتصادی امام علیه‏السلام :

امیرالمؤمنین(ع) در تقسیم بیت المال مساوات را در نظر داشت. روش ایشان این بود که به همه به اندازه نیاز خود و خانواده‏شان حقوق می‏داد به همین جهت مورد اعتراض رؤسا و اشراف قرار می‏گرفت. از جمله فرمایشات آن حضرت زمانی که او را ملامت می‏کردند که چرا بیت‏المال را مساوی قسمت می‏کند و رؤسا را در نظر نمی‏گیرد:

آیا مرا وادار می‏کنید که با ظلم و ستم از مردم کمک بگیرم؟ به خدا روش خود را تغییر نمی‏دهم تا زمانی که شب و روز به دنبال هم می‏آیند و ستاره‏ای در آسمان می‏درخشد. اگر مال ازخودم باشد مساوی قسمت می‏کنم چه برسد که مال خدا است. پس فرمود : بدانید که بخشش مال بناحق و به نا اهل اسراف به حساب می‏آید و اگر صاحبش را در دنیا بلند کند در آخرت می‏کوبد و در نظر مردم اگر آبرومند شود نزد خدا بی‏آبرو می‏گردد. هیچ‏کس مال خود را بنا حق و به نا اهل نمی‏بخشد جز این‏که خدا او را از سپاسگزاری مردم محروم می‏کند و محبت مردم را به غیر او گرایش می‏دهد. اگر روزی پایش بلغزد و احتیاج به کمک دوستان پیدا کند دوستان او بدترین دوستان و پست‏ترین نزدیکان خواهند بود.

خطبه 127 :

افشاء گمراهی خوارج :

اگر خواهی نخواهی بر این عقیده‏ جاهلانه خود باقی هستید و گمان می‏کنید که من خطا کرده‏ام و گمراه شده‏ام، پس چرا عموم امت پیغمبررا گمراه می‏کنید و چرا به گناه من مردم را مجازات می‏کنید و به خاطر گناه من مردم را کافر می‏شناسید؟ شمشیر به دست گرفته‏اید و سالم و مریض را تشخیص نمی‏دهید و خوب و بد و گناهکار و بی‏گناه را با هم مخلوط می‏کنید؟! درحالی که شما می‏دانید پیغمبر اسلام ص مرد زناکارزن‏دار را شلاق می‏زد و او را کافر نمی‏دانست و برجنازه‏اش نماز می‏خواند و مالش را به وارثش می‏داد. همچنین قاتل را اعدام می‏کرد و میراثش را به خانواده‏اش می‏داد (پیامبر اکرم ص به خاطر گناه کبیره مردم را کافر نمی‏دانست زیرا کافر نه ارث می‏برد و نه مالش را به ارث می‏گذارد، نماز بر جنازه کافر گذارده نمی‏شود. ولی خوارج که متعصبان احمقی بودند عقل دینی نداشتند. آن‏ها بعد از این‏که با امیرالمؤمنین ع به جنگ برخاستند هر کسی را که اعتراف به کافر بودن علی ع نمی‏کرد می‏کشتند و او را کافر حساب می‎‏کردند به‏طوری که مردی را که در جواب سئوال آن‏ها که آیا علی را کافر می‏دانید گفته بود علی زرنگ‏تر از آن است که کافر شود، کشتند و همسر حامله‏اش و بچّه شکم آن زن را نیز کشتند ولی یکی از یاران خود را که خرمایی از زمین برداشت و خورد کتک زدند که چرا مال حرام خورده‏ای! خوارج نهروان، مقدس مآب‏های احمقی بودند که ذره‏ای عقل و شعور نداشتند که بفهمند دین واقعی تسلیم در برابر حکومت حق است، و بین علی ع و معاویه امتیاز نمی‏دادند. از دین همین را می‏دانستند که نماز و قرآن بخوانند و روزه بگیرند. همان‏قدر که بر معاویه خیانت‏کار ایراد می‏گرفتند بر علی ع هم ایراد می‏گرفتند و علی ع را گناهکار می‏دانستند. این جمعیت خوارج را دونفر شیطان بنام عمروعاص و اشعث ابن قبیس با تبلیغات خود بوجود آوردند) رسول خدا ص دست دزد را قطع می‏کرد، زانی غیرمحصن را شلاق می‏زد و بعد احترام مسلمانی او را حفظ می‏کرد، قسمت او را از بیت‏المال می‏رساند و اجازه می‏داد با مسلمانی ازدواج کند. رسول خدا ص به خاطر گناهشان تنبیشان می‏کرد و حق خدا را در میان آن‏ها اقامه می‏کرد (امتیازات اسلامی را حفظ می‏کرد) سهمشان را از اسلام قدغن نمی‏کرد اسم آن‏ها را از خانواده‏شان محو نمی‏کرد ( به خانواده نمی‏گفت آن‏ها را طرد کنند) پس شما ( خوارج نهروان) بدترین مردم هستید. شما کسانی هستید که شیاطین بر دنیا شما را نشانه گرفته‏اند و شیطنت را به طرف شما پرانیده‏اند و شما را درحیرت و سرگردانی انداخته‏اند.

پرهیز از افراط و تفریط نسبت به امام علی ع :

به زودی درباره من دو طایفه جهنمی خواهند بود ، یکی دوستان افراطی احمق که دوستی آن‏ها را به ناحق می‏کشاند یکی هم دشمنان افراطی که دشمنی با من آن‏ها را به ناحق می‏کشاند. بهترین انسان‏ها در عقیده به من کسانی هستند که حدّ اعتدال را رعایت می‏کنند ( نه مرا خدا می‏دانند نه دشمن خدا، بلکه بنده خدا و ولیّ خدا می‏شناسند) شما ملازم یک‏چنین افرادی باشید. جمعیت بزرگ مسلمانان را در نظر بگیرید زیرا دست لطف خدا روی سر جماعت است (مسلمانان را قبول کنید و میان آن‏ها اهل حق را بیابید) بترسید از تفرقه‏اندازی زیرا گمشده مردم طعمه شیطان است همانطور که گمشده گوسفندان طعمه گرگ است. بیدار باشید هر کس شما را به شعار علیه رهبری دعوت کند او را بکشید گرچه زیر عمامه من باشد ( از نزدیکان من باشد)

علل پذیرش حکمیت :

به این دلیل ما حَکَم معین کردیم تا آن‏ها آن‏چه را قرآن زنده می‏کند زنده کنند و آن‏چه را قرآن می‎‏میراند بمیرانند ( تفرقه‏اندازی و حکومت ظالم خلاف قرآن است و اجتماع باید حفظ شود) زنده کردن قرآن این است که همه قرآن را زنده کنند و بپذیرند و کشتن قرآن تفرقه‏اندازی میان مسلمانان است. اگر قرآن ما را به طرف آن‏ها کشید پیروی می‏کنیم و اگر قرآن آن‏ها را بسوی ما کشید آن‏ها از ما پیروی می‏کنند. پس ای بی‏پدرها (بی‏تربیت‏ها) من عمل خلافی برای شما نیاورده‏ام و در دین، شما را گول نزده‏ام و امر دین را بر شما پوشیده نداشته‏ام، رأی شما گروه مسلمانان بر این تعلق گرفت که دو مرد را برای حکمیت انتخاب کردید. ما از آن‏ها عهد و پیمان گرفتیم که از قضاوت قرآن تجاوز نکنند. آن‏ها از قرآن روبرگرداندند (به حیرت افتادند) و از آن فاصله گرفتند و قضاوت حق را با این‏که شناختند رها کردند، هوای نفسشان ظلم و جور را خواست و طرف ظلم و ستم را گرفتند درحالی که بیشتر ما سوء رأی و حکم ظالمانه کردن را استثنا کردیم و پیمان بستیم که عادلانه حکومت کنند و متمایل به حق باشند ( حکمیت را با شرط حق و راستی قبول کردیم)

خطبه 128 :

پیشگویی امام ع نسبت به حوادث مهم شهر بصره :

از جمله فرمایشان مولا ع درباره حوادث آینده و جنگ‏ و کشتارهایی که در بصره واقع می‏شود: ای احنف ابن قبیس گویا مشاهده می‏کنم آن لشکرفراوانی را که بصره را محاصره می‏کند، لشکری که از فرط بزرگی گویا غبار و سرو صدایی ندارد و گویا سرو صدای دهانه اسبان و شیهه آنان شنیده نمی‏شود. زمین را با قدم‏های خود مانند قدم زدن شتر مرغ شخم می‏زنند ( سید رضی صاحب نهج‏البلاغه می‏گوید این پیش‏بینی اشاره به زنگیان است) سپس به حضرت فرمودند : وای به این کوچه‏های آباد شما و خانواده‏های زیبایتان که مانند بال کرکسان و خرطوم فیلان دماغه کشیده است و برای خود بالکن ساخته است وای بر این‏ها از آن لشکری که کشته‏هایشان ناشناخته است و کسی بر آن‏ها نمی‏گرید و فراریانشان را کسی پیگیری نمی‏کند. (آن‏ها آدم‏های ناشناخته را به جنگ وادار می‏کنند و به هر شهر می‏رسند تنها به کشتن ارتش اکتفا نمی‏کنند بلکه خانواده‏ها را نیز از بین برده تا کسی نباشد بر کشته‏اش بگرید) من ظرف دنیا را پشت و رو کرده‏ام و مقدرات آن را شناخته‏ام و به چشم خود حقیقت آن را می‏بینم.

توضیح استاد :

این پیش‏بینی احتمالا اشاره به حمله نیروهای شرق و شمال بصره مثل افغان‏ها است.

وصف ترک‏های مغول :

از جمله فرمایشات آن حضرت که ترک‏ها را جزء یأجوج و مأجوج معرفی می‏کند می‏فرماید: گویا آن‏ها را می‏بینم که انسان‏هایی دارای صورتی پهن مثل سپر وارونه هستند، لباس‏های ابریشمی می‏پوشند و اسب‏های خوب گران‏قیمت را بدنبال خود یدک می‏کشند. (درهنگام حمله آن‏ها) قتل و کشتار چنان آزاد می‏شود ( قوانین جنگ زیر پا نهاده می‏شود) که زخمی روی مقتول می‏افتد و مقتول روی زخمی وتعداد فراری‏ها از اسیران کمتر است. (قانون جنگ این است که مجروحین را مداوا نموده و فراری‏ها به حال خود رها شوند) بعضی از اصحاب عرض کردند یا امیرالمؤمنین خدا علم غیب به شما عطا کرده است حضرت تبسم کردند (درمقابل این تعریف خضوع به خرج دادند و تعریف طرف مقابل را شکستند) و گفتند ای برادر کلبی ( اعراب قبایل خود را بنام حیواناتی از قبیل کلب ، نمر، غراب و .... نام‏گذاری می‏کردند)

جایگاه علم غیب :

این علم غیب نیست که من دارم این علمی است که از استاد خود فراگرفته‏ام. علم غیب این است که انسان قیامت و ساعت قیامت را بداند و ساعت قیامت را جز خدا کسی نمی‏داند، مسائل دیگری که خداوند متعال درآیه ( همانا خداوند است که علم به ساعت قیامت دارد و.....) پس خداوند سبحان بچه‏ها را در رحم مادر می‏شناسد که پسرند یا دختر , زشت است یا زیبا ، سخاوتمند است یا بخیل ، شقی است یا سعید ، خداوند می‏داند چه کسانی عاقبت هیزم جهنم خواهند بود و چه کسانی در بهشت رفیق پیامبران خواهند شد. این‏ها که گفتم علم غیبی است که کسی جز خدا نمی‏داند اما غیر این‏ها علمی است که خداوند به پیغمبرش آموخته و پیغمبر هم به من آموخته است و برای من دعا کرد که این علوم را در سینه من حفظ کند و ضمیمه قلب من گردد.

توضیحات استاد:

اتراک = یأجوج و مأجوج شمال و غرب ایران. خداوند متعال هرگاه درممالک متمدن فساد رو به ازدیاد می‏رفت به این افراد وحشی اجازه می‏داد حمله کنند. آن‏ها هیچ رحم و قانونی سرشان نمی‏شد و غذای خود را هم از گوشت انسان‏ها تأمین می‏کردند. دین پناهگاه واقعی است کلمه لااله الا الله حصنی من دخل....

دیباج = دیبا ؛ لباس ابریشمین در جنگ مایه تقویت روحیه است وحتی اسلام در جنگ برای مرد حلال می‏داند و پوشیدن لباس فاخر و طلاجات مایه غرور لشکر و دفاع شدیدتر می‏شود. جنگ‏ها مثل حوادث طبیعی سازنده است.

خطبه 129 :

وصف جامعه مسخ شده مسلمین :

این سخنرانی حضرت درذکر کیل و وزن است : ای بندگان خدا شما و تمامی آرزوهای شما که در این دنیا می‏طلبید دراین دنیا جای گرفته‏اید و مدت این جای‏گیری شما معین است. هرروز به آخرت نزدیک‏تر می‏شوید و حکم حرکت به شما داده می‏شود. مدت شما خیلی کم و ناقص واعمال شما کاملا محفوظ است( مدت عمر مشخص و عمل شما محدود) پس چه بسا کسانی که وارد زندگی می‏شوند و زندگی را بر خود تباه می‏کنند و چه بسا کسانی که زحمت می‏کشند و بجای منفعت ضرر می‏کنند. شما در روزگاری قرار گرفته‏اید که کارهای خیر پشت کرده و رخت بربسته و کارهای شر به شما روی آورده و تقویت شده و طمع شیطان درهلاکت مردم زیاد شده است ( وضعیت دنیا این‏طور است) این روزگار طوری است که تجهیزات شیطان خیلی قوت گرفته و کید و مکر او همه جاگیر شده است و قدرت صید شیطان زیاد گشته ، چشم خود را به هر طرف که می‏خواهی بینداز و حال مردم را ببین : آیا جز فقیری می‏بینی که دررنج فقر می‏نالد یا ثروتمندی که نعمت خدا را به کفران نعمت تبدیل کرده یا بخیلی که شانس خود و وفور ثروت خود را در بخل می‏داند یا متمردی که گوشش از شنیدن موعظه سنگین است ؟

عبرت گرفتن از دنیا :

کجایند نیکان و صالحان شما و آزادمردان و خوشرفتاران شما، کجایند کسانی که در کسب و کارشان تقوا دارند، کجایند کسانی که در راه و رفتارشان منزه هستند؟ آیا مگر این‏طور نیست که همه آن‏ها از این دنیای پست رفته‏اند؟ این دنیای زودگذر آلوده به سختی‏ها، آیا این‏طور نیست که شما جانشین کسانی شده‏اید که انسان حاضر نیست نام آن‏ها را به زبان بیاورد به خاطر کوچکی قدر و منزلت آن‏ها و از یاد‏آوری آن‏ها کناره‏ می‏گیرد؟(حضرت کلمه استرجاع بکار می‏برد) این همه فساد زیاد شده و کسی نیست آن‏ها را بد بداند و تغییر دهد یا مانع شود و خود را زجر دهد ! آیا با همین اعمالتان می‎خواهید در بهشت پاک خدا همسایه او باشید و عزیزترین دوستان خدا نزد او شوید! هرگز نمی‏شود. خدا در بخشش بهشت گول نمی‏خورد و رضایت خدا بدست نمی‏آید مگر از خطّ اطاعت. خدا لعنت می‏کند کسانی را که به نیکی امرمی‏کنند و خود آن را ترک می‏کنند یا از منکرات نهی می‏کند و خود به آن عمل می‏کنند.

خطبه 130 :

خداگرایی درمبارزه با ستمگران :

از فرمایشات حضرت به ابوذر زمانی که او را به ربذه تبعید کردند :

ای ابوذر تو برای خدا غضب کردی پس به خدایی که به خاطر او غضب کردی امیدوار باش. این قوم بنی امیه ترسیدند که تو دنیای آن‏ها را بگیری و تو ترسیدی که آن‏ها دین تو را بگیرند. پس تو رها کن در دست آن‏ها دنیایی را که می‏ترسند تو بگیری و فرار کن از آن‏ها به خاطر دینی که تو می‏ترسی آن‏ها از تو بگیرند. چقدر آن‏ها محتاج هستند به دینی که تو آن‏ها را از آن بازداشتی و چقدر تو بی‏نیاز هستی از دنیایی که آن‏ها تو را از آن منع کردند. به زودی می‏دانی که فردا چه کسی سود برده است و حسودان چه کسی بیشتر است. اگر درهای آسمان و زمین به روی بنده‏ای بسته شود و این بنده خدا تقوا داشته باشد خدا درهای فرج را به روی او از آسمان و زمین می‏گشاید. به تو آرامش ندهد چیزی مگر حق و تو را نترساند هیچ چیز مگر حرف باطل. تو اگر دنیای آن‏ها را بپذیری (مانند آن‏ها باشی) تو را دوست می‏دارند و اگر خود را از دنیای آن‏ها جدا کنی خیالشان از تو راحت می‏شود.

توضیحات :

در مجلسی که عثمان و کعب‏الاحبار و عده‏ای از درباریان بودند ثروت فراوانی از بیت‏المال آوردند و بحث بود که چگونه تقسیم کنند. کعب‏الاحبار گفت به دوستانت بده ، ابوذر خشمگین شد و آیه زکات را خواند که باید بیت‏المال برای عمران و آبادی و فقرا خرج شود. عثمان عصبانی شد و تصمیم به تبعید او گرفت. از خودش پرسید کجا را دوست‏تر داری گفت مدینه و پرسید کجا را دوست نمی‏داری، گفت ربذه زیرا آن‏جا که بودم کافر می‏زیستم. پس عثمان او را به همان‏جا تبعید کرد و دستور داد کسی حق ندارد بدرقه‏اش کند. امیرالمؤمنین و فرزندانش و چند تن از یاران، او را بدرقه کردند و مولا ع او را با این کلمات دلداری می‏داد: آری تاریخ محلّ عبرت است، عثمان را کشتند و بدنش در بیابان ماند، سگ‏ها گوشت تنش را خوردند و آن فامیل‏ها و دوستان، او را رها کردند اما معاویه برای فریب مردم، عثمان را خلیفه مظلوم می‏خواند و برعلیه علی ع پیراهن خونینش را سرچوب کرد. داستان بسته شدن در‏های آسمان و زمین توسط کفار بر بندگان باتقوای خدا را در قضیه امام خمینی می‏بینیم که از عراق تبعیدش کردند، نمی‏توانست به ایران وارد شود زیرا کودتاچی حساب می‏شد. سایر دولت‏های اسلامی هم که زیردست آمریکا بودند از شاه ایران حمایت می‏کردند و امام هم نمی‏توانست از کشورهای کافر کمک بگیرد. درهای همه جا به رویش بسته شد و خورشید به انتهای غروب نزدیک گردید اما خورشید حق مثل خورشید آسمان دنیا نیست که 12 ساعت شب و 12 ساعت روز باشد بلکه حق در انتهای غروب خود که قرار گیرد اول طلوع آن خواهد بود. تمام دین خدا در اسلام و تمام اسلام در شخصیت روحانیت شیعه خلاصه می‏شود و اگر او از دست می‏رفت دین از دست می‏رفت این بود که خدا او را یاری کرد.

خطبه 131 :

علل نکوهش کوفیان :

امیرالمؤمنین ع بارها از اهل کوفه شکایت کردند که آن‏ها از ظلم عثمان به تنگ آمدند و حضرت را به خلافت انتخاب کردند ولی از عثمان بدتر را سرکار گذاشتند. دست معاویه را بازگذاشتند که هرچه توانست شیطنت کرد. ای انسان‏هایی که با یکدیگر اختلاف رأی پیدا کرده و وحدت را بهم زده‏اید وای دل‏هایی که پراکنده‏اید و هرکدام عقیده خودتان را قبول دارید ، ای انسان‏هایی که بدنتان درمراکز دین حاضر است اما عقل و شعور شما از مراکز دین غایب است، من شما را بسوی حق می‏کشانم مانند مادری که شربت حق بکام شما می‏چشاند و شما بدتان می‏آید و فرار می‏کنید مانند فرار بز از سرو صدای شیر... خیلی دور می‏بینم که بتوانم بوسیله شما عدل پنهان را آشکارکنم یا حقی را که انحراف پیدا کرده‏ راست کنم.

فلسفه حکومت اسلامی :

خدایا تو می‏دانی که این پذیرش ریاست که در آن اقدام کردیم به خاطر سلطنت‏طلبی نبود و ثروت دنیا را در نظر نداشتیم ولیکن به خاطر این بود که نشانه‏های دین تو را بجای خودش برگردانیم و این شهرها و روستاهای خراب شده را اصلاح کنیم. قبول ریاست برای این بود که بندگان مظلوم تو امنیت پیدا کنند و احکام و حدود تو که معطل مانده بود زنده شود.

شرایط رهبر اسلامی :

پروردگارا تو شاهد باش که من اولین کسی بودم که به اسلام گرایش پیدا کردم و اول کسی بودم که دعوت رسول خدا را شنیدم و قبول کردم. هیچ‏کس از من جلو نیفتاد برای نماز خواندن مگر پیغمبر خدا ص. شما مردم می‏دانید که شخص بخیل حق ندارد سرپرست مسلمانان باشد و مال و ناموس و خون مردم و احکام اسلام و پیشوایی مسلمانان را در اختیار خود بگیرد و تمام حرصش این باشد که مال مردم را به جیب بزند، همچنین نادان حق ندارد والی مسلمانان باشد تا مسلمانان را به جهل خود گمراه کند. همین‏طور آدم جفاکار حق ندارد والی مسلمانان باشد تا با ظلم و جفا مردم را از حقوق خود و ترقیاتشان بازدارد، همچنین آدمی که از دولت‏ها می‏ترسد حق ندارد والی مسلمانان باشد زیرا از ترس جان خود گاهی به این دولت و گاهی به آن دولت وابسته می‏شود. همی‏طور رشوه‏خواران حق ندارند حاکم بر مردم شوند زیرا رشوه‏خوار حقوق مردم را می‏فروشد و حکم قطعی صادرنمی‏کند. همین‏طور کسی که سنت اسلام را تعطیل می‏کند، مردم را به هلاکت دینی می‏اندازد، حق ندارد در مقام حکومت بنشیند (پس انسانی حق حکومت دارد که امت را بجای فرزندان خود و خود را بجای پدرومادر آن‏ها بداند. خارجی‏ها درباره رضاشاه می‏نوشتند که او مثل افعی زمین را می‏بلعد، او زمین‏ها را تصاحب کرد و پسرش آن‏ها را فروخت و پولش را به جیب خود زد.)

خطبه 132 :

ستایش پروردگار :

در برابر آن‏چه خدا از ما گرفته یا داده است، او را ستایش می‏کنیم و در برابر آن‏چه در زندگی ما کهنه نموده یا به بلایی مبتلا کرده است خدا را ستایش می‏کنیم. خدایی را که در باطن هر مخفی‏گاه و پنهانی حاضر است و در برابر هر سرّی آماده. خدایی که عالم است به آن‏چه درسینه پنهان است و به آن‏چه انسان با چشم خود خیانت می‏کند (نگاه انسان‏ها به غیر خود سه نوع است: محبت‏آمیز، خیانت‏آمیز، بی‏تفاوت. فقط خدا می‏داند) گواهی می‏دهم که بجز خدا، خدایی نیست و گواهی می‏دهم که محمّد ص نجیب خدا و انتخاب شده او است. یک‏چنان گواهی که پنهان و آشکار آن برابر یکدیگر است و قلب و زبان موافق یکدیگر.

توضیحات استاد:

صدر و قلب یکی است و اولین جایگاه نفس ما است. نفس همان سازمان مرکزی معلومات و اراده ما است و سایر اعضاء بدن اسباب و ابزار آن هستند و به قلب متعلق می‏شوند مثل انعکاس نور و تصاویر در آینه ولی خودش آن‏جا نیست جای خاصی ندارد زیرا بسیار لطیف است و با شعاع نور به همه جا وصل می‏شود.

ضرورت یاد مرگ :

به خدا قسم آن‏چه درباره مرگ می‏گویم جدّی است و بازی نیست، آن‏چه می‏گویم حق است و دروغ نیست. این دنیا چیزی نیست مگر این‏که عاقبت انسان را به مرگ می‏کشاند. گویندگان ندای مرگ را به مردم شنوانده‏اند ( جریان زندگی همان‏قدر که دعوت به حیات می‏کند دعوت به مرگ می‏کند) و کسانی را که از مرگ کناره گرفته‏اند با شتاب به سمت مرگ می‏برد. پس تو را این جامعه آرام، مغرور نکند که از خود غافل شوی. تو خودت می‏بینی کسانی که پیش از تو مال و ثروت جمع کرده‏اند و از فقروناداری می‏ترسیدند و با آرزوهای دور و دراز خیالشان از عاقبت کارها راحت بود و اجل را دور می‏دیدند چگونه مرگ بر آن‏ها نازل شد و آن‏ها را از وطن خود ربود و از جای امن و امان، او را برد. او را بر تابوت مرگ سوار کرد. مردان جنازه او را دست بدست می‏کردند و روی دوش خود حمل می‏کردند و با انگشتان خود جنازه او را نگه داشته بودند. فکر نمی‏کنید درباره مردمی که آرزوهای دور دارند و بناهای محکم می‏سازند و مال زیاد جمع می‏کنند که چگونه خانه‏های آن‏ها به صورت گورستان درآمد؟ آن‏چه از مال و ثروت جمع کرده‏اند نابود شد؟ مال و ثروت آن‏ها نصیب وارثان آن‏ها شده و همسران آن‏ها بجای دیگر می‏روند؟ نه کار خوبشان زیادتر می‏شود زیرا دستشان از دنیا کوتاه شده و نه کسی آن‏ها را بر عمل بد ملامت می‏کند (که توبه کنند)

تقوا و روش برخورد بر دنیا :

کسی که تقوا را ملازم خود قرار دهد به‏طوری که تقوا یک عامل روانی و نفسانی او باشد، در این مهلت عمر که مهلت دارد خودبخود شناخته می‏شود و اعمال او توأم با سعادت و خوشبختی می‏شود پس سرعت کنید در دنیایی که از دستتان می‏رود و برای آخرت کار کنید. این دنیا برای ادامه زندگی خلق نشده بلکه به عنوان راه عبور خلق شده است تا از اعمال خوب خود برای آخرت نتیجه بگیرید. پس در این زندگی دنیا مانند یک بیابانی سرعت بگیرید تا به مقصد برسید و مرکب‏های خود را آماده کنید برای بارگیری (یا بارانداختن)

خطبه 133 :

عظمت پروردگار:

دنیا و آخرت اختیارات خود را بدست این پیغمبر یا امام زمان می‏گذارد و تسلیم آن حضرت می‏شود. آسمان‏ها و زمین، کلیدهای خود را در اختیار این پیغمبر و امام زمان می‏گذارد و تسلیم ایشان می‏شود. درخت‏های سبز و خرم صبح و شام طراوت و سبزی و زیبایی خود را در اختیار این پیغمبر یا امام زمان می‏گذارد و تسلیم او می‏شوند. از شاخه‏های درخت طبیعت و زندگی بهترین روشنایی‏ها برای آن حضرت ظاهر می‏گردد و تمام موجودات عالم میوه‏های پخته و رسیده خود را در اختیار این پیغمبر یا امام زمان می‏گذارند (درختان هم میوه می‏دهند هم نیرو، این کلمات زیبا درباره انسان کامل است که زندگی و آفرینش خدا تمام پاکی‏ها و نتایج زحمات و رشد و پرورش‏هایش را در اختیار او می‏گذارد. آخرت میوه و نتیجه دنیا است که همان سلطنت امام زمان است. زمانۀ ما در آستانه تحویل است، بدبختی مردم و کفر و ظلم به نهایت رسیده است تا جایی که توهین به قرآن و رسول اکرم ص بی‏مهابا انجام می‏گیرد. کاری از کسی برنمی‏آید جز بدست او (چون از او گشتی همه چیز از تو گشت..... والعاقبة للمتَّقین)

ویژگی‏های قرآن :

کتاب خدا در میان شما قرار گرفته است. کتاب گویایی است که زبانش هرگز خسته نمی‏شود و خانه محکمی است که هرگز پایه‏هایش خراب نمی‏گردد و عزّت و عظمتی است که هرگز یاران خود را به شکست نمی‏کشاند.

ویژگی‏های پیامبر ص :

خداوند متعال پیغمبر اکرم ص را زمانی فرستاد که مردم مدت زیادی پیغمبر ندیده بودند و ملت‏ها با یکدیگر جنگ زبانی داشتند (اختلاف دینی پیدا کرده بودند) خداوند بوسیله پیغمبر خاتم ص آثار همه پیامبران را جمع کرد و وحی خود را بوسیله او کامل کرد. پس پیغمبر در راه خدا با کسانی که پشت به دین خدا کرده بودند و شریک برای خدا تراشیده بودند جنگید.

روش برخورد با دنیا :

این زندگی دنیا انتهای دید آدم جاهل و نابینا است. (نابینا فقط جلوی پای خود را حسّ می‏کند و جاهل هم فقط به دنیا نگاه می‏کند و همین دنیا جلوی چشم عقل او را می‏گیرد و نمی‏تواند آخرت را ببیند) و زندگی آخرت را که پشت سر دنیا قرار گرفته نمی‏بیند ولیکن آدم بینا، دیدگاهش نفوذ دارد و آخرت را در زندگی دنیا می‏بیند و آدم عاقل و بصیر می‏داند که زندگی درست آخرت است و آخرت هم بعد از دنیا نصیب انسان می‏شود. پس آدم عاقل و بصیر کسی است که بوسیله دنیا به حقیقت آخرت آگاه می‏شود ولیکن نابینا به همین دنیا چشم می‏دوزد و آگاهیش منحصر به دنیا می‏شود. بصیر و عاقل از دنیا برای آخرت بهره و سرمایه می‏گیرد ( سعی می‏کند سرمایه‏دار آخرت باشد) ولیکن نابینا که همان سفیه و جاهل است فقط برای دنیا مال‏اندوزی می‏کند (خود را وقف دنیا می‏کند). قرآن کریم می‏فرماید: فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور.

اندرزهای جاودانه :

بدانید که چیزی پیدا نمی‏شود جز این‏که عاقبت، انسان را خسته می‏کند و به ملالت می‏اندازد مگر زنده بودن، زیرا هیچ کس راحتی خود را در مرگ پیدا نمی‏کند ( انسان وقتی روح حیات را در خود احساس می‏کند لذت می‏برد لذا درانتهای ضعف و پیری هم برای حفظ حیات تلاش می‏کند، کسی که خود را می‏کشد از زندگی و عوامل خسته کننده زندگی متنفر شده است و فکر می‏کند مرگ پایان زندگی خسته کننده و رفع ناراحتی‏ها است. او در حقیقت روح حیات را نیافته است و مرگ را راحتی نمی‏داند بلکه رفع ناراحتی می‏داند کسی که روح حیات را که علم و حکمت الهی است دریابد هرگز از آن خسته نمی‏شود و مرگ را پایان زندگی نمی‏داند) حیات به منزله علم و حکمت است که قلب را زنده می‏کند ( هیچ کس از علم خسته نمی‏شود و دانستن، بار انسان را سنگین نمی‏کند) علم برای نابینایان بینایی است و برای ناشنوایان شنوایی و برای تشنه، آب سرد و گوارا است. ثروت و سلامتی درعلم است و این علم و حکمت ، کتاب خدا است.

شناخت قرآن :

بوسیله کتاب خدا ببینید و بوسیله آن سخن بگویید و با کتاب خدا بشنوید. آیات کتاب خدا خود را به شما معرفی می‏کند و مبهمات و مجملات خود را برطرف می‏کند. قرآن هرگز درباره خدا شما را به اختلاف نمی‏اندازد، قرآن هرگز دوست خودش را از خدا جدا نمی‏کند که خلاف خدا بگوید.

علل سقوط مردم :

شما ظالمین با هم سازش کرده‏اید که به یکدیگر خیانت کنید، اگر هم صفت خوبی دارید مانند گیاهی است که در مزبله روییده است (خوبی‏هایتان هم از بدی‏هایتان سرچشمه گرفته و مانند دانه‏ای است که در دلم گذاشته‏اند) با یکدیگر رفیق و متحد شده‏اید تا به آرزوهایتان برسید و دشمنی می‏کنید تا مال و ثروت بیشتری به چنگ آورید. شیطان خبیث شما را هدف قرار داده و سرگردان کرده و غرور مال و ریاست شما را متحیر کرده است. از خدا کمک می‏خواهم برای حفظ جان خودم و شما شیعیان.

توضیحات استاد :

قرآن مثل طبیعت، زنده است و زندگی‏بخش. مثل نان و میوه در برابر اشیاء مصنوعی. علوم غیرقرآنی علم جامعه است. انسان گرسنه و تشنه با داشتن همه امکانات مجبور است برای ادامه حیات همه آن‏ها را به نان و آبی معاوضه کند. حیات و لذت حیات از نظر مولا ع :

حیات، علم و حکمت قرآنی است. علم تنها چیزی است که خسته نمی‏کند.

علم و حیات مثل نور چشم است برای نابینا، مثل شنوایی است برای ناشنوا، مثل آب سرد است برای تشنه ، مثل ثروت و بی‏نیازی برای فقیر، مثل سلامتی برای بیمار. قرآن شناسنامۀ خدا است و خدا را که سرچشمه سعادت است از طریق قرآن بیابید. حضرت زهرا س و ائمه ع چشمه آب حیات هستند. با علم همه چیز زنده می‏شود. قرآن بیان‏کننده همه چیز است : الهیات ، انسانیات، طبیعیات. قرآن مثل تلویزیون همه چیز را نشان می‏دهد ، هرچه می‏گوید قبول کن. حرف حساب فقط از قرآن است، همه حرف‏ها را با آن بسنج. قرآن چشمه‏ای است که از دامن خدا می‏ریزد. قرآن قابل تسخیر نیست که کسی آیه‏ای را بنام خودش عرضه کند.

خطبه 134 :

مشاوره نظامی :

ازجمله فرمایشات مولا ع زمانی که عمر ابن خطّاب در مورد شرکت خودش در جنگ با رومیان ایشان نظرخواهی کرد : خدا خودش وکیل است که این دین و حوزه دین را عزّت بدهد و عیب و گناه آن‏ها را از نظر مردم بپوشاند. خدایی که مسلمانان را یاری کرد با این که عده کمی بودند و نمی‏توانستند بر دشمن غلبه کنند و حوزه مسلمانان را از شرّ دشمن محافظت کرد درحالی که خودشان ناتوان بودند، خدا زنده است که هرگز نمی‏میرد. تو هروقت خودت بسوی دشمن بروی و با دشمن روبرو شوی و شکست بخوری یا کشته شوی دیگر نمی‏توانی برای مسلمانان تا انتهای مملکت پناهگاه باشی. بعد از تو مرجعی ندارند که به او مراجعه کنند. بنابراین مرد شجاع جنگاوری را به طرف آن‏ها مأموریت بده و انسان‏های خبره و دانا را با او به مأموریت بفرست، اگر لشکر تو پیروز شد که همان چیزی است که تو دوست داری و اگر پیروز نشدند تو پشت و پناه مردم و مرکز اجتماع آن‏ها هستی. (حضرت امیر ع همیشه مشاور و مراقب مسلمانان و حکومت اسلامی در دوران انزوا بودند. عمر همیشه می‏گفت لولا علیٌ هلاک العمر، اگر علی نبود عمر بدبخت می‏شد. دین اسلام یک کلیت عقیدتی دارد که لازم است به جهانیان عرضه شود اگرچه بدست یک مسلمان نااهل باشد. اگر معصوم علیه السلام حاکم باشد چه بهتر چون حق محض هستند. درهرصورت همکاری امت با ایشان دنیا به بهشت تبدیل خواهد شد و اما وقتی از آن‏ها عدول شود، حق بطور نسبی باید پیاده شود و بر کفر محض غلبه یابد که دراین صورت نیز یاری آن لازم است. حملات مسلمانان حالت دفاعی داشته است و آن زمان که دو ابرقدرت ایران و روم با عقاید کفرآلود و ظالمانه بر مردم حکومت می‏کردند به هر نحو که بود می‏خواستند حرکت اسلام را درهمان عربستان یا محدود کنند ویا از بین ببرند. با حملات تدافعی مسلمانان، اسلام درتمام ممالک متمدن دنیا گسترش یافت و تنها ابرقدرت زمان خود شد گرچه در خلال این حملات از آن‏جا که تحت نظر معصوم انجام نمی‏شد انحرافات زیادی به چشم می‏خورد. دراین جملات حضرت سیاست اسلام را برای حفظ رهبری به عنوان محور جهان اسلام لازم می‏داند در اصل، فقط خدا را حامی دین اسلام می‏داند.خطبه 135 :

شناخت دشمنان امام :

از جمله فرمایشات آن حضرت هنگامی که بین آن حضرت و عثمان مباحثه‏ای واقع شده بود و حضرت، عثمان را نصیحت می‏کرد که دست از مفسده‏ها و خراب‏کاری‏های خود بردارد ، به بندگان خدا ستم نکند و بیت‏المال را که متعلق به همه مسلمانان است به خود و بنی امیه اختصاص ندهد. حضرت برای جلوگیری از خشم مردم و شورش‏های آینده و خلیفه‏کشی که موجب فتنه‏های آینده و جنگ و کشتار می‏شد عثمان را نصیحت می‏کرد ولیکن عثمان که مردی بی‏عرضه و ضعیف‏الحال بود تحت تأثیر غارت‏گران بنی امیه واقع شده بود و از خود اراده و اختیار نداشت، در حین این گفتگو مردی از بنی امیه بنام مغیرة ابن عاص ابن امیه ابن عبد الشمس که به قول مثل معروف بادمجان دورقاب چین عثمان بود و صفت ابتر که در قرآن کریم درباره مخالفان حضرت رسول ص آمده در شأن او نازل شده است. او از جمله کسانی است که در ضرب و شتم حضرت زهرا س دست داشته است. برای دفاع از عثمان و بزعم خودش برای بیرون راندن امیرالمؤمنین علی ع از دار‏العماره دخالت کرد و گفت : بگذار من به حسابش برسم حضرت امیر ع نگاه غضب‏آلودی به او کرده و فرمود: ای لعین بی اصل و فرع و بی‏نام ونشان تو از خانواده‏ای هستی که نه اصل درستی دارد (زیرا که غالبا نامشروع بوده‏اند) و نه فرزندان پاکی دارند تو می‏خواهی به حساب من برسی؟! به خدا قسم که خدا هرگز عزت نمی‏دهد کسی را که تو او را یاری کنی (زیرا خداوند عزت و نصرت خود را شامل افرادی می‏کند که یاورانش افراد آبرومند و عزت‏مندی باشند) کسی که تو او را برانگیزانی و به قیام وادار کنی نمی‏تواند نهضت کند و زندگی خود را دوام و قوام ببخشد. دور شو از اینجا که خدا شجره تو را از رحمت خود دور کند و هسته وجودت را نپروراند، هرچه می‏خواهی انجام بده خدا هرگز تو را باقی نگذارد اگرچه خودت به فکر بقاء خودت باشی.

خطبه 136 :

بیعت بی‏همانند :

از جمله فرمایشات آن حضرت بر مردمی که با ایشان بیعت کرده‏اند: بیعت شما با من ورأی دادن شما به من ناگهانی و بدون توجه نبوده است (همه شما دانسته و شناخته مانند گوسفندانی که از ترس گرگ فرار می‏کند به سمت من دویدید و به من پناه آوردید) راه من و شما یکی نیست. هدفی که من ازحکومت دارم غیر از هدفی است که شما در بیعت دارید. (من شما را به این منظور می‏خواهم که به دایره ولایت خدا که عدالت و سعادت است برسانم و برای شما خدمت و سعادت دنیا و آخرت می‏خواهم ولی شما مرا به این منظور می‏خواهید که بدون کار و فعالیت وبدون خدمت پولی از بیت‏المال به جیب بزنید) من شما را برای خدا می‏خواهم و شما مرا برای منافع خودتان.

خطبه 137 :

شناسایی طلحه و زبیر:

از جمله فرمایشات آن حضرت در ارتباط با طلحه و زبیر که بر علیه آن حضرت قیام کردند و جنگ جمل را به راه انداختند : به خدا قسم آن‏ها ازمن بدی ندیدند و نشنیدند که بر علیه من قیام کردند و بین من و خودشان به انصاف قضاوت نکردند. آن‏ها حقی را مطالبه می‏کنند که خودشان آن را رها کرده‏اند. ( حکومت تبعیض‏نژادی عثمان را رها کردند و حالا از من یک‏چنین حکومتی را انتظار دارد) پس آن‏ها حقی را از من می‏خواهند که خودشان آن را رها کرده‏اند و خونی را از من می‏طلبند که خودشان ریخته‏اند. اگر من در قتل عثمان شریک آن‏ها بوده‏ام در آن‏صورت آن‏ها بهره خود را می‏برند (به مقصود خود که عدالت‏خواهی بوده رسیده‏اند) و اگر خودشان متولی این کار بوده‏اند من خبر نداشته‏ام. پس خون عثمان را از خودشان طلب کنند و اولین عمل عادلان آن‏ها این است که خود را محکوم کنند زیرا خودرأیی کرده و عثمان را کشته‏اند). عقل و بصیرت من همیشه با من است،هیچ وقت کسی را به اشتباه نینداخته‎‏ام و کسی هم مرا به اشتباه نینداخته است. این جماعت ( که قیام کرده‏اند) همان لشکر گمراهی هستند که رسول خدا ص خبر داده است. در آن‏ها جز تیرگی و گرسنگی و مارو عقرب چیزی نیست، شبهه هلاک‏کننده‏ای است که نجات از آن بسیار مشکل است. همانا امر دین بوسیله من واضح است و باطل به کمال خود رسیده است و از حدّ نصاب گذشته است و زبان باطل از ریشه کنده شده (هیچ کس حرف حسابی در مخالفت با من ندارد) به خدا قسم حوض و چاله‏ای برای این‏ها می‏کنم که جز من کسی نیست آن‏ها را از این چاله درآورد و فرهنگ نجات‏بخش دیگری جز توبه و اطاعت من برایشان نخواهد بود (ازاین حوض سیراب بیرون نمی‏آیند)

توضیحات استاد:

طلحه و زبیر از سران سپاه و اولین بیعت‏کنندگان با امیرالمؤمنین‏ ع بودند اما فقط برای منافع خودشان. آن‏ها مردم بصره را تحریک کردند به بهانه انتقام خون عثمان، درحالی که خودشان اقدام به کشتن او کرده بودند. آری حقا که داروی تلخی است برای بدکاران و بیماران. علی ع خطّ حکومت خود را ترسیم می‏کند اما اجرای آن جز با همکاری مردم ممکن نیست زیرا حکومت اجباری فایده ندارد. رسول خدا ص به عمار فرمود: وَیحِ عمار، تقتله الفئة الباعیه.(عمار درجنگ با معاویه کشته شد) ویکون اخر زاده ضیاح من لبن.( آخرین غذای او شربتی از آب و شیر است) خوشا بحال عمار که گروه سرکش او را می‏کشند.

کنایه حضرت در جمله : چاله‏ای برایشان می‏کنم که فقط خودم آن‏ها را می‏توانم بیرون بیاورم. درباره این است که بفهماند اشتباه این مخالفین با حکومت عدل حضرت علی ع اشتباه محض است و کوچک‏ترین بهانه و شکّ و شبهه‏ای در عدالت حضرت علی ع نمی‏توانند داشته باشند. در سایر حکومت‏ها اغلب بی‏عدالتی‏ و یا شکّ و شبهه باعث می‏شود عده‏ای سربه مخالفت بردارند. در سایر ملت‏ها حق واضح و روشنی وجود ندارد که مردم را راضی کند. بنابراین دربرابر یک‏چنین حق مسلّم و واضح، باطل کاملا مشخص و معلوم است و حدّ نصاب باطل همان حالتی است که برهیچ کس از عالم و جاهل پوشیده و نامعلوم نیست. ملت‏های دیگر مثل مسافرینی هستند که در بیابان حرکت می‏کنند و راه معلومی در برابرشان نمی‏بینند ولیکن علی ع خودش صراط مستقیم است و هرکس رو در روی او قرار گیرد حجت بر او تمام می‏شود. مخالفان علی ع با اطلاع کامل بر حقانیت علی ع و با وجود بیعت کردن با ایشان، بیعت را شکستند و حق را نادیده گرفتند.

وصف بیعت بی‏همانند:

شما با هیجان مثل شتری که به طرف بچه‏های خود می‏دود و می‏خواهد اولاد خود را به دامن خود پناه دهد به سمت من روی آوردید و داد می‏زدید آقا با تو بیعت می‏کنیم با تو بیعت می‏کنیم. من دست خود را می‏بستم (ازاین‏که امیر شما شوم امتناع می‏کردم زیرا می‏دانستم طاقت عدالت مرا ندارید) اما شما آن را باز می‏کردید و دست خود را می‏‏کشیدم ولی شما آن را به طرف خود می‏کشیدند.

شکوه از طلحه و زبیر:

پروردگارا تو شاهد باش که این دو نفر با من قطع رابطه کردند و به من ستم نمودند و بیعت مرا شکستند و مردم را بر علیه من شوراندند. خدایا آن‏چه آن‏ها بستند تو باز کن و آن‏چه را محکم کردند تو محکم نکن و برآن‏ها بدبختی بریز در آن‏چه آرزو دارند و عمل می‏کنند. من از آن‏ها ثبات و استقامت خواستم قبل از این‏که دست به جنگ ببرند ( اما استقامت نکردند) و پیش از وقوع جنگ از آن‏ها فرصت خواستم (اما فرصت ندادند) نعمت الهی را نادیده گرفتند و عافیت را ردّ نمودند. (حجت بر مردم تمام است و هیچ دلیلی بر مخالفت با حکومت علی ع ندارند)خطبه 138 :

خبر از ظهور و سیستم حکومتی حضرت مهدی عج :

از جمله سخنرانی‏های حضرت مهدی عج که در آن به بعضی از حوادث آینده اشاره می‏کند، از آن جمله قسمتی از کیفیت حکومت امام زمان عج را یادآوری می‏کند می‏فرماید: وقتی امام ظاهر شود تمامی هوی و هوس‏ها در شعاع هدایت خدا قرار می‏دهد و دین خدا را برتمامی افراد به شهر حاکم می‏کند همان طور که پیش از ظهور به عکس این بوده که مردم دین خدا و هدایت الهی را تابع هوی و هوس‏های خود قرار می‏دادند درنتیجه خود را به هلاکت می‏انداختند. امام زمان عج تمام قوانین و مقررات را برطبق اصول قرآنی رواج می‏دهد (رأی آن وکیل و سلطانی را قبول دارد که مطابق قرآن باشد و اگر مخالف با قرآن باشد آن را کنار می‏گذارد) همان‏طور که پیش از ظهور امام زمان عج مردم حکم قرآن را تابع رأی خود قرار داده و قرآن را به اطاعت خود کشانده بودند. در مقدمه بخش سوم سید رضی رحمة الله علیه جملاتی در حمد و ستایش خداوند و وصف نبوت و مقام امام عصر عج دارند که ترجمه آن چنین است: ستایش می‏کنم خدایی را که گردن‏کشان در برابر او ذلیل هستند و گردن پادشاهان (کسراها) در برابر او خاضع و ذلیل. پناهگاهی و نجاتی از خدا پیدا نمی‏شود مگر بوسیله خود خدا (از خشم خدا به خودش پناه می‏بریم) و کمکی نیست در عالم مگر بوسیله خود خدا، و نمی‏شود به کسی توکل و تکیه نمود مگر به خود خدا. صلوات و سلام بر سیّد پیغمبران و آخرین آن‏ها و حجت خدای عالمیان حضرت محمد ص و اولاد طیب و طاهر او (امام‏های معصوم) مخصوصا صلوات و سلام بر سلاله پیغمبران و یادگاری عترت پیامبر ص و صاف‏ترین انسان‏ها، صاحب زمان و ظاهرکننده ایمان، آشکارکننده احکام قرآن و پاک‏کننده زمین از کافران و خبیثان، نشردهنده عدالت و تقوا در عرض و طول زمین(عرض، زمان خودش و طول زمان‏های آینده) حجت خدا امام زمان عج امام منتظر و پسندیده فرزند امام حسن عسکری ع است. مولا ع از حوادث آینده خبر می‏دهد و بیشتر از این اخبار غیبی مربوط به ظهورامام زمان عج است می‏فرماید: ( اکنون که ولی خدا را از کار برکنارکردید و دشمن خدا معاویه را بر مسند حکومت نشاندید و این روش همین‏طور تا ظهور امام زمان عج ادامه دارد) جنگ همیشه در دنیا روی پای خود قرار می‏گیرد و مانند یک حیوان درّنده نیش‏های خود را به شما نشان می‎‏دهد و مانند یک شتر غصب شده پستان‏های خود را پراز شیر می‏کند، شیری که دوشیدن آن‏ها ذوق و شوق دارد و شیرین است ولی هنگام خوردن سمّ مهلک است .( ریاست‏های نامشروع مانند شیر مسموم است). آگاه باشید که فردا و فرداها خواهد آمد گرچه شما نمی‏دانید- فردای قیامت آن والی الهی که از این مردم دنیا نیست و از غیر این مردم است عمال دنیا را بر اعمال بدشان مؤاخذه می‏کند (همین‏طور که دنیا آمده آخرت هم خواهد آمد و امام زمان عج ظاهر خواهد شد. در اولین مرتبه رؤسای دنیا را چه مذهبی و چه حکومتی زنده خواهد کرد و به دایره حساب می‏کشاند و بر اعمال بدی که داشته‏اند مجازات می‏کند) زمین هم پاره‏های جگر خود را تحویل آن حضرت می‏دهد (یعنی همه شخصیت‏های ایمان و تقوا مانند انبیاء و اولیاء خدا و نیکان که از دنیا رفته‏اند زنده می‏شوند و تحویل آن حضرت داده می‏شوند و یاران آن حضرت خواهند بود. پاره‏های جگر زمین طلا و نقره نیست بلکه انسان‏های ارزشمند است) کره زمین تمام کلیدهای خود را که همان انسان‏های قدرتمند هستند تحویل آن حضرت می‏دهد. در آن زمان به شما نشان خواهد داد که عدالت چگونه است و کتاب و سنت الهی را که پیش از او تعطیل بوده زنده می‏کند (یک زن زیبا در تمام کره زمین گردش می‏کند و هرجا می‏رود مثل این است که بر پدر و برادر خودش وارد شده است، ذره‏ای گرد وخاک و آلودگی تهمت و غیبت به دامنش نمی‏چسبد)

حضرت زهرا س در خطبه شریفه خود، آینده خلافت را وحشت‏آور می‏داند و خلافت را به شتری شیرده تشبیه می‏کند که از پستانش خون می‏چکد. مقام و ریاست‏های بناحق گرفته شده جز جنگ اسلحه دیگری ندارد و این جنگ‏ها گرچه پیروزیش شیرین است ولی عاقبتش ننگ و بدنامی و لعنت برای جنگ‏افروزان است.

توضیحات استاد:

منتظر = کسی است که کلّ بشریت آرزویش را دارند و از همه کس و همه چیز ناامید می‏شوند جز او. امام زمان = او حاکم بر همه زمان‏ها است و زمان بر او اثر ندارد. علم او از همه زمان‏ها بالاتر و گذشت زمان بر او تأثیر نمی‏گذارد که به پیری و ناتوانی برسد. همه سلاطین بر زمین حاکمیت دارند اما برزمان حاکم نیستند و زمان همه آن‏ها را نابود می‏کند.

سلاله = سلول نبوت که نبوت بوسیله او احیاء می‏شود.

سه دوره بر بشریت می‏گذرد: از آدم تا خاتم = کودکستان- از خاتم تا قائم عج = کلاس درس، از قائم عج به بعد = مقصد. او که بیاید علمش را به مردم وابسته به خودش می‏آموزد زیرا هر سلطانی مردم را به اندازه هنر خود می‏آموزد. محرم و نامحرم در سلطنت او براساس پاکی و احترام شناخته می‏شوند چه در ازدواج و چه درشأن و مقام مثل محرمیت مادر بر فرزند. یتیمان آل محمّد ، مردمی که از حکومت آن‏ها محروم شده‏اند و غاصبان اموال زمین خدا را که مال بندگان صالح اوست به غارت بردند. زندگی بدست زندگی‏ساز است نه بدست ما که با جهل خود زندگی را نابود می‏کنیم. قرآن همه چیز را می‏گوید و ائمه آن را تفسیر می‏کنند. فیه تبیانا لکل شئ- انبیاء که شاگرد مکتب قرآن هستند کدام علم را نمی‏دانستند؟! عبدی اطعنی اجعلک مثلی.

پروردگارا با تعلیمات امام زمان عج هر نوع جهل و تاریکی را از بین ببر و افکار مردم را روشن کن و با قدرت امام زمان عج همه قدرت‏ها و بدعت‏ها را منهدم و متلاشی کن و با قدرت امام زمان عج هر نوع ضلالت و تاریکی را منهدم کن و بوسیله ایشان کمر هر گردنکشی را بشکن و با شمشیر قدرت او هر نوع آتشی را خاموش کن و با عدالت او ظلم هر ظالمی را نابود کن و حکم امام زمان عج را همه جا جاری کن و احکام دیگران را از بین ببر و با سلطنت و قدرت او همه سلاطین را خوار و ذلیل گردان. آمین ای پروردگار عالم.

إنّما الحیوة الدّنیا لعب و لهو= این زندگی دوره کودکستان بشریت است. هفت کلاس تکاملی بعد از ظهور امام زمان عج دایر می‏شود. همه نیازهایمان با اراده خدا و نه از مسیر احتیاج به طبیعت و انسان‏ها، برآورده می‏شود. کار انسان درآخرت آموختن و تکامل تؤام با آسایش است (درسوره بقره آمده دعوهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها السلام. خواهش انسان مستقیم از خدا و جوابش سلام و تحیت است) حتی در لحظات ملاقات با خدا از فرط شوق به سجده می‏افتند و خداوند می‏فرماید: إرفعوا رؤسَکم لیس فیها محلّ العباده. اسباب‏بازی‏ بچه‏ها، حیوانات بهشتی هستند. دنیا اسم زندگی ما است نه زمین. زمین غیر از زمان است. زمان دراثر تکامل انسان‏ها عوض می‏شود درنتیجه زمین هم آباد می‏شود. سلاله نبوت یعنی نبوت هم رشد می‏کند و با وجود ائمه ع کامل شده و در فکر شاگردان ائمه منتقل شده به کلّ بشریت می‏رسد، نظام علمی و به تبع آن نظام عملی بوجود می‏آید. مثلا اشتها به غذا بطور طبیعی در انسان بوجود می‏آید ولی در نظام علمی، انسان طوری غذا می‏خورد که نه ذره‏ای کم و نه زیادتر از نیاز بدن باشد و این علم از طرف خدا به انسان مخابره می‏شود و انسان بدون نیاز به اسباب و ابزار به کلّ حقایق هستی آگاه می‏شود. برخی می‏گویند حکومت ایشان طلیعه قیامت است. قیامت وقتی بپاشد دیگر طلیعه‏اش و ادامه‏اش یکی است و قابل ردّ نیست. حکومت او ثروت او قدرتش، رجعت اموات همه را به قدرت خدا باید سنجید. حکومت الله یعنی چه ؟ تزلزل زمین با تزلزل زمان فرق دارد. قبل از قیام او زمان و زندگی زمانه متزلزل می‏شود. دنیا یعنی زمان کوتاه و پست نه زمین. شکافته شدن آسمان علم مهم است. نظام علمی بشر باعث می‏شود که تکبّر و صفات شیطانی محو شود و لیاقت پذیرش نعمات کامل خدا را پیدا کند. او تاج عزت بر سر دوستانش می‏گذارد و تمام طبیعت و ابزارهای طبیعی حتی برای آموزش انسان در اختیار کودکان بهشتی قرار می‏گیرد. نعمات خدا از طریق این 14 معصوم ع بر انسان‏ها نازل می‏شود. آن‏ها لیلة‏القدر هستند یعنی محلّ نزول برکات. همان‏طور که جرم خورشید گنجایش پذیرش این همه نور را دارد انسانی مانند آن‏ها هم گنجایش پذیرش تمام علم خدا را دارند و از آن‏جا به بشر می‏رسد. مثل سلطانی که در کنفرانس خصوصی، علوم و نقشه‏هایش را به آن‏ها منتقل می‏کند

خبر از تهاجم خونین عبدالملک ابن مروان به کوفه :

گویا می‏شنوم سروصدای این حیوان شام را (بنی امیه) که پرچم‏های خود را در اطراف کوفه منتشر کرده و به طرف آن رو کرده است مانند روکردن شتر چموش، عر می‏زند و لگد می‏پراند و زمین را با سرهایی که بریده فرش کرده، صدایش را بلند کرده و پایه‏های قدرتش را در زمین محکم کرده و سنگین نموده است، جولانش خیلی دور و دراز و حملاتش خیلی بزرگ است. به خدا قسم شما را آواره می‏کند در اطراف زمین تا جایی که بجز کمی از شما باقی نمی‏ماند مثل سرمه در چشم و همین‏طور زیر چکمۀ آن‏ها خواهید بود تا روزی که این عقل‏های گم شده به عرب‏ها برگردد (عقلشان سرجا بیاید) با این سنت‏های راست و درست پیغمبر ص همراه باشید و آثار روشن او (مانند قرآن و عترت) و معاهده پیامبر ص که همین نزدیکی با شما بسته (که در اطاعت امام‏ها باشید) آن عهد و پیمانی که یادگار پیامبر است بدانید که شیطان راه را برای شما باز می‏کند (باغ سبز به شما نشان می‏دهد) تا از او پیروی کنید.

خطبه 139 :

ویژگی‏های امام علی ع درهشدار به آینده خونین :

هیچ کس پیش از من برای قبول دعوت حق سبقت نگرفت و برای صله رحم و همچنین انجام کارهایی که عظمت مسلمانان را بالا ببرد. پس سخنان مرا بشنوید و کلمات مرا ضبط کنید شاید شما بعد از این امر خلافت را طوری ببینید که شمشیرها کشیده می‏شود وخون‏ها ریخته می‏شود و به عهد و پیمان‏ها خیانت می‏شود تا جایی که بعضی از شما رؤسا پیشوایان گمراهان خواهید بود و پیروان اهل جهل و سفاهت.

توضیحات استاد راجع به شورای خلافت :

عمرابن خطاب در آخرین روزهای عمر خود که احساس می‏کرد ممکن است خلافت نصیب امام علی ع شود پیشنهاد کرد شورایی مرکب از عثمان ابن عفان، عبدالرحمن ابن عوف داماد عثمان صلحة ابن زبیر، زبیر ابن العوام، سعد ابن وقاص و علی ابن ابیطالب ع تشکیل شود و این 4 نفر دو دسته شوند و هر دسته یک نفر را انتخاب کنند و سفارش کرد که جانب گروهی را بگیرید که عبدالرحمن در آن گروه است. زبیرابن عوام و سعد ابن وقاص طرف علی ع را گرفتند و طلحه و عبدالرحمن طرف عثمان را گرفتند به این ترتیب عثمان انتخاب شد و روی کار آمد. عثمان از یک طرف بی‏عرضه بود و توانایی اداره جامعه را نداشت و از طرف دیگر حریص مال و ثروت بود و از بیت‏المال به بنی امیه می‏بخشید و مقام و پست‏های مهم را به آن‏ها می‏داد و شخصیت‏های بزرگ اسلام را کنار گذاشت. به این ترتیب ظلم و فساد آن‏قدر زیاد شد که مردم بی‏طاقت شدند و بر عثمان شوریدند و او را کشتند.

خطبه 140 :

پرهیز دادن از غیبت و بدگویی :

از جمله فرمایشات حضرت امیر ع که از غیبت مردم را نهی می‏کند :

شایسته انسان‏های خوب و کسانی که از گناه و معصیت سالم هستند این است که به گناهکاران و معصیت‏کاران رحم کنند (زیرا انسان‏های پاک مانند ثروتمندان هستند و آدم‏های گناهکار مانند فقیران که ثروتمندان باید به فقرا رحم کنند نه این‏که آن‏ها را به دلیل ناداری سرزنش کنند) بهتر این است که نیکان و پاکان شکر خدای را بجای آورند که توفیق پاکی به آن‏ها داده و این طهارت و پاکی مانع سرزنش دیگران باشد. پس چگونه است حال غیبت‏گری که مردم را غیبت می‏کند و او را به دلیل کمبودهایی که دارد سرزنش می‏کند؟ آیا به خاطر نمی‏آورد خداوند چگونه گناهان و عیب او را پوشانید؟ گناهان او را که بزرگ‏تر است از گناه مردمی که غیبت آن‏ها را کرده است چطور آن‏ها را به گناهانی مذمت می‏کند که خودش هم به آن گناه مبتلا است؛ اگر آن گناهی را که مردم را به سبب آن غیبت می‏کند انجام نداده در گناه بزرگ‏تری از آن خدا را معصیت کرده است.

خطبه 141 :

پرهیز از شنیدن غیبت :

ای مردم هرکس برادر و خواهرش را چنان دیده و شناخته که دینش و راهش درست است پس گفته‏های مردم را درباره‏اش قبول نکند. حقیقت این است که گاهی تیر تیرانداز به خطا می‏رود اما سخن گویندگان بر دل شما اثر می‏گذارد ولیکن آن‏چه باطل است عاقبت از بین می‏رود و خدا خودش شنوا و بینا است.

شناخت حق و باطل :

از حضرت رسول ص سئوال شد معنی این چهارانگشت فاصله چیست ؟ حضرت چهار انگشت دستش را بهم نزدیک کردند و بین چشم و گوش خود گذاشتند و فرمودند: باطل این است که بگویی شنیدم و حق این است که بگویی دیدم.

خطبه 142 :

شناخت جایگاه بخشش و احسان :

کسی که مال و ثروت و خدمت خود را درجای نامناسب و برای نااهلان خرج می‏کند بهره‏ای از انفاق بی‏جای خود نمی‏برد مگر بدست آوردن ستایش افراد پست و مدح و ثنای بدکاران را و تبلیغ افراد نادان آن هم تا زمانی خواهد بود که از کیسه او خرج کنند . چقدر چنین کسی در بیراهه‏روی و اسراف مال سخاوت دارد در حالی که از خرج کردن در راه خدا بخیل است. پس باید کسی که مال و ثروتی دارد خویشاوندان خود را در نظر بگیرد و میهمانی‏های خوبی بدهد (محتاجان و شخصیت‏های ارزشمند را میهمان کند) و اسیر و رنجیده را آزاد کند و به فقیر و مقروض کمک کند و در راه رعایت حق مردم و مصیبت‏هایی که می‏بیند صبر کند تا در جستجوی ثواب باشد. کسی که به یکچنین صفات خوب مجهز شود شرف و بزرگی دنیا و فضائل آخرت را بدست آورده اگر خدا بخواهد.

خطبه 143 :

نظام آفرینش برای انسان :

آگاه باشید این زمینی که شما را بدوش گرفته و برداشته و آسمانی که بر سر شما سایه افکنده است هردو مطیع خدا هستند (اسباب وابزار دست خدایند) و هیچ وقت زمین و آسمان برای شما سخاوت به خرج نمی‏دهند که برایتان دلسوزی کنند و برکتشان را به شما بدهند و هیچ وقت به فکر تقرب به شما نیستند و به خیر شما امیدوار نیستند (که به خاطر این‏ها بر شما برکت ببارند) بلکه آن دو از جانب خدا مأمورند که منفعتی به شما برسانند. پس اطاعت می‏کنند و مأمور هستند مصالح زندگی برایتان آماده کنند. پس به امر خدا قیام کرده‏اند.

فلسفه آزمایش‏ها :

خداوند بندگان خود را مبتلا می‏کند در زمانی که مرتکب گناه و معصیت شده‏اند. با ایجاد کمبود روزی‏ها و حبس برکات و بستن درهای خیرو برکت، تا توبه‏کنندگان در اثر این سخت‏گیری توبه کنند و از خط گناه و معصیت دل بِکَنند و به یاد خدا بیفتند و دست از گناه بشویند و زجر خدا را ببینند و متنبه شوند. خداوند استغفار را سبب ریزش روزی قرار داده وسبب رحمت به خلایق. در کتاب خود می‏فرماید: از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده است. خدا باران رحمت خود را بر شما ریزش می‏دهد و با مال و اولاد شما را کمک می‏کند. لطف خدا شامل حال مردمی است که از توبه خود استقبال کنند و از خطاکاری خود معذرت بخواهند و پیش از مرگ به عمل صالح مبادرت نمایند.

نیایش طلب باران :

از خطبه‏های آن ‏حضرت در نمازباران است. موقع حبس باران لازم است سه روز، روزه بگیرند و بعد به بیابان رفته و دعای استسقاء را بخوانند. این حوادث تلخ که به مشیت خدا انجام می‏شود و یا بی‏احتیاطی بشر، موجب آن می‏گردد مصداق این شعر است که :

برسر لوح او نوشته به در چوب استاد به زمهر پدر

پروردگارا ما از خیمه‎‏ها و خانه‏های خود خارج شدیم و بسوی تو آمدیم و بعد از سرو صدای حیوانات گرسنه و ناله فرزندان، به رحمت تو مایل و راغبیم و امیدوار به فضل نعمت تو هستیم و از عذاب و انتقام تو می‏ترسیم. خدایا باران رحمت خود را به ما بچشان و ما را ناامید نکن و با خشکسالی ما را هلاک ننما و ما را به گناه نادان‏هایمان مؤاخذه نکن ای بهترین رحم‏کنندگان.

خداوندا ما بسوی تو آمدیم از این مصیبت‏ها که بر تو پنهان نیست، شکایت داریم در زمانی که سختی‏های بزرگ زندگی ما را بیچاره کرده و در حالی که خشکسالی و قحطی ما را به در خانه تو آورده است و احتیاجاتی که بر ما سخت است ما را خسته کرده و فتنه‏های سخت ما را محاصره کرده است (نزاع و برخورد بین مردم زیاد شده است). خداوندا از تو خواهش می‏کنیم که ما را ناامید بر مگردان و محروم از درگاهت مکن (که دعایمان را اجابت نکنی) و به گناهانمان ما را توبیخ نکن و ما را در برابر اعمالمان قرار مده. خداوند باران خود را بر ما نازل کن و برکات وروزی و رحمت خود را به ما برسان و بچشای به ما بارانی که خیلی نافع باشد، بیابان‏ها را سیراب کند و گیاهان را برویاند و بوسیله آن باران، گیاه و زراعتی را که از دست ما رفته برویان و آن‏چه را مرده با آن باران زنده کن. بارانی حیات‏بخش و پرمیوه و پرثمر که سیراب کنی بیابان‏‎ها و نهرها را به جریان اندازی، درخت‏ها را به برگ آری و نرخ‏ها را ارزان کنی زیرا که تو بر آن‏چه می‏خواهی قدرت داری.

خطبه 144

خداوند پیغمبران را مبعوث کرد، علم خودش و وحی خودش را به آنها اختصاص داد. خداوند این پیغمبران را حجت بر مخلوقات قرار داد مبادا حجت با مردم باشد که بتوانند عذری بیاورند. پس پیغمبران با زبان صداقت، مردم را به راه حق دعوت کردند. بدانید که خدا خلق را آشکار نموده نه به خاطر این که آنچه در دینشان پنهان می‏کنند خدا نمی‏داند از اسراری که حفظ کرده‏اند و نیت‏هایی که پنهان داشته‏اند همه این‏ها را خدا می‏داند. ولیکن به این منظور آنها را خلق کرد تا آزمایش کند عمل کدام یک بهتر است. پس ثوابی که خدا معین می‏کند، پاداش اعمال است و عقابی که خبر می‏دهد نتیجه اعمال است. کجایند کسانی که عقیده دارند حقایق علوم را می‏دانند نه ما آل محمد؟! دروغ گفته‏اند و برما تاخته‏اند. خدا ما را بلند کرد و آنها را نشانید و خدا ما را بخشید و آنها را محروم کرد و ما را داخل ولایت خود کرد و آنها را خارج نمود. بوسیله ما امام‏ها، هدایت به مردم می‏رسد. بوسیله ما جهل و کوری برطرف می‏شود. همانا امام‏های بر حقّ از طایفه قریش هستند که در دودمان هاشم کشت شده‏اند. امامت برذغیر آنها شایسته نیست. والی و زمامدار از غیر آنها شایسته ولایت نخواهد بود. کفار کسانی هستند که دنیای زودگذر را اختیار کردند و آخرتی که آینده و باقی است را رها نمودند. زندگی صاف و پاک و روشن را که از طریق خدمت و محبت حاصل می‏شود رها کردند و زندگی تلخ و شور که از طریق جنایت پیدا می‏شود اختیار نمودند. گویا من فاسق‏ها و منافقین را می‏بینم که با اعمال بد و گناه و معصیت همراه شده‏اند و به گناه و معصیت الفت پیدا کرده‏اند و تسلیم گناه و معصیت شده‏اند، موافق ظلم و جنایت شده‏اند. همین‏طور تا انتهای پیری که موهای سرش سفید شده و در خطّ گناه و معصیت هستند. طبیعتشان عوض شده، طبیعت گناه و معصیت‏ها شده. سپس رو می‏آورند به جامعه مانند سیل بنیان‏کن، باک ندارد که چه کسی را غرق می‏کند یا چه خانه‏ای را خراب می‏کند یامانند آتشی هستند میان هیزم‏ها نگه نمی‏دارد آنچه را می‏سوزاند. کجایند آن عقلایی که با چراغ‏های هدایت روشن می‏شوند و چشم‏هایی که به مناره تقوا نگاه می‏کنند (به مراکز نور تقوا نگاه می‏کنند) کجایند دل‏هایی که خود را به خدا بخشنده‏اند و به طاعت خدا بستگی پیدا کرده‏اند. روی آوردن به این مال و ثروت دنیا و حرص و بخل دارند در جمع کردن مال حرام. جلوی چشم آنها نصب شده پرچم بهشت و دوزخ و روی‏های خود را از بهشت برگرداندند و عمدا بسوی جهنم روی آوردند. پروردگار آنها را دعوت به بهشت کرد اما رمیدن و پشت به دین خدا کردند. شیطان آنها را دعوت به کفر و گناه کرد، آنها قبول کردند و به کفر و گناه روی آوردند.

خطبه 145

ای مردم شما در این زندگی دنیا هدف تیرهای مرگ هستید. با هر جرعه، شربتی که می‏نوشید گلوگیری برای شما پیدا می‏شود، همچنین با هر لقمه‏ای که می‏خورید غصه‏ای برای شما ظاهر می‏شود. هیچ نعمتی بدست شما نمی‏رسد مگر این که در مقابل نعمتی از دست شما برود و هیچ روزی بر عمر شما اضافه نمی‏شود مگر این که روزی هم از عمر شما کسر می‏گردد. هیچ طعمه و لقمه‏ای برای شما تازه نمی‏شود مگر این که روزی‏های گذشته از کف شما می‏رود. هیچ آثاری برای شما زنده نمی‏شود مگر این که آثار دیگری از دست شما می‏رود. همچنین هیچ لباسی برای شما نو نمی‏شود جز این که لباس دیگری از شما کهنه شود و هیچ سلولی در تن شما نمی‏روید مگر این که سلول دیگری از تن شما کنده شود. اصول زندگی ما در قدیم از بین رفته و ما فروعی هستیم که از آن اصول بوجود آمده‏ایم. چطور فروع باقی می‏ماند بعد از آن که اصول از بین رفته است؟! هیچ وقت بدعتی حادث نمی‏شود مگر این که بوسیله آن بدعت، سنتی از بین برود. از این تازه واردها بپرهیزید و راه‏های صاف و روشن را پیگیری کنید. بهترین کارها کاری است که روابط اجتماعی را محکم‏تر می‏کند و اراده انسان را قوی می‏دارد. این‏ها سنت‏هایی است که خدا و رسول خدا ص بوجود آورده‏اند. بدترین چیزها همان آداب و سنتی است که تازه بوجود می‎‏آید برخلاف آداب و سنن خدا و انبیاء.

خطبه 146

این جملات از فرمایشات مولا ع است. زمانی که عمرابن خطاب با او مشورت کرد که آیا خودش در جنگ با ایرانیان حاضر شود یا لشکر بفرستد مولا این خطابات را فرمود.

این دین خدا پیروزی‏اش و شکستش به کم و زیادی مردم نیست. این دین خدا که خدا ظاهر کرده و این‏ها لشکر خدا هستند که خدا مهیا و کمک نموده است، تا رسیدند به آنجا که رسیدند و طلوع کردند درهر جایی که طلوع کردند. ما مسلمانان در انتظار وعده خدا هستیم و خدا به وعده خود وفا خواهدکرد. لشکر خودش را یاری خواهد نمود. موقعیت رئیس مسلمانان مانند رشته دانه‏های تسبیح است که این رشته دانه‏ها را جمع می‏کند و ضمیمة هم می‏کند. وقتی این نخ پاره شود دانه‏ها پراکنده می‏شوند و می‏روند. هرگز اول و آخرش با یکدیگر جمع نمی‏شود. عرب‏ها در این روزگار اگرچه کم هستند ولیکن به برکت اسلام زیاد حساب می‏شوند، قدرت دارند با جمعیت خودشان. تو قطب آسیا باش و عرب‏ها را دور خود بگردان. آتش جنگ را توسط عرب‏ها آن طرف مدینه روشن کن. تو اگر خودت از این زمین (مدینه) به جبهه رفتی، اتحاد عرب‏ها از اطراف و اکناف عالم شکسته می‏شود تا این که خواهی دید مصیبت‏هایی را که پشت سرگذاشتی مهمتر است از مصیبتی که با آن روبرو هستی. عجم‏ها که فردا به تو نگاه می‏کنند می‏گویند این اصل عرب است. اگر او را کشتید و از بین بردید دیگر راحت می‏شوید. پس حضور تو آنها را در حمله کردن قوی‏تر می‏کند و طمع آنها را در نزد تو زیاد می‏کند. اما آنچه تو گفتی که از عجم‏ها به جنگ مسلمانان آمدند خدای سبحان بیشتر ناراحت و ناراضی است. آنها به جنگ مسلمانان آمده‏اند و خدا قوی‏تر است که آنچه را دوست ندارد تغییر دهد. اما آن جمله که گفتی عددشان خیلی زیاد است، ما در روزگار گذشته با کثرت لشکر پیروز نبودیم بلکه ما به کمک خدا و یاری خدا پیروز می‏شدیم.

خطبه 147

از جمله فرمایشات مولا ع این است که می‏فرماید: حضرت رسول ص را مبعوث به حق کرد تا بندگان خودش را از اطاعت بت‏ها و رؤسای بت‏ها خارج کند و به دایره اطاعت و عبادت خودش وارد کند، همچنین از اطاعت شیطان خارج کند و به دایره اطاعت خودش ببرد، بوسیله قرآن که آیاتش را خیلی ساده و روشن نازل کرده است. برای هر حکمی، حکمتی معین کرده تا بندگان، خدای خود را که جاهل به او شدند بشناسند و اقرار به وجود خدا کنند بعد از آن که منکر وجود خدا شدند. خدا را در علم خود ثابت کنند بعد از این که منکر خدا بوده‏اند. پس خدای سبحان در کتاب خود در برابر مردم جلوه نموده است بدون این که خدا را ببینند (چگونه جلوه کرده است؟!) که به آنها قدرت خودش را به کتاب خودش نشان داده است و مردم را از غضب خودش بترساند، و به مردم بیاموزد که چگونه و به چه دلیل جمعیت‏هایی که نابود شده‏اند کافر از دنیا رفته‏اند با اعمال بدشان و چطور درو شده‏اند کسانی که از سطح زمین با عذاب الهی درو شده‏اند (هر کتابی علمش را خدا می‏رساند اما به زبان انبیاء). جمله‏ای از فرمایشات مولا ع درباره مردم آخرالزمان یعنی زمان پیش از ظهور امام زمان عج، بدانید که زمانی خواهد آمد که چیزی پنهان‏تر و مخفی‏تر از حق نیست و چیزی واضح‏تر و روشن‏تر از باطل نیست. (باطل خیلی جلوه دارد و حق مخفی است) زمانی که مانند آن زمان دروغ بستن به خدا و رسول خدا زیاد نیست (یعنی دروغ در آن زمان خیلی زیاد است) در آن زمان و در نظر اهل آن زمان متاعی بایرتر و بی‏ارزش‏تر از کتاب خدا نیست اگر آنچنان که شایسته است خوانده شود، یعنی اگر قرآن را مطابق میل مردم تفسیر کنید ارزش پیدا می‏کند و اگر مطابق حق تفسیر کنید، خلاف میل مردم باشد و ارزش خودش را از دست می‏دهد. چیزی پر دخل‏تر از قرآن نیست اگر تحریف کنند و خلاف حقیقت قرآن را تفسیر کنند یعنی اگر قرآن را مطابق میل مردم زمان تفسیر کنید خیلی پول در اختیارت می‏گذارند و اگر مطابق واقع و برخلاف میل مردم تفسیر کنید ارزشی برای تفسیرت قائل نیستند. در شهرهای آخرالزمان چیزی بدتر از خوبی‏ها و یا چیزی خوب‏تر از بدی‏ها نیست. (اعمال خوب، در نظر مردم بد جلوه می‏کند و اعمال بد، خوب جلوه می‏کند) کسانی که حامل قرآن و مروّج قرآن هستند قرآن را پشت سر می‏اندازند زیرا بازار قرآن رونقی ندارد و کسانی که حافظ قرآن هستند قرآن را فراموش می‏کنند (قرآن را در عمل فراموش می‏کنند) پس در آن زمان کتاب خدا و اهل کتاب خدا از جامعه طرد می‏شوند. (منفی، یا نیست و نابود به حساب می‏آیند) قرآن با اهل قرآن مانند دو نفر رفیق هستند در یک راه حرکت می‏کنند هیچ کس به آنها پناه نمی‏دهد. در آن زمان قرآن و اهل قرآن در میان مردم هستند مثل این که نیستند. قرآن و اهل قرآن یا مردم هستند مثل این که با مردم نیستند. زیرا ضلالت موافق هدایت نیست گرچه در یک جا ظاهر شود. تمام مردم اتحاد می‏کنند که اتحاد نداشته باشند، علیه دین حرف می‏زنند، از اتحاد کناره می‏گیرند و جدا می‏شوند، مثل این که حاکم بر قرآن هستند نه این که قرآن حاکم بر آنها باشد. پس از قرآن بجز اسم چیزی باقی نمی‏ماند. از قرآن چیزی نمی‏فهمند مگر خط و عبارات قرآن. پیش از این هم چطور نمونه برای آنها آورده شد از صالحین از شایستگان صدق آدم‏های خوب را دروغ حساب کردند. مجازات عمل بد را در اعمال خوب اختصاص داده‏اند. گذشتگان شما به دلیل آمال‏ها و آرزوهای دراز بی‏دین شدند و مرگ خود را فراموش کردند (یعنی مرگ درنظرشان غایب شده بود) در این گرفتاری‏ها هستند تا این که وعده الهی برسد. وعده الهی که عذر مورد قبول واقع نمی‏شود. توبه از مردم برداشته می‏شود و همراه آن موعد بلاهای کوبنده الهی سرکفار خواهد آمد. خطاب امیرالمؤمنین به مردم که می‏فرماید: ای مردم هرکسی خدا و دین خدا را کمک کند و تبلیغ نماید خدا به او توفیق می‏دهد. هرکس که گفته خدا را دلیل راه خود قرار دهد به دینی هدایت می‏شود که بهترین دین‏ها است. کسانی که در جوار خدا با خدا هستند همیشه در امن و امانند و کسانی که دشمن خدا هستند همیشه در خوف و ترسند. شایسته نیست برای کسانی که عظمت خدا را می‏شناسند ادعای بزرگی کنند و تکبر داشته باشند زیرا راه بزرگ شدن، عظمت پیداکردن برای کسانی که عظمت خدا را درک می‏کنند این است که در برابر خدا تواضع کنند خدا را سجده کنند و سلامتی کسانی که قدرت خدا را می‏دانند این است که تسلیم قدرت خدا شوند. مانند کسانی نباشید که همانطور که از جزامی‏ها می‏رمند از دین خدا هم می‏رمند. پس نرمید از دین خدا مانند رمیدن آدم سالم از آدم جزامی یا مانند آدم سالم از آدم مریض فرار می‏کنند. شما بدانید که هرگز عقل و هدایت را نمی‏شناسید مگر این که بشناسید کسانی که فاقد عقل و هدایت الهی هستند. شما هرگز عهد و پیمان الهی را محترم نمی‏دانید مگر بشناسید کسانی که این عهد و پیمان را شکسته‏اند. شما هرگز متمسک به قرآن نمی‏شوید مگر این که بشناسید کسانی که قرآن را پشت سر انداخته‏اند، چه سرنوشت بدی پیدا کرده‏اند. علم قرآن را از اهل قرآن بخواهید و بیاموزید. این پیشوایان اسلام علم را زنده نگه می‏دارند وجهل و نادانی را از بین می‏برند. آنها کسانی هستند که احکامشان نشانگر دانش آنها است و خاموشی آنها گویای علم و دانش است و ظاهرشان، باطنشان را معرفی می‏کند که انسان‏های خوبی هستند. آنها کسانی هستند که با دین خدا مخالفت نمی‏کنند و در دین خدا اختلاف ایجاد نمی‏کنند. پس دین خدا در میان آنها شاهد راستگویی است یعنی حقیقت را در اختیار آنها می‏گذارد گرچه دین آنها خاموش است اما گویای حقایق است.

خطبه 148

(فرمایشات مولا ع درباره طلحه و زبیر و مردم بصره است که با آن بزرگوار جنگیدند)

هرکدام از این دو نفر که با من می‏جنگند خلافت را برای خودشان می‏خواهند و خلافت را به طرف خودشان می‏کشند نه به طرف رفیقشان. به هیچ وسیله‏ای متوسل نمی‏شوند و از سببی بین خود و خدا کمک نمی‏گیرند. هریک از این ‏ها بر علیه رفیق خود سوسماری در دل می‏پروراند. به همین زودی‏ها پرده از روی کارشان برداشته می‏شود. به خدا اگر به هدفی که اراده کرده‏اند برسند این یکی جان آن یکی را می‏گیرد و آن دیگری جان این را. آن لشکرهای سرکش که رسول خدا ص خبر داد قیام کرده‏اند کجایند حساب‏گران را درک کنند؟ سنت‏ها برای آنها روشن شده. گزارشات و اخبار به آنها تقدیم شده. برای هر گمراهی یک عاملی است و برای هر بیعت‏شکنی شکّ و شبهه‏ای پیدا می‏شود. به خدا قسم من مانند کفتار نیستم که آواز را از دور بشنوم و تکان نخورم. صدای مرگ را بشنود و در محضر مصیبت‏زدگان حاضر شود و پیشگیری ننماید.

خطبه 149

ای مردم هرکس که از مرگ یا مقدرات فرار می‏کند در طریق فرار به مرگ یا مقدرات روبرو می‏شود. این انسان در میدان اجلّ فعالیت می‏کند با فعالیت خودش نمی‏تواند از این میدان خارج شود که مرگ را نبیند. فرار از مرگ، رسیدن به مرگ است. چقدر روزگار را زیرورو کردم و تاریخ را زیرورو کردم تا ریشه مرگ را پیدا کنم. خداوند امتناع فرمود جز این که مرگ و عوامل مرگ را مخفی بدارد. خیلی دور است فکر انسان که عامل مرگ را پیدا کند. علمی است در خزینه وجود خدا. اما وصیت‏های من که امام شما، به شما می‏کنم این مسائل است:

اولا، کسی یا چیزی را شریک خدا نسازید، یعنی فقط از خدا اطاعت کنید. همچنین در مورد حضرت رسول ص مواظب باشید سنت او را تغییر ندهید. کتاب خدا و سنت پیغمبر را بپا دارید. این دو چراغ یعنی کتاب و سنت را روشن بدارید. تا وقتی که از کتاب خدا و سنت، جدا نشده‏اید ذمّت و ملامتی شامل حال شما نمی‏شود. هرکس به اندازه توانایی‏اش باربردارد یا این که خداوند هرکسی را به اندازه توانایی‏اش مکلف نموده است. باز تکلیف را برای نادان‏ها سبک نموده. چه خدای مهربانی داریم و چه دین پایداری و امام دانایی. من دیروز با شما بودم در زندگی و امروز که از دنیا می‏روم درس زندگی شما هستم فردا هم از شما جدا می‏شوم، خدا من و شما را بیامرزد. اگر قدم‏ها در این لغزش‏‏گاه دنیا ثابت ماند چقدر خوب و اگر این قدم‏ها لغزید و ثابت نبود (وضعیت دنیا چنین است که قدم‏ها می‏لغزد) زیرا ما در سایه شاخه‏های درخت بودیم و در میدان وزش بادهای تند و زیر سایه ابرها زندگی می‏کردیم، ابرهایی که در فضا به جایی بند نیستند و خط حرکتشان هم در زمین محو می‏شود. من همسایه شما بودم، چندروزی بدنم در کنار شما بود و در عقب این زندگی بدنی از من خواهید دید که خالی از روح است و بعد از حرکت، ساکن است و بعد از نطق و بیان، صامت است و خاموش، تا این سکوت من شما را موعظه کند. این سر و صدای من که بخوابد و اطراف من آرام بگیرد شما را موعظه کند. این مرگ من و سکون و سکوت من برای کسانی که درس عبرت می‏گیرند موعظه بهتری است از نطق و بیان و گفتاری که شنیده می‏شود. وداع من با شما مانند وداع مردی است که در انتظار ملاقات است (یعنی من در آخرت منتظر شما هستم) فردا روزگار مرا خواهید دید. اصرار من برای شما کشف خواهد شد و بعد از خالی شدن جای من، مرا خواهید شناخت که دیگران جای من بنشینند.

خطبه 150

این سخنرانی امام ع خبر از آینده‏ها و فتنه‏های آینده است.

مردم بعد از رسول خدا ص به طرف راست و چپ رفتند. در راه‏های گمراهی حرکت کردند و دین و مذهب و عقل و معرفت را رها کردند. پس چیزهایی که در آینده خواهد آمد و انتظار می‏کشید با عجله به سراغ آن نروید (صبر کنید، آینده‏ها خودبخود خواهد آمد) آنچه را هم فردا خواهد آمد این آینده‏ها را در آمدن کُند نکنید. چه بسا انسان‏های با شتاب، چیزی می‏خواهند که اگر به آن برسند دوست داشتند که کاش نمی‏رسیدند. چقدر امروز ما به حوادث خوب و بد فردا نزدیک است. ای مردم الان زمان ورود وعده‏های الهی است و زمان نزدیک‏ شدن چهره‏هایی است که شما نمی‏شناسید. آگاه باشید هریک از ما آل محمد ص در این فتنه‏ها با چراغ روشن حرکت می‏کنیم. (یعنی ما گول این فتنه‏ها را نمی‏خوریم). کسانی که همراه ما باشند مانند ما نجات پیدا می‏کنند. امام‏ها از ما اهل بیت به روش نیکان در جامعه حرکت می‏کنند تا درهای بسته و بندهایی که دست و پاگیر است را باز کنند و بردگان را از بردگی آزاد نمایند. و بذر خوابیده و بسته‏ای را شکوفا کنند و علف هرزه‏ای که شکوفا شده، ببندند. این امام‏ها درنهانی و پنهانی از دید مردم فعالیت می‏کنند که تعقیب‏کنندگان نمی‏توانند آثار تعلیمات آنها را ببینند اگرچه نظرشان بسیار دقیق باشد. پس از آن در این فتنه‏ها دل‏ها صیقلی می‏شود همانطور که تیر و پیکان با سوهان صیقلی می‏گردد. چشم‏های مردم عاقبت به وسیله قرآن بینا می‏‏شود و کلمات تفسیر به گوش آنها دوانده می‏شود. بعد از آن که بینش و بینایی پیدا کردند جام‏های شراب و حکمت را می‏آشامند و به عقل کامل می‏رسند. در روزگاری که مدت طولانی می‏شود تا رسواها کاملا رسوا شوند و مستحقّ تحول و انقلاب گردند تا زمانی که عمر زندگی پیر شود و جمعیتی به دنبال فتنه‏ها بروند، خوشبختی خود را در آن فتنه‏ها و بلاها ببینند. دامن بالا بزنند از آن حادثه‏ها و جنگ‏هایی که بوجود می‏آید. افرادی پیدا شوند که با صبر و استقامتی که دارند منت سر خدا نگذارند. انسان‏هایی هستند که بذل جان خود را در راه خدا مهم نمی‏دانند تا زمانی که قضا و قدر الهی نازل گردد و مدت بلا و مصیبت تمام گردد. مردانی پیدا می‏شوند که روی بصیرت و بینایی شمشیر می‏زنند. مردانی که به امر پیشوایان خود و موعظه‏کنندگان به خدا نزدیک می‏شوند. عرب‏ها در این انقلاب اسلامی قرار گرفتن و متکی به اسلام بودند تا زمانی که خداوند پیامبر را قبض روح کرد. بعد از وفات پیغمبر طایفه‏ای به جاهلیت به تبعیض نژادی برگشتند. راه‏های مختلف آنها را گول زد. به غیر خویشاوندان خود ارتباط پیدا کردند (یعنی از دودمان پیغمبر جدا شدند) آن وسیله‏هایی که مأمور شدند با آنها دوستی داشته باشند یعنی امام‏های معصوم رها کردن پشت سرانداختن. این بنای اسلام از آن جای محکم استوار به جای دیگر منتقل نمودند. اسلام را در خانواده‏هایی بنا کردند که جای اسلام نبود. (یعنی اسلام را به بنی‏امیه سپردند) خانواده‏هایی که معدن تمام خطاکاری‏ها بودند و درهای فتنه برای هرکسی که در گمراهی‏ها حرکت می‏کرد. در حالی که حیران و سرگردان بودند به شک و شبهه افتادند. در حال مستی از همه چیز غافل شدند، به روش فرعونیان رفتند که به دو قسمت تقسیم شدند، قسمتی صددرصد متمایل به دنیا شدند و بجز دنیا هدفی نداشتند، قسمت دیگری از دین جدا شدند و متباین به دین خدا شدند که نه دنیا داشتند و نه دین.

خطبه 151

از خدا کمک می‏گیرم مرا یاری کند بر این پرتگاه‏هایی که شیاطین دنیا درست می‏کنند و ما انسان‏ها را زجر می‏دهند و پرت می‏کنند بر آن پرتگاه‏ها. از خدا کمک می‏گیرم ما را حفظ کند به دام شیطان نیفتیم و گرفتار ‏دغلکاری‏های آنها نشویم. گواهی می‏دهیم که رسول او نجیب‏ترین مخلوقات و صاف‏ترین انسان‏ها است. با فضیلت این پیغمبر نمی‏شود برابری کرده و فقدان این پیغمبر قابل جبران نیست. بوسیله تعلیمات پیغمبر کشورها و مملکت‏ها به علم و دانش روشن شد بعد از آن ظلالتی که تاریکی مطلق بود که انسان‏ها صلاح و صواب خود را نمی‏شناختند زنان و دختران خود را زنده بگور می‏کردند و بعد از آن جملاتی که غلبه یافته بود بر افکار مردم و خلأها که از وفا و انسانیت پیدا شده بود. مردم درحالی بودند که حرمت‏ها را می‏شکستند و هر حرامی را حلال می‏دانستند، دانشمندان را ذلیل می‏کردند، در یک بناهای سستی زندگی می‏کردند و راه‏های خرابی زندگی می‏کردند و در حال کفر از دنیا می‏رفتند. شما ای گروه عرب‏ها هدف بلاهایی قرار گرفته‏اید که آن بلاها مانند گلوله‏ها به شهرها نزدیک شده است، بترسید از مستی نعمت و ثروت و برحذرباشید از ورود انتقام الهی. در فضای تاریک پر از گردو غبار یکجا بنشینید تا روشن شوید، تا بتوانید پشت پای خود را ببینید، بایستید در فتنه‏های ناشناخته. موقعی که این فتنه‏ها مانند بچه متولد می‏شود از کمینگاه ظاهر می‏گردد، قطب آسیای فتنه بپا می‏ایستد و مدار آن به گردش درمی‏آید. این فتنه‏ها در راه‏هایی سرشما می‏آید که بسیار مخفی است و می‏کشاند شما را به مصیبت‏های کمرشکن آشکار. این فتنه‏های جوان تازه وارد مانند پسرانی هستند که تازه وارد قد کشیده‏اند (همانطور که نمی‏دانید این پسران چه آینده‏ای دارند نمی‏توانید بفهمید این فتنه‏ها چه عاقبتی دارند) و آثاری که این فتنه‏ها بوجود می‏آورد مانند آثار سنگ‏هایی است که به طرف شما پرت می‏شود. ظالمان و ستمکاران که در حاکمیت قرار بگیرند یکی از دیگری آن حاکمیت را به ارث می‏برد. ظالم اول، پیشوای ظالم آخر است و ظالم آخر اقتدا می‏کند به ظالم اول. ظالمان و جنایتکاران برای ربودن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می‏گیرند و سر این مردار بدبوی دنیا مانند سگ‏ها به جان هم می‏افتند. به همین زودی‏ها که آخرت می‏رسد کسانی که دنباله رو بوده‏اند از پیشوایان، بیزاری می‏جویند و از پیروان بیزاری می‏جویند با کینه و دشمنی از یکدیگر جدا می‏شوند. وقتی با یکدیگر روبرو می‏شوند یکدیگر را لعنت می‏کنند. بعد از این فتنه‏های کوچک، فتنه جهانی طلوع می‏کند (فتنه جهانی همین وسایل تبلیغی جهانی است که یک انسان کافر کفر خودش را با تبلیغات به تمام دنیا صادر می‏کند). آن فتنه‏ها کمرشکن نابودکننده است. پس دل‏ها بعد از آن که استقامت داشته در مقابل فتنه‏ها متزلزل می‏شود و رجال بزرگ دنیا بعد از آن که سالم بوده‏اند گمراه می‏شوند. فکر و هوا و رأی مردم هنگام هجوم فتنه‏ها اختلاف پیدا می‏کند و هنگامی که به صورت جمعی آن فتنه‏ها ظاهر می‏شود برای مردم هم اشتباه پیدا می‏شود. کسی که مشرف بشود، می‏رود به آن فتنه‏ها و فتنه‏ها او را می‏کوبد و کسی که به نفع آن فتنه‏ها کوشش کند فتنه‏ها او را له می‏کنند. یکدیگر را گاز می‏گیرند مانندگاز گرفتن الاغ‏ها در چراگاه‏ها. مانند الاغ‏ها مضطرب هستند، بی‏نظم و نظامند در حالی که ریسمان‏هایشان بهم بسته است. فتنه‏ها جلوه ظاهری دارد درحالی که حقیقتش پنهان است علم و دانش در آن فتنه‏ها مانند آب در زمین فرو می‏رود و نمایشی ندارد. دانشمندان خاموش می‏شوند و ظالم‏ها و بی‏دین‏ها گویا می‏شوند در آن فتنه‏ها. با دهانه خود بیابانی‏ها و روستایی‏ها را می‏کوبند و با سینه‏های خود مردم را له می‏کنند. آدم‏ها تک و یگانه که خیلی زرنگ هستند در غبار فتنه‏ها ضایع می‏شوند. قافله‏های متحرک و متکامل درطریق فتنه‏ها هلاک می‏شوند. این فتنه‏ها از طریق قضا و قدر وارد می‏شود و همین فتنه‏ها جوشد و می‏ریزد خون‏های ظالمانه را و علامت‏های دین را می‏کند، پاره می‏کند و از بین می‏برد. اعتقادات یقینی مردم را می‏شکند و انسان‏های زرنگ و بیدار از فتنه‏ها فرار می‏کنند. آدم‏های کثیف و نجس آن فتنه‏ها را راه می‏اندازند. بسیار سر و صدا راه می‏اندازند و خود را جلوه می‏دهند یعنی حقیقت خود را نشان می‏دهند. روابط خویشاوندی در این فتنه‏ها قطع می‏شود. روی این فتنه‏ها از اسلام جدا می‏شود. سالم‏ها در این فتنه‏ها از نظر روحی مریض هستند و متحرکین در این فتنه‏ها در واقع درجا می‏زنند و حرکتی ندارند. مردم در این فتنه‏ها، کشته‏هایی هستند که خونشان هدر شده است. یا انسان‏های خائف و ترسو که به این و آن پناهنده می‏شود. مردم بوسیله قرار دادهایی که دولت‏ها با یکدیگر می‏بندند گول می‏خورند و یا بوسیله ایمان‏های خلاف حقیقت گول می‏خورند. پس شما خودتان را نصیب فتنه‏ها و در گروه بدعت‏ها قرار ندهید همیشه ملازم کل جامعه باشید. ملازم آن راه‏هایی باشید که صددرصد یقین دارید و ارکان مملکت بر آن ساخته شده. سعی کنید که از دنیا می‏روید مظلوم باشید و ظالم از دنیا نروید. از راه‏های تکامل و ترقی که شیاطین به شما نشان می‏دهند بپرهیزید. از آن سقوط‏گاه‏ها که دشمنان به شما نشان می‏دهند پرهیز کنید. از خوردن لقمه‏های حرام پرهیز کنید زیرا شما در مقابل کسانی هستید که معصیت را بر شما حرام کرده و راه بندگی را بر شما سهل و آسان ساخته است.

خطبه 152

ستایش حمد مخصوص خدایی است که خلایق خود را دلیل وجود خود قرار داده است و حدوث خلایق را دلیل ازلیت و قدیم بودن خود قرار داده است. (چون مخلوق، حادث و خدا قدیم است) به این که خداوند مخلوقات را شبیه یکدیگر قرار داده است و هر مخلوقی شبیه و نظیر دارد. دلیل دارد که خدا خودش شبیه و نظیر ندارد زیرا شباهت خود به کسی یا چیزی صفت مخلوق است. عقل و شعورها به ذات خدا نمی‏رسد. (مثلا شعاع چشم به هرچیزی وارد می‏شود و آن را به ما نشان می‏دهد ولیکن این شعاع چشم یا عقل بر ذات خدا وارد نمی‏شود تا ذات خدا را به ما نشان دهد) این پرده‏ها و در و دیوارها بین ما و خدا حجاب نمی‏شود و خدا را از دیدن ما بازنمی‏دارد. پشت پرده وروی پرده و باطن پرده برای خدا یکسان است. زیرا صانع و مصنوع جدا است، صانع و مصنوع نظیر هم نیستند و به همدیگر شباهت ندارند و حدّ آخرین از شئ محدود جدا است پس محدودیت خلایق دلیل نامحدودیت ذات خدا است. تربیت کننده از تربیت شده جدا است. تربیت شده مانند تربیت کننده نیست. خدا یکی است و مثل اعداد نیست تا دوم و سوم ردیف او قرار گیرد. خدا آفریننده است نه این که برای آفریدن در وجود خود حرکتی ایجاد کند یا رنج و زحمتی ببیند. خدا شنوا است نه این که اسباب و ابزار شنوایی داشته باشد مانند گوش یا بلندگو و چیزهای دیگر. خدا بینا است نه این که چشم پرشعاعی داشته باشد که شعاع چشم خود را پراکنده کند تا اشیاء و اشخاص را ببیند. ذات خدا هم شنوایی و بینایی و هم دانایی است. خدا هرچیزی را مشاهده می‏کند نه این که تماس بگیرد. از هرچیزی جدا است نه این که مسافتی بین خدا و مخلوقات باشد. خدا همه جا ظاهر است نه این که کسی او را ببیند. خدا در باطن هرچیزی هست نه به کیفیت لطافت که ورود و خروج داشته باشد. از همه کس و همه چیز فاصله دارد به کیفیت قهر و غلبه نه به کیفیت جدایی و رسوایی. همه چیز از خدا جدا است و فاصله دارد به کیفیت خضوع و رجوع به طرف او. کسی که خدا را به فکر خود تعریف کند او را در فکر خود محدود نموده است. کسی که خدا را محدود کند او را واحد عددی قرار داده است و کسی که خدا را واحد عددی بشناسد ازلیت خدا را باطل نموده زیرا یک موجود قدیم و ازلی محیط به زمان‏ها و مکان‏ها است. کسی که کیفیت برای خدا قائل است او را در دایره فکر خود تعریف کرده است یا او را محدود نموده است. هرکسی بگوید خدا کجا است جا برای خدا ساخته است و اگر خدا جا داشته باشد واحد عددی است. خدا عالم بوده پیش از این که کسی یا چیزی را خلق کند. علم خدا ذات خدا است نه از راه تجربه. خدا ربّ مخلوقات است پیش از این که مخلوقات را خلق کند. خدا توانا است پیش از آن که مظاهر قدرت را بسازد. زندگی طوری است که همه چیز را خدا نمایان ساخته است (مانند حیوانات و نباتات و انسان‏ها که همه از دل خاک مانند خورشید طلوع کردند) و همه درخشیدند. هر فکری و هر لایحه‏ای و هر قانونی ظاهر شده دراختیار مردم قرار گرفته است و هر کجی، راست شده و کج و معوج‏ها قابل دوام نیستند. خدا اقوام را می‏برد به دل آنها اقوام دیگر می‏آورد. روزگارها را می‏برد، روزگاری دیگر بوجود می‏آورد. ما امام‏ها درمسیر این تغییرات در انتظار صلح جهانی هستیم مانند سال‏های خشک که در انتظار باران هستند. امام‏ها قیم و سرپرستان خدا بر خلایق خدا هستند. امام‏ها هستند که انسان‏ها را خوب می‏شناسند. کسی داخل بهشت نمی‏شود مگر این که آنها را بشناسد و در راه آنها باشد، امام‏ها هم او را بشناسند و قبولش کنند. داخل جهنم نمی‏شود مگر کسانی که منکر امام‏ها شوند و امام‏ها علم آنها را قبول نکنند. خداوند شما را اختصاص به اسلام داده و اسلام را خاصّ شما و شما را خاصّ اسلام قرار داده است. شما را پاک و خالص می‏کند برای اسلام. زیرا اسلام اسم سلامتی است و جمعیت بزرگوار است. خدا راه و روش اسلام را خیلی صاف قرار داده و حجت‏های اسلام را خیلی روشن کرده است. چه علوم ظاهری باشد چه احکام باطنی، یعنی غرایب عجایب اسلام فانی نمی‏شود. یعنی مسائل عجیب اسلام به انتها نمی‏رسد. این اسلام بهار نعمت‏های خداوند متعال است. چراغ تاریکی‏ها است. کارهای خیر و درهای خیر باز نمی‏شود مگر با کلیدهای اسلام. تاریکی‏های جهل و نادانی برطرف نمی‏شود مگر با چراغ‏های اسلام. خدا پناهگاه اسلام را هدایت می‏کند. این چراگاه اسلام را با طراوت نگه می‏دارد.هرکسی شفا می‏خواهد از مرض‏های روحی و جسمی، شفایش به دست خدا است. هرکس علم کافی می‏خواهد که دیگر کفایت کند او را در این علم، اسلام است.

خطبه 153

انسان در عالم دنیا از جانب خدا مهلت دارد و با انسان‏های غافل زندگی می‏کند، هرروز صبح با گنهکاران می‏رود و می‏آید، یک راه درستی برای خودش نمی‏گیرد. پیشوای عالِم و عاقل برای خود اتخاذ می‏کند. دراین غفلت و مهلت است تا روزی که نتایج گناه و معصیت برایش آشکار می‏شود تا روزی که از پوستین جهل و عظمت خارج می‏شوند. دنبال چیزی می‏روند که پشت به آنها نموده (یعنی دنیا پشت به مردم کرده و مردم دنبالش می‏روند). آنها به چیزی پشت می‏کنند که به آنها روی آورده (یعنی به آخرتی که به آنها روی آورده پشت می‏کنند) نظر به این که از آنچه رو می‏آورد فاصله می‏گیرند، نمی‏توانند استفاده کنند از ثروت‏هایی که جمع کرده‏اند و یا استفاده کنند از حوایجی که برایشان برآورده شده است. پس من خودم را و شما را از چنین بودن می‏ترسانم. هرکس از عقل و شعور خودش استفاده کند. انسان بصیر و بینا کسی است که حرف حق را بشنود و در اطارف ان فکر کند. پس آدم عاقل و دانا کسی است که فکر می‏کند و بصیرت پیدا می‏کند، و ازنصیحت‏ها و عبرت‏ها فایده می‏برد. سپس انسان‏ وارد راهی می‏شود که روشن باشد. دوری کند از این که بیفتد در مهلکه‏ها و گمراه شود در راه‏های گمراهی. این اغواگران را برخودش مسلط نکند و این که حقی را خلاف طبیعت طبیعت خودشان انجام دهند یا این که سخنرانی خلاف حقیقت داشته باشند یا انسان‏هایی که از راستی و صداقت و امانت می‏ترسند. پس ای شنونده از مستی، خودت به هوش بیا. از خواب غفلت بیدار شود. از این شتاب و عجله برای دنیاداری دست بردار (خیلی عجله نکن، عادی و طبیعی کار کن) خوب فکر کن، گفته‏هایی که به تو رسید از زبان آن پیغمبری که اهل مکه بود گفته‏هایی است که چاره‏ای نداری همان‏طور باشی. قرارگاهی نداری در روندی از گفته‏های پیغمبر، تو باید مخالفت کنی با کسانی که مخالفت کردند یا سنت پیغمبر غیر از دین پیغمبر را قبول کردند. آن انسان‏های کافر و گنهکار را و آنچه برای خود پسندیده‏اند رها کن. ناز و فخر خودت را رها کن و به خود نناز زیرا آنها با یک زیبایی در زندگی تو را می‏فریبند و به هلاکت می‏کشانند. از تکبر خودت و از پُز دادن بیا پایین. به یاد این باش که فردا سرازیر قبر و از آنجا به آخرت می‏روی زیرا راه عبور آخرت تو، قبر است. به هر کیفیتی با مردم رفتار کنی با تو رفتار می‏شود و آنچه بکاری می‏دروی. آنچه امروز برای خودت تقدیم کنی فردای قیامت بر آنچه تقدیم کرده‏ای وارد می‏شوی. جای پایت را بشناس و برای فردای خود زمینه‏ای فراهم کن. برای فردای آخرت خودت تقدیم زمینه فراهم کن، احتیاط کن، احتیاط کن ای شنونده (بی‏بندوبار نباش) ای کسی که از آخرت غافلی، آخرت خودت را جدی بگیر. (مثل من که آگاهم به آینده و گذشته تو کسی تو را خبردار نمی‏کند) از جمله قوانین حتمی خدا در قرآن، آن قانونی که روی آن ثواب می‏دهد و یا مجازات می‏کند، روی آن قانون راضی می‏شود یا غضب می‏کند. از آن قانون حتمی این است که برای بنده فایده‏ای نمی‏بخشد گرچه خیلی هم ریاضت بکشد و درعملش خالص باشد که از دنیا برود، پروردگار خود را به یکی از این صفات ملاقات کند که از ان صفات توبه نکرده باشد. شریک برای خدا بتراشد در عبادت‏هایی که خدا بر او واجب کرده یعنی غیر خدا را عبادت کند یا غیظ و غضب خودش را از راه بدبختی مردم معالجه کند. یا این که خودش را تبرئه کند با ذکر گناهانی که دیگران انجام داده‏اند. یا برای این که مال و ثروت بدست آورد و حوائج خود را برآورد، بدعتی در دین خدا ایجاد کند (یعنی از راه دین‏سازی و گمراه کردن مردم ثروت پیدا کند) یا در میان مردم به دو صورت باشد یعنی ظاهرش با باطنش فرق داشته باشد یا در معاشرت با مردم دو زبان داشته باشد در ظاهر دوستی و در باطن، دشمنی. خوب بفهمید دستورات برای این که مثل‏ها حقیقت را روشن می‏کند حیوانات چرنده هدفشان همگی چریدن است و درندگان هدفشان تجاوز بر حیوانات دیگر است غیر از این چیزی نمی دانند. زنان هم تمام هدفشان زینت زندگی دنیا است که هرچه بیشتر خود را زینت کنند و مردان را به طرف خود جلب نمایند در نتیجه فساد در زندگی دنیا. اما مؤمنین و مؤمنات این‏ها هستند که در مقابل خدا متواضعند. آنها هستند که با عشق و علاقه به خدا از معصیت خدا می‏ترسند، آنها هستند که از گناه و معصیت و مخالفت با خدا، خوف و وحشت دارند.

خطبه154

کسی که قلبش بینا است و باطن‏دار است بوسیله این بینایی، آینده خود را می‏بیند. (حضرت در این خطبه صفت مؤمن و کافر را بیان می‏کند) خوب و بد می‏داند، می‏داند درچه خطی و در چه مرامی وارد شده است و چه ارزشی بدست آورده است. دعوت کنندگان دعوت می‏کنند و رعایت کنندگان شما را رعایت می‏کنند. شما دعوت کنندگان را اجابت کنید و از خطّ رعایت کنندگان پیروی کنید. دشمنان دین به دریاهای فتنه وارد شده‏اند. دنبال بدعت‏ها می‏روند و سنت‏ها را رها می‏کنند. مؤمنون دنبال ارزش‏ها می‏روند و گمراهان و تکذیب کنندگان فقط حرف می‏زنند، حقیقت ندارند. ما خلفای پیغمبر مبدأ شعور شما و یاور شما هستیم. ما خزینه‏های علم خدا و درهای آن خزینه‏ها هستیم. هرگز کسی داخل خانه‏ای نمی‏شود مگر از در خانه. هرکسی از غیر درِخانه‏ای به خانه‏ای وارد شود دزد شناخته می‏شود. آیات کریمه قرآن که شخصیت‏های بزرگی را تعریف می‏کند در شأن ائمه ع نازل شده است و آنها گنجینه‏های عالم الهی هستند. اگر حرف بزنند حقیقت را می‏گویند، راست می‏گویند و اگر هم ساکت بنشینند، چیزی نگویند کسی پیدا نمی‏شود مثل آنها و بهتر از آنها بگوید. پس هر کسی حقیقتی را درک کرده به دوستان خود و خانواده خودش برساند. همه کس عقل خود را حاضر کنند از عقلی که خدا در وجودشان آفریده استفاده کنند. همه از فرزندان آخرت باشید به فکر آخرت زندگی باشید زیرا برای آخرت قدم می‏زنید و به سوی آخرت منقلب می‏شوید. کسی که با قلبش فکر می‏کند و با چشمش می‏بیند یک چنین انسانی که قلبش با چشمش کار می‏کند علامتش این است که در ابتدای کار می‏فهمد آیا این عمل به نفع او است یا به ضرر او. اگر عمل به نفع او باشد دنبالش می‏رود و اگر عمل به ضررش باشد متوقف می‏شود و پیگیری نمی‏کند . کسی که بدون علم وارد کار می‏شود مانند کسی است که در بیراهه سیر می‏کند. دوری او از راه راست چیزی زیاد نمی‏کند جز این که او را از مقصدش و حاجتش دور می‏کند. کسی که دانسته کار می‏کند آینده کارش را می‏داند مانند کسی است که در جاده مستقیم حرکت می‏کند. پس هر کسی که فکر کند که در زندگی جلو می‏رود یا عقب‏گرد می‏کند اگر عملش نافع است جلو می‏رود و اگر مضرّ است به عقب برمی‏گردد. بدانید هر ظاهری، باطنی هم دارد. اعمال، ظاهر است و نتایج اعمال، باطن است. وقتی ظاهر عمل خوب است نتایج آن هم خوب است و هر عملی که ظاهرش بد است توهین و اذیت است، نتیجه‏اش هم بد است. پیامبر راستگو فرمودند: گاهی خدا انسان را دوست دارد که دلش پاک است، مؤمن است اما عملش اشتباهی است که خدا دوست نمی‏دارد. سپس همان‏طور که خود انسان، خوب است باید عملشان هم خوب باشد. گاهی عمل کسی را خدا دوست دارد مثل اعمال نافعی که کفار انجام می‏دهند اما خدا خودشان را دشمن می‏داند، کافرند و سرمایه خود را در راه اشتباه خرج می‏کنند. بدانید که هر عملی مانند گیاه است و هر گیاهی مستغنی از آب نیست و آبیاری لازم دارد. آب‏ها از نظر شوری و شیرینی متفاوتند. هرگیاهی که خوب آبیاری می‏شود خوب می‏روید و میوه حلال به شما می‏رساند. هر گیاهی که بد آبیاری شود بد می‏روید و میوه‏های تلخی به بار می‏آورد مانند علف هرزه.

خطبه 155

ازجمله فرمایشات آن بزرگوار که در آن سخنرانی عظمت خلقت خفاش را بیان می‏کند که چگونه آن را لطیف و بی‏سابقه آفریده است.

ستایش می‏کنیم خدایی را که وصف انسان‏ها بر پایه عقل آنها دچار حسرت می‏شود که چرا نتوانسته حقیقت معرفت خدا را بدست آورد، چرا نتوانسته خدا را چنانکه هست بشناسد. خدایی که عقول را پس می‏زند که نمی‏توانند عظمت او را درک کنند و راه آسانی پیدا نمی‏کنند که انتهای ملکوت او را و حقیقت قدرت او را درک کنند. خدا در مقابل عقل و فکر انسان مانند خورشید است و فکر انسان مانند شمعی بسیار ضعیف است که نمی‏تواند بر نورانیت خورشید احاطه پیدا کند. او خدا است سلطان آسمان‏ها و زمین‏ها، حق و حقیقت است و بیان کننده مجهولات، حقانیت خدا واضح‏تر و روشن‏تر از چیزهایی است که به چشم خود می‏بینیم. خیلی نادانند که خود را می‏بینند و می‏دانند و خدای خود را نمی‏بینند و نمی‏دانند. عقل‏ها نمی‏توانند حدّ و حدودی برای خدا معین کنند، اگر حدّ و حدودی معین کنند خدا را شبیه خلق دانسته‏اند. انسان‏ها و فکر آنها بر ذات خدا وارد نمی‏شود، اندازه‏ای برای خدا نمی‏تواند معین کند که در این صورت نمونه‏ای برای خدا شناخته و خدا را مثل خود دانسته است. خلایق را خلق کرده بدون این که نمونه‏ای یا نقشه‏ای قبلا وجود داشته باشد و بدون این که با عاقل و فهمیده‏ای مشورت کند و بدون این که یک نفر کمک کند به خدا. پس خلقت خدا کامل است به امر خدا. پس مخلوقات خدا اذعان ندارند، همه مخلوقات دعوت خدا را قبول کردند و دفع نکردند دعوت خدا را. تمام خلقت تسلیم امر خدا شدند و نزاع با خدا ندارند. از لطائف صنعت خدا و عجایب حکمت او همین مسائلی است که در زندگی خفاش‏ها است. از حکمت غامض و پنهان خود به ما نشان می‏دارد حکمتی که در خلقت خفاش بوجود آورده است. خفاشی که در معرض تابش روشنایی خورشید بسته می‏شود و حبس می‏گردد و در معرض پیدایش تاریکی که همه چیز را حبس می‏کند پر و بال او را باز می‏کند. چطور چشمش نابینا شده که کمک بگیرد از این خورشید نورانی، نوری که بوسیله آن به راه‏های حرکت خود هدایت شود یا بوسیله روشنایی خورشید راه پیدا کند به چیزهایی که می‏داند و می‏شناسد. این خورشید عقب‏زده خفاش را با روشنایی خود که نمی‏تواند در تابش نورخورشید راه برود. خورشید خفاش را در کمین‏گاه مخفی می‏کند (یعنی او را پنهان می‏کند که نرود در معرض نور خورشید) پس این خفاش می‏اندازد پلک‏های چشمش را در روز روی سیاهی یا حدقه چشمش و شب را چراغ خودش قرار داده، هدایت می‏شود بوسیله چراغ شب که به دست بیاورد ارزاق خودش را. پس برنمی‏گرداند بینایی چشم خفاش را این شدت ظلمت و تاریکی شب. مانع نمی‏شود شدت تاریکی که او به دنبال مقاصد خودش نرود. پس زمانی که خورشید حجاب خودش را بیندازد و آشکار و واضح شود روشنایی روز، و داخل کند تابش نور خودش را بر سوسماران در لانه‏ها و سوراخ‏هایی که دارند می‏گذارد پلک‏های چشمش را روی هم روی حدقه چشم خود و آنچه را که در شب صید کرده از معاش و روزی، روز آنها را تغذیه می‏‏کند. منزه است خدایی که شب را بر خفاش‏ها جای روز و وسیله معاش قرار داده، و به عکس روز را برای آرامش و آسایش قرار داده. خدا برای خفاش بال‏هایی از گوشت تن او ساخته که پرواز می‏کند با آن بال‏ها وقتی احتیاج به پرواز دارد مثل این که بال‏ها بال گوش انسان است. بال‏های او پَر ندارد، نی هم ندارد جز این که رگ‏ها را در دل آن غضروف‏ها مشاهده می‏کند. خفاش دو بال دارد که خیلی نازک نیست که پاره شود و خیلی محکم و غلیظ نیست که سنگین گردد. پرواز می‏کند در حالی که بچه‎‏اش را بغل می‏گیرد. بچه به او پناهنده شده. وقتی می‏نشیند بچه‏اش هم می‏نشیند و بلند می‏شود وقتی خودش بلند می‏شود. از بچه‏اش جدا نمی‏شود مگر وقتی که استحکام پیدا کند، مگر وقتی که بالش محکم شود بتواند او را پرواز دهد. بچه‏اش را جدا نمی‏کند مگر وقتی که یاد بگیرد در راه زندگی راه و مصلحت خودش را. منزه است خدایی که همه چیز را بدون نقشه از دیگران آفریده است.

خطبه 156

هرکسی می‏تواند عقلش را بکار ببرد و عقل خود را به خدا مربوط کند، چنین کاری انجام دهد. اگر شما از من اطاعت کنید من به یاری خدا شما را به راه بهشت می‏برم گرچه مشقت و زحمتش زیاد باشد و زندگی برای شما تلخ گردد. اما عایشه به رأی زنانگی خود، کار کرد یعنی دستور خدا را زیرپای گذاشت. کینه و حسدی که در سینه‏اش می‏جوشید مانند دیگ پایدار که روی آتش بود. اگر عایشه دعوت می‏شد که با غیر من چنین کاری کند که با من کرد انجام نمی‏داد و بعد از این به حرمت ابتدایی خودش که زن پیغمبر است باقی ماند. حسابش با خداوند متعال است. راه ما آل محمد ص روشن‏ترین راه است، تابان‏ترین چراغ است. انسان به وسیله ایمان هدایت می‏شود به عمل صالح. با عمل صالح هدایت می‏شود به ایمان و تقوا. علم انسان بوسیله ایمان، آباد می‏شود و بوسیله علم دین است که انسان از عاقبت مرگ ترسیده می‏شود. با مرگِ انسان این زندگی دنیا خاتمه پیدا می‏کند و کامل می‏شود. در همین زندگی دنیا، آخرت بدست می‏آید و با قیام قیامت، بهشت برای پرهیزکاران نمایش پیدا می‏کند و جهنم هم برای بدکاران، آشکار می‏شود. خلایق چاره‏ای ندارند جز این که خود را به قیامت برسانند. همین‏طور در میدان زندگی فعالیت می‏کنند تا خود را به انتهای زندگی برسانند. روز قیامت از قرارگاه قبر خارج می‏شوند و مشخص می‏شوند که هرکدام چکاره هستند. تحول پیدا می‏کنند تا انتهای تحول. هر زندگی یک اصل مشخصی دارد. بهشت انسان‏هایی را می‏خواهد که اهلیت داشته باشند و جهنم انسان‏هایی را که با جهنم اهلیت دارند. بد و خوب بَدَل ِ یکدیگر می‏شوند. نیکان تا ابد نیک هستند و بدان هم تا ابد بد هستند. نیکان از نیکی نقل مکان نمی‏کنند که بد شوند و بدان هم از بدی نقل مکان نمی‏کنند. امربه معروف و نهی از منکر دو صفت الهی است. امر به معروف و نهی از منکر مرگ را نزدیک نمی‏کند وروزی انسان را کم نمی‏کند. شما را سفارش می‏کنم که دائم دست به دامن قرآن باشید که این رشته اتصالی بسیار محکمی است. (مثل طبیعت است که همیشه حیات‏بخش است و امروز هم مثل دیروز در هستی انسان نقش اساسی دارد). چراغی است بسیار روشن‏کننده و شفای همه مرض‏ها است. (شفا غیر از دوا، درد و رنج هم هست ولی شفا خلقت بی‏واسطه خداست مثل تکوین انسان در رحم) که بهترین سودها را که حیات ابدی است به شما می‏رساند. علم و منفعتی است که جهل و فقر را ریشه‏کن می‏کند. این قرآن، عصمت و حفاظی است برای کسانی که متمسک به آن می‏شوند و این قرآن، عامل نجات‏ است برای کسانی که وابسته به آن می‏شود. این قرآن کج نمی‏شود تا کسی بیاید آن را صاف کند. (تا ابد خطّ مستقیم است). آلوده نمی‏شود که کسی بیاید و ایراد بگیرد. ردّ و ایرادات مردم و تبلیغات کفار و گوش فرادادن مردم (به آن تبلیغات) این قرآن و اسلام را کهنه نمی‏کند. هرکسی از قرآن چیزی بگوید حقیقت است. هر کسی به قرآن عمل کند جلو می‏افتد و از دیگران سبقت می‏گیرد. مردی حرکت کردخدمت مولا ع و گفت: ما را از فتنه‏های آینده خبر ده. آیا درباره این فتنه‏ها از پیغمبر سؤال کردی؟ حضرت فرمود: آری زمانی که خداوند این آیه را نازل کرد که: خدا فرمود: آیا مردم خیال می‏کنند رها می‏شوند به همین که بگویند ایمان آوردیم و امتحان نمی‏شوند، وقتی این آیه نازل شد دانستم که این فتنه‏ها تا زمانی که حضرت رسول ص در میان ما هست ظاهر نمی‏شود. گفتم یابن رسول الله این چه فتنه‏ای است که خدا در این آیه خبر می‏دهد؟ حضرت فرمود: یا علی، امت من آزمایش می‏شوند بعد از من، عرض کردم یا رسول الله آیا نبود که روز جنگ احدزمانی که عده‏ای از مسلمانان شهید شدند و شهادت از من برطرف شد. بر من سخت گذشت که چرا شهید نشدم به من گفتی که یا علی مژده باد تو را که شهادت تو بعد از این خواهد بود. پیغمبر به من فرمود: آری تو هم شهید می‏شوی اما صبر تو در این موقع چگونه خواهد بود؟ عرض کردم یا رسول الله این شهادت من جای صبر نیست بلکه جای بشارت و شکر است. پیغمبر فرمود: یا علی این مسلمانان بعد از من فریفته مالشان می‏شوند ( زیرا خدا که نباشد ثروت جای او را می‏گیرد) و منت می‏گذارند به پروردگارشان به خاطر دینشان (که مثلا ما اسلام آوردیم و انقلاب کردیم و ..... درحالی که خدا بر بندگان خود منت دارد) آنها در آرزوی لطف خدا هستند و از غضب خدا خود را ایمن می‏دانند (درحالی که عمل بد از کافر و مؤمن باشد فرقی ندارد) حلال می‏کنند حرام خدا را با شبهه‏ها و تبلیغات خلاف حقیقت و هوی و هوسی که آنها را به فراموشی می‏اندازد. حلال می‏کنند شراب را که می‏گویند آبِ جو است و حلال می‏کنند رشوه را که می‏گویند هدیه است. حلال می‏کنند ربا را به نام خرید و فروش. عرض کردم یا رسول الله آنها را در چه وضعی قبول کنم اگر چنین شدند؟ آیا مرتد بشناسم که محکوم به اعدام شوند یا مسلمان گول خورده؟ پیغمبر فرمود: آنها را مسلمان گول خورده بشناس. (اما در آخرت خدا به شناسنامه نگاه نمی‏کند بلکه به عمل نگاه می‏کند)

خطبه 157

ستایش می‏کنم خدای را که همین ستایش را کلید معرفت و سعادت قرار داده است و همین ستایش را سبب لطف و فضیلت خودش قرار داده است، همین ستایش را راهی قرار داده که به نعمت‏های باطنی او برسیم و عظمت او را درک کنیم. ای بندگان خدا، روزگار با موجودی‏ها با آینده‏ها همان کاری را می‏کند که با گذشته‏ها کرده است. روزگاری که گذشته دومرتبه باز نمی‏گردد و روزگاری که الان هست تا ابد باقی نمی‏ماند (یعنی از عمر، نتیجه بگیرید و کار نیک را رها نکنید) آخرین رفتار روزگار با انسان مانند اولین رفتار او است.کارهای دنیا مانند مسابقه است (همه باهم می‏دوند تا به مقصد برسند). علامت‏های حقّ و باطل روشن است، ظاهر است. شما چنان هستید که ساعت قیامت شما را به طرف خود می‏دواند مانند شتربانان که شتر را می‏دوانند. کسی که خود را رها کند به دنیا بچسبد در تاریکی‏ها سرگردان می‏شود و در وادی‏های هلاکت سقوط می‏کند. شیاطین او را می‏کشانند به طغیان و سرکشی. اعمال بد او را در نظرش جلوه می‏دهند. بهشت انتهای نیکوکاران است که در کار خیر، سبقت دارند. جهنم هم انتهای زندگی گنهکاران و تقصیرکاران است. ای بندگان خدا بدانید همانا تقوا برجی است بسیار محکم نفوذناپذیر. اما بی‏بندوباری برجی پست و بی‏پایه و بی‏مایه، که ذلت و خواری بوجود می‏آورد. حفظ نمی‏کند فاجرین را و حفظ نمی‏کند کسی که به بی‏بند و باری پناه می‏برد. آگاه باشید که بوسیله تقوا زهر گناه و معصیت‏ها و نیش بدکاری‏ها قطع می‏شود و با یقین و ایمان و با اعتقاد کامل به خدا، به انتهای کمال می‏رسید. (درک می‏کنید انتهای کمال را). ای بندگان خدا شما را به خدا گرانبهاترین چیزهای خود را حفظ کنید که آن خودتان جان خودتان است و خودتان برای خودتان بامحبوب‏ترین چیزها هستید. (محبوب‏ترین چیزها برای شما، جان شما است.) خداوند راه حق را برای شما روشن کرده است، راه‏هایش را نورانی کرده، این در اختیار شما است یا شقاوت لازمه وجودتان یا سعادت لازم را که آن هم دائم در وجود خودتان است. پس بهره بگیرید از این روزگار زودگذر برای روزگاری که باقی هستی. شما هدایت شدید که ذات توشه آخرت چیست. (دورابطه است، رابطه عبادتی با خدا و رابطه خدماتی با خلق) و مأمور شدید که باید حرکت کنید به عالم آخرت. تشویق شده‏اید که سیر کنید به عالم آخرت. شما مانند کاروانی هستید که چندساعتی استراحت می‏کنید اما نمی‏دانید کی فرمان حرکت می‏رسد. چه کار دارد به دنیا کسی که برای آخرت خلق شده است و چه می‏کند مالی را که فردا از او سلب می‏شود و مسؤولیت آن مال، برایش باقی می‏ماند. ای بندگان خدا نمی‏توانید وعده‏های خدا را ترک کنید، اجبار دارید خود را به نعمت‏های خدا برسانید. ای بندگان خدا، طبیعت شما به شرّ رغبت ندارد. ای بندگان خدا، از روزی که خیلی اعمال شما را دقت می‏کنند بترسید. بترسید از روزی که خوف و تزلزل و واهمه زیاد است. (روزی که برابر یک عمر مصیبت سر انسان می‏آید) کودکان را به پیری می‏رساند. بندگان خدا بدانید همانا مأمورینی از خودتان بر وجود خودتان مسلط هستند، جاسوسانی از اعضا و جوارح شما مواظب اعمال شما هستند. نگهبانان خوبی هم در وجود خودتان هستند که اعمال شما را ثبت و ضبط می‏کنند. شماره نفس‏های شما را ثبت و ضبط می‏کنند، تاریکی شب شما را از آن مأمورین پنهان نمی‏کنند (یعنی این مأمورین که داخل وجودتان هستند که همین اعضاء بدنتان باشد شب و روز برایش فرق نمی‏کند) و شما را از آن مأمورین بازنمی‏دارد. درهای محکمی که دارای قفل و کلید است همانا فردا به امروز خیلی نزدیک است. امروز با تمام حوادث خود می‏رود و فردا با تمام حوادث خود ملحق می‏شود. مثل این است که هرکسی به جای تنهایی خود رسیده است. (گودال گور خود از زمین رسیده است) و خط چاله قبر را طی کرده‏ایم. وای چه خانه تنهایی، وای چه منزل وحشتناکی، وای چه جای تنهایی، چه جای غریبی. مثل این است که فرمان قیامت به شما رسیده است. مثل این است که ساعت قیامت شما را فراگرفت. مثل این است که ظاهر شدید تا در مورد شما قضاوت شود. تمام خیالات دنیایی از فکر شما رفت. تمام این وسیله‏های دنیایی نابود شد. هرچه حق بود، حقیقت پیدا کرد و همه خوبی‏ها یا همه بدی‏ها بجای خودش رسید. پس از حوادث موعظه یاد بگیرید از این تغییراتی که واقع می‏شود درس بیاموزید. از نصیحت انبیاء فایده بگیرید.

خطبه 158

خداوند این پیغمبر را زمانی فرستاد که مدتی جامعه از وجود پیغمبران محروم بود. در زمانی او را فرستاد که مدت طولانی امت‏ها در خواب غفلت بودند. در زمانی او را فرستاد که تمام علم‏ها و عقاید محکم شکسته شده بود. این پیغمبر کتابی آورد که تمام خوبی‏های زمان را و تاریخ را قبول داشت نوری بود که اهل عالم به او اقتدا کنند. این قرآنی است که پیغمبر آورده، قرآن به را حرف درآورید و هرگز خودش سخنی نمی‏گوید شما باید به سخن دربیاورید. من شما را از این قرآن خبر می‏دهم که چه کتابی است. آگاه باشید تمام علوم آینده در قرآن است و تمام حوادث گذشته در همین قرآن است. دوای همه مرض‏های اجتماعی در همین قرآن است، همچنین تمام نظامات اجتماعی در همین قرآن است. در این موقع که ظالم‏ها را روی کار آوردید هیچ خانه و خیمه‏ای باقی نمی‏ماند مگر این که ظالم‏ها ذلت و نکبت خود را وارد آن خانه‏ها و خیمه‏ها می‏کنند. بلاها و انتقام‏های خودشان را وارد آن خانه‏ها می‏کنند. در چنین زمانی برای آنها از جانب خدا، عذری پذیرفته نمی‏شود و در زمین هم یارو یاوری ندارند که ظالم بر خود مسلط کند. این حکومت دینی را صاف در اختیار نااهل قرار دادید و این دین را در جایی که ناجا بود وارد کردید. به زودی انتقام می‏گیرد خدا از ظالم‏ها، خوراک در مقابل خوراک و شربت در مقابل شربت، از طعام‏های بسیار تلخ و شربت‏های تلخ و سمّی و لباس زبرین شما خوف و ترس است و لباس زیرین شما شمشیر و نیزه. حتما بدانید که بنی‏امیه مرکب‏های خطا و گناه هستند و عهده‏دار گناه و معصیت هستند. پس من قسم می‏خورم و قسم می‏خورم که به زودی بنی‏امیه خلافت را از جامعه خود بیرون می‏اندازند همانطور که انسان خلط سینه را بیرون می‏اندازد. بنی‏امیه مزه خلافت را نمی‏چشند و طعام حکومت و خلافت نصیب آنها نمی‏شود ابدا تا زمانی که شب و روز تکرار شود.

خطبه 159

من در کنار شما و جوار شما به شما خدمت کرده‏ام و خدمت می‏کنم. می‏کوشم تا شما را خوشبخت کنم و با خدمات و احسان خود به شما احاطه نموده‏ام. شما را از ریسمان ذلت و بردگی آزاد کرده‏ام و از حلقه‏های زنجیر ظلم و ستم شما را خلاص کرده‏ام. اعمال نیک کوچک شما را منظور دارم و بیشتر از استحقاقی که دارید به شما پاداش می‏دهم. چشم‏پوشی می‏کنم از اعمال بد بزرگ شما که به چشمم می‏بینم. اعمال بدی که با بدن خود از شما مشاهده می‏کنم. اعمال بسیار بدی که دارید.

خطبه 160

فرامین الهی حتمی است و مطابق حکمت است و قابل تغییر نیست. رضایت خدا مایه امنیت و رحمت است. خدا به علم قضاوت می‏کند (قضاوت خدا عالمانه است، جاهلانه نیست) با علم خود از ما می‏گذرد، خیلی اعمال ما را پیگیری نمی‏کند. خدایا ما تو را بر آنچه می‏دهی و می‏گیری حمد می‏کنیم زیرا دادنت، نعمت است و گرفتنت هم نعمت است. تو را حمد می‏کنم آنجا که مرا معاف می‏کنی از بلاها یا مبتلا می‏کنی به بلاها. تو را حمد می‏کنم که پسندیده‏ترین حمدها باشد. محبوب‏ترین حمدها باشد بسوی تو. افضل‏ترین و بهترین حمدها باشد در نزد تو. چنان حمدی باشد که آفرینش را پُرکند. حمدی که برابر با اراده خودت باشد. چنان حمدی که مطلوب تو باشد، مورد بی‏اعتنایی تو قرار نگیرد. چنان حمدی که کمتر از علم و اراده تو نباشد. (مناسب شأن تو باشد، کمتر از شأن تو نباشد) چنان حمدی باشد که هرگز شماره‏اش به آخر نرسد. همانطور که نعمت‏های تو به آخر نمی‏رسد همچنین مدد تو پایان نپذیرد. همانطور که عمر تو پایان‏پذیر نیست. پروردگارا ما حقیقت عظمت تو را نمی‏توانیم بدانیم مگر این که همین قدر می‏دانیم که تو زنده و پایدار هستی. خواب سبک و خواب سنگین تو را نمی‏گیرد. نگاه ما به تو نمی‎رسد. چشم و بصیرت ما تو را درک نمی‏کند. تو هستی که چشم‏ها و بصیرت‏ها را می‏دانی و می‏بینی. تو هستی که عمر ما را ثانیه به ثانیه می‏دانی. تو هستی که انسان‏ها را از مسیر هدف‏های غلط و قدم‏های بیجا مؤاخذه می‏کنی. آنچه را از خلایق تو می‏بینم و آنچه از آثار قدرت تو تعجب می‏کنم و آنچه از عظمت تو و سلطنت تو وصف می‏کنم و آنچه از قدرت و عظمت، پنهان است از نظر ما، و آنچه کوتاهی می‏کند چشم ما که ببیند و آنچه عقل‏های ما به آن نمی‏رسد و آنچه پرده‏های غیب بین ما و آنها حجاب شد بزرگ‏تر است از آنچه که می‏بینیم و می‏دانیم. (آنچه را می‏دانیم در مقابل آنچه را که نمی‏دانیم صفر است) خدایا هرکسی که قلب خودش را و سازمان فکر و عقل خود را از هر چیزی فارغ کند و فکر خود را بکار بیندازد تا اسرار خلقت تو را بداند (عرش خدا را بداند) بداند عرش تو چیست در عالم خلقت، که بستر تمام موجودات است مانند دریا که بستر تمام ماهی‏ها است. بداند که چگونه عرش خود را بپا داشتی و بداند که چگونه خلایق رابرآوردی و بیرون آوردی. چطور در این فضای نامتناهی کرات، عوالم را معلق نگه داشتی. چطورزمین را بر امواج دریا گسترش دادی و مسلط نمودی. هرکس چنین فکر کند نگاهش را به خودش برمی‏گرداند و حسرت می‏خورد که چرا نتوانست بفهمد و عقلش مات و مبهوت می‏شود که چرا نتوانست درک کند. شنوایی‏اش واله و حیران است و فکرش متحیر است که چرا نتوانست بفهمد و بداند. برخی انسان‏ها خیال می‏کنند که امیدوار به خدا هستند. قسم به خدای عظیم که دروغ می‏گویند. چه شده است که امیدش به خدا در علمش وانمود نیست. هرکس به کسی امیدوار است آن امیدواری در عمل او شناخته می‏شود مگر امیدواری به خدا در اعمال که این امیدواری معلوم نیست که امیدواری به خلق است یا امید به خالق. (مگر امید به خلق هم در آن دخالت دارد) ترس از هرمخلوقی شناخته می‏شود مگر ترس از خدا. ترس از خدا خیلی ضعیف است، قابل شناسایی نیست. درکارهای بزرگ و مهم، امید به خدا دارد. اما در کارهای کوچک امیدوار به مردم است. حقّ بندگان خدا را رعایت می‏کند اما حقّ خدا را رعایت نمی‏کند. چرا چنین است که حقّ خدای عزّوجلّ کمتر و کوتاه‏تر است از این که حتی برای بندگان رعایت می‏شود. ای آدمی که امیدواری به خدا ضعیف است آیا می‏ترسی که امید به خدا دروغ باشد؟! یا چنین هستی که خدا را اینقدرمهم نمی‏دانی که به او امیدوار باشی. همین‏طور این انسان اگر بترسد از بنده شرور و ظالمی برپایه همین ترسیدن، احتراماتی به آن ظالم می‏گذارد یا کار و هدیه‏ای به آن ظالم می‏دهد که آن احترامات را و یا آن کادو و هدیه را به خدای خودش نمی‏دهد یعنی انسان ظالم را از خدا تواناتر می‏داند این خوفی که از ظلم و ستم بندگان خدا دارد نقد می‏بیند که فردا و پس فردا سر او می‏آید. اما خوفی که از خدا دارد نسیه می‏داند از ترس بنده خدا معصیت خدا می‏کند. همین‏طور کسانی که دنیا در نظرشان مهم است و موقعیت دنیا در قلبشان زیاد است این دنیا را بر خدا ترجیح می‏دهند، خدا را رها می‏کنند، دنیا را انتخاب می‏کنند. صددرصد وابسته به دنیا می‏شوند و بنده حلقه به گوش امید به دنیا یا ترس به دنیا می‏شوند. برای شما کافی است که پیغمبر اکرم ص را الگوی زندگی خود قرار دهی و پیغمبر اکرم ص دلیل باشد برای شما که چقدراین دنیا بد است. اعمال و اخلاق او دلیل باشد برای شما که چقدر دنیا رسوایی دارد و انسان را بد می‏کند. زیرا اطراف دنیا گرفته شد از این پیغمبر و برای غیر پیغمبر اطراف دنیا دام شد. مانند بچه‏ای را که از شیر باز می‏دارند، پیغمبر از نعمت‏های دنیا بازداشته شده،کنار کشیده شد از ثروت و طلاجات دنیا. اگرمی‏خواهی نفر دوم را در نظر بگیر که موسی پیغمبر باشد آنجا که می‏گفت پروردگارا من از نعمت‏های تو بسیار فقیر و ناتوانم. در اینجا پیغمبر چیزی از خدا نخواست مگر قرص نانی که بخورد زیرا او از نباتات زمین می‏خورد. و طوری بود که سبزی نباتات از پوست شکمش جلوه می‏کرد از بس لاغر شده بوده،‌گوشت تنش آب شده بود. اگر می‏خواهی پیشوای سومی خودت را حضرت داوود قرار بده، صاحب آوازهای بسیارزیبا و خوب، خواننده اهل بهشت است. پس عمل می‏کرد روی تار الیاف به دست خود و می‏گفت به همنشین‏های خود، کدام یک حاضر هستید آن را به جای من بفروشید؟ نان جو می‏گرفت و استفاده می‏کرد و با پول آن استفاده می‏کرد. اگر هم بخواهید درمورد عیسی ابن مریم فکر کنید. آن هم انسانی بود که سنگ را بالش قرار می‏داد و لباس‏های خشن و موی و پشم می‏پوشید، غذاهای درشت و خشن مانند نان جو و نان ذرت می‏خورد. خوروشت سفره او، گرسنگی زیاد بود. چراغ او در شب نور ماه بود. سایبانش در زمستان چهره آفتاب بود و هنگامی که طلوع می‏کرد و هنگامی که غروب می‏کرد. سبزیجات و میوه او نباتات زمین بود که برای حیوانات می‏روید. همسری نداشت که فریفته او شود یا فرزندی نداشت که غم و غصه او را بخورد. مالی نداشت که روی هم سوار کند. طمعی به مردم نداشت که ذلیل کند خودش را. اسب‏سواری او پاهایش بود و خادم و نوکر او دست‏هایش بود. به پیغمبر پاکیزه و بزرگوار خودتان اقتدا کنید. حقیقتا مقتدای خوبی است که بخواهد به او اقتدا کند. بهترین مایه تسلیت است (پیغمبر) برای کسی که خود را بوسیله او تسلی می‏دهد. محبوب‏ترین بندگان در نظر خدا همان کسی است که به پیغمبر خودش اقتدا می‏کند. همان کسی که آثار وجودی پیغمبر را پی‏جویی می‏کند. خرد کرد تمام دنیا را به تمام معنا. گوشه‏چشمی هم به دنیا نگاه نکرد. از همه بیشتر دنیا را هضم کرد و از نظر خودش دور ساخت. از همه اهل دنیا لاغرتر و ضعیف‏تر بود. در مقام قدرت و سلطنت قرار گرفت. دنیا در اختیار او بود اما قبول نکرد. وقتی دانست خدا چیزی را دشمن دارد او هم دشمن داشت. او دانست خدا چه چیزی را کوچک شمرده، او هم کوچک شمرد. دانست خدا چه چیزی را کم شناخته، او هم آن را کم شناخت. اگر در وجود ما جز در همین صفت وجود نداشته باشد که آنچه خدا و رسولش دشمن دارند ما دوست داشته باشیم و آنچه خدا و رسول کوچک شناخته‏اند ما بزرگ بشناسیم، همین مقدار مخالفت با اخلاق آنها کافی است که ما خطّ مستقیم را شکافته‏ایم و به بیراهه افتاده‏ایم و جدا شده‏ایم از امر الهی. آن بزرگوار ص روی زمین می‏نشست و غذا می‏خورد، مانند بردگان و فقرا با یکدیگر مجلس تشکیل می‏داد. کفش خود را بدست خود می‏دوخت. لباس خود را به دست خود وصله می‏کرد. سوار بر الاغ برهنه می‏شد و دیگری را پشت سر خود سوار می‏کرد. یک روز پرده‏ای را در اتاق خود دید که آن پرده صورت‏های مختلف داشت به یکی از زنان خود گفت این پرده را از جلوی چشم من دور کن که من وقتی به این پرده نگاه می‏کنم به یاد دنیا و زینت‎‏های دنیا می‏افتم. پس آن بزرگوار به نیت قلب خود از دنیا اعراض کرد و نام دنیا رادر وجود خاطر خویش می‏رانید. دوست داشت که زینت‏های دنیا جلوی چشمش نباشد مبادا این دنیا را تکیه‏گاه خودش قرار دهد. مبادا اعتقاد پیداکند که در دنیا باقی است. مبادا امیدوار شود که در دنیا ماندنی است. دنیا را از خاطر خودش بیرون کرد و موجودیت دنیا را از دل خودش خارج نمود. دنیا را از جلوی چشمش پنهان کرد. همین‏طور است کسی که چیزی را دشمن دارد. دوست ندارد به او نگاه کند، دوست ندارد که به یاد آن باشد. شما در اخلاق پیغمبر ص می‏توانید دلایلی پیدا کنید بر بدی دنیا و معیوب بودن آن که مشاهده کردید گرسنگی کشید در دنیا با خواص خودش. کنار کشیده شد از او ذخایر دنیا با مقام عظیم و نمایش بزرگی که داشت. پس هر متفکری با عقل خودش فکر کند که خدا این دنیا را گرفته از پیغمبر به او محبت کرده یا توهین کرده است. اگر بگویید خدا بی‏اعتنایی کرده به پیغمبر که دنیا را به او نداده است دروغ گفته. قسم به خدای بزرگ. یعنی یک دروغ بزرگی گفته است. اگر بگویید که خدا دوستش داشته که دنیا را از او گرفته پس بدانید که خدا دنیا را به هر کس داده به او توهین کرده است، خواسته است که حلقش را بند کند و سروصدایش را کاهش دهد. این دنیا را دور کرده از نزدیک‏ترین انسان‏ها که به پیغمبر نزدیک هستند پس اقتدا کند هر اقتداکننده‏ای به شخص پیغمبر. پیگیری کنند آثار علمی و اخلاقی رسول خدا را. سعی کنند چنان باشند که پیغمبر اکرم ص بوده است، به همان راهی بروند که رسول خدا ص رفته است. در غیر این صورت اگر مخالفت با رسول خدا داشته باشد از هلاکت و بدبختی در امان نیست. زیرا خداوند متعال این پیغمبر بزرگوار را نشانه ظهور قیامت قرار داده یعنی خطّ آن حضرت به قیامت منتهی می‏شود چنان نیست که پیش از قیامت، دین دیگری یا انقلاب دیگری بوجود آید و مدتی مردم را در محور خود متوقف کند. راه او را مبشّر بهشت قرار داده و حتما از مسیر نماز و روزه و سایر مقررات اسلامی شما مردم به زندگی بهشت می‏رسید. شما را از عقوبت خدا ترسانیده است یعنی حرکت در خلاف جهت دین، حتما و حتما عذاب آخرت است. از دنیا خارج شد در حالی که ثروتی نداشت و از مال دنیا لاغر بود. سالم و بدون عیب و گناه وارد آخرت شد. برای خود خانه آبادی درست نکرد تا این که از دنیا گذشت و دعوت الهی را اجابت نمود. چقدر بزرگ است لطف خدا درباره مسلمانان که یکچنین پیغمبر و دینی به ما مرحمت کرده است. ما آیندگانی هستیم که از پیغمبر بزرگواری پیروی می‏کنیم و ما را پیشوایانی قرار داد که راه او را پیگیری می‏کنیم. به خدا قسم چندین مرتبه زره‏ام را وصله کرده‏ام تا جایی که از وصله‏گر خجالت می‏کشم. گوینده‏ای به من می‏گوید آیا این کفش و زره را دور نمی‏اندازی؟ گفتم دور شو از من. فردا صبح قومی که در سیر هستند ستایش می‏شوند (کنایه از این که وقتی به مقصد رسیدم، موقع ستایش و ملامت)

خطبه 161

خداوند این پیغمبر را با علمی بسیار روشن و درخشان مبعوث کرد، با دلیل و برهان خیلی واضح که با کوچک‏ترین تفکر حقایق را در اختیار انسان می‏گذارد و با خطّ تکاملی که خیلی روشن است مانند جاده مستقیم، بدون رنج و زحمت به سوی بهشت با کتابی که بشریت را به تمدن انسان هدایت می‏کند. وابستگان به آن حضرت وشاگردان مکتب او بهترین انسان‏ها هستند. خانواده آن حضرت و فرزندان او بهترین درختان و خانواده‏ها هستند که خداوند در قرآن فرموده شجره طیبه. شاخ و برگ خانواده حضرت رسول ص یعنی انسان‏هایی که وابسته به آن حضرت هستند، در حدّ اعتدال اخلاق انسانی هستند و آلوده به ظلم و ستم و گناهان کبیره نمی‏شوند. ثمرات این خانواده که علم و حکمت است مانند میوه‏های رسیده، آماده چیدن است. مکه محل تولد آن حضرت است و مدینه هم محل هجرت آن بزرگوار است. در شهر مدینه آوازه آن حضرت بالا رفت، صوت و صدای دین آن حضرت از مدینه به عالم است. او را با یک دین محکم و دلائل روشن رسالت داد و همراه موعظه‏هایی که مرض‏های روحی را شفا می‏دهد به همراه دعوت‏هایی که یکدیگر را تأئید می‏کند و ترقی می‏دهد و تفسیر می‏کند. شریعت پیغمبران گذشته که آلوده به خرافات شده بود و مجهول بود آن حضرت واضح کرد و دین خالص همه انبیاء را صاف و پاک در اختیار همه مردم قرار داد. خداوند به برکت این پیغمبر بدعت‏هایی که داخل دین پیغمبران گذشته شده بود از بین برد و به برکت پیغمبر، احکام خود را خیلی روشن و مفصل بیان کرد. هرکسی جز دین اسلام، از دین دیگری پیروی کند شقاوتش ثابت می‏شود و رابطه‏اش با خدا گسسته می‏شود و شکست او خیلی بزرگ می‏شود. عاقبتش، غم و غصه بسیار طولانی و جهنم ابدی خواهد بود. عذاب‏هایی که از نوع وبال است یعنی هم عذاب است هم ناامیدی از معالجه. من که امام شما هستم به خدا توکل می‏کنم مانند کسانی که توبه کرده و بسوی خدا رفته‏اند. از خدا می‏خواهم به من عقلی بدهد تا راهی که ما را به بهشت می‏رساند بشناسم. راهی که مرا می‏برد به مراکزی که میل به خدا پیدا می‏کنم و خدا مرا دوست داشته باشد. ای بندگان خدا من که امام شما هستم شما را به تقوی و اطاعت خدا وصیت می‏کنم چون این تقوا سرمایه نجات شما در عالم آخرت است (فردا). و جای نجات ابدی شما است. خدا شما را ترساند از گناه و معصیت‏ها و راغب کرده به نعمت‏های خودش، نعمت‏های گوارا خلق کرده و تعریف کرده است برای شما دنیا و منقطع شدن دنیا و زوال دنیا و انتقال شما را از این دنیا. پس بی‏اعتنایی کنید چیزهایی که برای شما جلوه می‏کند زیرا کم چیزی از دنیا به آخرت می‏برید. (دنیا) تنها جایی است که انسان خدا را بر، خود غضبناک می‏کند، دورترین زندگی از رضایت خداوند متعال است. بندگان خدا چشم بپوشید از غم و غصه دنیا و شغل‏های دنیا چون یقین دارید که از هرچه دارید جدا می‏شوید و تغییر حال ثابتی هم ندارید. از این دنیا بترسید مانند دوست صمیمی خودتان که از دنیا ترسیده و شما را نصیحت می‏کند و مانند انسانی که جدی است و خود را به زحمت می‏اندازد برای نتایج آخرت. درس عبرت بیاموزید از قتلگاه زمان‏های گذشته یا قبرهای زمان‏های گذشته. رشته‏های اتصال بدنشان از یکدیگر جدا شده و بینایی و شنوایی آنها از بین رفته است. عزت و شرف و آبروشان از بین رفته و تمام شده است. خوشی‏ها و نعمت‏هایشان تمام شده و منقطع شده است. آن خوشی‏ها که با فرزندانشان داشته‏اند تبدیل به فقدان شده است. آن خوشی‏ها که به همراهی همسرانشان داشته‏اند تبدیل به مفارقت شده دیگر رفته‏اند زیر خاک، نه فخری دارند و نه فرزندی از آنها متولد می‏شود. دید و بازدید با یکدیگر ندارند. کناریکدیگر نیستند و از یکدیگر خبر ندارند. ای بندگان خدا آنچنان از دنیا بترسید که بر هوای نفس خود پیروز شده‏اید. مانند کسی که شهوات خود را هوی و هوس خود را مهار کرده است. مانند کسی که به عقل خودش آخرت را می‏بیند. دین خدا خیلی واضح است. شکّ و شبهه نیست. نشانه‏هایش جلوی چشم شما قرار گرفته است. راه آخرت خیلی تازه و خوب است. راه زندگی خیلی میانه‏رو و اقتصادی است. (هم دنیا و هم آخرت را به شما می‏رساند وزیادی‏ها را می‏زداید).

خطبه 162

از جمله کلمات آن بزرگوار به بعضی دوستانش :

مردی از او سؤال کرد چطور شد که قوم شما، شما را از خلافت محروم کردند با این که شما سزاوارترین مردم بودید؟ حضرت جواب دادند: ای برادر بنی اسدی، تو هنوز تنگ اسب خود را محکم نکرده‏ای، شروع به دویدن می‏کنی؟! بدون این که کارت را محکم کنی، (یعنی در سؤال و جواب، دقت نمی‏کنی) اما چون سؤال کردی حقّ سؤال و خویشاوندی تو محفوظ است. حالا که سؤال کردی بدان. اما استبداد غاصبان خلافت نسبت به مقام خلافت، با این که ما از نظر حسب و نسب و ارتباط با رسول خدا ص از همه بالاتر بودیم برای این بود که عده‏ای از مسلمانان بر کار خلافت حریص شدند و فعالیت کردند و مردم را به خود جلب کردند. عده‏ای هم که صاحبان خلافت بودند از این مقام گذشتند. (یعنی دشمنان ما با حرص و شتاب پرچم خلافت را گرفتند و ما که صاحبان اصلی آن بودیم خلافت را رها کردیم). حساب و کتاب هم با خداوند متعال است و همه روز قیامت به سوی او برمی‏گردیم و خدا بین ما قضاوت خواهد کرد. حالا از این داستان خلفای گذشته و نصب و غارتی که انجام داده‏اند صرفنظر کن. بیا در مصیبت پسر معاویه ابن ابوسفیان بحث کن. روزگار بعد از آن که مرا گریاندن دو مرتبه به خنده درآورده که با مسأله عجیبی روبرو شدم. مهم نیست به خدا قسم چه مصیبت بزرگی که دائم انسان تعجب می‏کند و ذره‏ای دلیل برای این مصیبت پیدا نمی‏کند و چه مصیبتی که تمامش ضلالت و گمراهی است. این جمعیت بنی‏امیه جدی گرفته‏اند که چراغ نورانی خدا را خاموش کنند و علمی که از چشمه قرآن فواره می‏زند ببندند. بین من و بین خودشان نهر آب آلوده و بازده درست کرده‏اند اگر از بین ما و آنها مصیبت جنگ برداشته شود آنها را به راه مستقیم بسوی سعادت می‏برم و اگر جنگ را ادامه دادند (نگذاشتند حکومت حق، رواج پیدا کند خیلی دچار حسرت و مصیبت نمی‏شود. همانا خدا به اعمالشان آگاه است یعنی حسابشان با خدا است و ما محکومیت نداریم).

خطبه 163

ستایش می‏کنیم خدایی را که بندگان را آفرید و این همه علم را در این زمین و آسمان به صورت مهد و گهواره برای ما انسان‏ها ترتیب داد و این همه نهرها به جریان انداخته و این همه سال‏های فراوان و پربرکت را آفرید. برای اولیت خدا، ابتدا و انتهای زمانی پیدا نمی‏شود. برای ابدیت و ازلیت خدا، انقضاء نیست و انتهایی وجود ندارد. همه جا و همیشه او اول است و بدون مدت تا ابد باقی است. پیشانی‏ها مقابل او سجده می‏کنند، زبان‏ها و لب‏ها توحید و ثنای او را می‏گویند. هرچیزی را محدود آفریده و اشیاء را وقتی خلق کرد تا به مردم بفهماند که خدا شبیه خلایق نیست. عقل و شعور مردم نمی‏تواند برای خدا حدّ و حدودی قائل شود یا برای خدا نمی‏توانند اعضا و جوارح درست کنند (که چشم و پا دارد) درباره خدا گفته نمی‏شود کی بود و کی نبود یا برای خدا مدتی نمی‏شود معین کرد (که بگویی تا صبح تا شب، ده سال و صدسال دیگر) خدا یک حقیقت واضح و روشنی است که نمی‏شود گفت از چه چیزی است (ازکحا آمده است) چنان در باطن اشیاء هست که نمی‏شود گفت در چه چیزی است. (در جایی حبس است) خدا نمونه اشباحی که در عالم خواب می‏بینیم نیست که تمام شود و همچنین خدا در پرده نیست که پنهان گردد. قرب خدا به موجودات به کیفیت اتصال و اتصاق نیست. دوری خدا از چیزی به کیفیت جداشدن نیست. ذره‏ای و لحظه‏ای در یک میلیاردیم آن نمی‏توانند بندگان خدا بر خدا پنهان بمانند همچنین تکرار حروف و الفاظ بر خدا پنهان نمی‏ماند، همچنین نوک کوه‏ها و تل‏ها بر خدا پنهان نمی‏ماند، همچنین رویارویی درشب تاریک بر خدا پنهان نیست، همچنین حمدی در تاریکی مطلق بر خدا پنهان نیست و دائم خورشید و ماه و ستارگان مواجه با خداوند متعال طلوع و غروب می‏کنند. این همه جورواجور شدن زبان‏ها و روزگارها از خدا پنهان نیست، خواه به آوردن شبی باشد که رو آورده و یا پشت کردن روزی باشد که پشت کرده. پیش از هر انتهای زمانی و مکانی خدا است و پیش از هر شمارشی به مشخصات و عدد هم علم خدا است. او منزه است بالاتر است از آنچه که اندازه‏سازها اندازه‏گیری می‏کنند که قدر و اندازه برای صفات او معین می‏کنند یا اندازه‏هایی که برای قطر و دایره‏هایی که می‏سازند یا چیزهایی که در مساکن جای می‏گیرد یا چیزهایی که برای خودش مکان لازم دارد پس حدود و اندازه‏ها مخصوص مخلوقات است و منسوب به غیر خدا است. خداوند اشیاء را از یک اصول ابدی که مخلوق او نبوده خلق نکرده و یا از اوائلیات که از ازل تا ابد است نیافریده بلکه آنچه هست آفریده و حدود برایش معین کرده و به هر چیز صورت داده و خیلی خوب صورت داده. کسی یا چیزی نمی‏تواند خدا را از تصرف در خود منع کند و یا خداوند از اطاعت بندگان نفی نمی‏برد. علم خدا به گذشتگان برابر علم او به موجوداتی است که زنده است و علم خدا به آسمان‏های بالا مانند علم خدا به زمین‏های پایین است. ای انسانی که مخلوق هستی و مهندسی شدی و ایجاد شدی و مورد رعایت خدا قرار گرفتی در تاریکی‏های رحم و پرده‏های مضاعف روی یکدیگر، تو ایجاد شدی از یک سلول حیاتی که از خاک بوجود آمده. وقتی نطفه بودی و قرار گرفتی در یک جای خیلی امن و امانی تا مدت معین. زمان قسمت شده و معین شده است. در شکم مادرش حرکات وجودی دارد، متحیر نمی‏شوی از هیچ دعوتی و هیچ صدایی را نمی‏شنوی، سپس از جای معین خارج شدی به یک محلی که آن را مشاهده نکرده بودی. به یک جایی آمدی که راه‏های منفعت خودت را نمی‏دانستی. چه کسی تو را هدایت کرد که مواد غذایی را از پستان مادر به طرف خودت جذب کنی و چه کسی به تو یاد داد که وقتی احتیاج دارد که چطور غذا بخوری یا چگونه مواضع احتیاج و اراده خود را طلب کنی. تو خیلی دور هستی از این که خود را بشناسی. کسی که عاجز است و نمی‏تواند صفات خود را و اسباب و ابزار مختلف خلقت خودش را بشناسد پس از شناختن صفات خدا عاجزتر است و بسیار دور است با این حدود و صفات مخلوق خالق خودش را بشناسد.

خطبه 164

زمانی بود که مردم خدمت حضرت رسیدند و از دست عیوب و ستم‏های عثمان به حضرت شکایت کردند. از حضرت خواهش کردند که از طرف آنها با عثمان حرف بزند و از جانب مردم او را مورد خطاب و عتاب قرار دهد. حضرت بر عثمان وارد شد و به عثمان گفت: مردم پشت سر من هستند و به طرف تو می‏آیند. مردم مرا واسطه قرار دادند بین تو و خودشان. به خدا قسم نمی‏دانم به تو چه بگویم؟! ما چیزی را نمی‏شناسیم که تو جاهل به آن باشی. من تو را هدایت نمی‏کنم به کاری که نمی‏فهمی. تو می‏دانی آنچه که ما می‏دانیم. ما چیزی را بدست نیاورده‏ایم که به تو آگاهی و خبر بدهیم. ما در خلوت چیزی را یاد نگرفته‏ایم که به تو تبلیغ کنیم. آنچه ما دیده‏ایم تو هم دیده‏ای و آنچه ما شنیده‏ایم تو هم شنیده‏ای. (مانند ما) همراه رسول خدا بوده‏ای همانطور که همراه رسول خدا ص بوده‏ایم. ابوبکر و عمر از تو بهتر نیستند که به دستور اسلام عمل کنند. تو نزدیک‏تر به رسول خدا حساب می‏شوی که با دختر پیغمبر ازدواج کرده‏ای. تو با دامادی پیغمبر به جایی رسیدی که آنها نرسیدند. خدا را رعایت کن پیش خودت، اطاعت خدا کن. به خدا قسم دست از کوری خود برنمی‏داری و دست از جهل خود برنمی‏داری. راه دین خیلی واضح است، علامت‏های دین هم روشن است. بدان که بهترین بندگان خدا در نزد خدا یک پیشوای عادل است که خودش هدایت‏کننده باشد و مردم هم هدایت کند. پیشوایی که سنت‏های معلوم را زنده نگه دارد و بدعت‏های مجهول را از بین ببرد. سنت‏های پیغمبر خیلی روشن است و علائم مشخص دارد و بدعت‏ها خیلی واضح است و علائم مشخصی دارند. بدترین مردم نزد خدا پیشوای ظالمی است که خودش گمراه است و مردم هم بوسیله او گمراه می‏شوند، آن پیشوایی که سنت‏های خوب را از بین می‏برد و بدعت‏ها و سنت‏های بد را زنده می‏کند. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: روز قیامت پیشوای ظالم را به صحرای محشر می‏آورند کسی نیست که او را یاری کند و عذرش را قبول کند. او را در آتش جهنم می‏افکنند، دور می‏زند در جهنم همانطور که سنگ آسیا یا قطب آسیا دور می‏زند. پس از آن در اعماق جهنم قرار می‏گیرند. من تو را از خدا می‏ترسانم مبادا اولین پیشوای مقتول امت اسلام باشی. زیرا حقیقت در زمان آن حضرت گفته می‏شد، می‏فرمود: در این امت اسلام یک پیشوایی کشته می‏شود که با کشته شدن او قتل و کشتار تا روز قیامت رواج پیدا می‏کند و مشتبه می‏شود کار مردم بر مردم. فتنه‏ها پراکنده و انتشار پیدا می‏کند. در این صورت مردم حق را از باطل تشخیص نمی‏دهند. در میان دریای باطل موج می‏زنند و در میان این فتنه‏ها در حرکت هستند. پس تو اسباب بازی مروان نباش تا تو را به هرجا که دلش می‏خواهد ببرد. بعد از آن که سن تو خیلی بالا رفت و عمرت به آخر می‏رسد باید از همه عاقل‏تر باشی. عثمان از حضرت خواست با مردم سخن بگوید که به او مهلت بدهند تا از این ظلم و ستم‏ها که کرده‏ خارج بشود حضرت به او فرمود: خرابی‏هایی که در شهر مدینه داشته‏ای از همین الان برطرف کن. آن خرابی‏ها که در شهرستان‏ها ایجاد کرده‏ای، مهلت تو تا زمانی است که فرمان تو به آنها برسد.

خطبه 165

از جمله سخنرانی‏های مولا است که خلقت عجیب طاووسی را توضیح می‏دهد.

خداوند خلایق عجیبی بدون سابقه آفریده است و وجود این حیوان را از حشرات ذره‏بینی که حیوان هستند و از مواد ذره‏بینی که مرده‏اند ترکیب نموده است، از حشراتی که ساکنند در وجود انسان و حشراتی که متحرک هستند. پس دلایل و شواهد روشنی برابر چشم ما انسان‏ها به پا داشته تا با آن دلائل به صنایع بسیار لطیف و ظریف خدا آگاهی پیدا کنیم و عظمت و قدرت او را بشناسیم. آنقدر دلائل اقامه کرده که عقل تمام اهل عالم در برابر آن دلائل رام و منقاد هستند. تمامی عقول اعتراف می‏کنند به عظمت خدا و تسلیم قدرت او می‏شوند. همه جا دلائل وحدانیت خدا صدای خود را به گوش ما می‏رساند و آنچه خدا آفریده از صورت‏های مختلف پرندگان که آنها را در بیابان‏ها و شکاف دره‏ها ساکن کرده است سکونت داده است و یا بالای کوه‏های پابرجا از پرندگانی که دارای بال‏های مختلف و متنوع هستند و هیأت‏های متباین جوراجور دارند، همه این‏ها مسخر خداوند متعال هستند. هرکدام را چنان ساخته است که از مقتضیات خلقت خودش خارج نمی‏شود. بعضی پرندگان بال می‏اندازند در شکاف جوّ وسیع آسمان و فضایی که برای آنها بسیار گشاد است. خداوند این پرندگان را بعد از آن که نبودند آفرید و به هر کدام از آنها صورت عجیبی داد. پرندگان را در داخل وجودشان ترکیب نموده است، از استخوان‏ها و گوشت‏ها که هر کدام از یکدیگر فاصله دارند و در آن فاصله‏ها طوری هستند که خم و راست می‏شوند. بعضی پرندگان را به خاطر سنگینی جثه مانع شده است که در هوا بپرند و پرواز کنند. چنان ساخته آنها را که بال می‏زنند. طوری خلق کرده آنها را که در رنگ‏های مختلف هستند و به قدرت لطیف خود رنگ‏ها را بوجود می‏آورد. همچنین صنعت دقیق خود که قابل کشف نیست. بعضی‏ها در یک رنگی فرورفته‏اند که رنگ دیگری با آن مخلوط نشده است و بعضی در رنگی فرورفته‏اند که باز بر خلاف رنگ اصلی رنگ دیگری مانند طوق به گردنشان افتاده است. از عجیب‏ترین پرندگان خداوند متعال، طاووس است. طاووس که خدا در بهترین (حکیمانه) اعتدال نظام او را قرار داده است. رنگ‏هایش را خیلی زیبا و منظم و در بهترین نظام قرار داده است. این رنگ‏ها را در بالی قرار داده که پرهای (نی‏های) او خیلی بلند است. دُمی برای او ساخته که خیلی کِش داده، بلندکرده، وقتی حرکت می‏کند بسوی طاووس ماده، بال قشنگش را نشر می‏دهد مثل چتر. دُمش را بالا می‏برد، سایه‏بان می‏کند روی سرش. مثل آن بال و پر، کشتی است که کشتی‏بان او را باز می‏کند (مثل پرده بادبان کشتی است) خیلی تکبر می‏کند با رنگ‏هایی که دارد و باد به دماغ می‏اندازد با آن زیبایی‏هایی که دارد. به طرف ماده خودش می‏رود مانند خروس. می‏جهد برای آبستن کردن ماده مثل جهیدن شترهای مستی که برای آبستن کردن ماده خودشان می‏روند. من شما را حواله می‏دهم (هدایت می‏کنم) بر کیفیت آبستن شدن، طاووس را معاینه کنید نه مانند کسی که شما را به اسناد ضعیف (غلط) خودشان هدایت می‏کنند. اگر مثل کسانی باشد که خیال می‏کنند که ماده‏اش آبستن می‏کند به اشکی که جاری می‏شود از (محل اشک) چشم جوان‏ نر و آن اشک قرار می‏گیرد در دو گوشه چشم حیوان و خیال می‏کنند که طاووس ماده آن اشک را می‏خورد و بعد تخم می‏گذارد بدون این که آبستن باشد، سوای همان اشک چشمی که در گوشه چشم جریان پیدا کرده (یعنی حرفی است در مورد طاووس) این عجیب‏تر نیست از خورد و خوراک‏های کلاغ‏ها. خیال می‏کنی نی‏های پر طاووس لوله‏هایی از نقره است و آنچه می‏روید بر آن نی‏ها از دایره‏های عجیب که به صورت خورشیدی ظاهر می‏شود از طلای خالص و قطعات زبرجد. اگر پرهای طاووس را تشبیه کنید به گیاهان زمین اینطور باید بگویی که گیاهی است چیده شده، جمع‏آوری کرده از گل هر بهاری و اگر پرهای طاووس را تشبیه کنید به لباس‏هایی مانند لباس‏های زینتی و زیبایی، پر از خال و گل و نقشه است یا مانند شال‏های پهن خیلی زیبا است. اگر تشبیه کنید به زیور و زینت‏ها که خودشان را زینت می‏کنند مانند دُرهایی که رنگ‏های مختلف دارد گویا شده بوسیله جیوه‏هایی که در تاج‏ها نصب می‏شود راه می‏رود مانند راه رفتن یک انسان متکبر که به خود می‏نازد. باز می‏شود دُمش و دوبالش، خودش هم قاه قاه می‏خندند به خاطر زیبایی آن لباسی که به تن خودش بسته و رنگ‏هایی که در تاجش است اما وقتی نگاه می‏کند (به پاهایش، چشم خودش را می‏پراند به پاهای خودش و داد می‏زند به یک صوتی که استغاثه می‏کند) که نزدیک است که دارد استغاثه می‏کند. گواهی می‏دهد که خیلی دردمند شده از این که یک چنین پایی دارد برای این که پاهای طاووس برآمدگی پشت پا دارد مانند پای خروس. شهرخلاسی یعنی از پشت ساق پایش بیرون آمده یک برآمدگی بسیار مخفی. در پشت گردن طاووس‏ها یک برآمدگی سبزی است که زیبا است. گردنش هم از تنش درآمده است مانند لوله آفتابه. ریشه گردنش به طرف شکمش رنگ آرایش یمانی است یا مانند یک حریر یا پارچه ابریشمی از یک شیشه صاف می‏درخشد مثل این که دور گردن یک معجر سیاهی پوشیده (یک پارچه سیاهی) جز این که سیاهی این‏طور به نظر می‏آید از کثرت شدت درخشش که دارد از شدت برق زدن رنگ سبز با طراوت با سیاهی ممزج است. در اطراف گوشش یک خطی است که با دقت قلم کشیده شده در رنگ بابونه یعنی سفید است خیلی سفید. پس سفیدی گردن طاووس در سیاهی که آنجا هست برق می‏زند و کمتر رنگی پیدا می‏شود که طاووس از آن رنگ بهره‏ای نداشته باشد. رنگ پر طاووس از رنگ‏های دیگر برّاق‏تر و صیقلی‏تر است. لباس تن طاووس با رونق لباس او از هر لباسی بهتر است. پس این طاووس مانند گل‏های پراکنده است که باران بهار و آفتاب تابستان آن را تربیت نکرده، گاهی حسرت می‏خورد از پرهایی که ریخته و برهنه می‏شود از لباسش. پس از رنگ‏ها ساقط می‏شود، پرها تک تک می‏شوند، پشت سر می‏روید. پس رنگ‏ها می‏روید از نی‏پرش، مانند روییدن برگ شاخه‏های درخت. سپس پرهای جدید می‏روید و ملحق به پرهای گذشته بدن طاووس می‏گردد به آن هیأت پیش از سقوط پرها. مخالفت با رنگ‏های گذشته ندارد و هریک از رنگ‏ها در همان جای اول قرار می‏گیرد. وقتی خوب دقت کنید در مویی از موهای پر طاووس آن پر به تو نشان می‏دهد سرخی گل را و همان پر به تو نشان می‏دهد سبزی زبرجد را. گاهی همان پر به تو نشان می‏دهد زردی طلا را. چطور زیرکی‏های خیلی عمیق می‏تواند به این صفات پرطاووس برسد یا قربه‏ها و عقل‏های تیز و تند خود را (ذهن‏های خیلی تند و تیز و عمیق) به کیفیت این صنعت برساند؟ یا وصف‏کنندگان چطور می‏توانند این پرهای منظم را به همان کیفیتی که منظم است وصف کنند؟ کوچک‏ترین اجزای پر طاووس فکر مردم را عاجز می‏کند که بتوانند حقیقتش را درک کنند و زبان‏ها را هم عاجز می‏کند که بتوانند وصف کنند. منزه است خدایی که عقل انسان‏ها را متحیر کرده است که بتوانند خلقی را که برابر چشمشان به نمایش درآمده تعریف کنند و آن را که محدود خلق شده درک کنند و یک مخلوقی را که اینطور خدا باهم جورکرده و رنگین نموده بتواند تعریف کنند. خداوند عاجز کرده زبان‏ها را بطور خلاصه حیوانات را تعریف می‏کند و زمین‏گیر کرده زبان‏ها را که بتوانند حقیقت هرچیزی را ادا کنند. منزه است خدایی که پاهای مورچه و پشه را و بالاتر از آنها را که پاهای ماهی و فیل باشد تمامی این دست و پاها را در مرکز وجودشان متمرکز نموده است و به اختیار آنها درآورده است. هر موجودی را که صورتی و روحی دارد متعهد کرده است. خداوند خودش را که در حرکت خود اضطراب پیدا نکند، با اطمینان کامل زندگی کند، جز این که مرگ را برای همه موجودات مقدم کرده و این عالم را به فناء و نابودی کشانده است. اگر بینایی قلب خودت را رها کنی به سوی آنچه خدا تعریف می‏کند از بهشت به این بدایع (جلوه‏های) دنیا بی‏اعتنا خواهی شد. چه جلوه‏هایی از نوع شهوات و لذات باشد یا زیبایی مناظر دنیا. فکرت متحیر شود در ارتباط درختان بهشت با یکدیگر که ریشه‏های درختان در تل‏هایی فرورفته که به جای خاک، مشک و عنبر است و آن درختان در کنار نهرها روییده است. همچنین فکرت متحیر می‏شود که چگونه خوشه‏هایی از لؤلؤی تازه در شاخه‏های بزرگ و کوچک درختان قرار گرفته و متحیر می‏شوی که چگونه این میوه‏ها به صورت‏های گوناگون در غلاف شاخه‏های درخت خوابیده است و بدون زحمت چیده می‏شود. پس آن میوه‏ها مطابق آرزوی کسی است که می‏چیند. اهل بهشت در سایه قصرها بوسیله عسل‏های صاف و شربت‏های درخشنده پذیرایی می‏شوند. مؤمنین و مؤمنات جمعیتی هستند که دائم مشمول لطف خدا هستند و لطف خدا برای آنها ادامه دارد تا این که وارد آخرت شوند و امنیت پیدا کنند از رنج و زحمت دنیا و سفر دنیا. ای شنونده اگر خودت را مشغول کردی که با عقل و شعورت برسی به آن مناظر زیبا و آن مناظر زیبا را در نظرت مجسم کردی، روی اشتیاق پیدا می‏کنی، خارج می‏شود جان تو از بدنت. از اشتیاق، فوری تحمل پیدا می‏کنی که از این مجلس حرکت ‏کنی، خود را به قبرستان برسانی که با عجله زودتر وارد آخرت شوی. خدا ما را و شما را از کسانی قرار دهد که به قلب و اراده خود سعی می‏کنند که به منزل نیکان و به لطف خدا برسند.

خطبه 166

لازم است جوانانِ شما، دخترانِ شما به بزرگتران اقتداکننده از آنها بشنوند و به دستور آنها عمل کنند و لازم است پدر و مادرها و بزرگترها نسبت به کوچک‏ترها محبت و رأفت داشته باشند. مانند گردن کلفتان جفاکار قلدر نباشید که از قدرتشان به ضرر مردم سوء استفاده می‏کنند و ضعفاء را زیر چکمه خود می‏کوبند. قدرتمندکسی است که به ضعفاء محبت داشته باشد آن جفاکارانی که نه دین خدا را می‏فهمند و نه در عظمت خدا فکر می‏کنند آنها مانند تخم نزدیک به باز شدن هستند. در لانه شترمرغ معلوم نیست تخم افعی است که یک ماری از آن خارج می‏شود یا یک شترمرغ است که جوجه از آن خارج می‏شود. در هر صورت آن تخمی که حقیقتش معلوم نیست مایه وزر و وبال می‏شود. این مثال است برای انسان‏های بد به جای این که از مسیر خدمت جلب محبت کنند تخم دشمنی و عداوت در دل آنها می‏کارند و مردم را تبدیل به دشمنان خود می‏کنند. بعد از آن که بنی‏امیه با یکدیگر مهربان بودند از یکدیگر جدا شدند، از ریشه خراب شدند و پراکنده شدند، (به کلی خانواده‏شان نابود شد) بعضی از آنها به این و آن به رؤسا متوسل می‏شدند که هر جا آن رئیس می‏رفت او هم می‏رفت، خبر ندارند که خداوند آنها را برای بدترین روز بنی‏امیه آماده خواهد کرد. همانطور که پاره‏های ابر پاییز پراکنده است جمع می‏شود ابتدا خدا بین بنی‏امیه الفت می‏اندازد همه باهم جمع می‏شوند بعد آنها را متراکم می‏کند روی هم، انبوه می‏کند یک جمع بسیار بزرگی می‏شوند. یک ابرقدرت می‏شوند ولیکن تراکم آنها مانند تراکم ابرها است که با یک فشار بارش پراکنده می‏شوند. بعد خداوند درهای شرّ و بلا را روی آنها باز می‏کند مانند سیل از مرکز نهضت خودشان پراکنده شدند مانند سیل دو باغی که در شهر سبا بود و سد معارب شناخته شد. سدّ آنها شکست و دو رشته باغی که در دو طرف رودخانه بود از بین برد. چنان سیل مهیبی بود که بیابانی مقابلش مقاومت نداشت و هیچ نیزاری در مقابل آن سیل ایستادگی نداشت. کوه محکم نمی‏توانست آن سیل را برگرداند همچنین تلی در روی زمین نمی‏توانست مانع سیل شود. خداوند آنها را در بیابان پراکنده کرد. پس از آن آنها را به راه‏هایی می‏برد به صورت چشمه‏های پراکنده. می‏شود در زمین خدا قومی را قوم دیگر مسلط کند که حق مظلوم را از ظالم بگیرند. عده‎‏ای دیگر را قدرت می‏دهد که بر مملکت آنها مسلط بشود. قسم به خدا این قدرت و ثروتی که در اختیار دارند ذوب می‏شود همانطور که دنبه گوسفند روی آتش ذوب می‏شود. ای مردم اگر شما سستی نکنید از نصرت دین خدا، و سستی کنید از توهین باطل، اگر پشت حق را بگیرید به باطل بی‏اعتنا باشید، طمع نمی‏کنند از شما کسانی که از شما نیستند، قوت پیدا نمی‏کنند کسانی بر شما قوت پیدا کرده‏اند. لکن شما سرگردان شدید مانند سرگردانی بنی‏اسرائیل. قسم به خدا چندین برابر سرگردانی شما به من اضافه می‏شود. شما آمدید حق را پشت سر انداختید. از نزدیکان پیغمبر بریدید و به دورها وصل شدید. بدانید که اگر شما از دعوت‏کننده دین خدا پیروی کنید شما را به راه و روش پیغمبر می‏برند و سنگین کار و بی‏راهه‏روی را از شما برطرف می‏کنند و بارهای سنگین و کمرشکن را هم از گردن شما پایین می‏اندازند.

خطبه 167

از جمله سخنرانی‏های مولا ع در اولین روزهای خلافت :

مسلمانان، خدا برشما کتابی فرستاده که هدایت‏گر است. هرکار خیری و هر کار شرّی را در این کتاب معین کرده است. به شما یاد داده است که چه کاری خوب است و چه کاری بد. بگیرید طرف خیر را تا هدایت شوید. فاصله بگیرید از جهت بدی‏ها تا راه مقصد را پیدا کنید (مقصد، انسانیت و فضیلت) به شما سفارش می‏کنم واجبات را حفظ کنید. واجبات را ادا کنید، انجام دهید که شما را به بهشت می‏کشاند. خداوند محرماتی معین فرموده است که معلوم است همه کس می‏دانند، مجهول نیست. اعمال حلال و پاکی را معرفی کرده که حلال مطلق است و مخلوط به حرام نیست. خداوند حرمت مسلمان را بر همه حرمت‏ها برتری داده (به مسلمان بایستی احترام بگذاری) خداوند با اخلاص و خداشناسی حقوق مسلمانان را نسبت به یکدیگر محکم ساخته است در مواردش. مسلمان کسی است که مردم از زبان و دست او به سلامت هستند و اذیت نمی‏بینند مگر اذیت به حق باشد (مانند دفاع کردن یا مانند امر به معروف و نهی از منکر) هیچ وقت جایز نیست مسلمان را اذیت کنید مگر جایی که مجبور می‏شوید از خودتان دفاع کنید (یا واجب می‏شود که او را از انحراف بازدارید)

برمرگ سبقت بگیرید و کارهای خیر عمومی و خصوصی را زود انجام دهید. پس همانا مردم مستحقّ خیرند، پیش‏روی شما هستند، می‏توانید به آنها خدمت کنید. همانا ساعت قیامت هم پشت سر، شما را بسوی آخرت حرکت می‏دهد. خودتان را از بار مسؤولیت‏ها، سبک کنید تا ملحق شوید به زندگی بهشتی. همه جامعه‏ها منتظر یکدیگر هستند تا زندگی بهشتی را دایر کنند و آخری‏ها منتظر هستند که اولی‏ها زندگی بهشتی را دایر کنند. بپرهیزید از نافرمانی خدا، بندگان خدا را اذیت نکنید و شهرهای خدا را خراب نکنید. روز قیامت مسؤول هستید که چرا بیابانی از بین بردید یا حیوانی را اذیت کردید. خدا را اطاعت کنید و نافرمانی خدا نکنید. وقتی کار خیر می‏بینید سبقت بگیرید و وقتی کار شرّ می‏بینید اعراض کنید.

خطبه 168

از جمله فرمایشات مولا ع بعد از آن که به خلافت انتخاب شدند. بعد از انتخاب عده‏ای از صحابه پیغمبر به حضرت پیشنهاد کردند که بهتر است کسانی را که بر عثمان تاخته‏اند و او را کشته‎‏اند تعقیب کنید و آنها را به محاکمه بکشانید. حضرت فرمودند: ای برادر، من جاهل نیستم به آن چه شما می‏دانید، ولیکن قدرت ندارم مردم را به محاکمه بکشانم و حق و ناحق را مشخص کنم در حالی که این مردم که بر عثمان تاخته‏اند بر قدرت خود باقی هستند. آنها بر ما مسلط هستند و ما بر آنها مسلط نیستیم. شما آن گروه را می‏بینید که بردگان آنها مانند خود آنها در حال نهضت و تظاهر هستند. اعراب بیابانی و روستاها هم در اطراف همین سران قاتل عثمان هستند و با آنها هم رأی هستند و این سرانی که قاتل عثمان هستند در بین شما زندگی می‏کنند، شما را شناسایی کرده تا اگر بتوانند ترور کنند. آیا شما فکر می‏کنید ما قدرت داریم آنچه شما می‏خواهید عمل کنیم. این حکومت هنوز هم حکومت جاهلیت است. این طایفه قاتلان که عثمان را کشتند هنوز در حال نهضت و انقلابند. اگر تحریک و تبلیغی انجام شود سه دسته می‏شوند. یک فرقه مانند شمایند که می‏گویند قاتل عثمان مجازات شود. فرقه دیگر چیزی می‏دانند که شما نمی‏دانید، عقیده شما را قبول ندارند. فرقه دیگر بی‏تفاوتند، نه دشمن عثمان و نه دوست عثمان هستند. صبر کنید تا جوشش مردم بخوابد. صبرکنید تا جوش و خروش جامعه آرام بگیرد و دل‏ها آرامش پیدا کند. آرام آرام حقوق مردم رعایت شود. الان ساکت باشید از من فاصله بگیرید. نگاه کنید فرمان من چیست وقتی به شما رسید. کاری نکنید که قدرت‏ها و نیروها ضایع گردد و ثروت‏ها از بین بروند و مایه سستی و خواری گردد. من تا زمانی که ممکن باشد این انقلاب را حفظ می‏کنم و اگر چاره‏ای بدست نیامد و نتوانستم حفظ کنم آخرین دارو، مرگ من و شکست انقلاب است.

خطبه 169

از جمله فرمایشات آن بزرگوار هنگامی که اصحاب جمل (طلحه ، زبیر، عایشه بودند) به بصره رفته بودند تا مردم را بر علیه مولا ع بشورانند. فرمودند: خداوند به پیغمبر هدایت‏گری فرستاد همراه این کتاب گویا (قرآن و حکومت امام) دینی که در میان شما رواج پیدا کند. از این دین و امام اعراض نمی‏کند مگر کسی که کافر شده باشد و دین خدا را رها کند. بدانید که بدعت‏هایی که شبیه دین است اما دین نیست همین بدعت‏ها شما را به هلاکت می‏اندازد. دین و دنیای شما را از شما می‏گیرد مگر این که خدا شما را حفظ کند. بدانید که سلطنت الهی بوسیله ولّی خدا دایر می‏گردد. دین و دنیای شما را حفظ می‏کند پس طاعت این سلطان الهی را بپذیرید بدون این که کسی را ملامت کنید یا کسی شما را ملامت کند بدون این که کراهت داشته باشید. شما را به خدا قسم این کار را انجام دهید در غیر این صورت نعمت انقلاب و سلطنت الهی و اسلامی را می‏گیرد یا این که خدا این سلطنت اسلامی را از شما بگیرد اگر بهم زدید این سلطنت الهی و اسلامی را سپس اگر بدست دشمنان افتاد تا ابد به شما برنمی‏گردد تا این که دین الهی و اوامر الهی به دیگران منتقل شود. این گروه اهل بصره ، طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و دشمنان دیگر همه یکنواخت اتفاق پیدا کردند که حکومت مرا بهم بزنند، آنها حکومت مرا دشمن دارند. من هم در مقابل این جرم و جنایت‏ها صبر می‏کنم تا زمانی که بتوانم وحدت اسلامی شما را حفظ کنم زیرا این گروه اگر جدی بگیرند که رأی خود را به کرسی بنشانند نظام اسلام و مسلمین بهم می‏خورد (پس جنگ من به خاطر اسلام است نه حکومت) آنها از شدت حسادتی که به من دارند که خدا حکومت را به من داده با من می‏جنگند (نه این که عیب و ایرادی در من ببینند) تصمیم دارند که این حکومت عادلانه اسلامی را به دوران جاهلیت برگردانند. حق شما بر زمامداران این است که به کتاب خدا و سیره رسول خدا ص عمل کنید تا بتوانید نیزه عدالت را به شما بچشانم. قیام کنید تا حق خدا زنده گردد و صددرصد به سنت پیامبر ص عمل کنید.

خطبه170

از جمله فرمایشات آن حضرت به مردی که عده‏ای از اهل بصره او را فرستاده بودند خدمت حضرت، وقتی ایشان به بصره نزدیک شده بودند تا آن عرب تحقیق کند و حقیقت حال ایشان را با اصحاب جمل بداند و گزارش کند (که آیا تصمیم به جنگ دارد یا صلح) تا شک و شبهه از آنها برطرف شود. حضرت با آن قاصد سخنی گفت و حقانیت خود را برای او روشن کرد. سپس به قاصد گفت: اکنون که دانستی من بر حق هستم با من بیعت کن. آن مرد گفت: من قاصد اهل بصره هستم، کاری نمی‏کنم تا این که برگردم و به آنها خبر دهم. حضرت فرمود: بگو ببینم اگر آنها تو را فرستاده بودند که رائدشان باشی جای خوش آب و هوایی پیدا کنی تا آنها گوسفندان خود را به چرا ببرند، و تو برگردی و آن محل خوش آب و هوا را به ایشان نشان دهی ولی آنها با تو مخالفت کنند و به آن جای بدِ‌ آب و هوا حرکت کنند تو چه می‏کنی؟ آن مرد گفت: من آنها را ترک می‏کنم و خودم به جای خوش آب و هوا می‏روم. حضرت فرمودند: (پس حالا که شناختی) دست دراز کن و با من بیعت کن. مرد گفت: به خدا قسم نتوانستم امتناع کنم و دعوت را نپذیرم بعد از این که حجت بر من تمام شد. پس با امام ع بیعت نمودم. (این مرد به کلیب جرمی معروف است).

خطبه 171

از جمله فرمایشات مولا ع است وقتی که به جنگ معاویه ابن ابوسفیان می‏رفتند. عرضه می‏دارد پروردگارا ای خدایی که سقف آسمان را این همه بالا بردی و وسعت دادی و فضای کرة زمین را به همه چیز مجهز نمودی که قابل تنفس باشد، فضایی را محل طلوع و غروب شب و روز قرار دادی و فضائی که محل جریان ماه و خورشید ساختی، فضایی را که محل آمد و شدِ ستاره‏های سیار قرار دادی، فضایی که محلّ سکونت فرشتگان خود ساختی، فرشتگانی که از بندگی تو خسته نمی‏شوند. ای خدایی که پروردگار این زمین هستی، زمینی که محل زندگی انسان‏‏ها و جای آمد و شدِ حشرات و چهارپایان است. جای چیزهایی که قابل شمارش نیست، خواه دیده شود یا دیده نشود. ای پروردگار کوه‏های ریشه‏دار و پابرجا که این کوه‏ها را میخ زمین قرار دادی و مایه اعتماد مردم ساختی، ای خدا اگر ما را بر دشمنان پیروز کردی به ما توفیق بده به کسی ستم نکنیم، به مردم خدمت کنیم و ما را در راه حق محکم بدار و پایدار کن. ای خدا اگر مقدر کردی دشمن بر ما غلبه کند شهادت را روزی ما کن و ما را در اسارت آنها قرار نده، ما را از کفر و بی‏دینی آنها و فرهنگ غلط آنها حفظ کن. کجایند کسانی که حافظ غیرت و نسل و ناموس خود هستند. کجایند کسانی که به بحر حقیقت فرو می‏روند و فکر می‏کنند حقایق را چنان می‏فهمند و حافظ دینند. عار و ننگ پشت سرِ شما است اگر مغلوب شدید و فرار کردید، بهشت هم پیش روی شما است اگر جنگیدید و کشته شدید.

خطبه 172

خدای را ستایش می‏کنم که هیچ آسمانی پرده او از آسمان دیگر نمی‏شود و هیچ زمینی مانع تصرف یا مانع زمین دیگر نمی‏شود. (نمی‏شود چیزی جلوی چشم و دید خدا را بگیرد و حجابی شود تا خدا نتواند آن طرف حجاب را ببیند. خداوند در تاریکی مطلق همانقدر می‏بیند و می‏داند که در روشنایی مطلق می‏بیند و می‏داند. در جملات دیگر حضرت از ملامت‏‏گرانی که او را متهم به حرص می‏کنند سخن می‏گوید و می‏فرماید: گوینده‏ای به من گفت: ای پسر ابیطالب تو خیلی حریص هستی که خلافت پیغمبر مال تو باشد و تو در مسند خلافت باشی نه دیگران! من گفتم: به خدا قسم که شما حریص‏تر و از حق خدا و پیغمبر دورتر هستید. من خصوصی‏تر و نزدیک‏تر هستم. من حقّ خودم را مطالبه می‎‏کنم و شما بین من و حقی که خدا و رسول به من اختصاص داده‏اند حائل می‏شوید. (هر زمان خواستم بگیرم) مرا کنار می‏زنید. وقتی که با حجت حق در حضور مردم فکر او را کوبیدم و او را محکوم کردم چنان مات و مبهوت شد که نمی‏توانست جواب مرا بدهد و در نظرش ثابت شد که دشمن من حریص است که حق مرا می‏گیرد. پروردگارا از تو می‏خواهم که قریش و یاران آنها را مجازات کنی زیرا آنها رابطه مرا از رسول خدا ص که وارث او بودم و وصیّ او بودم قطع نمودند و ظالمانه و غاصبانه جای من نشستند. ای خدا قریش و عرب‏ها مقام بزرگ مرا که جانشین پیغمبر بودم کوچک شمردند و مرا کنار زدند. به طور اتفاق دسته جمعی درباره مقامی که مال من بود با من جنگیدند و او را از من گرفتند و بعد چنین گفتند که حق هرکسی همان است که می‏گیرد خواه ظالمانه باشد و حق هر کس همان نیست که خود آن رها کند یعنی حق همان است که به دست تو آمده خواه به کیفیت عدالت باشد یا ظلم و زور. در ذکر اصحاب جمل ، پس آنها بر علیه من قیام کردند و حرم محترم رسول خدا را هم با خود به میدان جنگ کشیدند و حرم رسول خدا ص را مانند کنیزی این طرف و آن طرف بردند. (منظور عایشه) بوسیله او (عایشه) خود را به شهر بصره رسانید. زنان خود را محترم شناختند و در خانه‏هایشان حفظ کردند و حرمت همسر پیغمبر را شکستند و از خانه خارج نمودند. با لشکری به میدان جنگ می‏آمدند که همه آنها با من بیعت کرده بودند و پیمان بسته بودند که در اطاعت من باشند. این پیمان و اطاعت، اجباری نبود به میل و رضایت خودشان بود. پس برعاملی که از جانب من والی بصره و بیت‏المال و خزانه مسلمین در اختیار او بود تاختند. عده‏ای را بی‏گناه از دم شمشیرگذراندند و طایفه‏ای دیگر را با مکر و حیله و ترور از بین بردند. به خدا قسم اگر آنها با جمعیت خود بریک نفر زن یا مرد مسلمان می‏تاختند و بدون جرم و گناه او را می‏کشتند برای من که امام مسلمانان هستم جایز بود تمام آنها را به قصاص آن یک نفر بی‏گناه به قتل برسانم زیرا شاهد قتل آن یک نفر بی‏گناه بودند و با دست و زبان خود از او دفاع نکردند، چه برسد که برابر لشکر خود که چندین هزار نفر بودند، مسلمانان بی‏گناه را به قتل رسانیدند. پس به حکم اسلام و قرآن جنگ با آنها واجب است که بایستی یا تسلیم حکومت اسلام شوند یا این که کشته شوند.

خطبه 173

رسول خدا ص امین وحی خدا بود و ختم نبوت و زینت پیغمبران بود. حضرت در بیان خود به مردم ابلاغ می‏کند حق حکومت و حکمیت بر مردم با قوی‏ترین انسان‏ها است. انسان حاکم بایستی مظهر قدرت خدا باشد و مطمئن باشد که خدا او را بر دشمنانش پیروز می‏کند. اگر از پیش خود ادعای حاکمیت می‏کند و اطمینان به نصرت خدا ندارد حق ندارد خود را حاکم مردم یا پیشوای مردم بشناسد و بعد اگر کسی در این رابطه خائنانه و بدون اذن و اجازه از خداوند متعال وارد میدان حکومت و حاکمیت می‏شود لازم است مردم او را نصیحت کنند و از این ادعا بازدارند. اگر دیدند اصرار دارد که بدون سند و بدون امر و فرمان خدا حاکمیت بر مردم پیدا کند بر مردم واجب است با او بجنگند و او را سرجای خود بنشانند. در جملات بعد می‏فرماید: به حال خود قسم می‏خورم که اگر شما می‏گویید امامت و حکومت بر مردم فراهم نمی‏شود مگر این که تمام اهل عالم او را قبول کنند و او را به رهبری انتخاب کنند لازم است بدانید یکچنین رضایت عمومی و انتخاب عمومی که تمام افراد بشر یک جا و یکنواخت به یک نفر رأی بدهند و او را به کرسی حکومت بنشانند یکچنین اجماع و اجتماعی ممکن نیست و هرگز تمامی افراد بشر نمی‏توانند به رأی خود آن بهترین‏ها را انتخاب کنند که بتوانند انسان را به سعادت برسانند. ولیکن قاعده انتخاب چنین است که انسان‏هایی که اهلیت دارند و آگاهی بیشتر و بهتر به بندگان خداوند دارند به آن صلاح و صواب دیده خود کسی را به رهبری انتخاب می‏کنند. وظیفه کسانی که در این انتخاب او اختیارات او نبوده است همین است که آن انتخاب و رهبری را بپذیرند و مخالفت ننمایند. کسانی که به عقل و دانش خود در مرکز مملکت با عقل و شعور خود کسی را شایسته حکومت دیدند و او را به رهبری انتخاب کردند آنها که انتخاب کردند حق ندارند از انتخاب خود برگردند و آنهایی هم که غایب بودند حق ندارند که انتخاب آنها را باطل بشناسد و با حکومتی که آنها انتخاب کرده‏اند مخالفت کنند. من از جانب خدا مأمور هستم با دو طایفه بجنگم. یکی طایفه‏ای که حق حکومت و رسالت نداند، نظام مملکت را بهم می‏زند و خود را حاکم مردم می‏داند، با حکومتی که عقلا انتخاب کرده‏اند مخالفت نمی‏کنند، مأمورم با او بجنگم و او را سرجای خود بنشانم. ای بندگان خدا شما را به تقوای الهی سفارش می‏کنم. هرچه بیشتر و بهتر از شما می‏خواهم در برابر هوی و هوس و گناه و معصیت خوددار باشید. خود را هدر ندهید و از خدا کمک بخواهید زیرا تقوا که به این صورت تعریف می‏شود بهترین نصیحت و سفارش است که بندگان خدا می‏توانند به یکدیگر داشته باشند. این تقوا بهترین زندگی و عاقبت را برای شما می‏سازد، چنان شما را عظمت می‏دهد که نزد خدا آبرومند می‏شوید و مقبول درگاه خدا هستید. ای مردم بعد از این که با من بیعت کردید و خود را ملزم دانستید که در اطاعت من باشید به دلیل این که دشمنان دین می‏دانند من امامی عادل و صالح و خیرخواه هستم،‌ ثروت‏پرستان را از ثروت‏اندوزی بازمی‏دارم، برای رسیدن به مقاصد شوم خود درهای جنگ را برای خودشان و شما بازکرده‏اند و خود را آماده کرده‏اند با امام عادل خود بجنگند پس درهای جنگ و قتل و کشتار بین مسلمانان بوسیله متجاوزان باز شده است. شما بدانید پرچم دین را فقط کسانی می‏توانند به اهتزاز درآورند و مردم را به جنگ و دفاع دعوت کنند که اهل بصیرت و اهل صبر و دانش باشند. حکمت جنگ را و کیفیت جنگ را بدانند و حق و باطل بشناسند. شما هستید که بوسیله امام خود، اهل حق شناخته شده‏اید، از خود دفاع می‏کنید و تجاوز ننموده‏اید، دشمنان امام شما به شما تجاوز کرده‏اند و امام خود را می‏شناسید که چگونه بصیر و بینا و اهل حق و باطل‏‏شناسی هستند. پس از شما تقاضا می‏کنم آنجا که شما را از چیزی که نهی می‏کنم خود را متوقف سازید و آنچه مأمور به ترک آن هستید ترک کنید. در مسائل جنگ و اجتماعی عجله ننمایید تا نتایج حرکت خود را حق یا باطل است بشناسید. زیرا ما امام‏ها با آنچه در نظر شما ناپسند است آگاهی کامل داریم و می‏توانیم هر عملی را به جای خود و مقام خود بشناسیم. آگاه باشید و بدانید که این زندگی دنیا از تولد تا مرگ، چنان ارزشی ندارد که هدف شما باشد و تمام همت خود را صرف ساخت و ساز آن کنید. الان دنیا در نظر شما چنان جلوه‏ای دارد که وقتی به شما روی می‏آورد خیلی خوشحال هستید و وقتی پشت به شما می‏کند و از اختیار شما خارج می‏شود خیلی عصبانی می‏شوید. این زندگی از تولد تا مرگ، زندگی ابدی شما نیست و برای آن خلق نشده‏اید. خداوند شما را به این زندگی زودگذر دعوت ننموده و به آن امیدوار نکرده است. آگاه باشید که این دنیا برایتان باقی نمی‏ماند. شما هم در این زندگی دنیا باقی نخواهید ماند. راه عبور و خطّ مسافرت است. سعی کنید خود را به شهری برسانید که مرگ و مرض و مصائب دیگر نباشد. اگرچه این دنیا شما را گول زده همانطور که با خیرات و برکات خود شما را می‏فریبد از شرّ و بلا و مصیبت‏هایی که در باطن دارد شما را می‏ترساند، اکنون که دنیا شما را با زیبایی خود می‏فریبد از طرف دیگر ضررها و خطرهای خود را هم به شما نمایش می‏دهد، از این زیبایی دنیا که پشت آن خطر است بگذرید، دنبال زیبایی دنیا نروید، مبادا به خطرات دنیا مبتلا شوید، طمع به این دنیا نبندید تا گرفتار ترس و وحشت دنیا هم نشوید. همه سبقت بگیرید در دنیا بسوی آن بهشتی که خدا شما را به آن دعوت کرد. دلتان را از این دنیا بگردانید، حبّ دنیا را تو قلبتان راه ندهید که اسیر دنیا شوید و اگر چیز از این دنیا از دست شما رفت مثل کنیزی نباشید که برای از دست دادن چیزی ناله بزند‏. نعمت‏های خدا را با صبر کردن بر اطاعت خدا در زندگی خود تکمیل کنید و با حفظ کردن دستوراتی که خدا حفظ آن را در قرآن از شما خواسته ارزش خود را بالا ببرید. آگاه باشید که اگر ثروت و نعمت دنیایی شما از دست شما رفت ضرری به حال شما ندارد، بعد از آن که دین خود را حفظ کردید. آگاه باشید که بعد از تضییع دین دنیایی که برای خود حفظ کردید سودی ندارد. خدا دل ما و شما را به حق نزدیک کند و به ما و شما صبر و استقامت مرحمت نماید.

خطبه 174

فرمایش مولا ع در جواب طلحه و زبیر که با حضرت جنگیدند و در نامه‏ای او را تهدید به قتل نمودند و ایشان در جواب آنها فرمود: من یکچنین سابقه‏ای دارم که هرگز از جنگ نترسیدم و کسی نتوانسته است مرا با جنگ بترساند. هرگز در مقابل ضربات شمشیر و نیزه فرار نکرده‏ام. در برابر وعده خدا هستم که هروقت وارد میدان جنگ می‏شوم وعده نصرت از خدا دارم (زیرا جنگ‏های من برای مقام و ریاست نیست بلکه برای احیای دین خدا است) به خدا قسم این طلحه و زبیر که مدعی مطالبه خون عثمان هستند و خود را جلو انداخته‏اند به این منظور که می‏ترسند مبادا در محاکمه محکوم شناخته شوند و بنی‏امیه خون عثمان را از آنها مطالبه کنند زیرا آنها کاملا درمعرض تهمت به خون عثمان هستند و همه می‏دانند که من مبرا هستم از قتل عثمان (زیرا این آدم خودش مظنه قتل عثمان است) با این که در میان مسلمانان کسی از آنها حریص‏تر بر کشتن عثمان نبود. پس هدفش از این لشکرکشی این است که کار عثمان را بر مردم مشتبه کند و آنها را به شک بیندازد و غلط‏اندازی نماید. به خدا قسم هیچ یک از این سه طایفه‏ای که لازم بود انجام نداد که اگر عثمان ابن عفان ظالم بود همانطور که عقیده دارد ظالم بوده، شایسته این بود که کمک قاتلان عثمان باشد و با یاران عثمان بجنگد. اگر عثمان مظلوم بوده وظیفه آنها این بوده است که مردم را از قتل عثمان بازدارند و عذرخواهی کنند که چرا مردم را بازنداشته‏اند یا در جنگ شرکت نکرده‏اند. اگر شک داشته که آیا عثمان مظلوم بوده یا ظالم، وظیفه‏اش این بوده که خود را کنار بکشد در یک جانب متوقف شود و او را به مردم واگذار کند. با این که آنها (طلحه و زبیر) هیچ یک از آن وظایف سه‏گانه را انجام ندادند. آنها به کاری متظاهر شده‏اند (اقدام کرده‏اند) که حقیقتش مجهول است و نمی‏توانند عذرخواهی قابل قبولی داشته باشند.

خطبه 175

ای انسان‏هایی که از مقدرات خود غافل هستید، ولیکن مقدرات از شما غافل نیست، خود را آزاد می‏دانید با این که تحت تعقیب هستید تا شما را بگیرند و جلب کنند (تحت نظر خدا هستید) چه شده شما را می‏بینیم از خدای خود فاصله می‏گیرید و فرار می‏کنید. به غیر خدا که دشمن هستید تمایل دارید. شما مانند گوسفندانی (چهارپایانی) هستید که چوپان آنها را در یک علفزار پر از مصیبت رها کرده است و در یک آب‏گاهی که پر از دارو و امراض دیگر است. چرا فکر می‏کنید این گوسفندان در چراگاهند آب و علف در اختیار آنها و عاقبت این آب و علف کاردی است که به خلق آنها گذاشته شود. این گوسفندان، پرواری نمی‏دانند که به چه منظوری به او احسان می‏کنند و آب و علف می‏دهند همین امروز که می‏خورد و می‏خوابد خیال می‏کند که تا ابد چنین است و همین سیری امروز را دائمی می‏پندارد. به خدا قسم اگر بخواهم می‏توانم هر انسانی را به ورود و خروجش درزندگی آگاه کنم (خبر دهم) و تمام شئونات او را بگویم،‌ اگر بخواهم چنین کاری از من ساخته است، لیکن می‏ترسم اگر چنین حقیقتی را بگویم که هر یک از شما چگونه و چه کاره هستید، منکر علم من می‏شوید و به این وسیله منکر رسول خدا می‏شوید. من این علوم غیبی را به کسانی می‏رسانم که اطمینان دارم اسرار مرا حفظ می‏کنند. قسم به خدایی که او را به حق مبعوث نموده و بر کلّ عالم برتری داده است. آنچه می‏گویم راست می‏گویم، به حقیقت هرچیزی آگاهم. آن پیغمبر بزرگوار تمامی این علوم غیبی را به من داده و عهد و پیمان گرفته که آن را حفظ کنم. به من خبر داده که چه کسانی هلاک می‏شوند و چه کسانی نجات پیدا می‏کنند، عاقبت این خطّ حرکت دینی و اسلامی مرا آگاه کرده و آنچه را می‏بینم چیزی باقی نیست از آنچه می‏بینم جز آن که می‏دانم که رسول خدا ص همه آنها (این علوم) را به گوش من خوانده است و آن علم را به من افاضه نموده است. ای مردم به خدا قسم هرگز شما را تشویق به کار خوبی نمی‏کنم جز این که خودم بر انجام آن کار سبقت گرفته‏ام. هرگز شما را از گناهی نهی نمی‏کنم جز این که خود را پیش از شما از آن گناه بازداشته‏ام. از بیانات خدا استفاده کنید و موعظه‏های خدا را گوش کنید و بگیرید و بپذیرید. به نصایح خدا گوش کنید. خداوند متعال خیلی واضح و روشن، دین خود را نشان داده است و راه عذری برای شما باقی نگذاشته و حجت را بر شما تمام کرده است. برای شما روشن کرده چه اعمالی را دوست دارد و چه اعمالی را دشمن. تا آنچه دوست دارد پیروی کنید و از آنچه دشمن دارد اجتناب کنید زیرا پیغمبر اکرم ص فرمود: سر راه بهشت که اطاعت خدا است، کارهایی است که خلاف میلتان هست و سر راه جهنم بی‏بند و باری و کارهای مطابق میلتان قرار گرفته. بدانید که همه جا اطاعت و بندگی خدا خلاف میل شما ظاهر می‏شود و همه جا معصیت و نافرمانی خدا مطابق میل شما پیش می‏آید. لطف خدا شامل حال کسی می‏شود که خود را از هوی و هوس کنار بکشد و آن را سرکوب کند. این هوای نفس شما دورترین چیزها از قدرت و اراده شما است که بتوانید آن را دور کنید. همیشه این هوای نفس، شما را به طرف گناه و معصیت می‏کشاند. بندگان خدا بدانید که مؤمن در هر صبح و شام خود را بررسی می‏کند و به خواهش‏های نفسانی خود اطمینان ندارد. دائم هوای نفس خود را در برابر گناهان سرکوب می‏کند و از او می‏خواهد خوبی‏ها را زیاد کند. پس شما مؤمنین و مؤمنات زمان مانند نیکان گذشته خود و نیکوکاران زمان و آینده خود باشید که این نیکان، دنیا را پشت سر انداخته و هوی و هوس خود را قیچی می‏کنند و مانند مسافری هستند که بیابان‏ها و روستاها را پشت سر می‏گذارند، از این منزل به آن منزل‏ها تا به شهر بزرگ الهی که زندگی بهشت است خود را برسانند. بدانید که این قرآن یک دوست صمیمی نصیحت‏کننده‏ای است که هرگز شما را فریب نمی‏دهد و خیانت نمی‏کند. یک هدایت‏کننده‏ای است که هرگز شما را گمراه نمی‏کند و نمی‏گذارد گمراه شوید. داستان‏گویی است که آنچه می‏گوید راست می‏گوید و هرگز دروغ در آن راه ندارد. همنشین قرآن با قرآن انس نمی‏گیرد جز این که وقتی حرکت ‏می‏کند بر علم و هدایتش اضافه شده و از جهل و نادانیش کم شده است. بدانید که بعد از استفاده از قرآن برای کسی فقر و ناداری قابل ظهور نیست. هیچ کسی بدون استفاده از قرآن نمی‏تواند خود را بی‏نیاز بداند و فقیر نباشد. پس قرآن را دوا بدانید و امراض خود را با آن معالجه کنید. برای رسیدن به هر نوع عزت و عظمت و ثروت و بی‏نیازی، از قرآن کمک بگیرید. قرآن بزرگ‏ترین مرض را که کفر و نفاق و جهل و گمراهی است شفا می‏دهد، پس با استفاده از قرآن هرچه می‏خواهید از او بخواهید که قبول است. بوسیله قرآن سؤالات خود را در حضور خدا مطرح کنید. هرچه در قرآن از وعده‏های او می‏بینید از خدا بخواهید. با عشق و علاقه به قرآن به سوی خدا بروید و به او توجه کنید. آنچه در قرآن از لذات و نعمت‏ها می‏بینید از خلق خدا نخواهید، از خودش بخواهید. با هیچ سرمایه‏ای بجز قرآن نمی‏توانید بسوی خدا حرکت کنید و آبروی لازم و مناسب را کسب کنید. بدانید که اگر قرآن شما را همراهی کند و شما را بسوی خدا بکشاند صددرصد قبول خدا خواهید شد. قرآن گوینده‏ای است که وقتی تعریفی از شما پیش خدا داشته باشد، آن تعریف مورد تصدیق خدا واقع خواهد شد. بدانید که هرکس قرآن او را ردیف خود قرار دهد و او را با خود بپذیرد این پذیرش قرآن روز قیامت مورد قبول خدا واقع می‏شود، هرکس قرآن او را روز قیامت کنار بزند و او را با خود نگیرد و نبرد این کنار زدن قرآن مورد تصدیق خدا واقع می‏شود و خدا هم او را کنار می‏زند. بدانید که روز قیامت منادی ندا می‏کند که ای مردم هرکس آنچه کاشته نتیجه کشت خود را ببرد (یعنی کسانی که برای دنیا کار کرده‏اند دنیا را از دست داده‏اند، بهره آخرتی ندارند) و نتیجه عمل خود را ببیند غیر از کسانی که از قرآن بذری گرفته‏اند و کاشته‏اند، کشت آنها را خدا می‏پروراند. چنان باشید که قرآن شما را بپروراند و با نتایجی که از قرآن گرفته‏اید استدلال کنید که از اهل بهشت هستید. نصیحت قرآن را گرچه خلاف میل شما باشد بپذیرید و رأی خود را خلاف قرآن باشد متهم کنید. (اگر در تمایلات شما یا علم و عمل خود چیزی خلاف قرآن باشد) علم و عمل خود را مغشوش و مخلوط به غیر قرآن بدانید. به شما سفارش که عامل سعادت شما عمل نیک است. نتایج اعمال در انتهای زندگی به شما می‏رسد، هرچه بیشتر آخرت را در نظر بگیرید. به شما سفارش می‏کنم هرچه بیشتر در راه دین استقامت کنید. دین را به بازی نگیرید. به شما سفارش می‏کنم تا می‏توانید صبر را در راه خدا پیشه کنید. سفارش می‏کنم شما را به پرهیز و تقوا. بدانید عاقبتی در زندگی هست، پس همه جا عاقبت و آخرت را در نظر بگیرید. شما در مسیر حرکت خود نشانه‏هایی می‏بینید که قدم به قدم شما را هدایت می‏کند (مانند علائمی که رانندگان را هدایت می‏کند) از این نشانه‏ها استفاده کنید. اسلام خطی است که مقصد را به شما نشان می‏دهد، از راهنمایی اسلام استفاده کنید. سعی کنید خود را از حق و حقوق خدای خود آزاد کنید. آزادی از حق خدا به اطاعت از او ممکن می‏شود که خداوند وظائف شما را روشن نموده است. من که امام شما علی ع هستم گواهی به حقانیت شما می‏دهم و شاهد پاکی و نجابت شما هستم و روز قیامت از شما دفاع می‏کنم تا شما را به زندگی بهشتی برسانم. آگاه باشید که مقدرات گذشته تمام شده (تاریخ دوباره برنمی‏گردد) مقدرات حتمی خدا هم وارد می‏شود (شما در دایره قدرت خدا هستید نه اختیار خود) من که امام شما هستم شما را به وعده‏های خدا و دین خدا امیدوار می‏کنم زیرا خدا در قرآن می‏فرماید: کسانی که می‏گویند خدا، خدای ما است و اعتقاد و استقامت پیدا می‏کنند در دین خدا، فرشته‏ها در دل آنها و وجود آنها قرار می‏گیرد و در فکر آنها القاء می‏کنند که نترسید و غصه نخورید، مژده باد شما را به آن بهشتی که خدا به شما وعده داده است. حال که گفتید من بنده خدا هستم و پروردگار ما خدا است. پس استقامت کنید در دین خدا و کتاب خدا و بر این راه خوبی که عبارت است از عبادت خدا پایدار باش. (هرشبانه‏روزی چندمرتبه درِ خانة خدا می‏روید و نگویید چه فایده از این نمازها). پس از آن مواظب باشید مانند تیری که از کمان خارج می‏شود، شما از دین خدا خارج نشوید و دینتان را رها نکنید. در دینتان بدعت‏گذاری نکنید و سنت‏های خوبی که در همه جا به خوبی شناخته شده و هرکس آن سنت‏ها را عمل کرده و خوشبخت شده تغییر ندهید. بدعت در دین را بوجود نیاورید، با سنت‏های خوب مخالفت نکنید. زیرا مارقین که از دین خارج می‏شوند بی‏دینی آنها را از خدا و دین خدا جدا می‏کند و یا بی‏دینی آنها را از لطف خدا جدا می‏کند چون دین راه ارتباط با خدا است و بی‏دینی بی‏راهه هست. بترسید از این که اخلاق خوب خود را بد کنید، چهره زیبای اخلاقی خودتان را زشت کنید و صفات خوب خودتان را تغییر دهید. ظاهر و باطن شما یکی باشد، همه جا خوب باشید و زبانتان در اختیارتان باشد نه این که اسیر زبان باشید. (زبان مثل گنج است) زیرا زبان انسان مانند اسب سرکش است از اختیار عقل شما خارج می‏شود و شما را بدنبال خود می‏کشد. بخدا قسم فکر نمی‏کنم بنده‏ای از بندگان تقوای نافعی داشته باشد جز این که زبانش در اختیارش باشد (پیش از حرف زدن فکر کند) زیرا مؤمن کسی است که اول فکر می‏کند بعد سخنی می‏گوید و پیش از سخن گفتن، مصلحت و مفسده گفتار خودش را درک می‏کند. اما منافق و شیطان به عکس این است. اول سخن می‏گوید و تهمت می‏زند و فتنه به پا می‏کند بعد خود را ملامت می‏کند که چه حرف و عمل بدی مرتکب شدم. مؤمن کسی است که وقتی می‏خواهد سخنی بگوید پیش خود فکر می‏کند براساس مصلحت و مفسده سخن می‏گوید. اگرفهمید که سخنان خوبی است، مصلحت دارد و مردم را نسبت به یکدیگر مهربان می‏کند می‏گوید. اگر سخن او شرّ باشد فتنه بپا کند، آن سخن مفسده‏آمیز را پنهان می‏دارد. اما منافقین که همان شیاطین هستند هرچه برزبانشان جاری می‏شود می‏گویند. نمی‏دانند چه سخنی به نفعشان تمام می‏شود و چه سخنی به ضررشان تمام می‏شود. رسول خدا ص فرمودند: شما بدانید که ایمان کسی استقامت پیدا نمی‏کند مگر این که قلبش در اطاعت خدا و اعتقاد به خدا استقامت پیدا کند. هرگز قلب کسی و ایمان کسی استقامت پیدا نمی‏کند مگر این که زبانش در اختیارش باشد و از غیبت و تهمت مبرا باشد. هرکسی دوست دارد در حالی وارد آخرت شود به ملاقات خدا برود که کف دستش از خون مسلمانان و اموال آنها پاک باشد. ای بندگان خدا بدانید که مؤمن آنچه را در سال‏های گذشته حلال دانسته در یکسال و سال‏های آینده هم حلال می‏داند. و آنچه را امسال و سال‏های گذشته حرام دانسته، سال‏های آینده هم حرام می‏داند. زمان‏های تازه و زندگی‏های تازه و رسوم و آداب تازه حلالی را حرام نمی‏کند و حرامی را هم حلال نمی‏کند. (زیرا حلال و حرام به دست مردم نیست که چیزی را حرام یا حلال کنند) ولیکن حلال همان چیزهایی است که خدا حلال دانسته و حرام همان چیزهایی است که خدا حرام دانسته است. (هرگز در اثر تبلیغات مردم، تعلیمات خدا را از دست ندهید) شما خودتان اعمال خوب و بد را تجربه کرده‏اید و تجربه را هم تکرار کرده‏اید. حوادث گذشتگان شما را موعظه نموده است. چقدر مثال‏ها برای بدی‏ها و خوبی‏ها برای شما گفته‏اند. امروز به وسیله اسلام دعوت می‏شوید به مسائلی که بسیار واضح و روشن است. هیچ کس نمی‏تواند خوبی‏ها را بشنود مگر این که خود را به کری بزند یا خوبی‏ها را ببیند جز این که خود را به کوری بزند. کسی که از طریق بلا و تجربه و مصیبت‏هایی که بر سرش آمده بهره نبرده. هیچ وقت از موعظه‏ها که تعلیمات خالص است بهره نمی‏برد. بلاها و نواقص زندگی از روبروی او که گناه است ظاهر می‏شود تا این که بداند آنچه را دانسته خوب بوده است و آنچه را خوب دانسته بد بوده است. شما بدانید که تمام اهل عالم از نظر علم و عمل به دو قسمت تقسیم شده‏اند. یک قسمت تابع شریعت‏ها هستند مانند مسلمانان تابع قرآن. قسمت دیگر تابع بدعت‏ها هستند (یعنی تابع قوانینی هستند که به هوی و هوس مردم درست شده است). از جانب خدا و در کتاب خدا دلیل و برهانی ندارد و حجتی از جانب خدا آن را تصویب نکرده است. خداوند سبحان مانند قرآن کتابی نازل نکرده که مردم را نصیحت کند. این قرآن ریسمان محکم الهی است که شما را از چاه مذلت و خواری بالا می‏کشد و به فضای عزت و آبرو می‏برد. به محض این که از قرآن نشان و مدالی داشته باشی از خطرات دنیا و آخرت محفوظ هستید. بهار قلب شما در قرآن است. چشمه علم شما در قرآن است. قلب هیچ چیزی را مانند قرآن جلوه نمی‏دهد و روشن نمی‏کند. کسانی که به یاد خدا بوده‏اند و پیرو قرآن بوده‏اند آنها رفته ولی شخصیت وجودشان باقی است. آنهایی که پیرو قرآن نبوده‏اند و خود را به فراموشی زده‏اند با این که باقی هستند ولی نیستند. پس وقتی که کار خیری می‏بینید همه باهم همکاری کنید. زمانی که کار شرّی را می‏بینید از آن فاصله بگیرید. پس همانا رسول خدا ص می‏فرمود: ای پسر آدم همیشه عمل خیر را انجام و عمل شرّ را رها کن. پس در این صورت تو خب آدمی هستی (درکارهای خودت مقصد داری) و اهل آخرت هستی. آگاه باشید ، بدانید ظلم بر سه قسم است: ظلمی که قابل اصلاح و آمرزش نیست (از دست خدا ساخته نیست که آن را اصلاح کند) و ظلمی که واگذار نمی‏شود و ظلم دیگری که قابل گذشت است و خداوند پیگیری نمی‏کند.

آن ظلمی که قابل آمرزش نیست، شرک به خداوند متعال است که انسان در فکر خود خدا را از دست می‏دهد و به هر وسیله‏ای متوسل می‏شود اما نمی‏تواند به خدا متوسل شود. ظلمی که قابل گذشت است این است که انسان گاهی در برابر تبهکاری‏ها به خودش ستم می‏کند. اما ظلمی که واگذار نمی‏شود مگر این که جبران شود، ظلم بندگان به یکدیگر است. قصاص قاتل و ظالم در آخرت خیلی سخت است. این قصاص از نوع جراحت با کارد و چاقو نیست یا از نوع ضربت با تازیانه نیست. ولیکن قصاص آخرت را هرطور فکر کنی و خیال کنی کوچک است، از آن بالاتر است. بترسید از دورنگی و شیطنت دردین خدا. اتحاد در راه حق گرچه خلاف میل شما باشد بهتر است از تفرقه و اختلاف در باطل گرچه مطابق میل شما باشد. زیرا خدای سبحان از مسیر تفرقه و اختلاف به گذشته‏ها و آینده‏ها خیری نمی‏رساند. ای مردم، خوشا به حال کسی که به عیب خود مشغول است و به عیب مردم کاری ندارد. خوشا به حال کسی که (آن زن و مردی که) به کار خود مشغول است و به زندگی خود می‏پردازد. روزی خودش را می‏خورد و به اطاعت خدا مشغول است و برگناه خودش گریه می‏کند و دائم به خودش مشغول است و مردم از او راحت هستند.

خطبه 177

فرمایش مولا ع درمورد حکمین (عمرو عاص و ابوموسی اشعری)

شما همه متحد شدید و قبول کردید که دونفر حَکَم و حاکم اختیار کنید ما از آن دو نفر عهد و پیمان گرفتیم که در مقابل قرآن زانو بزنند و تسلیم قرآن باشند. از قرآن تجاوز نکنند و زبانشان با قرآن باشد و قلبشان تابع قرآن باشد. پس خود را در برابر قرآن به گیجی و بی‏عقلی زدند (به نفهمی و گیجی زدند) حق را با این که شناختند و می‏دیدند ترک کردند. هوی و هوس آنها به ظلم و ستم گرایش یافت. (تمایل به جور و ستم پیدا کردند) پس این دو نفر در حکم دادن، دنبال هوی و هوس خود رفتند و در راه کج و غلط حرکت کردند. گفتیم که هنگام رأی دادن، این دو لازم است که به عدالت حکم کنند و به حق عمل کنند و إلا اگر خلاف حق رأی دادند و رأی خلاف حق و حکم آنها را کنار زدیم استثناء کردیم حق با ما بودن در اختیار ما بود که اگر این‏ها مخالفت کردند راه حق را و حرفی زدند که معکوس حکم خدا، ما رأی این‏ها را قبول نداریم (ما از اول گفتیم که رأی آنها را قبول نداریم زیرا حکم قرآن بر انتخاب فرد اصلح برای خلافت است که آنها معاویه را بر من ترجیح دادند)

خطبه 178

هیچ کاری خدا را از کار دیگر باز نمی‏دارد و در یک ثانیه بی‏شماری از کارهای ضدّ و نقیض انجام می‎‏دهد. زمان هرگز در خدا تأثیر نمی‏کند (که ذات او و علم او را تغییر دهد آنچنان که ما انسان‏ها را دچار تحولات روحی می‏کند، خدا از ازل تا به ابد یکنواخت است) هیچ مکانی نمی‏تواند خدا را در خود جای دهد و حبس کند. (خدا برهمه مکان‏ها احاطه دارد) هیچ زبانی نیست که خدا را چنان که هست وصف کند (زیرا خدا به عقل و علم انسان محیط است و انسان قطره‏ای از اقیانوس علم خدا به حساب می‏آید) عدد قطرات آب اقیانوس‏ها از علم خدا پنهان نیست یا ستارگان آسمان از حرکت بادهای خفیف خبر دارد و ردّپای مورچه را روی سنگ صاف و صیقلی می‏داند. (جابجایی هوا آنقدر لطیف است که پشه‏ای را ناراحت نمی‏کند و موجودات ریز را مثل بادبزن خنک می‏کند و گاهی شدیدتر که بادبزن انسان است و گاهی طوفان است) حرکت موجودات ذره‏بینی را درشب تاریک می‏بیند و می‏داند. خداوند از برگ‏های بی‏شماری که از درختان سقوط کرده و کجا افتاده خبر دارد. همچنین از حرکت پلک شما و گردش در حدقه آن (که هر لحظه باز و بسته می‏شود) گواهی می‏دهم که بجز خدای معروف و مشهور، خدای دیگری نیست (شهادت، مشاهده حقیقت است) بدون این که از این گواهی صرفنظر کنم یا عدول نمایم از او و بدون این که در این گواهی شک و شبهه‏ای داشته باشم و بدون این که نعمت دین خدا را کفران کنم و منظور نداشته باشم به آن بی‏اعتنا باشم و بدون این که موجودیت دین را منکر باشم آنچنان به حقیقت دین گواهی می‏دهم که نیتم با عملم صادق است. آنچنان به حقانیت دین گواهی می‏دهم و آنچنان گواهی من صاف و پاک است که ذره‏ای آلودگی ندارد. آنچنان در گواهی خود خالص هستم که صددرصد یقین بر صحت دین خود دارم. آنچنان گواهی می‏دهم که بسیار پرارج و پرارزش است. گواهی می‏دهم محمد ص بنده خدا و رسول خدا است. به خوبی چیده شده از میان خلایق عالم. خیلی واضح حقایق مبهم عالم را روشن کرده و حقایق مبهم را توضیح داده است. تمام روابط کریمانه را به او اختصاص داده، پیغمبری که انتخاب شده وصاف و صافی شده برای خدمات کریمانه. پیغمبری که تمام شرایط هدایت را روشن کرده است. پیغمبری که تمام مسائل مبهم را که بر مردم پوشیده است آشکارکرده و به نمایش گذاشته است. ای مردم بدانید که دنیا گول می‏زند کسی را که آرزوی دنیاداری دارد و فقط به دنیا چسبیده و آخرت را فراموش کرده است. بدانید که این دنیا ارزش نمی‏دهد به انسان‏هایی که او را به دنیا ارزش می‏دهد. دنیا غلبه می‏کند و به زمین می‏زند کسی را که می‏خواهد دنیا را به زمین بزند. قسم به خدا هرگز قومی در فراوانی نعمت قرار نمی‏گیرد که بعد گرفتار به فقر و ناداری شوند مگر این که آن گرفتاری به دلیل گناه بوده که مرتکب شده‏اند. زیرا هرگز خدا به کسی ستم نمی‏کند، مرتکب گناه شده و نعمت از دستش رفته است. اگر مردم (آنجا که بلاها بر آنها نازل می‏شود و نعمت‏ها از ایشان زایل می‏گردد) به پناه خدا بروند با نیت پاک و عشق و اشتیاق قبلی، در این صورت خداوند نعمتی را که از دستشان رفته به آنها بازمی‏گرداند و هر فسادی که در جامعه‏شان پیدا شده به صلاح مبدل می‏سازد. من می‏ترسم مبادا شما مردم را سستی و واخوردگی از ولایت من فراگیرد که نعمت‏ها از شما سلب شود. پیش از این (بیعت با من) حوادثی اتفاق افتاده که شما در آن حوادث جذب افراد نالایق شده، این مجذوب شدن شما مورد پسند من نبود. اما اکنون که با من بیعت کرده‏اید و امر ولایت که مال شما بود به شما برگشت همگی سعید و خوشبخت خواهید بود. من چاره‏ای جز آنچه از دستم ساخته است ندارم. اگر بخواهم بگویم که چه حوادثی بر سرشما آمده و درآینده خواهد آمد، خواهم گفت الان که به ولایت خدا برگشته‏اید خدا از گذشته شما خواهد گذشت.

خطبه 179

ذعلب یمانی از مولا ع می‏پرسد یا امیرالمؤمنین آیا پروردگار خود را دیده‏ای و می‏بینی که او را عبادت می‏‏کنی؟ حضرت جواب می‏دهند آیا ممکن است چیزی را که نبینم و ندانم ستایش کنم؟! ذعلب پرسید: چطور خدا را می‏بینی؟ حضرت جواب دادند: با چشم خدا را مشاهده نمی‏کنم (زیرا خداوند با شکل و قیافه قابل نمایش نیست) ولیکن به حقیقت ایمان خود و قلب خود او را می‏بینم (زیرا قلب حقایق را می‏بیند اما چشم با اجازه قلب ظاهر را می‏بیند.) خداوند به هرچیزی نزدیک است بدون این که آن را لمس کند تا چیزی ذات خدا را لمس کند (زیرا ملامست بین دو جسم است و خدا جسمانیت ندارد) خدا از همه چیز دور است بدون این که بین خدا و اشیاء فاصله‏ای باشد. خداوند سخن می‏گوید بدون این که احتیاج به فکر کردن داشته باشد (برای این که ذات خدا علم است لازم نیست دنبال علم برود تا سخن بگوید) خداوند به هر کاری قادر است بدون این که جنبشی بنام همت و تصمیم در وجودش پیدا شود. خداوند همه چیز را می‏سازد بدون این که اسباب و ابزار سازندگی مانند دست و پا یا وسیله دیگری در اختیارش باشد. خداوند بسیار لطیف است نه به معنای این که از کسی یا چیزی پنهان شود. خداوند بی‏نهایت بزرگ است اما نه این که مانند اجسام دیگر در وجودش جای خالی باشد. خداوند همه کس و همه چیز را می‏بیند نه این که وجود آنها را حس کند و چشمی داشته باشد. خداوند مهربانی می‏کند به بندگان مستحق نه این که رقت قلب پیدا کند مانند ما انسان‏ها که دلمان برای کسی یا چیزی می‏سوزد. تمام سران و بزرگان جهان در برابر عظمت او خم می‏شوند و کوچکی خود را احساس می‏کنند. دل‏ها از خوف خدا لرزان است نه این که ترس و وحشت داشته باشند. مثلا انسان‏ها از درندگان و ظالم‏ها می‏ترسند، چنین ترسی از خدا ندارند ولیکن در برابر وجود خدا صنعت و ناتوانی خود را احساس می‏کنند.

خطبه 180

خدا را ستایش می‏کنم بر آنچه مقدر فرموده و چنین کارها را مهندسی نموده. خدا را ستایش می‏کنم که مرا به شما مردم مبتلا کرده، ای گروهی که اگر به شما فرمانی بدهم اطاعت نمی‏کنید و زمانی که شما را دعوت کنم قبول نمی‏کنید. اگر به شما میدان و فرصت بدهم درکارهایی وارد می‏شوید که بی‏فایده است. اگر در معرض جنگ و حرب قرار گیرید، سستی نشان می‏دهید و دشمن را برخودتان مسلط می‏کنید. اگر مردم جمع شوند و یک امامی را انتخاب کنند باز هم وحدت رأی پیدا نمی‏کنید و طعنه می‏زنید. اگر شما را بیاورند به راهی که زحمت و مشکلات دارد وحدت خود را می‎‏شکنید و متفرق می‏شوید. ای کسانی که گویی پدر و مربی نداشته‏اید چه چیز انتظار دارید اگر امامتان را یاری کنید و برای بدست آوردن حقتان جهاد نمایید. فکر می‏کنید آیا گرفتار مرگ و ذلت می‏شوید (هرگز چنین نیست بلکه با نصرت جهاد حقتان و دینتان زنده می‏شود) به خدا قسم اگر مرگر من برسد و خواهدرسید مرگ بین من و شما جدایی می‏اندازد و زندگی آخرت مرا نخواهید دید زیرا من مصاحبت با شما را دوست ندارم، هزاران نفر از شما مردم بی‏وفا چیزی به حساب نمی‏آیید. شما را به خدا واگذار می‏کنم. آیا دینی دارید که شما را متحد کند و آیا حمیّت و غیرت دارید که کنار یکدیگر از خودتان دفاع کنید؟ آیا این تعجب ندارد که معاویه با سابقه بدی که دارد جفاکاران و بدکاران را دعوت می‏کند و همه دعوت او را اجابت می‏کنند بدون این که آنها را کمک کند یا وعده بخششی به آنها بدهد؟ اما من شما را دعوت می‏کنم و شما ترک شده اسلام هستید. شما بقیه مسلمانانِ زمان پیغمبر هستید. من شما را دعوت می‏کنم که شما را کمک کنم بر علیه دشمن، یا به شما حقوق بدهم از بیت‏المال و شما از من جدا می‏شوید. در دعوت من و امامت من اختلاف دارید. حتما بدانید که مطابق میل شما نمی‏توانم شما را راضی کنم و شما از من راضی شوید. همچنین غضبناک بر شما نمی‏شوم که شما را بزنم یا بکوبم. بهترین چیزی را که در میان شما دوست دارم و انتظار دارم به آن برسم مرگ خودم است. آرزو می‏کنم که خدا مرگ مرا برساند و از شرّ شما راحت شوم. من کتاب خدا را به شما درس دادم و این همه دانش و حرف حساب به شما آموختم و به شما یاد دادم چیزهایی را که نمی‏دانستید. برای شما غذاهای علم و تربیت را گوارا کردم. اگر نابینا چشم خود را باز کند می‏بیند که درست می‏گویم یا اگر خوابیدگان بیدار شوند حقانیت مرا می‏بینند. چقدر به جهل و نادانی نزدیک هستند کسانی که مانند معاویه پیشوایی دارند و مربی آنها پسر آن زن مشهور به عمل منافی عفت است.

خطبه 181

حضرت مردی از اصحاب خود را به طرف خوارج (لشکری از کوفه بود) فرستاد. آنها تصمیم گرفته بودند به خوارج ملحق شوند که دشمنان حضرت بودند. در عین حال می‏ترسیدند از مولا ع. وقتی که آن مرد رفت و تحقیق کرد و برگشت حضر ت به او فرمود: آیا این‏ها امنیت داشتند و ناامید شده بودند از من یا ترسیدند از من و مسافرت کردند به طرف معاویه؟ آن مرد جواب داد: نه فقط می‏خواهند ملحق شوند در حالی که نه ترس از تو دارند و نه ناامن هستند. از رحمت خدا دور باشند همانطور که قوم ثمود دور شدند. آگاه باشید که نیزه‏ها به طرف آنها کشیده شود و شمشیرها بالای سرشان ریزش نماید، آن وقت است که پشیمان می‏شوند، چه غلطی کرده که بر علیه امامشان قیام کرده‏اند. امروز شیطان آنها را وسوسه نموده و در راه دین، آنها را کندشان کرده و آنها را از حرکت بازداشته، این شیطان روز دیگر از آن‏ها بیزاری می‏جوید و جدا می‏شود و خودش را از رابطه با آنها خالی می‏کند. پس بس است برای آنها که از هدایت دین الهی خارج شدند و در ضلالت و گمراهی و کوری قرار گرفتند. و خودشان را از خدا و حقیقت بازداشتند و در ضلالت و گمراهی متمرکز شدند.

خطبه 182

از نوف بکالی که یکی از دوستان امام بوده این روایت نقل شده که می‏گوید: مولا ع با این خطبه درشهر کوفه سخنرانی کرده است. حضرت در حالی سخنرانی کرد که روی سنگی ایستاده بود و آن سنگ را مردم بنام جعده ابن هبیره از بنی مخروم نصب کرده بود. روی تن حضرت هم پیراهن کوتاهی از پشم بود و بند شمشیر حضرت و کفش‏های حضرت هم از لیف خرم بود. پیشانی مبارک از کثرت سجده مانند پوست زانوی شتر شده بود و این سخنرانی را انجام داد.

خدایی را شکر و ستایش می‏کنم که برگشت تمامی خلایق به سوی او است و بجز او مرجعی ندارم. عاقبت همه کارها بدست او است. او را بر این نعمت‏های بزرگی که به ما بخشیده ستایش می‏کنم و بر این دین پاک و روشنی که برای ما خلق کرده شکرگذاری می‏کنم. او را براین دینی که مانند باغ یا زمین زراعتی فضیلت‏ها را رشد می‏دهد به ثمر می‏رساند ستایش می‏کنم. خدا را چنان حمد می‏کنم که حق او را اداء کرده باشم و حق او را زنده کرده باشم و شکر او را بجای آورده باشم. چنان او را حمد می‏کنم که مرا به نعمت‏های او و نتایج خوب زندگی نزدیک کند و بیشتر موجب لطف زیادتر خدا و نعمت‏های بیشتر خدا شده باشد. از خدا کمک می‏خواهم مانند کمک‏خواهی کسی که امیدوار به لطف و کرم خداوند متعال است و آرزومند است به منافعی که خدا به او وعده داده است. صددرصد اطمینان دارم از تمامی عذاب‏ها و بلاهایی که مستحق آن هستم از من دفع می‏کند مانندکسی که اعتراف دارد به کثرت و نعمت و سخاوت خداوند متعال که به هر انسانی بی‏نهایت می‏بخشد و ذره‏ای از قدرت و ثروتش کم نمی‏شود. خدایی که صددرصد یقین دارم و اعتقاد دارم به قول و عمل خود وفا کند. ایمان دارم به خدا مانند کسی که صددرصد یقین دارد و می‏تواند امیدوار به خدا باشد. مانند کسی که ایمان دارد به خدا پناهنده می‏شود. با اعتراف به عظمت خدا تسلیم خدا شوند، خدا را یگانه و واحد بداند و خود را مال او بداند و برای او خالص شود. خدا را بی‏نهایت تعظیم کند و مجد و بزرگواری برای او قائل شود و پناه به خدا ببرد در حالی که شوق و اشتیاق دارد و پناهندگی را جدی می‏گیرد. خدای سبحان از مبدئی پیدا نشده تا آن مبدأ در عزت خدا شریک باشد. همچنین چیزی یا کسی از ذات خود بیرون نداده مانند فرزند که از ذات پدر و مادر جدا می‏شود تا در نتیجه آنچه دارد به فرزند خود بدهد و خودش هلاک گردد. وقت و زمان بر خدا سبقت ندارد زیرا زمان مربوط به موجود حادث است نه موجود قدیم. همچنین زیادی و کمی در وجود خدا قابل ظهور نیست بلکه خداوند در برابر عقل ما، خود را ظاهر نموده که این همه علائم منفی و محکم در خلقت زمین و آسمان قرار داده است. حکم خدا بسیار مبرم است. ازجمله شواهد خلقت خدا این است ، این همه ستاره‏ها و ماه و خورشید را هر کدام سرجای خودش بدون ستون میخکوب نموده، هرکدام سرجای خود ایستاده‏اند بدون این که تکیه به جای دیگر داشته باشند. خداوند همه چیز را دعوت به اطاعت نموده و همه اجابت کرده‏اند در حالی که با رغبت کامل به عظمت خدا دعوت او را اجابت کرده‏اند بدون این که تنبلی کنند یا این طرف و آن طرف خود را بچرخانند و کوتاهی کنند. اگر نبود که زمین و آسمان‏ها اقرار به ربوبیت خدا داشته باشند و با میل و آزادی کامل تسلیم خدا بودند هرگز عالم خلقت در حکومت خدا قرار نمی‏گرفت و از دایره حکومت خدا خارج می‏شد همچنین این عالم خلقت جای فرشتگان واقع نمی‏شد که بتوانند خلایق را با تغییراتی که می‏دهند جابجا کنند. تمام تغییراتی که در طبیعت پیدا می‏شود بوسیله فرشتگان است. همانطور که تغییراتی درکارخانه پیدا می‏شود به وسیله نیروی برق است، نور برق در صورتی کارخانه‏ها را می‏چرخاند و می‏گرداند که در نظام کامل مهندسی و سازنده قرار گیرد. اگر مهندسی ذره‏ای اشتباه کند نظام کارخانه بهم می‏خورد و نیروی برق هم تکلیف خود را نمی‏داند پس خداوند این نظام طبیعت را جای پرورش اعمال انسان‏ها و علم و دانش آنها قرار داده این اعمال صالح ما در صورتی ما را پرورش می‏دهد و به ثمر می‏رساند که نظام عالم به حال خود محفوظ باشد. اگر نظام عالم بهم بخورد و از دست برود چیزی پرورش پیدا نمی‏کند و اگر فرشته‏ها و طبیعت تسلیم خدا نبودند این طبیعت و فضای آسمان مرکب صعود سخنان خوب ما و عمل صالح ما نبود. خداوند این ستاره‏ و علائم را قرار داده است که آدم‏های سرگردان در فضاهای مختلف تاریک بوسیله ستاره‏ها هدایت ‏شوند که آیا به طرف مشرق هستند یا به طرف مغرب. این بافت هوا و شب تاریک و تراکم مواد هوایی مانع ظهور نور ماه و ستارگان نمی‏شود بلکه خورشید و ستارگان را به طرف ماه هدایت می‏کند و به ماه می‏رساند. لباس تاریک شب قدرت ندارد که نور ماه را به خود راه ندهد و بسوی ماه و به طرف ماه برگرداند و نگهدارد و در فضا شایع شود.

منزه است خدایی که سیاهی تاریکی شب بر او مخفی نیست و در تاریکی‏های شب همان قدر می‏داند و می‏بیند که در روز روشن می‏بیند و می‏داند. پس تاریکی شب مانع رؤیت خدا نمی‏شود و شب بسیار تاریک هم که ذره‏ای نور و روشنایی ندارد مانع دیدن خدا نمی‏شود. شب تاریک در بقعه‏های مختلف زمین که در حرکت هستند همچنین در میان دره‏کوه‏های بلند یا کوتاهی کوه‏ها که در جوار هم هستند هیچ یک از این‏ها از خدا مخفی نیست. با رعد و برق آن همه حرکت در هوا یا ابرها و در افق آسمان‏ها ایجاد می‏کند برخدا پوشیده نیست. آن برق‏هایی که در ابرها ایجاد می‏شود و آنها را متلاشی می‏کند بر خدا پوشیده نیست. خدا خبر دارد از برگی که به وسیله طوفان‏های سریع از درخت جدا می‏شود که کجا قرار می‏گیرد و یا بوسیله فرود آمدن باران‏های تند و سریع به کجا می‏رود. خداوند به وسیله قطره باران که از آسمان نازل می‏شود در کجای زمین قرار می‏گیرد و همچنین می‏داند جای حرکت ذرات بسیار کوچک را که چگونه در فضا از جایی به جایی کشیده می‏شود. خدا می‏داند که یک پشه در هر زمانی شب یا روز چه نوع روزی و چقدر روزی لازم دارد. خداوند می‏داند حیوانات ماده بزرگ یا کوچک در شکم خود چه بچه‏هایی را پرورش می‏دهند و به دنیا می‏آورند. ستایش می‏کنم خدایی را که پیش از خلقت عرش و کرسی بوده است و پیش از آسمان و زمین بوده است. پیش از جنّ و انس موجود بوده است. خدایی که با شعور انسان و فهم انسان قابل درک شدن نیست. انسان‏ها به قوه واهمه خود نمی‏توانند ذات خدا را درک کنند و یا با فهم خود نمی‏توانند شکل و قیافه برای خدا درست کنند یا با سؤالات مختلف و متفاوت نمی‏توانند خدا را به خود مشغول سازند، یا با ارقام بسیار بزرگی که از خدا می‏گیرند نمی‏توانند ثروت خدا را کم کنند. نه ثروت خدا قابل کم و زیاد شدن است و نه اراده خدا قابل مشغول شدن به چیزی و کسی است. خداوند آنچه می‏بیند و می‏داند به ذات خودش می‏بیند و می‎‏داند نه این که مانند ما انسان‏ها چشم و گوشی داشته باشد. خداوند در محاصره زمان و مکان نیست که محدودیت پیدا کند چون زمان و مکان محدود است. ما انسان‏ها هم بوسیله زمان و مکان محدود هستیم. زمان بر ما احاطه دارد. پنجاه، شصت سال مکان بر ما احاطه دارد مانند خانه پنجاه، شصت متری. خداوند مثل ما انسان‏ها یک موجود ترکیبی نیست. ما انسان‏ها از هزاران هزار املاح مختلف ترکیب شده‏ایم. خداوند یک حقیقت است از ازل تا به ابد. با اسباب و ابزار کار نمی‏کند. خداوند با اراده کار می‏کند همانطور که ما اراده می‏کنیم قرآن و نماز بخوانیم ادراکات خدا با حواسّ نیست، با علم است چنان که ما فهمیده‏ایم آتش داغ است می‏گوییم آتش داغ است، ما با ادراکات می‏فهمیم. خدا را نمی‏توان با انسان‏ها مقایسه کرد. خدا کسی است که با موسی خیلی خوب با سر و صدا سخن گفت به طوری سخن می‏گفت که اگر دیگران آنجا بودند می‏شنیدند. خدا کسی است که آن همه معجزات عجیب و عظیم در اختیار موسی گذاشت که عصای خود را بیندازد فوری تبدیل به اژدهایی شود که تمام وسایل ساحران را ببلعد. این همه عظمت برای موسی به نمایش گذاشت بدون این که دست و پایی با اسباب و ابزاری در اختیارش باشد یا بدون این که دهان و زبانی و لب و دندانی داشته باشد که حرف بزند بلکه صوت و سخن را به اراده خودش ایجاد می‏کند. ای کسی که می‏خواهی با عقل خودت ذات مقدس خدا را بشناسی و تعریف کنی اگر می‏توانی فرشتگان را تعریف کن،‌ جبرائیل و میکائیل را به نظرت بیاور که چطورند یا سایر فرشتگان مقرب خدا را که آنها در حجره‏های مقدس پاک الهی از حیاء و شرم دائم سر به زیر انداخته‏اند و هرگز به خود اجازه نمی‏دهند سربلند کنند و قد و بالای خدا را ببینند. آن فرشته‏ها واله و حیران هستند، عقلشان به این حقیقت نمی‏رسد، بهترین آفریدگار عالم را که خدا باشد شکل و شمایلی بر او درست کنند. چیزهایی را می‏توانید وصف کنید که شکل و قد و قیافه داشته باشد و اسباب و ابزاری در وجودش باشد، چیزهایی را می‏توانید وصف کنید که عمر دارند، اول و آخر زمانی و وجودی دارند وقتی به عمر خود رسیدند فانی می‏شوند. پس خدایی جز او نیست. با نوری که خلق کرده همه تاریکی‏ها را روشن کرده است. او با تاریکی ظلمت را خلق کرده است و تاریک کرده همه روشنایی‏ها را. (گاهی ظلمت را غالب می‏کند بر نور و گاهی روشنایی را بر ظلمت، اجسام و موادّ عالم در ذات خود تاریک هستند) شما را سفارش می‏کنم ای بندگان خدا به خودداری از گناه و معصیت و نافرمانی خدا، همان خدایی که این همه لباس به قامت شما پوشانده و با لباس این همه زیبایی برای شما بوجود آورده، خدایی که این همه غذاها و نعمت‏های زندگی را برای شما فراوان و گوارا برای شما آفریده است. اگر کسی را بخواهید پیدا کنید که حق داشت و می‏توانست در دنیا بماند و مرگ را از خود دور کند چنین کسی فقط سلیمان ابن داوود ع بود که بر بیابانی‏ها و شهری‏ها (جنّ و انس) مسلط بود و سلطنت داشت و با این سلطنت مجهز به روح نبوت هم بود و نزد خدا بسیار آبرومند بود که هرچه خواست اجابت می‏شد. با همه این‏ها وقتی بهره خود را از زندگی دنیا گرفت (وقتی روزی خود را به انتها رسانید) و مدت عمر خود را تکمیل کرد قوس فناء او را با تیر مرگ نشانه گرفت و زندگی دنیا و شهرهای دنیا از وجود او خالی شد شهر و دریاها و مسکن‏ها خالی شد، خانه‏ها بی‏صاحب ماند و مردم دیگری آن جایگاه‏ها را به ارث بردند شما می‏توانید از روزگاران گذشته درس عبور به زندگی خوب را بدست آورید. کجایند عمالقه و فرزندان آنها؟ کجایند فرعون‏ها و فرزندان آنها؟ کجایند ایرانیان قدیم که درکنار رود ارس زندگی می‏کردند (آنها درخت سرو را می‏پرستیدند) قدرتمندانی که پیغمبران را به قتل می‏رساندند و سنت پیامبران را خاموش می‏کردند و راه و روش قدرتمندان و زورگویان را زنده نگه می‏داشتند کجایند قدرتمندانی که همراه لشکرهای پنجاه هزار نفری حرکت می‏کردند و لشکرهای کوچک را شکست می‏دادند و با لشکرهای خود با طبل و نقاره حرکت می‏کردند و شهرها را یکی بعد از دیگری فتح می‏کردند. رسول خدا خود را به لباس حکمت ملبس نمود و در پناه علم و حکمت قرار گرفت. تمامی آداب علم و حکمت را از خداوند متعال فراگرفت و همه جا بسوی حکمت‏ها و دانستن‏ها حرکت می‏کرد. سعی می‏کرد هر موجودی را با حکمت آن بشناسد. همیشه خود را با حکمت مشغول می‏کرد و از هر چیزی فاصله می‏گرفت. پس حکمت، گمشده رسول خدا ص بود که به دنبال آن می‏گشت. همه جا خود را محتاج علم و دانش می‏دانست و همیشه از خدا حکمت‏ها را سؤال می‏کرد تا یاد بگیرد. پس این پیغمبر ص با امام زمان عج شخصیت و عظمتی دارد که اگر اسلام از نمایش افتاد، شخصیت او هم از نمایش می‏افتد. دین‏شناسی و پیغمبرشناسی ملازم است. پیغمبرشناسی این نیست که پدر و مادرش را بشناسیم. وقتی اسلام مثل شتری که می‏خوابد و دم را بر زمین می‏زند و سینه خود را به زمین می‏چسباند (از کار و زندگی بشر برکنار می‏شود) پس او یادگاری است از یادگاری‏های خدا در طول تاریخ، خلیفه و جانشین همه انبیاء گذشته است. ای مردم بدانید که من امام شما هستم ، همان موعظه‏ها و تعلیماتی را در میان شما پخش می‏کنم که پیغمبران در میان امت خود پخش می‏کردند. همان حقایق و مطالبی را به شما ادا می‏کنم که وصّی پیغمبران به افراد بعد از آن پیغمبر اداء کردند. شما را با تازیانه خود ادب می‏کنم و از گناه و معصیت بازمی‏دارم اما استقامت فکری پیدا نمی‏کنید. مانند ساربانی هستم که برای کاروان آواز می‏خواند و آنها را ضمن حرکت، آرامش می‏بخشد. (این همه مواعظ و نصایح برای شما می‏خوانم) اما عقل شما میزان نمی‏شود. شما را به خدا آیا امامی جز من را می‏خواهید که شما را به راه حق ببرد و به راه دین ارشاد کند؟! آگاه باشید ای مردم دنیایی که به طرف شما می‏آمد از شما گذشت و از زندگی شما خارج شد و دنیایی که از شما گذشت دوباره به شما روی آورد. (زندگی تکرار می‏شود و دنیا جای ثبات و آرامش نیست) بندگان خوب و نیکوکار خدا، صدای رحلت و حرکت سرمی‏دهند (تا شما را از غفلت و خواب بیرون آورده و به حرکت دعوت کنند) مردم دنیا چنانند که آخرتی را که هرگز فانی نمی‏شود به دنیای کمی که باقی نمی‏ماند می‏فروشند. برادران دینی ما که در جنگ صفین کشته شدند آیا ضرر کردند که امروز در میان ما نیستند و این همه بلا و مصیبت نمی‏بینند یا منفعت کردند؟ به خدا قسم آنها به ملاقات خدا رفتند و خدا مثل پدر مهربان آنها را در آغوش گرفت. خدا اجر و ثواب شهادت را به آنها داد. بعد از ترس و وحشتی که در دنیا داشتند به یک مرکز امن و امان برد که تا ابد ذره‏ای خوف و خطر برایشان وجود ندارد. کجایند آن برادران دینی من که در راه دین حرکت کردند و در راه حق از دنیا گذشتند؟ عمار، یاسر برادر دینی من کجاست؟ ابن التهان کجاست؟ برادرم که لقب ذوشهادتین داشت کجاست؟ کجایند نمونه‏های این برادران مؤمن که با یکدیگر هم‏پیمان شدند که تا مرگ در راه خدا بجنگند و سرهای پاک و مطهر آنان را هدیه فرستادند برای افراد فاجر و کافر؟ (راوی می‏گوید) پس از آن حضرت محاسن شریفش را بدست گرفت و بلند گریه کرد و آه کشید و گفت: کجایند برادران من که قرآن را می‏خواندند و حکمت آن را جدی می‏گرفتند؟ برادرانی که واجبات را به عقل خودشان قبول کردند و بجای آوردند. برادران من که سنت پیغمبر را زنده کردند و بدعت‏ها و اباطیل را از بین بردند؟ به جهاد در راه خدا دعوت شدند و اجابت کردند. اطمینان به امام خود پیدا کردند و از او پیروی کردند. سپس با صدای بلند صدا زد ای بندگان خدا برای جهاد آماده شوید. من در همین زمان مجبورم و مأمورم که لشکر تهیه کنم برای جنگ در راه خدا. هرکس دوست دارد به طرف خدا سفر کند (شهید در راه خدا شود) با من برای جنگ خارج شود. نوف می‏گوید: امام ع ده هزار لشکر در اختیار امام حسین ع گذاشت. ده‏هزار نفر تحت اختیار قیس ابن سعد علیه الرحمه گذاشت وده‏هزار لشکر تحت اختیار ابو ایوب انصاری. و برای دیگر سرداران هم تعدادی دیگر معین کرد. او اراده کرد به صفین مراجعه کند و بجنگد. هفته‏ای نگذشت که ابن ملجم ملعون حضرت را به قتل رسانید. لشکرها که در میان راه بودند برگشتند ما مثل گوسفندانی بودیم که چوپان خود را از دست داده و گرگان به آنها حمله‏ور شدند و آنها را می‏ربودند.

خطبه 183

خدایی را ستایش می‏کنم که بدون دیده شدن از همه کس و همه چیز معروف‏تر است. خدایی که این همه خلایق را می‏آفریند بدون این که رنجی ببرد (یا رنج بدهد به مخلوق خود). این همه خلایق را به قدرت خود ‏آفریده و بزرگان عالم را به بندگی خود درآورده است. با جود و بخشش خود به تمامی بزرگان عالم سیادت و آقایی داده است. او است خدایی که در این زندگی دنیا این همه خلایق را آفریده و ساکن کرده است. پیغمبرانش را بر جنّ و انس مبعوث کرده است (تمامی انسان‏های شناخته شده و ناشناخته مشمول تربیت پیغمبران هستند) پیامبران آمده‏اند تا پرده‏های جهل را از جلوی چشم مردم بردارند و مجهولات را به صورت معلومات درآورند. آمده‏اند تا شما را از ضررهای دنیا بترسانند و برکنار دارند. آمده‏اند تا از طریق مثل زدن و نشان دادن نمونه‏ها شما را آگاه کنند تا عیب‏های دنیا و دنیاپرستی را به شما بفهمانند. پیامبران به این منظور آمده‏اند تا افکار شما مردم را متوجه کنند به چیزهایی که تصرف آنها برای شما ارزش و اعتبار دارد و مایه صحت و سلامتی یا سقم و بیماری شما می‏شود یا چیزهایی که برای شما حلال و حرام است. (پیامبران این حلال‏ها و حرام‏ها را و سالم و مضرات را به شما معرفی می‏کنند تا سلامتی شما را حفظ کنند) همچنین پیامبران آمدند تا بندگان مصلح را برای بهشتی که خدا مهیا کرده است آماده کنند و معصیت‏کاران را برای جهنمی که آماده نموده‏اند. همچنین آمدند تا بندگان مطیع را به کرامت و بزرگواری برسانند و معصیت‏کاران را به ذلت و خواری برسانند.

من خدا را چنان ستایش می‏کنم که آن ستایش را از خلایق خود، خواسته است. خداوند بر هر چیزی اندازه معین قرار داده و برای هر حالی از حرکت و سکنات، مدتی معین فرموده است و برای هر مدتی، فوایدی نصیب انسان‏ها می‏شود. قسمتی از سخنرانی امام در تعریف قرآن است. پس قرآن فرمان می‏دهد خوبی‎‏ها را و نهی می‏کند بدی‏ها را. قرآن در عین حالی که ساکت است با بندگان خدا سخن می‏گوید و آنها را هدایت می‏کند. قرآن حجت خدا بر خلایق است. با بودن قرآن، کافر و گنهکار حرف حسابی ندارد که چرا کافر یا گنهکار است. خدا به وسیله قرآن از مردم عهد و پیمان گرفته که از او اطاعت کنند. با بودن قرآن ما انسان‏ها در انبار خدا گرو هستیم، اختیار خودمان به دست خودمان نیست بلکه به دست خدا است. خدا به وسیله قرآن، علم بشر را به کمال می‏رساند. به وسیله قرآن، دین خود را کامل نموده و روح پیغمبر را قبض کرده است. خداورند در زمانی پیغمبرش را از دنیا برد که تمامی رمز هدایت و احکام تربیت را برای ما روشن کرد. پس شما مردم همچنان باشید که آنچه خدا مهم دانسته شما هم مهم بدانید و آنچه را خدا ضعیف شناخته شما هم ضعیف بدانید. زیرا خدا هیچ حکمی و دستوری از دستورات دینی خود را از شما پنهان نداشته است. چیزی که از آن راضی نیست باقی نگذاشته است مگر این که علائم روشن و واضح در اختیار شما قرار داده که چه چیزی را دوست دارد و چه چیزی را دوست ندارد. خداوند برای هر عملی و کاری دلائل روشن و حکمت آمیز بیان کرده است و آن دلایل روشن شما را از آن کار بد بازمی‏دارد یا به عمل خوب متمایل می‏گرداند. پس بقیه کارهای خوب که در آینده‏ باقی مانده از همه آن کارهای خوب یکنواخت رضایت دارد و بر همه کارهای بدی که باقی مانده غضب می‏کند. بدانید که هرگز خدا از شما راضی نمی‏شود، به واسطه عملی که بر گذشتگان غضب نموده است و هرگز بر شما غضب نمی‏کند به عملی که از گذشتگان پیش از شما راضی بوده است. (رضا و غضب خدا مانند طبیعت است که شب را شب و روز را روز نمایش می‏دهد) شما مسلمانان را خداوند در راه راست و خط و روش مستقیم بنام دین، حرکت می‏‏دهد تا به زندگی بهشتی برسید. شما مانند گذشتگان یکنواخت سخن می‏گویید، سخن و بیان شما مانند سخن و بیان مردان پیش از شما است، تکلم با بیان که مردم پیش از شما گفته‏اند. خداوند متعهد شده که مخارج زندگی شما را برساند و شما را محتاج و گرسنه و بدون روزی باقی نگذارد. شما را تشویق کرده که شکر خدا را بجای بیاورید و در برابر نعمت‏هایی که به شما داده، بر زبان شما و بیان شما واجب کرده است که همه جا و همه وقت به یاد خدا باشید و تقوا داشته باشید. خداوند تقوا را بزرگ‏ترین عامل رضایت خودش از خلق قرار داده است. بپزهیزید از خدایی که مقابل چشم و دید او هستید. فرشته حیات شما دست او است. شما در تصرف خدا هستید. هرکاری انجام می‏دهید و هر حرکتی می‏کنید اگر پنهان کار می‎‏کنید می‏داند و اگر آشکارا عملی را انجام دهید می‏نویسد. خداوند نگهبانی از فرشته بر شما موکل کرده است، نگهبانانی بزرگوار که از بسیاری گناهان صرفنظر می‏کنند. نگهبانانی هستند که اعمال و کارهای خوب را همه جا می‏نویسند و ساقط نمی‏کنند اما باطل را تا بتوانند نمی‏نویسند مگر انسان اصرار کند که نوشته شود. بدانید که هر کس از بدی بپرهیزد و اطاعت خدا را در نظر داشته باشد خداوند راه نجات او را از فتنه‏ها که در اسارت گمراه‏کنندگان باشد به او نشان می‏دهد و نور هدایت قلب آنها را روشن می‏کند تا از جهل و نادانی نجات پیدا کنند و گمراه نشوند. خداوند چنین انسانی را که تقوا دارد در جایی به او زندگی می‏دهد که هر چه اشتها داشته باشد در اختیار او است. هر کس تقوا پیشه کند و اطاعت خدا را در نظر داشته باشد او را در جایی و شهری منزل می‏دهد که تمام موجودات آن شهر به او احترام می‏گذارد و او را بزرگوار می‏دانند. در بهشتی که مطابق شأن خود ساخته، شأن خدا بسیار بالا و عالی است، شأن انسان را هم در شأن خود قرار داده است. در سایه عرش خدا و در شعاع نور خدا که علم و حکمت خدا باشد، فرشتگان او را زیارت می‏کنند و در خدمت او هستند، رفقا و دوستانی که با او محشور می‏شوند پیامبران هستند. پس هرچه زودتر خود را به زندگی آخرت برسانید و به آن سرمایه مجهز شوید. براجل بزرگ و مرگ خود سبقت بگیرید، چنان آخرت را بسازید که مشتاقانه به طرف آن حرکت کنید زیرا مردم در وضعی هستند که شاید به آرزوهای خود نرسند و مرگشان پیش از آرزوها برسد. شاید اجل و مدت مرگ برشما سبقت بگیرد یا شما را فراگیرد. وقتی مرگ فرا رسید، درب توبه بسته می‏شود زیرا توبه به معنای این است که از گناه و بدی‏ها برگردی، بدی‏ها بد است، نه این که از ترس شلاق و زندان بدی‏ها را ترک کنید. شما مردم در زندگی دنیا وضعیتی پیدا کردید که گذشتگان شما در آخرت خواهش می‏کنند به دنیا برگردند ( شما خیال کنید وارد آخرت شده‏اید و از خدا خواهش کرده‏اید به دنیا برگردید عمل صالح انجام دهید، پس شما مانند کسانی هستید که پیش از شما از دنیا رفته‏اند و از خدا خواهش کرده‏اند به دنیا برگردند) شما مانند کاروانی در مسافرت هستید و به شهر و روستایی رسیده‏اید که مال شما نیست، نمی‏توانید در آنجا توقف کنید، مجبور به حرکت هستید. به شما اجازه داده شده است که از این دنیا رحلت کنید و به جای دیگر بروید. مأمور شده‏اید برای آخرت خود سرمایه و ذات و توشه بدست آورید. بدانید که پوست نازک بدن شما نمی‏تواند در عذاب آتش جهنم صبر کند. به خودتان رحم کنید، شما خود را تجربه کرده‏اید که در مصیبت‏های دنیا نمی‏توانید صبر کنید. آیا نمی‏بینید وقتی خاری به بدن شما فرو می‏رود چگونه دادتان بلند می‏شود یا لغزشی در پای شما پیدا می‏شود و خون جاری می‏گردد، سرما و گرما شما را ناراحت می‏کند. چطور بی‏طاقت می‏شوید، پس در میان طبقات جهنم چه کاری از دستتان ساخته است چطور هست حال آدم‏های بد وقتی که در وسط دو طبقه از آتش قرار می‏گیرند. آن دو طبقه زمین و سنگ است که داغ شده است و بر آن نشسته‏اند و دیگر آدم‏های بدی که بین آنها نشسته‏اند (شیطان) آیا شما می‏دانید وقتی که آتش فوران می‏کند همه چیز را روی هم می‏ریزد و می‏کوبد. وقتی که فرشته‏های جهنم هل داده ‏شوند، همه بهم می‏چسبند روی جزع و فزع از زجر آتش پیدا می‏شود. ای پیرمرد (انسان قدرتمند و نیرومند) زرنگ و بزرگ سختی‏های روزگار تو را به لاغری کشانده است. حالت چطور است زمانی که طوق‏های آتش بپیچد و فراگیرد استخوان‏های گردن تو را و تمام حرارت، دست به دست یکدیگر جمع شوند و گوشت و استخوان تو را بخورند. شما را به خدا قسم ای بندگان خدا الان که شما صحیح و سالم هستید جلوی بیماری‏ها و مرض‏ها را بگیرید. الان که شما آزادید و میدان و وسعت دارید در محاصره گناه واقع نشده‏اید (جلوی گناه و معصیت را بگیرید)کوشش کنید از گناه و معصیت آزاد شوید پیش از این که با رهن و گرو شدن راه‏ها بسوی شما بسته شود. چشمتان را باز کنید تا حقیقت را ببینید، شکم‏های خود را خالی نگه دارید و بر عقل و شعور اضافه کنید، فعالیت کنید با قدم‏های خودتان، قدری از اموالتان را در راه سعادت و خوشبختی مردم انفاق کنید. قدری چاقی‏های بدن خود را بگیرید و بر عقل و معرفت و شعور خود اضافه کنید. بخیلی نکنید که خوشبختی را در ذات خود ذخیره کنید و خود را به سعادت برسانید. خدای سبحان می‏فرماید: اگر شما خدا را یاری کنید خدا شما را یاری کند و شما را ثابت قدم نگه دارد در کارهای خوب. خداوند متعال می‏فرماید: چه کسی است که به خدا قرض نیکویی بدهد و خداوند برای او چند برابر کند و برای او اجری کریمانه است. خداوند که این آیه را نازل کرده نه از باب ذلت از شما بندگانش یاری خواسته و نه از باب کمبود از شما قرض خواسته است. در حالی شما را به یاری دعوت می‏کند که سربازان آسمان و زمین مال او است و او عزت‏مند و غالب و با حکمت است. در حالی از شما استقراض می‏کند که گنجینه‏های آسمان و زمین مال او است و او بی‏نیاز و قابل حمد است. بلکه جزیی نیست که می‏خواهد شما را آزموده و به مرحله بهترین اعمال برساند (به نیکوکاری) (پس ای بندگان خدا) با اعمال خود مبادرت به کسب فیض کنید تا در زندگی ازلی همراه با همسایگان خدا باشید که همسایگان خدا به گونه‏ای هستند که خدا رسولانش را رفیق آنها قرار می‏دهد و ملائکه به زیارت آنها می‏آیند و گوش‏های آنها را ارزشمندتر از این دانسته که صدای آتش را هرگز نشنوند. بدن‏های آنها را مصونیت داده که رنج و سختی به آنها برسد ( این است افضل خداوند که به هرکس که بخواهد می‏دهد) خداوند صاحب فضل بی‏نهایت است. من چیزی را می‏گویم که شما می‏شنوید. خدا را به کمک می‏گیرم بر خودم و شما. او ما را بس است و چه خوب وکیلی است.

خطبه 184

از فرمایشات آن حضرت بر برج ابن مسهر از قبیله طایی از گروه خوارج با حضرت روبرو شد که حکم ایشان را قبول نکرد، با صدای بلند گفت: حکمی جز حکم خدا در کار نیست. (شما گروه خوارج لا حکم الا الله) این را به گوش حضرت رساند. حضرت جواب دادند: ساکت شو ای اثرم (دندان جلوافتاده و زشت رو) که خدا رویت را سیاه کند. قسم به خدا که حق ظاهر شد ( خلافت علی ع) و تو در این هنگام شخصیت ناچیز و مخفی و منطقی خاموش داشتی (زیرا فرصتی برای ابراز وجود در برابر امام حق نداشتی) اکنون که باطل نعره زد (معاویه با حیله و نیرنگ‏کاری بدست گرفت) مثل شاخ بز که از سرش بیرون زده است سر از سرها بیرون آوردی.

خطبه 193

روایت شده است امیرالمؤمنین علی ع مصاحبی داشتند بنام همّام که مردی عابد بود. روزی خدمت آن حضرت عرض کرد یا امیرالمؤمنین پرهیزکاران را برای من وصف کن طوری که گویا آنها را می‏بینم (رؤیت صفاتی) حضرت ع در جواب کمی تأمل کردند سپس فرمودند: ای همّام از خدا بپرهیز و نیکی کن (زیرا خداوند با کسانی است که از او می‏پرهیزند و کسانی که نیکوکار هستند) همام از این پاسخ کوتاه قانع نشد و اصرار ورزید، حضرت خدا را حمد گفت و ثنای الهی را بجای آورد و بر پیامبرش درود فرستاد سپس آغاز سخن کرد و فرمود: اما بعد، خداوند سبحان و متعال در حالی خلق را آفرید که از اطاعت آنها بی‏نیاز و از نافرمانی آنها در امان بود زیرا نه معصیت کسی که خدا رامعصیت کند به او ضرری می‏زند و نه اطاعت کسی که او را اطاعت کند به او سودی می‏رساند. پس خداوند متعال مراتب زندگی را بین بندگانش تقسیم کرد و جایگاه هر کسی را در زندگی دنیا معین کرد. پرهیزکاران اهل فضیلت هستند و گفتارشان مورد تصویب و پوششان میانه‏رویی است. راه و روش آنها تواضع و فروتنی است. دیدگان خود را در محدوده حلال الهی بکار می‏بندند و از آنچه بیرون از این محدوده است چشم فرو می‏بندند. گوش‏های خود را برای شنیدن علوم حیات‏بخش و انسان‏ساز وقف می‏کنند و از سرو صداهای بی‏فایده اجتناب می‏کنند. جان آنها در ابتلائات بلاهای الهی همانطور تسلیم است که در خوشی و راحتی تسلیم است. اگر تسلیم تقدیر الهی نبودند که خداوند برای آمرزش‏های دنیایی انسان دوره‏ای مقدر کرده است، روح آنها لحظه‏ای بر جسم آنها استقرار پیدا نمی‏کرد. به خاطر اشتیاقی که به ثواب خداوند دارند که در زندگی آخرت به آنها می‏رسد و ترسی که از عقاب الهی دارند که در زندگی دنیا احتمالش را می‏دهند. پرهیزکاران کسانی هستند که خالق در نظرشان به عظمت شناخته شده پس آنچه غیر از خالق و نمایشی غیر از نمایش خدایی دارد در نظرشان کوچک و حقیر جلوه کرده است. آن طوری بهشت را شناخته‏اند مثل کسی که آن را دیده است، پس خود را به نعمات بهشتی مجهز می‏بینند. طوری آتش را شناخته‏اند مثل کسی که در جهنم قرار گرفته است و عذاب آن را احساس می‏کند. قلبشان در این زندگی دنیا غمگین است و شرّ نفسانی آنها از همه کس باز داشته شده است. بدن‏هایشان لاغر و نیازمندی آنها سبک و شخصیت‏هایشان با عفت و پاک است. در فقدان نعمات دنیا صبر می‏کنند و به جای آن آسایش زندگی طولانی آخرت را کسب می‏کنند. چه تجارتی پرسود است که خداوند برای آنها آسان کرده است. دنیا آنها را به اسارت دعوت می‏کند ولی آنها جان باارزش خود را به خداوند فدیه می‏دهند تا از این اسارت نجات یابند. اما متقین، شب هنگام با نهایت ادب پاهای خود را در صف اطاعت خدا و عبادت او به پای می‏دارند در حالی که اجزای قرآن را تلاوت می‏کنند و جرعه جرعه آن را می‏نوشند. جان‏های خود را با علوم قرآنی محزون می‏دارند (از آنجا که آن ارزش‏های متعالی را با بی‏ارزشی‏های وجود خود و زندگی دنیای خود مقایسه می‏کنند) و دوای درد خود را از آثار قرآن می‏جویند. وقتی به آیه‏ای در قرآن برخورد می‏کنند که خداوند انسان را تشویق به اعمال نیک می‏کند آن را سرمایه طمع خود به لطف خدا قرار می‏دهند و جان خود را از شدت شوق نسبت به آن نعمات مطلع می‏سازند. این‏طور می‏بینند که نعمات بهشت مقابل چشمشان گذاشته شده است. وقتی به آیاتی برخورد می‏کنند که تهدید و تخفیف در آن است و نتیجه اعمال بد در آن آیات می‏بینند گوش دل خود را برای شنیدن آنها باز می‏کنند و این طور می‏بینند که سر و صدا و ناله جهنم و جهنمی‏ها ریشه درگوش جانشان دارد. پس متقین در برابر خداوند متعال کمی خم کرده‏اند (حالت تواضع و تسلیم دارند) پیشانی آنها با کف دست، دو زانو و انگشتان پای خود را فرش زمین کرده‏اند (اهداف خود را اقدامات و اعمال خود را متصل به فرمان خدا کرده‏اند) در این حال تسلیم و تواضع از خدا آزادی خود را از مسؤولیت‏های ظلم و گناه درخواست می‏کنند. اما در روز و در جامعه، افرادی بردبار و دانشمند و نیکوکار و با تقوا هستند. ترس از خدا آنها را از ورود در گناه مبرا کرده است به طوری که تیر از کمان جدا می‏شود و در چهره آنها آثار مسؤولیت‏پذیری و دیدن گناهان جامعه ظاهر است، طوری که بیننده گمان می‏کند بیماری جسمی دارد در حالی که جسم، سالم است و بیننده گمان می‏کند اغتشاش فکری دارند در حالی که در تعادل فکری هستند و امر عظیم آخرت آنها را به خود مشغول کرده است. پرهیزکاران هرگز از اعمال کم و بی‏ارزش خود راضی و خشنود نمی‏شوند و آنچه به نظر بسیار می‏آید بسیار نمی‏دانند زیرا دربرابر لطف و عظمت خدا تکلیف خود را متهم می‏دانند و نسبت به انجام تکلیف ترسناک هستند. اگر کسی از آنها تمجیدی کند از آن تعریف و تمجید می‏ترسند. به زبان حال می‏گویند من خود را از دیگران بهتر می‏شناسم. پروردگار من هم مرا از خودم بهتر می‏شناسد. (همواره خود را در نقطه‏ صفر می‏بیند) دعایشان این است که پروردگارا در برابر آنچه می‏گویند مرا مؤاخذه نکن و از آنچه آنها می‏پندارند مرا برتر قرار بده و نواقصی که در مورد من بر آنها پوشیده است به کمال تبدیل کن. از نشانه‏های این افراد باتقوا این است که می‏بینید در دین خود خیلی جدی و نیرومند هستند و در حال نرمی اخلاق با احتیاط حرکت می‏کنند. ایمان خود را در حدّ یقین حفظ می‏کنند و در آموختن دانش، حریص هستند و سیری‏ناپذیرند، در عین حال که عالم و معلم هستند در برابر جهل خیلی بردبارند. در عین حال که ثروتمند و بی‏نیاز هستند در مصرف، میانه‏رویند. در عبادت خداوند خاشع و خاضع هستند. در حال تنگدستی، زیبایی مؤمن را به نمایش می‏گذارند و زمان سختی تعادل و پافشاری در مشکلات همچنین، در طلب کسب حلال هستند و در هدایت بسیار بانشاطند و از طمع برکنار هستند. انسان باتقوی دائم به فکر کارهای شایسته است در حالی که از حساب دقیق شایستگی و ناشایستگی نگران است. روز را به شب می‏رساند در حالی که همّ و غم او شکر نعمات خداوند است. شکر به این معنا که وظایف خود را بجا و به موقع انجام دهد. شب را به صبح می‏رساند در حالی که همّ و غم او یاد خدا و بیداری است. در حال نگرانی و هراس از غفلت، شب را می‏گذراند در حالی که بیدار می‏شود و روز را آغاز می‏کند که شادمان از فضل خداوند متعال است. ترس از غفلت و شادی، از فضل و رحمت خداوند است. اگر نفس او سخت بگیرد بر او در چیزهایی که دوست ندارد این انسان با تقوا خواهش‏های نفس خود را در آنچه دوست دارد به او عطا نمی‏کند. نور چشم انسان باتقوا و علاقمندی او به چیزهایی است که از دست رفتنی نیست. (مثل کمالات روحی و معنوی) بی‏اعتنایی او به چیزهایی است که دوام و بقایی ندارد (هرچیز که مانع رشد معنوی او شود) بردباری را با دانایی مخلوط می‏کند (بردباری جاهلانه، ذلت است) گفتار خود را با عمل، هماهنگ می‏سازد. (عالم و عامل) می‏بینید چنین انسانی را که آرزوهای او برای دنیا کوتاه است و لغزش‏هایش در نتیجه بسیار کم است. قلبش عظمت خدا را درک می‏کند و نفسش در برابر آنچه خدا به او می‏دهد سرتسلیم فرود می‏آورد. غذای او از دنیا مختصر است. کار و دستورات او سهل و آسان است و دینش بسیار تحت حفاظت خداوند است. تمایلاتش در عقلش مرده است و خشمش تحت کنترل است. آنچه از او امید و انتظار می‏رود فقط خیر است و آنچه از او سرنمی‏زند و به مردم امنیت می‏دهد شرّ است. اگر در جمع افراد غافل از یاد خدا باشد از جمله به یادآورندگان خدا به حساب می‏آید (زیرا افکار و قلب او لحظه‏ای از یاد خدا غافل نیست و حواسّ پنج‏گانه‏اش مستقیما با حسّ هفتم او در ارتباط است) اگر در جمع افراد مؤمن باشد باز هم برایش فرقی نمی‏کند. مرام او این است که ظلم را و ظلمت و جهالت را نادیده می‏گیرد، به کسی که او را از حق خودش محروم کند عطا می‏کند (تا به آن شخص ظالم بفهماند که در واقع خودش محروم است) با کسانی که از او قطع رابطه می‏کنند سعی در ارتباط سالم می‏کند (با جاذبه اخلاقی و خدماتی خودش، هم محبت و هم خدمت) کلمات ناشایسته از وجود او دور است که صادر شود. گفتار نرم و شایسته ملازم کلام او است. زشتی‏ها در وجود او ناپیدا است. نیکی‏ها از او بروز و ظهور دارد. خیر او پیش از هرچیز رو می‏آورد و شرّ او در انتهای حرکات او قرار گرفته است و از رفتار او پشت کرده است. (از شر پشت کرده است) (نور عقل بر نار وجود ما غلبه دارد) انسان‏ باتقوا در پیشامدهای سخت، سنگینی و وقار خود را از دست نمی‏دهند و در ناراحتی‏های روحی و روانی صبور هستند. در آسایش، شکر خدا را بجای می‏آورند. بر کسی که دشمنی با او می‏کند پیش از قانون، تنبیه و مجازات نمی‏کند، با کسی که او را دوست دارد چنان اسیر نمی‏شود که به گناه بیفتد. قبل از این که اور ا برای شهادت به حق دعوت کنند و قبل از این که عملا حق و باطل بوجود آید در وجدان خود اعتراف به حق دارد. آنچه به امانت به او سپرده‏اند اعم از کلام و ثروت ضایع نمی‏کند و در حفظ آن می‏کوشد. علمی که به او سپرده‏اند به یاد او او آورده‏اند فراموش نمی‏کند، هرگز لقب سوء به کسی نسبت نمی‏دهد و همسایه‏ای را آزار نمی‏رساند. کسی را در مقابل مصیبتی که دیده سرزنش نمی‏کند. متقی کسی است که در عمل باطل وارد نمی‏شود و از حق بیرون نمی‏رود (تحت هیچ شرایطی چنین هدفی برای او بوجود نمی‏آید) اگر ساکت باشد سکوت او باعث اندوه او نمی‏شود (نشاط باطنی دارد) اگر نشاط ظاهری و خنده داشته باشد صدای خود را به خنده بلند نمی‏کند (که از حالت عادی خارج شود). اگر بر او ستم شود، صبر می‏کند تا خداوند شرایط انتقام را برایش فراهم کند (در تمام مراحل زندگی مهار نفس او در دست عقل است) نفس او در ارتباط با او در سختی است (مثل اسب چموش که می‏خواهد بدود ولی صاحبش او را کنترل می‏کند) به همان میزان مردم از تاخت و تاز او در آسایش هستند. خودش را به خاطر بدست آوردن سرمایه آخرت به سختی می‏اندازد و مردم را از شرّ خودش در راحتی نگه می‏دارد (زیرا کسب دنیا مستلزم به زحمت انداختن دیگران است) دوری این انسان باتقوا از فردی که خود را از او دور می‏کند بر مبنای بی‏رغبتی به دوستی با اهل دنیا و پاک ماندن از ذلت است نه از باب نفرت و بدگمانی. نزدیکی او به کسانی که به او نزدیک می‏شوند و اظهار محبت می‏کنند از باب نرم‏خویی و مهربانی است (کسی را با درشت‏خویی و کم‏حوصلگی پس نمی‏زند) پس دوری او از افراد به خاطر تکبر و خودبزرگ‏بینی نیست، نزدیکی او هم به افراد برای استمرار و فریب او نیست (بلکه یک رابطه انسانی بر اساس لطف خدا است) در اینجا همام چنان تحت تأثیر کلمات مولا ع قرار گرفت که از هوش رفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد. امیرالمؤمنین ع فرمودند: قسم به خدا که من از همین حالت او می‏ترسیدم (ابتدا تعلل می‏کردم از گفتن صفات متقین، و این مطلب اشراف و آگاهی و روحانی امام ع است که به روی افراد مختلف نشان می‏دهد) آنگاه فرمودند: موعظه‏ها و نصیحت‏های سازنده و رساننده این چنین در اهل موعظه و افراد نصیحت‏پذیر اثر می‏بخشد. فردی به علی ع عرض کرد چه می‏گویی در این مطلب یا امیرالمؤمنین (کمی به حال اعتراض آمیز که تو که می‏دانستی چرا گفتی) حضرت فرمودند: وای بر تو، هر کس اجلی دارد که از آن زمان مشخص فراتر نمی‏رود. برای مرگ هر کس سببی است که از آن نمی‏گذرد. پس مبادا چنین جمله‏ای را دوباره تکرار کنی که تصور کنی مرگ افراد به غیر تقدیر خدا مقدر می‏شود. بدان که شیطان چنین تصوری را بر زبان تو جاری کرده است.

خطبه 194

آن حضرت ع منافقین و مردم دو رو را وصف می‏کند. خدا را حمد می‏کنیم به خاطر توفیقاتی که از اطاعت خود به ما داده است و به خاطر موانعی که بین ما و معصیت خود قرار داده است. از او خواهش می‏کنیم که نعمات گرانبهای خود را بر ما کامل کند و چنگ زدن ما را به ریسمان خود تمام نماید و کامل گرداند. شهادت می‏دهیم که محمد ص بنده او و فرستاده خدا است (این شهادت را از مسیر شناخت او ثابت می‏کنیم) زیرا که او در هرکار مشکلی وارد شد به خاطر خدا و جام هر غصه‏ای را نوشید در راه رضایت خدا. این در حالی بود که نزدیکانش دورنگی داشتند (عده‏ای مؤمن و یاور او و عده‏ای منافق و دشمن او بودند) و در مقابل او افراد دو رو برای شناختن او جدیت کردند. عرب‏ها عنان شتر خود را و نفس خود را رها کردند و بسوی او شتافتند. برای جنگ با او به شکم مرکب‏های خود کوفتند تا بتوانند دشمنی خود را به ساحت مقد‏س پیامبر ثابت کنند. افرادی از دورترین مکان‏ها و هلاکت‏بارترین مقاصد. ای بندگان خدا شما را به ادب و تقوا در مقابل خدا وصیت می‏کنم و شما را از اهل نفاق برحذر می‏دارم. زیرا اهل نفاق، افرادی را گم کرده و گمراه‏کننده هستند. افرادی لغزش‏کننده و لغزاننده هستند. هرروز به رنگی خود را نمایش می‏دهند (ثبات شخصیت ندارند) به شدت فریفته دنیا شده و فریبنده هستند. شما را به هر ستون سستی متکی می‏کنند (ستون قابل اعتماد خداوند مکتب اهل بیت ع است) در هر کمینگاهی منتظر به دام انداختن شما هستند. قلبهایشان بیمار است و ظاهر آنها شایسته. خط و راه فکری آنها مخفی است و رفت و آمد آنها در موارد مشکوک است. القاب و اوصاف آنها دوای درد و یاد آنها شفای بیماری‏ها است. اما کار و اعمال آنها بیماری‏های رنج‏آور است. به خوشی و آرامش مردم حسادت می‏کنند و بلای مردم را محکم می‏کنند، امید مردم را به خدا و تلاش در راه خدا قطع می‏کنند. این منافقین به هر راهی وارد شوند کشتگانی دارند (سرمایه‏ای را از دست می‏دهند یا سرمایه‏ کسی را می‏گیرند) به سوی هر قلبی شفیعی می‏طلبند (می‏خواهند هر کسی با هر عقیده‏ای جفت آنها شود و به آنها یاری برساند. در دوستی‏های خود اخلاص ندارند) خود را شریک مصیبت هر مصیبت‏زده‏ای می‏کنند و اشک تمساح برایش می‏ریزند. مرگ و ثنا را به یکدیگر قرض می‏دهند (نان به یکدیگر قرض می‏دهند نه به خاطر ارزش‏ها ثنای کسی را بگویند) (درازای این نان قرض دادن یا نان به نرخ روز خوردن) از یکدیگر توقع پاداش دارند. اگر چیزی را بخواهند بدست بیاورند با اصرار و التماس می‏گیرند (عزت و آبروی خود را هم گرو می‏گذارند) اگر از خواسته خود محروم شوند آبروی طرف را می‏برند. اگر حکمی بخواهند به نفع یا ضرر کسی بدهند حکمی ظالمانه صادر می‏کنند. منافقین برای هر حقی، باطلی را فراهم کرده‏اند و دستشان پر است که هرجایی از آن سرمایه‏ها برای فریب مردم از آن استفاده کنند. برای هر حجت، ایستادگی و محکمی یک دلیل کج و انحرافی تهیه کرده‏اند. برای هر نیروی حیات‏بخشی سمّ قاتلی تهیه کرده‏اند. برای هر دردی و ورود به هر کاری کلیدی در دست شما می‏گذارند. برای هر شب و تاریکی افکار، چراغی به دست افراد شب‏زده می‏دهند. با القاء یأس و طمع خود را در استثمار مردم بکار می‏بندند تا بازارهای خود را پررونق کنند و کالاهای خود را به مردم ارائه کنند. حرف زیادی می‏زنند تا شبهه و اشتباه در مردم بوجود بیاورند. وصف و تعاریف زیادی بکار می‏برند تا در مردم گیجی و ندانم کاری بوجود آورند. طریق حق را سست و بی مایه نشان می‏دهند و تنگناها را به کنار می‏کشند (تا مردم راه راست را بی‏مایه فرض کنند و از تنگناهایی که سر راهشان پیدا می‏شود غافل بمانند) آنها نمایشگاه شیطان هستند و حامیان و گرم‏کنندگان دستگاه جهنم هستند. پس آنها حزب شیطان هستند. بدانید که حزب شیطان سخت زیانکارند.

خطبه 195

ستایش حمد مخصوص خداوندی است که ظاهر گشته از آثار سلطنتش و جلال بزرگی او چیزهایی که نور دیدگان را از عجائب قدرت خود متحیر ساخته و خطور افکار را از ورود در شناخت عمق صفاتش مانع ساخته است. شهادت می‏دهم که الهی جز الله نیست. شهادتی (دارای چهار صفت) از روی ایمان و یقین و شهادتی با اخلاص و اعتراف و اقرار به یکتایی خداوند متعال. شهادت می‏دهم محمد ص عبد و رسول خدا است. در حالی و زمانی او را مأموریت داد که نشانه‏های هدایت (بعد از وفات پیامبران) کهنه شده بود و راه و روش‏های روشن دین خدا محو گشته، با حق افکار را شکوفا کرد و با نصایح خیرخواهانه بسوی خلق آمد و به سوی رشد و کمال هدایت کرد. مردم را به میانه روی و هدف‏دار بودن، فرمان داد. درود خدا بر او و خاندانش و سلام و تسلیم بر او باد. بدانید ای بندگان خدا که خداوند شما را بی‏هدف خلق نکرده است و بدون نتیجه شما را به زندگی وارد نکرده است. (خدا بی‏حکمت خلق نمی‏کند و انسان بدون توجه به مقصد حرکت نمی‏کند) خداوند لحظه به لحظه رسیدن نعماتش را بر شما می‏داند و لحظه رسیدن احسانش را به شما آمارگیری می‏کند (در هر مرحله از رشد، انسان به نعمت خاصی احتیاج دارد که با استفاده از آن نعمت، مشمول احسان خدا می‏شود) پس از خداوند کلید رسیدن به موارد احسان خدا را تمنا کنید. از خداوند راه رسیدن به رستگاری و رهایی را طلب کنید. به سوی او طلب و تقاضای خود را مطرح کنید و از او موارد بخشش را بخواهید. بدانید که هیچ حجابی نیست که رابطة شما را از خدا قطع کند. بدانید که هیچ دری بین شما و خدا بسته نیست. خداوند در هر مکانی هست (زیرا امکان مزاحم خدا نمی‏شود، مکان از خصوصیات ماده است) خداوند در هر دوره‏ و لحظه‏ای حاضر است (حین یعنی دوره، عوان جمع آن یعنی لحظات) خداوند همراه هر انسان و موجودات ناشناخته است. عطا و بخشش شکاف و ثلمه‏ای در بخشش‏های خدا ایجاد نمی‏کند. بخشش‏های معنوی خدا در قدرت ایجادی خداوند نقصی بوجود نمی‏آورد و هیچ سؤال‏کننده‏ای قدرت بخشندگی خداوند را به پایان نمی‏رساند (نفوذ یعنی تمام شدن) هیچ موجودی که به خواهش خود رسیده باشد توان بخشندگی خدا را به آخر نمی‏رساند. (کلمه اقصا از کلمه قصی گرفته شده یعنی دور و دورتر، به انتها رسانده است) هیچ کسی نمی‏تواند با روی آوردن به خدا روی خدا را از دیگری بگرداند. هیچ صدایی خداوند را از شنیدن صدای دیگر غافل نمی‏کند و هیچ بخششی مانع و حاجز نمی‏شود برای خدا که نعمت دیگری را سلب کند. آنجا که خداوند غضب خود را شامل حال کسی کند آن غضب او را از رحمت مشغول نمی‏کند.(خدا عین مخلوقات در حالات مختلف ذاتی قرار نمی‏گیرد که وقتی غضبناک است حالت رحمت نداشته باشد) هیچ رحمتی خدا را شیفته آن رحمت نمی‏کند که از عقاب بنده‏اش منصرف شود. حقایق باطنی خداوند را از ظهور در حقایق ظاهری نمی‏پوشاند (که بگوییم خدا مجرد است و فقط به مجردات احاطه دارد و مادیت و صور عالم، خدا و مجردات را در پرده قرار داده است) این حقایق ظاهری عالم که ماده و صورت‏های ماده است رابطه خدا را از حقایق باطنی قطع نمی‏کند. خداوند آن وجودی است که نزدیک است ولی امتناع دارد از یکی شدن با خلق خود. بلندمرتبه است ولی نزدیک به نیازمندی‏های مخلوقات است. ظاهر است از نظر تجلی علم و ظهور هنرهایش اما باطن است از نظر شدت لطافت و عظمت. در عین حال که در شدت لطافت و ناپیدایی است در شدت آشکاری است از نظر آثارش. نزدیک است به خلایق خود ولی قابلیت نزدیک شدن به ذات پاکش را کسی ندارد. خلق خود را باحال بحال شدن و تفکر، ایجاد نکرده است و از خلق خود کمک نخواسته به خاطر این که خستگی احساس کرده باشد. پس ای بندگان خدا شما را توصیه می‏کنم به تقوا در برابر خدا (ادب در حضور که یک صفت ذاتی است که باید از خدا تقاضا کرد) زیرا تقوا طبیعت بی‏بند و بار انسان را مهار می‏کند و به اعمال او تعادل می‏بخشد پس به ریسمان محکم آن چنگ بزنید. (منظور اهل بیت ع هستند که در زیارت جامعه کبیره آنها را نشانه‏های تقوی می‏نامیم) و به حقیقت آن خود را در پناهندگی از گناه قرار بدهید که این تقوا شما را به پوشش‏هایی برمی‏گرداند که در آن پوشش‏ها آسایش دارند (مثل پناهگاهی که انسان را از شرّ خطرات حفظ می‏کند) و شما را به جایگاه‏های وسیع آزادی و پایگاه‏های حفظ و حراست و منزل‏گاه‏های عزت و سربلندی جای می‏دهد. در روزی که چشم‏ها در آن روز خیره می‏مانند (روز قیامت روزگاری است که بهترین نتیجه را از تقوا بدست می‏آوریم) روزی که طبیعت بر انسان تاریک می‏شود (زیرا در قیامت فقط لطف خدا است که به داد انسان می‏رسد و بهره‏برداری از طبیعت صفر است) روزی است که گله‏های شتر ده‏ماهه آبستن به حال خود رها می‏شوند (کنایه از تعطیلی ثروت و نعمت دنیا) در صورت‏ها و کالبدها روح دمیده می‏شود و هر دلخوشی و نشاط دنیایی از کف انسان می‎‏رود. هر زبانی و لهجه‏ای گنگ و لال می‏شود (زیرا این نشاط و این کلمات و سخنان دنیایی به درد زندگی آخرت نمی‏خورد) انسان‏های متکبر معروف در جامعه ذلیل می‏شوند و کران که ریشه در جوامع دوانده‏اند و حرف حساب نمی‏شنوند استحکام قدرت‏های آنها تبدیل به یک سراب مضطر و پوشالی می‏شود. جایگاه‏های آنها تبدیل به سرزمین صاف و یکدست می‏گردد. (مقام و جایگاه‏های متفاوتی که انسان در دنیا دارد یکدست شده و در قیامت نمایشی ندارند) در آن حال شفاعتی وجود ندارد (برای کسی که وابسته به شافعان قیامت نیست) دوست گرم و صمیمی ندارند که از آنها در مقابل عذاب دفاع کنند و عذر قابل پذیرشی ندارند که به حالشان سود بدهد.

خطبه 196

خداوند متعال خاتم پیامبرش را در زمانی مبعوث کرد که نشانه‏ای از دین خدا برافراشته نبود و جایگاهی از نور درخشان نبود و راه روشن درست و واضحی وجود نداشت. شما را ای بندگان خدا به تقوای الهی وصیت می‏کنم. شما را از علاقه به دنیا برحذر می‏دارم زیرا زندگی دنیا زندگی ناپایدار است و محلّ کدورت و بی‏آبی است. کسانی که در این زندگی احساس آرامش کنند ناچار به حرکت به سفر می‏شوند و کسانی که اینجا را وطن خود قرار دهند به جدایی از این وطن دچار می‏شوند. دنیا اهل خود را به سرگردانی دچار می‏کند مثل سفینه‏ای که در اثر وزیدن بادهای تند در امواج متراکم دریا به سرگردانی دچار شده است. ساکنان این سفینه دو حال پیدا می‏کنند: عده‏ای در این طوفان و امواج غرق شده و نابود می‏شوند (یعنی افرادی که غرق حبّ دنیا شدند در عشق به دنیا هلاک می‏شوند) و عده‏ای دلخوش می‏کنند که بر امواج این دریا حرکت می‏کنند نجات یافته‏اند. اما این افراد هم دائم دستخوش بادهای روزگار هستند که با دامن خود آنها را به این سو و آن سو می‏کشند و بر حوادث هول‏انگیز خود، آنها را عمل می‏کند. پس آن کسی که غرق شد کسی به دنبال او نمی‏گردد و آن کسی که نمرده است معلوم نیست که به کجا و کدام مهلکه کشیده می‏شود. ای بندگان خدا همین لحظه را برای عمل کردن غنیمت و فرصت بدانید زیرا الان زبان‏ها آزاد است برای گفتن حقایق و بدن‏ها سالم است برای عمل. اعضاء بدن و جامعه بشر فرمانبردار شما است و جا برای تحول و توبه باز است، جا برای جولان و حرکت و خودنمایی وسیع است. قبل از این که فرصت‏ها از دست برود و مرگ در بدن شما حلول کند مرگ را در ارتباط با خود یک حقیقت بدانید که هر لحظه ممکن است واقع شود نه این که منتظر بعد باشید که قدم‏های مرگ را حس کنید.

خطبه 197

از جمله فرمایشات آن حضرت ع به مقام و تقرب خود به پیامبر اکرم اشاره می‏کند: آنها که حافظان کتاب و سنت هستند از همراهان محمد درود خدا بر او و خاندانش باد می‏دانند که من هرگز لحظه‏ای بر خدا و بر رسول ایراد نگرفته‏ام. (حکمی و قانونی را ردّ نکرده‏ام) در حالی که در جایگاه‏هایی جان خود همراه پیامبر ص کردم که در آن جایگاه‏های خطرناک شجاعان عرب قدم به عقب گذاشتند و پایشان لرزید. این مقام برجسته‏ای است که خداوند متعال به آن وسیله مرا گرامی داشته است. رسول خدا ص در حالی قبض روح شدند که سر مبارک بر سینه من بود و من آن کف دست را بر صورتم کشیدم. (جانی به جان دیگر ملحق شد) من در حالی غسل پیامبر را به عهده گرفتم که ملائکه به من کمک می‏کردند، در و دیوار عالم به ضجّه و نوحه بلند شد. مشاهده می‏کردم گروه‏هایی از آسمان به زمین هبوط می‏کنند و گروه‏هایی از زمین به آسمان عروج می‏کنند. گوش من لحظه‏ای از شنیدن صدای بال فرشتگان جدا نبود که می‏شنیدم بر او درود می‏فرستند تا لحظه‏ای که او را در ضریح خود از چشم ما پنهان داشتند. پس ای انسان‏ها چه کسی از من به او استحقاق بیشتری دارد چه در زندگی و چه بعد از مرگ (در حیات او از همه به او نزدیک‏تر بودم آیا بعد از مرگ او از او دور شدم؟!) بصیرت خود را نفوذ دهید در حقیقت نیت‏های شما در جهاد با دشمن بایستی به شما راست بگویند (اگر انسان خودش به خودش دروغ بگوید در نیت خود خیانت کرده است) قسم به خدا که جز او خدایی نیست. من در مسیر مستقیم حق حرکت می‏کنم و مخالفان من بر لغزش‏های باطل حرکت می‏کنند. من آنچه را می‏گویم که شما به راحتی می‏شنوید (حرف من ساده است و قابل فهم، وای بر روزی که سمع و بصر از شما گرفته شود) برای آن روز از خدا طلب مغفرت می‏کنم بر خود و بر شما.

خطبه 198

خداوند چنان به ظاهر و باطن عالم و تحولات و تغییراتی که ایجاد می‏کند آگاه و نزدیک است که سر و صدا و ضجّه حیوانات وحشی را در بیابان‏ها می‏داند، و با چنان چشم بینایی، نافرمانی بندگان را در خلوت‏گاه می‏داند. آمد و رفت ماهی‏ها در دریاهای عمیق و بهم خوردن آب‏ها توسط بادهای تند را می‏داند. گواهی می‏دهم که محمد ص برگزیده خدا است. فرستاده خداوند بسوی خلق با کلمات وحیانی است. شهادت می‏دهم محمد ص رحمت خدا را از جانب خدا برای خلق رسانده است. (بعد از وصف صفات پروردگار و احاطه خدای تعالی بر آفرینش و شهات به رسالت محمد ص و اوصاف آن حضرت توصیه‏های خود را شروع می‏کند که خطاب به همه بشریت است.) می‏فرماید: شما بندگان خدا را توصیه می‏کنم به ادب و تقوا در مقابل خدا. خداوندی که آفرینش شما را آغاز کرد و بازگشت شما به حکومت او خواهد بود و رسیدن و انجام تقاضاهای شما توسط او خواهد بود وآخرین چیز، رغبت و تمایلات شما بسوی او خواهد بود. راه میانه شما در جهت‏گیری به سوی او خواهد بود و تیرهای ناله و دادخواهی شما به سوی او است. به درستی که تقوای خدا دوای درد قلوب شما است. تقوای خدا شفای بیماری جسم شما است و موجب اصلاح فساد سینه‏ شما است، پاک‏سازی آلودگی‏های نفسانی شما است. تقوای خدا موجب درخشش پرده‏های بصیرت شما است و موجب امنیت بیچارگی وجود شما است. نورِ سیاهی، ظلمت وجود شما است. اطاعت از خدا را لباس باطن خود قرار دهید نه فقط لباس ظاهر، درمرحله سوم، داخل در وجود خود بدانید نه فقط لباس درون خود، و در مرحله چهارم، نیروی لطیفی بدانید بین اضلاع و اعضاء وجود خود. در مرحله پنجم، اطاعت خدا را فرمانده و تغذیه‏کننده همه امور خود بدانید. مرحله ششم، آبراه حیات خود را برای ورود به هر زمان و مکان است. مرحله هفتم، شفیع برای رسیدن به تقاضاهای خود است. مرحله هشتم، سپر بلا برای روزگار بیچارگی خود است. مرحله نهم، چراغ روشنی برای باطن قبرهایتان است. مرحله دهم، موجب آرامش برای زمان طولانی وحشت خود است. مرحله یازدهم، روح و نفس برای مصیبت‏های جایگاه‏های عمر خود است. به درستی که اطاعت خداوند بازدارنده‏ای است از موارد تلف‏شونده و از بین رفتنی که دست به دست هم دارند و حرز و حراستی است در برابر جایگاه‏های هولناکی که انتظار آن می‏رفت. اطاعت خدا حرزی است در برابر سوختن آتش‏های ایجاد شده. کسی که تقوا را سرمایه خود قرار دهد سختی‏ها بعد از این که به او نزدیک شده است از او دور شده و برکنار می‏ماند. کارها بعد از سختی شیرین می‏شود بر او و امواج مصیبت‏ها بعد از فشردگی از او کنار می‏رود. سختی‏ها آسان می‏شود برای او بعد از بکار گرفته شدن. کرامت خدا بر او ریزش می‏کند بعد از کمبودش و رحمت خدا او را در خود فرو می‏برد بعد از جدایی و فاصله گرفتن، گشایش می‏کند بر او نعمات بعد از ریزش باران و برکت بر او ریزش پیدا می‏کند بعد از بازداشته شدن. پس بپرهیزید از نافرمانی خدایی که با موعظه‏های خود به شما سود رسانده است، و با رسالت‏های خودش شما را پند داده است و با نعمات خود منت بر شما گذاشته است. پس خود را برای عبادت خدا آماده کنید و حقّ اطاعت خدا را از خود بجای آورید. بدانید که این اسلام دین خدا است که آن را مناسب شأن خود از هرگونه نقص و ناخالصی صاف و پاکیزه کرده است و در مقابل چشمان خود آن را در تکامل و تربیت بشر به ساخت و ساز گرفته است. بهترین خلق خود را به خاطر تبلیغ اسلام صاف و خالص کرده است و ستون‏های دینش را برپایه محبت خود به پا داشته است. ادیان را با عزت خود (که در دین اسلام جلوه‏گر است) ذلیل نموده (زیرا یا ناقصند یا منحرف) ملت‏های زیر پوشش غیراسلام را با بالا بردن ملت اسلام پایین دست قرار داده است (زیرا آن ملت‏ها با فکر و فرهنگ ناقص زندگی می‏کنند) با کرامت و احترامی که به اهل اسلام گذاشته دشمنان آن را خوار نموده است و موانع و عواملی که در مقابل اسلام بایستند یا به نصرت خود رها و واگذار نموده و با اساس محکم اسلام اساس گمراهی را منهدم نموده (زیرا گمراهی در مقابل راه مستقیم مقاومت ندارد) و کسانی را که تشنه علم و حکمت هستند از آب‏گاه‏های خود سیراب نموده و با دانشمندان خود که دلو آب را از آب‏گاه اسلام پرنموده جایگاه‏های بی‏آب را پرنموده پس طوری آن را محکم و استوار قرار داده که دسته آن جدا نمی‏شود. خداوند متعال برای دین اسلام هیچ واخوردگی در ریسمان آن قرار نداده و در حلقه‏های اتصالی دین جدایی قرار نداده است. در اساس این دین، خرابی نخواهد بود، ستون‏های این دین، زوال‏پذیر نیستند، درخت اسلام از ریشه کنده نمی‏شود، مدت بودن دین اسلام تمام نمی‏شود و آب‏راه‏های دین محو نمی‏گردد. شاخه‏های دین اسلام قطع نمی‏شود، راه‏های اسلام تنگ نمی‏شود، آسانی‏های دین اسلام بر کسی سخت نمی‏شود، وضوح و آشکاری دین، تاریکی و سیاهی برنمی‏دارد، شخصیت‏های منصوب شده کجی و ناراستی ندارد و در چوب اسلام کجی و ناراستی وارد نمی‏شود. در گستردگی شکاف‏های اسلام دشواری و فساد وارد نمی‏شود و چراغ‏های دین خاموشی ندارد. شیرینی‏های دین اسلام تلخی نمی‏پذیرد. هرچیزی را که عوامل و انسان‏ها در اسلام سنخ داشته باشند محکم می‏کند در حق آنها که سنخیت دارند، در اسلام گمراه نمی‏شوند، محکم و ثابت می‏ماند. پس اسلام ستون‏هایی است که پایه آن را خداوند در حق کار گذارد و چشمه‏هایی است که نهرهای آن پر از آب است و چراغ‏‏هایی است که روشنایی آن تابان است. و نشانه‏ای است که روندگان به آن راه می‏جویند و علائمی است که با آنها راه‏ها پیدا می‏شود و آبشخورهایی است که واردین به آنها سیراب می‏شوند. خداوند قرار داده در آن نهایت رضا و خشنودیش و برترین احکامش را، بالاترین طاعت و فرمانبرداریش را در آن قرار داده است. پس پایه‏های این دین نزد خداوند استوار است، بنیادش بلند، دلیلش آشکار، روشنایی آن درخشان، سلطنتش ارجمند، نشانه‏اش بلند و از بین بردنش ممکن نیست. پس آن را محترم و بزرگ داشته و از آن پیروی نمایید و حق آن را ادا کنید. آن را در مواضع خود قرار دهید سپس بدانید به درستی که خدای سبحان محمد ص که درودخدا بر او و خاندانش باد او را هنگامی مبعوث کرد که انقطاع دنیا فرارسیده بود و اشراف زندگی آخرت به انسان‏ها رو کرده بود. طراوت و جلوه‏های دنیا بعد از تابش نور قیامت تاریک شد (اشراق علم چهارده معصوم است که خداوند می‏فرماید: و اشرقت الارض بنورربها) بعثت پیامبر اهل دنیا را به حرکت واداشت و مهاد آرام و کودکانه دنیا بر اهل آن خشن شد و قید و بندهای دنیا برای انسان نمایش پیدا کرد (قید و بند انسان بر انسان و طبیعت بر انسان و جهل نفسانی) در حالی که مدت دنیا پایان یافته و شرط و شرایط برپای قیامت نزدیک شد و اهل دنیا که وابسته به این زندگی بودند زمان نابودیشان فرارسید و حلقه‏های دست و پاگیر دنیا سست شد. سبب و اسباب دنیایی پراکنده گشت و نشانه‏ها و دانشمندان دنیایی محو و کم نور شدند و باطن دنیا خود را نشان داد. پرده از روی آن برداشته شد و مدت طولانی دنیا کوتاه شد. خداوند متعال دین اسلام را بهترین وسیله تبلیغ برای رسالت پیامبر قرار داد و بهترین کرامت بزرگی برای امت پیامبر و اسلام را بهار اهل زمان اسلام پیامبر قرار داد و موجب سربلندی برای یاران پیامبر و شرف و بزرگی برای یاوران او قرار داد. آنگاه کتاب خود را بر پیامبر نازل کرد، کتابی که نور است و نورانیت آن خاموش نمی‏شود. کتابی که خورشید است و جرقه آن سرکوب نمی‏شود. دریای علم است که عمق آن از درک بشر بیشتر است. راه و روش روشنی است که روش‏های آن کسی را گمراه نمی‏کند. شعاع نوری است که تابش آن تاریک نمی‏شود. وسیله شناخت حقّ و باطل است که دلایل قطعی آن محکوم نمی‏شود. بیان روشن است که ستون‏های آن منهدم نمی‏شود. موجب شِفاء مرض جهل است که از بیمار شدن نمی‏ترسد. عزت و سربلندی است که یاران خود را به شکست نمی‏کشاند. حقی است که یاران خود را سرافکنده نمی‏کند. قرآن معدن ایمان و عمق آن است، چشمه‏های علم و دریاهای آن است و باغ‏های عدالت و آب‏گاه‏های آن و سنگ محکم زیربنای اسلام و ستون آن است. گودی‏های حق و سرزمین صاف حق است. دریایی است که کِشندگان آب چیزی از آن کم نمی‏کند. چشمه‏هایی است که بردارندگان آب آن را به خشکی نمی‏رسانند. آبراهایی است که واردشدگان در آن آبراه‏ها از آن نمی‏کاهند، منزلگاهی است که مسافران دریا توسط آن منزل‏گاه‏ها راه را گم نمی‏کنند و نشانه‏های مشخص است که سیرکنندگان نمی‏توانند آن را نادیده بگیرند. تپه‏های برجسته‏ای که هدف‏داران از آن نمی‏گذرند که هدف خود را گم کنند. خداوند متعال قرآن را سیراب‏کنندة تشنگی دانشمندان و بهار قلب فقیهان قرار داد. دانشمندی که معتدل است به او فقیه می‏گویند. دارویی که بعد از نوشیدن آن، بیماری نخواهد بود. (بهترین داروی درد روحی، قرآن است) نوری که ظلمی با آن نخواهد بود. ریسمان محکمی که چنگ زدن به آن همیشه باعث استحکام است. خداوند متعال اسلام را جایگاه عقل و دانش قرار داد که بالا رفتن از مراحل آن بسیار رفیع است و دست نیافتنی. قرآن را آن عزتی قرار داد برای کسی که آن را ولّی خود قرار دهد، سرپرستی خود را به آن واگذار کند و یک محیط امن و سلامت برای کسی که داخل این محیط فرهنگی شود. قرآن را چراغ هدایت برای کسی که آن را امام خود قرار داده و دنباله‏روی آن باشد و موجب برطرف شدن هرنوع عذر و گناه برای کسی که دانش قرآن را ببیند (دانشمندان و زنبور عسل را به همین دلیل نحل گفتند که از بهترین منابع طبیعی استفاده می‏کند) قرآن را برهان قرار داد برای کسی که با علم قرآن سخن می‏گوید. قرآن دلیلی واضح و شهودی است برای کسی که با قرآن مخاصمه و گفتگوی علمی داشته باشد. (هر نوع استدلال و محاکمه با قرآن به حقانیت اثبات می‏شود) پیروی است برای کسی که با قرآن حجت آورد. قرآن خود حمل می‏کند کسی را که قرآن را حمل می‏کند. مرکب است برای کسی که به آن عمل کند و معجزه است برای کسی که علامت قرآن را بر خود بگذارد. سپر است برای کسی که طلب سلامتی کند و دانش است برای کسی که آن را در ظرف وجود خود قرار دهد. بهترین حدیث و حادثه برای کسی که آن را روایت کند (چون قرآن زنده است و با تمام حوادث مطابقت دارد) بهترین حکم است برای کسی که با قرآن قضاوت کند.

خطبه 199

با نماز تعهد ببندید و تعهد خود را با نماز حفظ کنید. امر نماز را متعهد شوید و استمرار داشته باشید، با انجام دادن هرچه بیشتر از آن استفاده کنید. بوسیله نماز به خدا نزدیکی بجویید. بدانید نماز برای مؤمنین یک عملی است در زمان معین. آیا گوش نمی‏دهید به جواب اهل آتش آنجا که از آنها پرسیده می‏شود چه چیز شما را به دوزخ کشانده است، می‏گویند از نمازگزاران نبودیم. مقصد کافر، طبیعت است و مقصد مؤمن، خدا است. نماز، سلوک ما را جهت‏دار می‏کند. همانا نماز گناهان را پاک می‏کند چنانکه برگ‏های زرد و خشک از درخت فرومی‏ریزند. نماز گردن انسان را از وابستگی به مسؤولیت‏های شیطانی رها می‏سازد. نماز را به حمّامی تشبیه کرده است که در خانه مردی وجود دارد و هر صبح و شام پنج بار خود را در آب گرم حمام می‏شوید. آیا در این صورت چرکی در بدن او می‏ماند؟! پس بدانید که زکات را با نماز قرار داده‏اند. (این دو کلمه نماز و زکات، حکمت ارتباط با خدا و خدمت به خلق است و از یکدیگر جدا نیست) این دو کلمه هر دو باهم موجب تقرب به خداوند برای اهل اسلام است. کسی که زکات را با طیب خاطر و میل و علاقه بپردازد در این صورت زکات گناهان او را می‏زداید و او را از آتش در حمایت و پوشش قرار می‏دهد. کسی که زکات بدهد بدون این که تمایل قلبی به زکات داشته باشد و چشمش به دنبال چیزی که در ازای آن دریافت کند باشد او سنت را نفهمیده و اجری بدست نیاورده است، عملش بی‏حاصل شده و پشیمانی او دراز مدت خواهد بود. زیرا علاقه به مردم نداشته و مال خود را به مردم ترجیح داده و به صورت یک کاسب، کسب ثروت کرده است. پس از نتیجه زکات که محبت مردم و رضای خداوند است بی‏بهره می‏شود. پس وصیت می‏کنم شما را به امانت. بدانید کسی که اهل امانت نباشد (یا خود، امانت خدا باشد یا امانت‏دار خدا باشد، اگر هیچ‏کدام نباشد) ناامید و دست خالی است. اگر اختیار خودم را به اختیار خدا و امام ترجیح دادم پس خود ولّی می‏شدم و خودم امام خودم می‏شدم. پس در این صورت ظلوم و جهول هستم باید اختیار را بدست امام بدهم. این امانت به آسمان‏های بناشده و زمین‏های گسترده شده و کوه‏های طویل القامه که بر زمین نصب شده است عرضه شد در حالی که از این آسمان و زمین و کوه‏ها چیزی طویل‏تر و عریض‏تر و بالامرتبه‏تر و بزرگ‏تر وجود ندارد. اگر قرار بود چیزی از نظر طول و عرض و قوت و عزت امتناع ذاتی داشته باشد از تحویل امانت همین‏ها هستند. این موجودات بلندمرتبه از عاقبت خودمداری و خودامامی ترسیدند و چیزی را به عقل خود درک کردند که ضعیف‏تر از آنها درک نکرد، با آن جاهل شد که آن ضعیف‏تر، انسان بود. پس این انسان، بسیار جاهل و بسیار ظالم است. هیچ چیزی از بندگانش بر خدای سبحان پوشیده نیست. آنچه بندگانش در شب و روز کسب می‏کنند لطیف است و خبیر. (لطافت خدا ذاتی است پس او همه جا هست و چیزی مانع علم خدا نمی‏شود) علم خدا به آن احاطه دارد (قبل از انجام هر عملی و هر حرکتی خدا به آن علم دارد) اعضاء بدن شما شاهدان خدا هستند و اندام داخلی شما (مثل عقل و قلب و مغز و شعور) سربازان خدا هستند. آنچه در ضمیر و نیت شما رخ می‏دهد چشمان خدا هستند و خلوت‏های شما ظهور خدا هستند.

خطبه 200

قسم به خدا معاویه از من زرنگ‏تر نیست او درکار خود فسق و فجور دارد. اگر زشتی مکر و فریب نبود من زرنگ‏ترین مردم بودم ولیکن بدانید هر فریبکاری فاجر است و هر فاجر و بدکاری کافر است و هر فریبکاری زیر یک پرچمی قرار دارد که با آن پرچم روز قیامت شناخته می‏شود. پرچم شیطانی و پرچم الهی که هرکدام جنودی دارند. جندالله و جندالشیطان. قسم به خدا این‏طور نیست که من از کید و مکر آنها غافل باشم که بگویند علی گول خورد و کید و مکر معاویه او را غافل کرد و از شدائد سختی‏ها خود را کنار نکشیدم.

خطبه 201

ای مردم در راه هدایت قرار بگیرید و از کمی نفرات و مسافر نهراسید. بدانید که مردم بر سفره‏ای اجتماع کرده‏اند که سیری این سفره کوتاه‏مدت است و گرسنگی بعد از آن طولانی مدت است. ای مردم، مردم بر اساس رضایت و نارضایتی گروه‏بندی می‏شوند. بدانید که چرا خداوند در قضیه کشتن شتر صالح ضمیر جمع بکار می‏برد در حالی که فقط یک نفر آن شتر را کشت ولی خداوند همه آنها را به عذاب مبتلا کرد زیرا رضایت جمعی را در نظر می‏گیرد. خداوند فرمود شتر را هی کردند سپس نادم شدند و چیزی نگذشت که زندگی آنها در زمین فرورفت. فرورفتن تکه‏ای ذوب شده در زمینی فروخورنده. ای مردم کسی که راه واضح را بپیماید (راه چهارده معصوم راه اسلام است نه غیر آن) این شخص دائم از آبگاه علم و حکمت سیراب می‏شود اما کسی که از این راه سرپیچی کند در بیابان خشک و فرهنگ‏های بی‏معنا قرار می‏گیرد.

خطبه 202

از جمله فرمایشات آن حضرت که به نقل آن حضرت هنگامی که فاطمه زهرا س سیدة نساء العالمین را به خاک می‏سپرد گویا با رسول خدا ص در کنار قبر آن حضرت مناجات می‏کرد. سلام بر تو ای رسول خدا، از طرف من و از طرف دخترت که اکنون در جوار تو فرود می‏آید دختری که خیلی سریع به تو ملحق شد. یا رسول الله در فراق قضیه تو صبرم کم شده و ماندن در دنیا برایم مشکل است الا این که ارتباطی که در فراق تو و مرگ بزرگ تو و مصیبت کمرشکن تو داشته‏ام جایگاه تسلی برای من است (مرگ تو یا رسول‏الله چیز کمی نبود وقتی تو را از دست دادم، از دست دادن زهرا هم به همان صبر مرا دعوت می‏کند) یادم هست که تو را به آرامگاهت سپردم در حالی که جان پاک تو بین گردن و سینه من از بدنت خارج شد و سرت روی سینه من بود. ما از آن خداییم و بسوی او رجعت می‏کنیم. (قانون لایزال الهی سفر از زندگی دنیا به زندگی آخرت است که این یک سفر تکاملی است) اکنون امانتی که به من سپرده شده بود به جایگاه خود بازگشت و آنچه در گرو زندگی من بود از من گرفته شد اما اندوه من ابدی است. شب‏های من با بیداری سپری می‏شود تا روزی که خداوند برای من هم زندگانی را برگزیند که تو آنجا اقامت کردی. به زودی دخترت به تو گزارش خواهد داد که چگونه امت تو کمر به نابودی بسته. او را سؤال پیچ کن و حال و احوال را از او استحبار کن. این حال و احوال در زمانی اتفاق افتاد که عهد غدیر و پیمان ولایت طولی نکشیده بود و یاد تو در جامعه زنده بود و در خاطره‏ها یاد تو خالی نبود. سلام بر شما، سلام کسی که اکنون با شما وداع می‏کند نه به صورتی که خشمگین یا خسته باشد اگر از کنار قبر شما می‏روم نه به خاطر خسته شدن و اگر بمانم نه به خاطر بدگمانی نسبت به آنچه خداوند به صابران وعده داده است.

خطبه 203

این همه انسان‏ها (خطاب حضرت ع به همه مؤمنان است) جز این نیست که دنیا سرزمین عبور است و زندگی آخرت زندگی ماندنی است، زیرا کامل است پس از این زندگی دنیا که بر آن مرور می‏کنید سرمایه‏هایی برگیرید برای زندگی که در آن می‏مانید. (حضرت نام زندگی دنیا را قمر گذاشته یعنی یک حرکت سطحی و نام آخرت را مقر گذاشته یعنی یک حرکت عمقی و ماندنی) پوشش‏های انسانی و آبروی انسانی خود را با گناهان و پرده‏دری‏ها نزد خداوندی که اسرار نقص و عیب شما را می‏داند باز نکنید. (انسان تا وقتی که عمل بی‏بند و بار و بی‏قانون انجام نداده اسرار درونش پنهان است و با پوشش آدمیت شناخته می‏شود) تمایلات قلبی خود را نسبت به دنیا کنار بگذارید قبل از این که بدن شما را با تمام شدن فرصت از دنیا خارج کنند. (کسی که دلبسته به دنیا باشد در آخرت هم دلبسته به دنیا مبعوث می‏شود و کسی که در دنیا دلبسته به آخرت باشد آخرتی متولد می‏شود) در همین دنیا خبر و گزارش‏های شما منعکس می‏شود و اسرار شما مخابره می‏شود. در حالی که خداوند برای غیر این دنیا شما را خلق کرده است. انسان وقتی هلاک شود مردم می‏گویند چه از خود به جای گذاشت که به درد ما بخورد، ملائکه می‏گویند برای اصلاح آخرت خود چه چیزی تقدیم کرد و پیش فرستاد. خدا پدرتان را بیامرزد بعضی از آنچه در اختیار شما است تقدیم کنید برای آخرت خود تا به نفع شما باشد و همه آنها را پشت سر خود در دنیا به جای نگذارید تا بر علیه شما تمام شود.

خطبه 204

خدا شما را مورد رحمت خود قرار دهد تا می‏توانید تجهیزات الهی و انسانی با خود بردارید. (مثل مسافری که راه طولانی در پیش دارد باید خودش را تجهیز کند) شما را به مسافرت دعوت کرده‏اند (حرکت، اجباری است) مقام و مراتب دنیایی و تعلقات دنیایی خود را کم کنید. نردبان موفقیت خود را به دیوار دنیا تکیه ندهید و با بهترین اعمالی که در اختیار دارید و زاد و توشه دنیا را در اختیارتان گذاشته است حال خود فعالیت کنید به بهترین‏ها. همانا در پیش روی شما ساعتی است که عاقبت شما را معین می‏کند. منزلگاه ترسناکی است. مسؤولیت‏های سنگین به عهده ما خواهد گذاشت که اگر الان بدانیم می‏ترسیم. چاره‏ای نیست جز این که آن مسؤولیت‏ها را به عهده بگیرید و در برابر آن مسؤولیت‏ها خود را آماده سازید. در زندگی آخرت انسان‏های پیشرفته را در عالی‏ترین مقامات بهشتی می‏بینید. حالت تغابن و حسرت در شما پیدا می‏شود و چاره‏ای نمی‏بینید جز کسب آن سرمایه برای ورود به بهشت. بدانید که چشمه مرگ دائم بسوی شما است گویا شما در چنگال مرگ اسیر هستید در حالی که امور منحرف‏کننده دنیا و گناهانی که شما را در خود پیچانده شما را هلاک کرده است و در خود پیچانده. پس قطع کنید علاقه‏های خود را به دنیا و زاد و توشه تقوی را بهره و پشتوانه خود سازید.

1. - حضرت دلایل قبول خلافت را بیان می‏دارد و می‏فرماید:

   به دلیل این که حجت خدا و مأمور الهی وقتی می‏بیند جامعه آمادگی دارد که با حجت خدا بیعت کند و او را یاری نماید و به دلیل این که خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که وقتی می‏بینند ظالمین از سیری و شکم بارگی می‏ترکند و مظلومین حق خود را از دست می‏دهند و از گرسنگی رنج می‏برند، ساکت ننشسته و قیام کنند، به این دلائل خلافت را پذیرفتم. اگرمسؤولیت الهی برگردن من نبود، ریسمان خلافت را بر گردن خودش می‏انداختم تا به هرجا که می‏خواهد برود، همانطور که پس از رحلت رسول خدا ص کنار ماندم و طعم تلخ حکومت‏ انسان‏های نادان را به مردم چشاندم اکنون نیز همانگونه رفتار می‏کردم. حضرت خلافت را منهای اجرای دستورات الهی ناچیزتر از آب بینی بز می‏داند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - دنیای قبل از ظهور اسلام دنیای جهل و خرافات بود. متمدن‏ترین ملت‏ها مانند یونان و ایران، به اختلافات طبقاتی، خرافات ، تفتیش عقاید و مبارزه با هرگونه پیشرفت علم و دانش مبتلا بودند، بخصوص ملت عرب که جزء ملل ضعیف و بدون سرمایه مادی و معنوی بودند که پس از اسلام و وجود رهبریت حضرت رسول اکرم ص و اولاد معصومش بی‏نهایت قدرت و عظمت فرهنگی و مادی رسید. حضرتش در این جا افسوس می‏خوردندکه مردم با از دست دادن رهبران واقعی خود به عاقبتی شوم گرفتار خواهند شد. سر و صداهای گوشخراش نفاق را به فریاد بلندی تشبیه می‏فرماید که گوش خلق نافرمانبردار را کر کرده است و آنها را از شنیدن صدای آرام و دل انگیز وحی و حقیقت محروم نموده است. می‏فرماید: این جهل و دلبستگی شما به مادیات و ظواهر دنیا دریچه قلب شما را به روی حق‏بینی بسته است و شما بدون این که خودمتوجه باشید جزء فریب‏خوردگان هستید. [↑](#footnote-ref-2)
3. - حضرت ع یکی از عوامل ناشناخته ماندن خویش را ظاهربینی امت می‏داند. ایشان می‏فرماید: دین، ظاهری دارد مثل شهادتین به زبان و انجام عبادات و واجبات ظاهری که اکثر مسلمانان در این مورد مانند یکدیگر هستند ولی انسان‏های مؤمن و دانشمند قدر رهبران الهی را می‏دانند و امتیازات خاص درونی و الهی آنها را می‏شناسند. افسوس که در صدر اسلام فقط به ظواهر مسلمانی اکتفا نموده و بین علی ع و سایر مسلمانان فرقی قائل شدند، در نتیجه به قهقراء رفتند. زمانی که این سخنرانی را حضرت ایراد فرمودند، از دوران حکومت عثمان یاد می‏کردند که چگونه امت از رهبران گذشته مأیوس گشته و سرگردان و حیران شده بودند و از آزادی در حکومت خود که مظهر عدل الهی بود سخن می‏گفتند که چگونه به همه آزادی بیان و میدان باز برای شکوفاشدن و کسب علم ودانش داده بودند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - در اینجا حضرت ع به حالات حضرت موسی اشاره می‏فرماید آن هنگام که ساحران با ریسمان‏های خود صدها مار واقعی را به نظر مردم جلوه دادند و خداوند در قرآن فرمود فاوجسَ منهم خیفه، حضرت موسی از آنها ترسید. می‏فرماید: همانطور که حضرت موسی با داشتن عصای معجزه گرش، از آن ریسمان‏های به ظاهر چون مار نترسید بلکه از مردم جاهل ترسید که مبادا فریب بخورند و تحت سلطه فرعون بمانند. من نیز می‏ترسم از جهل مردم و حکومت‏های فریب‏کار که مردم آنها را برخود مسلط گردانند. [↑](#footnote-ref-4)
5. - پس از رحلت رسول اکرم ص که در سفینه بنی ساعده جمع شدند و ابوبکر را به خلافت معرفی نمودند ابوسفیان و عباس ابن عبدالمطلب خدمت حضرت آمده پیشنهاد خلافت با خلافت ابوبکر را نمودند حضرتش می‏دانست افکار مردم ناپخته است. با این دو دستگی بنای اسلام به خطر خواهد افتاد این خطبه را برای اتمام حجت ایراد فرمودند. حضرتش جامعه را و عقل مردم را به میوه‏های نارسی تشبیه می‏فرمایند که اگر باغبان در بهره‏برداری از آن جامعه عجله کند، ثمره درخت اسلام که پرورش انسان‏های عالم و مؤمن است از بین می‏رود و خود را به باغبانی تشبیه می‏فرماید که باید صبر کند و در وقت نامناسب آبیاری کند تا افکار بیدار شود و پرورش پیدا کند. بی‏اعتنایی خود را به دنیا و خلافت با جمله عشق و علاقه‏اش به مرگ نشان می‏دهد. [↑](#footnote-ref-5)
6. - هنگامی که طلحه و زبیر تدارک جنگ جمل را فراهم نموده بودند و حضرت بناچار به مقابله با آن شیاطین تهیه جنگ را می‏دیدند منافقین و کوته فکران به ایشان پیشنهاد متارکه جنگ را می‏دادند. ایشان خود را در صورت کنار نشستن و دفاع از حق ننمودن، به کفتاری تشبیه نمودند که با سستی و تنبلی در لانه خود می‏خوابد و صیاد با تحریکات و تسلط او را آشکار می‏نماید ولی آن حضرت، اینک که مردم به خلافت با ایشان بیعت نموده‏اند، شجاعانه برای احقاق حق الهی خود اقدام می‏نماید. [↑](#footnote-ref-6)
7. - می‏فرماید: آنهایی که خود را یکسره بدست شیطان نفس و شیاطین مجسم زمان خود سپرده‏اند، از خود، تهی شده و بدون داشتن کوچکترین اراده و تصمیم‏گیری همان را انجام می‏دهند که شیطان فرمان می‏دهد، همان می‏بینند که او می‏خواهد و همان می‏شنوند و می‏گویند که اقتضای شیطانی آنها است. انسانی که انتخابگر است عقل و راهنما دارد. وقتی چراغ عقل خویش را خاموش کرد و یکسره دل به دنبال خواسته‏های نفسانی نهاد، در حقیقت، انسانیت خود را از دست داده و به صورت شیطانی مجسم در آمده است که چشم و گوش و زبان و حرکات او فقط از یک بُعد به قضایای زمان و تاریخ و آینده نگریسته و آن بُعد مادی و تمایلات نفسانی است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - زبیر در توجیه بیعت شکنی خود گفته بود که من با دست بیعت کرده ولی با قلبا بیعت نکرده بودم. حضرت می‏فرماید: آنچه مسلم و ظاهر و آشکار است بیعت او است که خود هم اقرار کرده است و آنچه در قلب او می‏گذشته کسی نمی‏دانسته و دلیلی آشکار ندارد. زبیر یکی از رزمندگان صدر اسلام بود که از نظر خویشاوندی هم پسر عم حضرت رسول ص و حضرت علی ع بود و مادرش صفیه دختر عبدالمطلب بود او با خواهر عایشه ازدواج کرده و فرزندی بنام عبدالله از او داشت که دشمنی بسیار با اهل بیت داشته و پدرش را نیز تحت تأثیر خود قرار داد تا عاقبت به اتفاق طلحه و جلو انداختن عایشه جنگ جمل را به راه انداخت. هنگامی که در مقابل لشکر، حضرت علی ع او را طلبید و یادآوری فرمود گفته رسول خدا ص را که ای زبیر تو به علی ستمکار خواهی بود، زبیر پشیمان گشته و پس از یک مانور قلابی در مقابل لشکر اسلام، فرار کرد و در نخلستان به دست مردم کشته شد. عایشه نیز به دستور پنهانی معاویه، در چاهی که رویش را با خاشاک و قالیچه‏ای پوشانده بودند افتاد و با سنگ و نیزه به قتل رسید. [↑](#footnote-ref-8)
9. - هنگامی که شیاطین زمان حضرت با تمام قوا بر علیه خلافت حقه الهی بپا خواسته بودند، مولا ع وضعیت خویش را برای تاریخ بیان می‏فرماید و بصیرت و علم کامل خود را که بر تمام امور واقف است به مردم گوشزد می‏فرماید و اثبات می‏کند که من حق را آنچنان شناخته‏ام که اگر همه دنیا بر علیه من به پا خیزند شک و شبهه‏ و سستی در من پدید نمی‏آید چرا که من باطل را به جای حق برخود نمایان ننموده و کسی هم باطل را در لباس حق به من نمودار نکرده است و آنان که فتنه بپا می‏کنند بدانند که از دایره سیاست و قدرت من نمی‏توانند بیرون بروند. فتنه‏ها را به حوضی تشبیه می‏فرماید که جز با سرانگشت تدبیر او به پایان نخواهد رسید و آن فتنه انگیزان نیز بناچار در همان فتنه‏ها دست و پا خواهند زد و قدرت پیروزی بر من را نخواهند داشت مگر این که از من اطاعت کنند. [↑](#footnote-ref-9)
10. - بزرگترین پسرمولا ع پس از حسن و حسین ع محمد نام داشت که مادرش از قبیله بنی حنیف بودند و به این دلیل ایشان را حنیفه می‏خواندند. قبیله بنی حنیف که رئیس آنان مالک ابن نویره بود از طرفداران ولایت مولا ع و مخالف غصب خلافت بودند به همین دلیل ابوبکر لشکری به سرکردگی خالدبن ولید بر آنان فرستاد که همه را کشتند. در این گفتار شریفه مولا ع وضعیت یک سپاهی مؤمن را در جنگ علیه کفار تعلیم می‏دهد به این نحو می‏فرماید: سپاهی باید خود را چنان به خدا بسپارد و خود را فراموش نماید که امانت دار، امانتی را به صاحبش می‏سپارد. گویا با نگاه همه لشکر دشمن را زیر نظر دارد و آخرین مقصد را که رسیدن به پایان لشکر دشمن باشد مدنظر آورده با قدم‏های محکم بر آنها بتازد بطوری که گویا جز جنگ و نابودی دشمن چیز دیگری نمی‏بیند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - در این فرمایشات حضرت امیر ع این حقیقت را بیان می‏دارد که حق و باطل دوخط موازی هستند که از اول خلقت تا آخر و تا شروع قیامت کشیده شده‏اند و همه انسان‏هایی که حق‏طلب بوده‏اند گرچه مرده‏اند ولیکن در خط حق، به لشکر ایشان ملحق خواهند شد مانند این که در رکاب ایشان شمشیر زده‏اند و همچنین انسان‏های آینده نیز اگر در خط حق باشند دنباله تلاش‏های حضرتش را ادامه خواهند داد گویا که شاهد فتح و پیروزی مولا ع بوده‏اند و در لشکر او به فرماندهی ایشان، پیکار با باطل را انجام می‏دهند. [↑](#footnote-ref-11)
12. - اهل بصره از زمان قدیم مردمی ناپایدار بودند و طلحه و زبیر وقتی از مردم کوفه مأیوس شدند به سراغ آنها رفتند و آن مردم نیز به سرعت فریب خورده و به لشکر عایشه پیوستند. عایشه را بر شتری پر زرق و برق سوار کردند و در هنگام جنگ وقتی لشکر اسلام شتر را محاصره کرده بودند بسیاری از آن مردم به خاطر حفظ آن شتر جان خود را از دست دادند. گفته می‏شود چندین هزار دست به خاطر آن شتر قطع شد تا این که امام حسن ع پس از جنگی ماهرانه و چشمگیر آن مردم را از اطراف شتر متفرق کرد و شتر را کشت و عایشه را اسیر کرد. مطالب حضرت ع بارها در مورد بصره مصداق پیدا کرده است. بصره را آب فراگرفته است. این مذمت حضرت ع در مورد وضعیت طبیعی شهر بصره بیشتر برای تحریک اهل بصره به تفکر درباره وضعیت اخلاقی خودشان است تا از درک وضعیت ناهنجار طبیعی شهر خود به خدا پناهنده شده و در اخلاق و رفتار خود تجدید نظر نمایند. حضرت دعوت‏های بی محتوا را به نعره حیوان تشبیه می‏فرماید و مردمی را که بدون تفکر و استدلال اینگونه دعوت‏ها را اجابت می‏کنند به پیروان حیوان، تشبیه می‏فرماید. طلحه و زبیر در شهرهای مختلف، مردم را به جنگ با علی ع تشویق کردند ولی مردم بصره از همه زودتر فریب خورده و دعوت آنان را اجابت کردند. [↑](#footnote-ref-12)
13. - پایین‏ترین حدّ تنزل انسان وقتی است که از اراده و تصمیم خود که مبتنی بر تفکر و تعقل است استفاده نکند و مانند یک حیوان فقط به پرکردن شکم خود بیندیشد. حتی انسان‏های مادی بی‏ایمان، در ارضاء غرائز خود وقتی با تفکر و استدلال اقدام کنند، عاقلانه‏تر می‏توانند زندگی کنند و به همین دلیل این انسان‏ها بزرگ‏ترین و ساده‏ترین وسیله پیشبرد نقشه‏های خائنین هستند. [↑](#footnote-ref-13)
14. - حضرت در فرمایشات خود درباره عدالت، وسعت عمل و راحتی روح و جسم را در عدالت می‏داند، چرا که تمامی خواسته‏های انسان را از راه منطقی و آسان برآورده می‏سازد و کسی که با عدالت میانه‏ای نداشته باشد و آسایش خود را درحکومت ستم بداند مطمئن باشد که همه چیز بر او تنگ گرفته خواهد شد. [↑](#footnote-ref-14)
15. - این خطبه را حضرت علی ع در شبی که مردم با او بیعت کردند ایراد فرمودند و خطوط کلی خلافت خود را برای مردم زمان و تاریخ بیان فرمودند. در آغاز خطبه ایشان برای گفتار خویش ضمانت اجرایی محکمی قائل شده و وجود خویش را با همه علم و حکمت و ایمان و اخلاص و تجربیات زندگی پربارشان، ضامن این گفتار قرار می‏دهند. درضمن این درس بزرگ را به بشریت می‏آموزند که حوادث تاریخ و نمونه‏های عینی آن که در هر زمان مایه عبرت انسان‏ها است، بازدارنده انسان‏های باتقوا از درگیر شدن با اشتباهات و خطاها است. ایشان حکومت حقه خویش را با زمان حاکمیت رسول خدا ص قابل مقایسه می‏دانند و مردم را در زمان حکومت‏های حق قابل امتحان و آزمایش الهی می‏دانند چراکه در زمینه حکومت حق راه برای انتخاب آزادانه و آگاهانه باز است و حجت بر مردم تمام است. [↑](#footnote-ref-15)
16. - امتحانات الهی در جامعه حق، به غربالی تشبیه می‏فرماید که دانه‏های درشت و واقعی از آن رد شده و خار و خاشاک در آن می‏ماند. آنان که در حکومت‏های باطل، ثروت‏ها و مقام و مسندها را اشغال کرده، صاحبان اصلی مقامات معنوی و رهبران راستین جامعه را عقب زده بودند، سر جای خود که پائین‏ترین حدود جامعه است بازگردانده شده و مؤمنین واقعی که دلسوز مردم هستند و در حکومت جور و ستم کنار زده بوده‏اند به رهبری جامعه برگزیده خواهند شد. در معرفی خود که می‏فرماید: قسم به خدا که هرگز پا به روی حق نگذاشته‏ام و دروغی نگفته‏ام. بنابراین به شما هشدار می‏دهم که لغزش و چشم‎‏پوشی از حق مانند اسب افسارگسیخته است که راکب خود را به هلاکت می‏کشاند و تقوی که همان پرهیز از باطل و رفتار مطابق رضای خدا است چون مرکبی رام و مطیع است که راکب آن در حالی که افسار آن را بدست عقل و تدبیر خود گرفته است وارد بهشت خواهد شد. همیشه در تاریخ، حق و باطل وجود داشته و خواهد داشت، هر یک طرفدارانی دارد. اگر نمونه حکومت باطل را می‏خواهید ببینید که حکومت‏های قبلی این چنین بوده‏اند و دیدید (مثل حکومت عثمان). اگر طالب حکومت حق هستید که البته بسیار کم و نادر خواهد بود. پس حکومت مرا تجربه کنید و سپس هشدار می‎‏دهد که بسیار کم اتفاق می‏افتد که انسان‏ها نسبت به هم بی‏اعتنایی کنند و دو مرتبه متنبه شده و آن را بپذیرند یا حکومت حق را از بین ببرند و بعد بتوانند آن را به آسانی بدست آورند. [↑](#footnote-ref-16)
17. - سید رضی ع که دانشمندی متبحر در علم کلام بود حدود یک سال پیش به فکر جمع‏آوری کلمات بجای مانده از حضرت امیر ع افتاد و همه آنها را در کتابی تحت عنوان نهج‏البلاغه، گردآوری نمود. در شرح خطبه گذشته که درباره خط مشی حکومتی خود آن حضرت ایراد فرموده این جملات را سید رضی ذیل آن مرقوم فرموده است که البته مشمول همه کلمات و جملات آن حضرت می‏شود و این جملات که در وصف گفتار علی ع بیان شده خود از نظر ادبی ممتاز است و با بهترین نحو حیرت و شگفتی خود را از زیبایی جملات و علم و دانش بیکران آن، بیان می‏دارد. [↑](#footnote-ref-17)
18. - دراینجا حضرت برنامه زندگی انسان‏ها را به سه دسته تقسیم می‏کند و می‏فرماید: آنها که آینده‏نگر هستند و بهشت و جهنم را مدنظر دارند برای وصول به آن بهشت و دوری از جهنم تلاش می‏کنند. آن دسته از انسان‏ها که در کارهای خیر کوشش می‏کنند و برای انجام آن سرعت دارند، از آتش جهنم نجات می‏یابند. دسته‏ای که خواهان و طرفدار اعمال خیر هستند ولیکن در مقابل عمل، از خود سرعت و شدت نشان نمی‏دهند آنها نیز امیدوار به نجات و خوشبختی هستند و آن دسته‏ای که از واجبات سرباز می‏زنند و به محرمات آلوده هستند عاقبتی جز آتش جهنم ندارند. سپس خط هدایت را برای تاریخ بیان می‏دارند که همان پیروی از دستورات خدا است و طالب حقیقت شدن است بدون این که تحت تأثیر افکار باطل و آراء این و‌ آن قرار بگیرند، سپس هلاکت را از آن کسانی می‏داند که ادعاهای نادرست دارند و از پیش خود به آیات الهی دروغ می‏بندند. و نیز برای گفتن حق باید آمادگی جامعه را در نظر گرفت و بی‏پروا هرچه را می‏دانند به زبان نیاورند که مایه هلاکت است.انسانانانستنتبن دآن [↑](#footnote-ref-18)
19. - حضرت جهالت انسان را در نشناختن منزلت واقعی خود می‏داند و این که هرکسی باید وظیفه خود و مسؤولیت خود را در مقاطع حساس زندگی بداند نه بیشتر و نه کمتر. بخصوص رعایت تقوا را لازمه وظیفه‏شناسی می‏داند چراکه در آن صورت زندگی هیچ کس بی‏بار و بر نخواهد ماند. اعمال و ثمرات خوب زندگی آبیاری می‏شود تا ثمرات واقعی خود را ببینید و سپس جامعه را متوجه می‏کند به این که اول به اعمال خود بپردازند و سپس روابط اجتماعی خود را اصلاح کنند و اعمال ناروای خویش را اصلاح کنند و توبه نمایند می‏فرماید: هیچ حمدی بجز نسبت به خداوند روا نیست و هیچ ملامتی جز نفس خود انسان جایز نیست. [↑](#footnote-ref-19)
20. - اشعث ابن قیس شوهر خواهر ابوبکر بود که سردار سپاه امیرالمؤمنین بود. به ایشان خیانت کرد و با معاویه طرح قرآن سرنیزه کردن را کشید. دخترش جعده زن امام حسن ع بود که ایشان را مسموم کرد و پسرش محمد ابن اشعث در کوفه مسلم ابن عقیل را به شهادت رسانید. او در زمان ابوبکر مرتد شد. ابوبکر لشکری به سرپرستی خالد ابن ولید به آن قبیله روانه کرد و اشعث به قوم خود خیانت کرد و با خالد کنار آمده قوم خود را تسلیم او نمود. اشاره حضرت به مردمی که به قوم خود خیانت می‏کنند و اسلام او را اسیر می‏کند به این موضوع است. پدر اشعث از بافندگان بیابانگرد بود. [↑](#footnote-ref-20)
21. - می‏فرماید: مقدرات الهی در مورد افراد بر طبق قسمت الهی چه کم یا زیاد نازل می‏شود. پس ای مردم ظاهربین نباشید و اگر در برادر مسلمان پیشرفت ظاهری ملاحظه کردید فریفته و حسرت‏زده نشوید چرا که چه بسا آن پیشرفت مقدمة آزمایش آن مسلمان است و اما آنچه مهم است امانت‏داری فرد مسلمان است. چنین انسانی در هرحال جز خیر از خدای خود نمی‏بیند، چه مرگش فرارسدکه در آن صورت آخرتش بهتر از دنیا است و چه این که در دنیا هم، شایستگی وسعت یافتن در ثروت‏های دنیا را داشته باشد چرا که همه را در راه خدا بذل خواهد نمود. سپس حضرت ما را متوجه می‏نماید که همواره از معصیت خدا برحذر باشیم و قبل از این که مرتکب گناه شویم و از ترس نتیجه گناه از او بترسیم، از مقام و عظمت الهی بترسیم و بدانیم که اگر هدفمان از اعمال خیر، غیر از جلب رضای او باشد، سرنوشتمان در دست غیر خدا خواهد بود. [↑](#footnote-ref-21)
22. - سفارشات مولا ع درباره صله ارحام است که می‏فرماید: هیچ انسانی از داشتن فامیل خود بی‏نیاز نخواهد بود چرا که اقوام انسان مهربان‏ترین و نزدیک‏ترین کسانی هستند که در همه حال پشت و پناه او هستند. مبادا کسی از داشتن مال و ثروت مغرور شود و از فامیل خود دوری کند. می‏فرماید: زبان راستی و صداقت بهترین سرمایه انسان در بین مردم است زیرا که ثروت مادی بالاخره به ارث کسان دیگری خواهد رسید و هشدار می‏دهد که مبادا از اقوام فقیر خود از ترس این که از مال خود به آنها کمکی کنید دوری گزینید که آن ثروت در اثر بخشش کم نخواهد شد بلکه موجب جلب محبت اقوام و جبران الهی خواهدگردید. اگر فردی امکانات و محبت خود را دریغ کند تنها یک فرد از فامیل کم شده ولی در مقابل چندین انسان مهربان و فداکار را از دست داده و تنها مانده است. [↑](#footnote-ref-22)
23. - هنگامی که معاویه با فرستادن یاران جنایتکار و بی‏رحم خود پی درپی شهرها را از تسلط امیران منصوب علی ع خارج می‏کرد و مردم راحت‏طلب و بی‏وفا از ترس یا تطمیع از مبارزه با آنها سرباز می‏زدند سخنان آتشین حضرت در دل اصحاب بی‏وفا اثری نداشت و مردم در اثر خلافت‏های قلابی گذشته که برمبنای زور و بی‏عدالتی و حیف و میل بیت‏المال بر مردم فرمان می‏راندند، مردمی بی‏تفاوت و دنیاطلب شده بودند و حکومت امیرالمؤمنین که شدیدا با غارتگری و بی‏عدالتی مبارزه می‏کرد برایشان غیرقابل قبول بود. در نتیجه به اختلاف و نافرمانی از اوامر رهبری مهربان و قاطع دچار شده بودند همانطور که حضرت در این خطبه می‏فرمایند: وحدت و یکپارچگی و اطاعت از دستورات فرمانده هرچند که در راه باطل قدم بردارند موجب پیروزی گشته و تفرقه و تفویض نکردن دستورات به رهبر جامعه و راحت‏طلبی و گرایش به فساد، موجب شکست آن جامعه می‏گردد هرچندکه در خط حق و دارای رهبر حقی باشند. بنابراین امیرالمؤمنین ع که سالها رنج برده و با کج‏داری‏های زمان ساخته و سوخته بود، اینک حجت را بر مردم تمام می‏بیند و کاملا احساس می‏کند که آن مردم مستحق حکومتی ظالمانه هستند تا شاید در اثر فشارهای زمانه قدر و منزلت حق را بدانند. بنابراین آنها را نفرین می‏کند و همان می‏شود که افرادی مثل معاویه و یزید و حجاج ابن یوسف بر آنها مسلط می‏شوند. [↑](#footnote-ref-23)
24. - دنیا چون گذرگاهی است نه جای ماندن، که هر لحظه مرگ و نابودی،‌گذرندة از این گذرگاه را تهدید می‏کند. بنابراین بهتر است مسافر در این گذرگاه فقط به فکر آماده نمودن مرکب خود باشد برای عبور هرچه بهتر و سالم‏تر از این گذرگاه خطرناک.

    بدانید که شما برای مسابقه‏ای بزرگ آماده می‏شوید که جایزه این مسابقه بزرگ برای کسی که سبقت بگیرد و در دنیا مرکبش را بهتر آماده‏تر کرده باشد، بهشت است ولی آن کسی که به آن جایزه نیندیشد و به فکر رسیدن به همین متاع دنیا باشد بداند که عاقبتش آتش است. در این جا همانطور که سید رضی رحمه الله نیز توضیح می‏دهد جایزه این مسابقه را حضرت بهشت می‏نامد ولی غایت و مسیر و انتهای این دنیا را آتش می‏داند. پس کسی که هدفش از این مسابقه پیشی گرفتن و جلو رفتن باشد به رسیدن انتهای این دنیا دلخوش نمی‏کند و خود را برای پیشتازی آماده می‏نماید. ولی آن کسی که به انتهای این دنیا و رسیدن به آمال دنیا بیندیشد، آن انتها جز آتش نخواهد بود. هشدار می‏دهند که قبل از این که روز ناامیدی و از دست دادن سرمایه‏های این دنیا برایتان برسد برای تهذیب علم و عمل نفس خویش زحمت بکشید. بدانید که این دنیا روز آرزو کردن است ولی قبل از این که به آروزهای خود برسید، اجل فرا می‏رسد. پس آرزوهای عالی داشته باشید و برای رسیدن به آنها در آخرت، تلاش و کوشش کنید و در هنگام خوشی و راحتی همانگونه عاقبت اندیش باشید که در هنگام سختی و گرفتاری هستید. [↑](#footnote-ref-24)
25. - در این چند جمله شریفه تشبیهات و مثال‏های پر معنا و زیبایی بیان شده است. حضرت طلحه را به گاو نر عصبانی تشبیه می‏کند و او را از جرگة انسان‏ها خارج می‏داند به نحوی که می‏فرماید: گفتگو و اتمام حجت را معنایی ندارد. در این تشبیه می‏فرماید: او شاخ‏هایش را مثل آن گاو نر به زمین بند کرده و زیر بار حرف حق نمی‏رود. با وجودی که می‏داند اسب سرکش نفس او را به هلاکت می‏کشاند می‏گوید این اسب سرکش رام است.

    اما جمله فما عدا مما بدا، عدا در اصطلاح به معنای تغییر حالت اولیه است به حالت دیگر مثل عدا زید قائما. زید به حالت ایستاده قرار گرفت. و بداء آغاز یک عمل است یعنی که چه باعث شده آن بیعت اولیه که در مکه با حضرت انجام دادند، تبدیل به بیعت‏شکنی و جنگ در برابر حضرتش شد؟ جواب این سؤال را تاریخ حق و باطل نشان داد که چگونه انسان‏ها حق را برای رسیدن به منافع باطل خود زیرپا می‏نهند و بزرگ‏ترین ظلم را درباره خود و جامعه انجام می‏دهند. مولای متقیان که بزرگترین مظلوم تاریخ است از این نادانی‏ها و از مرگ و کشته شدن فریب‏خوردگانی چون زبیر بسیار ناراحت می‏شدند. [↑](#footnote-ref-25)
26. - در جنگ صفین، وقتی معاویه نزدیکی شکست را دید و ساعتی بیش نمانده بود که برای همیشه شر بنی امیه کوتاه شود، حیله قرآن برسر نیزه کردن را به رأی عمرو عاص بکار برد و لشکریان حضرت فریب خورده ایشان را مجبور به آتش بس نموده و وقتی جریان حکمین پیش آمد و متوجه نیرنگ معاویه شدند باز حدود دوازده هزار نفر در محلی که نهری جدا شده از دجله و فرات وجود دارد بر علیه حضرت شوریدند که چرا صلح نمودی. حضرت پس از توجیه سخنرانی توسط عبدالله ابن عباس و خودش پرچمی نصب نمود و گفت هر کس زیر این پرچم بیاید مورد عفو است که هشت هزار نفر به زیر پرچم رفتند و چهارهزار نفر بقیه با پیش‏بینی دقیق حضرت کشته شدند غیر از نه نفر که فرار کردند و از اصحاب حضرت فقط نه تن شهید شدند. [↑](#footnote-ref-26)
27. - در دوران آشفتگی بعد از رحلت رسول خدا ص ، حضرت با وجود این که از مقام و منصب اجتماعی کنار گذاشته شده بودند لکن نگهبان واقعی دین خدا بودند و همیشه در کنار خلفاء غاصب حاضر و ناظر بر اعمال آنها بوده و در مواقع لازم به فریاد اسلام می‏رسیدند بطوری که عمر می‏گفت: لولاعلی هلک عمر. و در زمانی به خلافت انتخاب شدند که مردم در اثر سستی ومادیت‏پرستی که حکومت غاصبانه خلفاء بخصوص عثمان بر آنها مستولی کرده بود. به جهاد بی‏رغبت و به ساده زیستن بی‏علاقه شده در نتیجه تحت تأثیر وعده‏های معاویه قرار گرفتند. [↑](#footnote-ref-27)
28. - یقین برابر است با دیدن و بلکه بالاتر از آن است زیرا علم از رؤیت کاملتر است. اولیای خدا به قدرت یقین مجهز هستند. آنها حقایق را کاملا درک کرده و دیده‏اند و بعلاوه با انتخاب یک رهبر کامل و الهی از هرگونه کج‏روی و باطل‏گرایی مصون هستند ولی دشمنان خدا دنباله‏رو هوس‏های زودگذر هستند و رهبرانی را که انتخاب می‏کنند نیز باطل‏گرا هستند. [↑](#footnote-ref-28)